بسم الله تعالی

دایره‌های ادبی بخارای شرقی

دایره‌های ادبی بخارای شرقی
(قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰)

امیر بیگ حبیبوف
برگردان از خط سریلیک: انجنیر احمد نجیب بیضایی

نشر درواژ

سرشناسه	*حبیبوف، امیربیگ*
عنوان و نام پدیدآورنده	*دایره‌های ادبی بخارای شرقی، امیربیگ حبیبوف*
چاپ و توزیع	*نشر درواز*
مشخصات ظاهری	*قطع رقعی؛ ۴۰۱ صفحه*
شماره مسلسل	۰۰۲

شناسهٔ کتاب:

- نام کتاب: **دایره‌های ادبی بخارای شرقی (قرن ۱۹ و ابتدای قرن۲۰)**
- نویسنده: **امیربیگ حبیبوف**
- گزارنده: **انجنیر احمدنجیب بیضایی**
- واژه‌نگار: **انجنیر هوشنگ بیضایی**
- برگ‌آرا: **فرهنگ بیضایی**
- طراح جلد: **نورعلی فرحت**
- ناشر: **نشر درواز**
- بها: **۲۵۰ افغانی**
- تیراژ: **۱۰۰۰ جلد**
- سال چاپ: **۱۴۰۰**

حق چاپ برای نشر درواز محفوظ است.

فهرست مطالب

پیشگفتار ۷

مقدمه **۹**

تاریخ آموختن حیات ادبی بخارای شرقی و سرچشمه‌های آن ۲۷

باب اول ـ دایرهٔ ادبی حصار ۵۵

فارغ ۶۳

موزون ۷۱

فوقی حصاری ۷۹

دبیر (دبیری) حصاری ۸۱

باب دوم ـ دایره ادبی کولاب ۸۳

ناصح کولابی ۸۵

عبدالرحیم کولابی ۱۰۷

حاجی ۱۱۹

مضراب ۱۲۵

محمود خواجهٔ بُلجوانی ۱۲۶

مجرم کولابی الراغی ۱۲۹

خاطر کولابی ۱۳۳

میرزا رجب ۱۳۵

ذوقی ۱۴۱

باب سوم ـ دایرهٔ ادبی قراتیگین ۱۴۳

خزانی ۱۵۳

نسیمی ۱۵۶

هجری ۱۵۸

رنجه ۱۷۱

غرمی ۱۷۹
بخاری ۱۸٦
عبدالحی ۱۹۵
عاب‌الدین ۲۰۳
باب چهارم ـ دایرهٔ ادبی درواز ۲۰۵
هبای دروازی ۲۱۰
قلی ۲۱٤
بحری دروازی ۲۱٦
ناجی ۲۲۱
یاری ۲۳۳
مهجور ۲٤۳
محزون ۲٤۹
عزت ۲۵۲
غبرا ۲۵٤
فطرت ۲٦٤
معدوم ۲٦۷
شمس الدین ۲۷۱
غافل ۲۷۳
محمود ۲۷٦
مولوی هجری (خِرَد) ۲۷۸
باب پنجم ـ موضوعات اساسی ایجادیات شاعران بخارای شرقی ۲۸۱
باب ششم ـ ژانرهای شعری، سبک و اسلوب و روابط ادبی شاعران بخارای شرقی .. ۳۵۱
سبک و اسلوب ایجادی شاعران بخارای شرقی ۳٦۷
رابطهٔ ادبی و ایجادی شاعران ولایت‌های کوهستان با شاعران مراکز ادبی دیگر ۳۸٦
خلاصه ۳۹۳

پیشگفتار

به نام پروردگار عالم و عالمیان

کتاب دایره‌های ادبی بخارای شرقی توسط امیربیگ حبیبوف دانشمند و محقق بزرگ تاجیک نگاشته شده و در سال ۱۹۸٤ میلادی از طرف انستیتوت شرق شناسی انستیتوت زبان و ادبیات به نام رودکی اکادمی علوم تاجیکستان در دوشنبه با رسم‌الخط سریلیک به‌دست نشر سپرده شده است، که از آن زمان تا امروز حدود ۳۷ سال سپری شده است. اما از آن‌جایی، که این رسم‌الخط در کشور ما معمول نیست، لذا ممکن است تعداد معدودی به مطالعهٔ آن نایل آمده باشند.

از آن‌جایی، که مؤلف در این اثرش در مورد دایره‌های ادبی بخارای شرقی تمرکز نموده و با استفاده از منابع و مدارک دست داشته، به این پژوهش و تحقیق علمی دست زده و این اثر ارزشمند را تقدیم خوانندگان و محققان نموده است، پس از خوانش این اثر تحقیقی، نیاز دیدم تا جهت استفادهٔ علاقمندان کار در این عرصه و فارسی‌زبانان، این اثر را برگردان و در اختیار هم‌وطنان علم‌دوست و قدرشناس قرار دهم.

مؤلف در این نوشته‌اش، در بارهٔ تاریخ حیات ادبی بخارای شرقی و سرچشمه‌های آن، دایرهٔ ادبی حصار، دایرهٔ ادبی کولاب، دایرهٔ ادبی قراتیگین، دایرهٔ ادبی درواز، موضوعات اساسی ایجادیات شاعران بخارای شرقی، ژانرهای شعری، سبک و اسلوب و روابط ادبی شاعران بخارای شرقی، سبک و اسلوب ایجادی شاعران بخارای شرقی و

روابط ادبی و ایجادی شاعران ولایت‌های کوهستان با شاعران مراکز ادبی دیگر با علاوهٔ یک مقدمهٔ تفصیلی تماس گرفته است.

امیدوارم این اثر نیز در تداوم نشر تذکرهٔ سخنوران دروازی(دو جلد)، تذکرهٔ لعل رخشان، روابط ادبی بدخشان با هندوستان تألیف امیر بیگ حبیبوف (برگردان)، گنج بدخشان تألیف امیربیگ حبیبوف (برگردان)، ادبیات درواز تألیف پروفیسور استاد مرحوم خدایی شریف‌زاده (برگردان)، دیوان ملا رحمت بدخشانی، گزینه‌های شعری میر عبدالمومن شاه فطرت، میر اولیا حسین مغموم، خواجه عبیدالله هبا، استاد تاج البیضا تائب، الحاج قاضی خضرا بیضایی، دردانه‌های درواز و دیوان درد دلِ وکیل عبدالله بیگ خان مظلوم، مجموعهٔ ادبیات درواز نوشتهٔ میرزا غلام محمد هجرت (برگردان) و یادداشت‌ها و برداشت‌های استاد مومن قناعت مرحوم (برگردان)، نشر این اثر نیز برای پژوهش‌گران و خوانندگان بیش‌بها مفید و اثربخش واقع شود.

از فرزندان نازنینم انجنیر هوشنگ بیضایی، اورنگ‌زیب بیضایی، سرهنگ بیضایی، نرگس بیضایی، فرهنگ بیضایی و فرامرز بیضایی که در تمام کارهای تحقیقی و نگارشی، تایپ و ویراستاری و طرح و دیزاین آثاری که توسط من یا به کوشش من با حلیهٔ چاپ آراسته گردیده‌اند، هم‌کاری و هم‌یاری نموده‌اند، و از همسر گرامی‌ام بانو نسرین بیضایی که در بخش ضرب‌المثل‌ها و دریافت واژه‌ها و اصطلاحات درواز به من یاری رسانیده است، ابراز سپاس می‌نمایم و از بارگاه پروردگار عالم برای‌شان تن صحت، دل‌شیرین و عمر دراز، مصوون از همه بلاها و مصایب روزگار بشمول ویروس کرونا می‌خواهم.

و من الله التوفیق

انجنیر احمد نجیب بیضایی

مقدمه

ادبیات تاجیک در سدهٔ ۱۹ نیز مثل سده‌های پیشین دامنهٔ وسیع داشته و در حدود جغرافیای وسیع گسترش یافته بود. این ادبیات در تمام سرزمین آسیای میانه از سمرقند و بخارا و خوقند تا بلخ و بدخشان عرض وجود می‌کرد. به خاطر پراکندگی دولت‌های فیودالی آسیای میانه و نبود دولت متمرکز تاجیکان، ادبیات آن به دایره‌های خرد ـ خرد پراکنده تقسیم شده بود. از این جاست، که در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در پهلوی دایره‌های ادبی شهرهای بزرگ مرکزی هم‌چون بخارا، سمرقند و خوقند، در شهرهای کوچک‌تر و ولایت‌های نسبتاً خرد مانند کیش (شهرسبز)، خجند، اوراتیپه، حصار، کولاب، قراتیگین، درواز، بدخشان و ناحیه‌های دیگر نیز دایره‌های ادبی محلی وجود داشتند.

مخصوصاً ولایت‌های کوهستانی تاجیک مثل حصار، کولاب، قراتیگین و درواز، که در اثرهای تاریخی «بخارای شرقی» نامیده می‌شود، هرکدام‌شان دارای دولت‌های کوچک و شهرهای خرد مستقل بودند. تنها در اواخر سدهٔ ۱۹ (سال‌های هفتادم و هشتادم) امیر بخارا با یاری ارتش پادشاه روس ولایت‌های کوهستانی تاجیک ـ حصار، قرغان تیپه، کولاب، قراتیگین و درواز را تابع خود ساخت و همین‌طور استقلالیت آن‌ها را برهم زد.

مردمان مظلوم کوهستان تا پیروزی انقلاب اکتوبر روزهای سخت قشاقانه و پرشکنجهٔ ظالمان محلی و اجنبی را تحمل نتوانستند و بر ضد آن‌ها شورش‌ها برپا کردند.

شورش‌های کاسبان قره‌تاغی در حصار و شورش واسع در بلجوان از این گونه عصیان‌ها بودند. ولی امیر بخارا با یاری ارتش پادشاه روس همهٔ آن شورش‌ها را سرکوب می‌کرد.

استاد صدرالدین عینی این وضعیت تاجیکان کوهستان را خیلی درست تحلیل نموده چنین می‌نویسد: «فقیرترین وطنداران ترکستان قوم تاجیک است.

... بیچاره‌گان قوم تاجیک در کوهستان، از هرگونه نعمت‌های شهری محروم و به محنت‌های سخت گرفتار اند، که قِسلاَیَت یگان تذکره موجود نیست و مسألهٔ تألیف آن‌ها نیز ناروشن است.»

ب: بسیاری از شاعران این ولایت، بخاطر دور بودن شان از مرکزهای بزرگ اداری و ادبی به تذکره‌های تألیف شده، داخل نشده‌اند.[۱]

ج: چنین تخمین هم می‌شود، که بعضی شاعران این ولایت، که اسماعیلیه مذهب بودند، بنابر سبب‌های نزاع مذهبی در تذکره‌ها شامل و داخل نشده‌اند.

د: از شروع قرن ۱۵ بدخشان از طرف تیموری‌ها، شیبانی‌ها و مغول‌های بزرگ هند تسخیر شد. در این اوقات اکثر شاعران بدخشان را ترک کرده و به پایتخت استیلاگران و سرزمین‌های دیگر رفتند. بنابر این، ما آن‌ها را در بدخشان خیلی کم می‌بینیم.

ادبیات بدخشان هم مانند ادبیات تمام خلق‌های دیگر بازتاب‌دهندهٔ حیات، تاریخ، عرف و عادت و دیگر حالت‌های روحی خلق آن می‌باشد، که به واسطهٔ آموختن ادبیات آن، ما از تاریخ خلق بدخشان دقیق‌تر و مکمل‌تر آشنا می‌شویم. طوری که در باب ۳ خواهیم دید، شاعران بدخشان راجع به مسایل زیاد تاریخ و عرف و عادت‌های مردم خود تماس گرفته‌اند. سنگ محمد، فرخ شاه، شاه فطور و سلیمان و حیدر شاه

---

[۱] در متن این مقدمه متنی را با حرف الف مشخص نکرده است، ولی بعداً به ترتیب ب و ج و ... آمده است. مثل این که این بخش از چاپ مانده است، چون در این‌جا بحث بر سر بدخشان است. (بیضایی)

مبارک‌شاه‌یف عالم تاریخ‌شناس، تاریخ ولایت خود را نوشته‌اند، که ما آن مواد را در سرچشمه‌های دیگر پیدا کرده نمی‌توانیم.

ضیایی، نظمی، میرزا کوچک، مبارک، شاه فطور و دیگران در اشعارشان عقاید دینی و فلسفی جریان اسماعیلیزم را، که اساس آن را در بدخشان ناصر خسرو گذاشته بود، آورده و تا زمان ما رسانیده‌اند. این است، که برای آموختن عقیده‌های دینی این جریان اشعار شاعران ذکر شده مواد زیادی را ارایه نموده‌اند.

شاعران زیاد آن ولایت تصویر طبیعت آن کشور، غم و اندوه و آرزو و آمال خلق خود را در اشعار شان تبارز داده‌اند.

بخشی از شاعران بدخشان موضوع پند و نصیحت را، مضمون اشعار خود قرار داده‌اند.

علاوه بر این، شاعران بدخشانی، نمایندگان شیوه‌های زیاد زبان تاجیکی بوده، همزمان با آموختن ادبیات خطی آن، بعضی خصوصیت‌های آن‌ها نیز معلوم می‌گردد.

در نهایت، از بس‌که مردم بدخشان اساساً مردم تاجیک زبان بوده و ادبیات آن قسمت جدانشوندهٔ ادبیات تاجیک می‌باشد، کار روی آن سبب تکمیل تاریخ ادبیات تاجیک خواهد شد.

مرحوم عبدالسلام دهاتی شاعر و عالم معروف تاجیک، مشکلات و ضرورت کار روی وضعیت ایجادیات شاعران کوهستان را در سال‌های ۱۹٤۰ (هنگام ترتیب دادن «نمونه‌های ادبیات تاجیک») در میان گذاشته بود. او در مقالهٔ خود «شاعران کوهستانی» در این باره چنین می‌نویسد: «... البته، ایجادیات آن‌ها را (یعنی شاعران کوهستانی را ـ ا. ح) یک یا دو سه غزل گمان کردن درست نیست. اما سبب اساسی نامشهور ماندن و به تذکره‌ها راه نیافتن ایشان، باید گم شدن اثرهای این شاعران از محیط ادبی و دور بودن آن‌ها از مراکز علمی باشد.

علاوه بر این، ده‌ها شاعر و ادیب در کم‌بغلی، خواری، در اسارت ندیمی میران حصار، کولاب، حاکمان بلجوان، درواز و غیره جان داده‌اند، یا به گناه سرکشی از مدح آن‌ها (میران و حاکمان) آن‌ها را محو و بی‌نام و نشان کرده‌اند.

محل‌ها، تاریخ و تذکره‌ها را جستجو کردن و زنده گردانیدن نام شاعران کوهستانی تاجیک و آموختن ایجادیات آن‌ها یکی از وظایف مهم ما، خادمان ادبیات شوروی تاجیکستان می‌باشد.»[۲]

این سخن‌های عالم و شاعر تاجیک عیناً به شاعران بدخشان هم ارتباط می‌گیرند. زیرا اکثر شاعران بدخشان هم تا کنون بی‌نام و نشان می‌باشند.

ادبیات سدهٔ ۱۹ و ابتدای سدهٔ ۲۰ بدخشان هم مانند ادبیات عصرهای گذشتهٔ آن، چنان که در بالا یاددهانی شد، آموخته نشده است.

پروفیسور ا. ن. بالدریف در مقالهٔ «فلکلور بدخشان» در سال ۱۹٤۸ در این باره چنین نوشته بود:

«... همهٔ ادبیاتی، که در علم شرق‌شناسی در مورد بدخشان و ولایت‌های اطراف آن ـ بالا آب دریای آمو موجود اند، اکثریت آن‌ها، اساساً یا دربارهٔ حالت سیاسی این کشور و یا راجع به زبان عجیبی، که مردم محلی با آن سخن می‌گویند و می‌نویسند، بخشیده شده‌اند.

صرف نظر از بعضی قیدهای دارای مضمون اتنوگرافی، کار تحقیقی‌ای راجع به ادبیات خطی و فلکلور مردمان سیر شمار بدخشان، با معنای وسیع این مفهوم، تماماً وجود ندارد.

---

[۲] چون این اثر در زمان حکومت اتحاد شوروی تالیف شده، بار ها در متن کتاب، از نام شوروی یاد شده است. (بیضایی)

موادی، که در کار پژوهش‌گران زبان‌شناس برای مثال و اثبات فکرشان از ادبیات خطی و یا فلکلور به شکل حکایه، ضرب‌المثل، شعرهای عشقی وغیره آورده می‌شوند، از نقطهٔ نظر ادبیات شناسی تحلیل می‌شوند.

البته، چنین مواد پراکنده، در مورد فلکلور و ادبیات سده‌های ۱۸ـ۱۹ اساساً محیط ادبی مرکزی تاجیکان ـ بخارا و سمرقند مورد تدقیق قرار گرفته، راجع به ادبیات بیرون از محیط مذکور و ناحیه‌های دیگر اشاره و معلومات خیلی کم ذکر یافته است، و تاکنون روی احوال و اشعار شاعران کوهستان تاجیک (حصار، کولاب، قراتیگین، درواز) کار نشده است. در حالی که ادبیات همهٔ آن دولت‌های پراکندهٔ مذکور بخش جدانشوندهٔ ادبیات عمومی تاجیک بود.

شهر بخارا، مثل سده‌های پیش‌تر، در سدهٔ ۱۹ و ابتدای سدهٔ ۲۰ هم، هم‌چون مرکز علم و مدنیت همهٔ تاجیکان به شمار می‌رفت. در مدرسه‌های بخارا نه تنها تاجیکان آسیای میانه، بلکه اوزبیک‌ها، ترکمن‌ها، قزاق‌ها، قرغیزها، ایرانیان و هندوستانیان نیز تحصیل می‌نمودند.

علاوه بر بخارا، در شهرها و ولایت‌های دیگر تاجیک‌نشین هم‌چون سمرقند، قوقند، خجند، اوراتیپه، حصار، شهر سبز، کولاب، قراتیگین، درواز، بدخشان و ولایات دیگر هم مکاتب، مدرسه‌ها و دایره‌های ادبی موجود بودند، که طالب‌العلمان و ادیبان صاحب استعداد را فرا می‌گرفتند. ضمناً باید گفت، که دایره‌های ادبی در ادبیات خلق‌های دیگر و از جمله در ادبیات روس هم وجود داشته است، که ادبیات‌شناسان و مؤرخان آن‌ها را « لانه‌های ادبی» یا «ادبیات ولایتی» نامیده، ضرورت آموختن آن‌ها را تأکید کرده‌اند.

در دایره‌های ادبی بخارای شرقی کوشش جدایی از ادبیات عمومی ملی دیده نمی‌شود. در ایجادیات شاعران این ولایت‌ها موضوعات عنعنوی همهٔ ادبیات خلق تاجیک خیلی روشن به نظر می‌رسد. در این باره ی.ک. راماد ناوسکیه خیلی درست گفته است: «در

حقیقت ادبیات ولایتی از ادبیات خلق‌های در داخل آن بوده، با آن فرق می‌کند، که وی به‌طور خود، قسم ترکیبی و جدا نشوندهٔ ادبیات ملی بوده، پیش از همه با یگانگی زبانش پیوسته می‌باشد.»

ما در تحت مفهوم «بخارای شرقی» ادبیاتی را در نظر داریم، که در ولایت‌های مستقل و نیمه مستقل کوهستان تاجیک در قرن ۱۹ به‌وجود آمده است.

شاعران این دایره‌ها هم‌زمان با مسایل عمومی ادبیات تاجیک، بعضی مسئله‌های دارای کرکتر محلی را هم در اشعار شان بازتاب داده‌اند. از روی اسناد موجود معلوم می‌شود، که نمایندگان دایره‌های ادبی ولایات نه تنها زادگان همان ولایات، بلکه بعضی از آن‌ها زادگان ولایت‌های دیگر بوده، اما آثار ادبی‌شان محصول ایجاد شدهٔ همان محیط ادبی می‌باشد. چنان‌چه موزون بدخشی شاعر، در بدخشان تولد یافته، ولی داستان «تهماس خجندی» را به عبدالکریم امیر حصار اهدا نموده و آن را در حصار شادمان نوشته است. یا این‌که در دایرهٔ ادبی کولاب، قراتیگین و درواز تعدادی از شاعرانی می‌باشند، که زادگاه آن‌ها بدخشان افغانستان می‌باشد. ما در این رساله شاعرانی را، که در ولایت‌های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز تولد شده، ولی ایجادیات‌شان در دایره‌های ادبی بخارا، سمرقند و سرزمین‌های دیگر جریان یافته است، به دایره ادبی ولایت‌های زادگاه‌شان داخل نکردیم. چنان‌که گفتیم، ادبیات ولایت‌های بخارای شرقی عضو جدا نشوندهٔ ادبیات عمومی خلق تاجیک است. ما در این رساله ادبیات چهار ولایت را که در گذشته مستقل بوده‌اند، مورد تدقیق قرار دادیم. ولی این هرگز معنی جدایی ادبیات این ولایات را از ادبیات عمومی تاجیک ندارد. یکی از خصوصیت‌های خاص ادبیات فارس و تاجیک در آن است، که در سیر تاریخی خود هرچند مرکز خود را گاه بخارا و گاه سمرقند، گاه بلخ و گاه هرات، گاه کرمان و شیراز و گاه دهلی و دکن قرارداده بود، ولی

همیشه برای همه مردمان فارس و تاجیک زبان یکسان خدمت کرده، رابطهٔ خود را از دایره‌های ادبی خرد و کلان و محفل‌های ادبی شهرها و ولایات نگسسته است.

از بس‌که حیات سیاسی و اجتماعی ولایت‌های بخارای شرقی و مهمترین حوادث و وقایع تاریخی عصر ۱۹ این سرزمین در اثرهای پژوهشی مؤرخان تا انقلاب روس و تاریخ شناسان شوروی مورد تحلیل مفصل قرارگرفته است، این‌جا از ذکر آن‌ها خودداری می‌نمایم.

از جمله ب. غفورف در اثر خیلی پر قیمت خود «تاریخ خلق تاجیک» لحظه‌های جداگانهٔ حیات سیاسی و اقتصادی بخارای شرقی را خیلی خوب تصویر نموده است.

عالم شوروی ن.ا. کیسلیاکوف در اثر «اوچرک‌ها راجع به تاریخ قراتیگین» و مقالات و آثار دیگرش ملاحظات و دریافت‌های خود را با تفصیل بیان کرده است.

پیرامون حیات سیاسی و اقتصادی و قسمت‌های زیاد تاریخ بخارای شرقی تدقیقات عمیق ب.ی. اسکندروف جای مخصوص را احراز می‌کنند. زیرا یک تعداد تدقیقات او به همین موضوع تخصیص داده شده است.

راجع به حیات سیاسی بخارای شرقی و خصوصاً یکی از وادی‌های کلان آن حصار اثر ی. دوید دوچ، ا. مختاروف نیز اهمیت به‌خصوص دارد. مؤلفان اساساً در این اثر کوشش کرده اند، که تاریخ آن وادی را از قرن‌های قدیم تا اوایل قرن۲۰ روشن نموده و برعلاوه، در مورد بعضی یادگارهای معماری حصار معلومات دهند.

اثر چند جلدهٔ «تاریخ خلق تاجیک» و خصوصاً کتاب دوم آن تاریخ ولایت‌های نام‌برده را از قرن ۱۷ تا سال ۱۹۱۷ خیلی خوب بیان می‌نماید. غیر از اثرهای یاد شده، رساله‌ها و مقاله‌های دیگری هم موجود می‌باشند، که در آن‌ها بعضی ساحه‌های حیات و اقتصادیات ولایت‌های جداگانهٔ بخارای شرقی تصویر یافته‌اند، چنان‌که می‌بینیم، در مورد وضعیت سیاسی آخرهای قرن ۱۸، قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ بخارای شرقی محققان

زیادی مکث نموده‌اند. از این رو به تکرار ذکر همهٔ آن اسناد ضرورت نمی‌باشد. ولی در این‌جا تنها همین را باید گفت، که در حقیقت چنان‌که مؤلفان نام‌برده گفته‌اند، تا سال‌های ۷۰ سدهٔ ۱۹ حدود بخارای شرقی، اساساً، عبارت از چهار حاکم فیودالی یعنی حصار، کولاب، قراتیگین و درواز بود که به امیر بخارا و خوقند تابع نبودند.

در این باره استاد عینی چنین می‌نویسد: «... بعد از عهد امیر تیمور هم اغلب زمین‌های بخارای شرقی مستقل بودند. در عهد امیران منغیتیهٔ بخارا هم بخارای شرقی به آسانی به تسلط منغیتیه سر فرود نیاورد. آخرین مجدِین استقلال شرقی بخارا مثل مضراب بیک، سره خان و عبدالکریم قهرمانان بودند. امیر مظفر بعد از جنگ‌های روسی مغلوب شد و ... شرقی بخارا را غصب و دهنو را زیر و زبر کرده تعبیه نمود».

ب. ی. اسکندروف راجع به مستقلیت فیودال‌های بخارای شرقی سخن رانده و از تاریخ سلیم بیک چنین اقتباسی را می‌آورد: «در وقت جلوس امیر مظفر، از تمام گوشه و کنار، بیک‌ها با تارتق‌های تبریکی برای مبارک باد گفتن به نزد او آمدند. ولی عبدالکریم دیوان بیگی بیک حصار، سره بیک داد خواه میرکولاب و بلجوان و نمایندگان قراتیگین و درواز نیامدند.»[۳]

از این اقتباس نیز معلوم شده می‌تواند، که فیودال‌های این ولایت‌ها خود را صاحب اختیار دانسته، رفتن را به مبارکی امیر لازم ندانسته‌اند.

حصار از کلان‌ترین ولایت‌های بخارای شرقی بوده، تا اندازه‌ای مرکز ناحیهٔ کوهستان به شمار می‌رفت. در مدرسه‌های حصار طالب‌العلمان از ولایت‌های گرد و اطراف (کولاب، قراتیگین، درواز) و غیره نیز آمده تحصیل می‌کردند.

پس از گرفتن بخارای شرقی، امیر بخارا حدود آن را به بیکی گری‌های زیرین: بیکی گری حصار، دهنو، قرغان تپه، کولاب، بلجوان، قبادیان، قراتیگین و درواز تقسیم می‌کند.

---

[۳] س.عینی. اثر یاد شده. ص۲۹۰. همانجا.

اما بعد از چنین تقسیمات هم بیک حصار و یا قوش بیگی حصار هم‌چون جانشین امیر حساب شده، بیک‌های کولاب، بلجوان و قرغان تپه به او اطاعت می‌کردند.

با وجودی که بخارای شرقی در سال‌های هفتاد ـ هشتاد سدهٔ ۱۹ جبراً به امارت بخارا همراه کرده شد، ولی مردم این وادی‌ها شیوهٔ زبان و خصوصیت‌های اتنوگرافی خود را نگاه می‌داشتند.

عالمان شوروی بسیاری از ساحات گوناگون حیات تاجیکان بخارای شرقی را مورد تدقیق قرار داده‌اند. از جمله چند اثر در بالا ذکر یافتهٔ اکادمیک اکادمی علوم شوروی تاجیکستان ی. ب. اسکندروف راجع به تاریخ و اقتصاد بخارای شرقی و پامیر، ن.ا. کیسلیاکوف «اوچرک در بارهٔ تاریخ قراتیگین»، ا. مجلسوف، ر.امانوف «اوچرک ادبیات دهانکی کولاب»، ا.ز. ا. رازینفلد « نمونهٔ فلکلور درواز»، اثر کولکتیف راجع به اتنوگرافی تاجیک در قراتیگین و درواز.»، ر.ل. نیمینوا « شیوهٔ تاجیکان کولاب» و غیره‌ها از قبیل همین‌گونه اثرها می‌باشند. ولی ادبیات خطی، که یکی از ساحه‌های مهم حیات و مدنیت و انعکاس دهندهٔ واقعه‌ها و زندگی مردم بخارای شرقی است، تاکنون تدقیق نشده است.

در پهلوی تاریخ، اتنوگرافی، فلکلور، شیوهٔ زبان و ساحه‌های دیگر حیات مردم تاجیک بخارای شرقی، پژوهش حیات ادبی آن نیز ضرور است.

پیش از همه باید گفت، که بخارای شرقی یک قسمت کلان حدود حاضرهٔ جمهوری تاجیکستان را تشکیل می‌دهد، که حیات ادبی گذشته و خصوصاً عصر ۱۹ آن را تدقیق نکردن و معین کردن صفحات تاریخ و مدنیت آن امکان‌ناپذیر است. زیرا ادبیات آیینهٔ حیات سیاسی، مدنی، اقتصادی و تاریخی هر خلق و مملکت می‌باشد.

دوم این‌که، ساکنان بخارای شرقی از قدیم برای به‌وجود آوردن میراث ادبی غنی ادبیات فارس و تاجیک فعالانه اشتراک کرده اند. بسیاری از نمایندگان این سرزمین در تاریخ ادبیات تاجیک سهم خود را گذاشته‌اند، که از این جهت ایجادیات آن‌ها قسمت

جدا نشوندهٔ ادبیات عمومی فارس و تاجیک به شمار می‌رود. اگر ما از ایجادیات شاعران این ناحیه‌ها صرف نظر کنیم، آن‌گاه تدقیق تاریخ ادبیات تاجیک کامل نخواهد بود.

سوم آن، که دایرهٔ ادبی حصار، کولاب، قراتیگین و درواز هرکدام به‌طور خود، به مجرای عمومی ادبیات وارد شده‌اند. معلوم است، که فیودال‌های هر بیکی‌گری، شاعران را به مدح و ثنای خود وادار می‌کرده‌اند. در این باره شعرهای پری حصاری و موزون بدخشی در وصف عبدالکریم بی، حاکم حصار گواه روشن شده می‌تواند.

موزون می‌گوید:

به عهد این امیر صاحب احسان
که هست نام خوشش عبدالکریم خان
در این ایام نیکو شهریاریست
فریدون حشمت و عالی تباریست
ز فیضش منتظم ملک حصار است
ز شمشیرش دل اعدا فگار است...

پری حصاری می‌گوید:

... پری هم در این شیوه دارد سری
که آرد ز بهر خرد گوهری
چه دفتر؟ ـ «ظفرنامهٔ» پر ز فن
به نام ولی نعمت خویشتن
نگارد به امداد طبع سلیم
به پروانه چی بِی عبدالکریم
شه پاک گوهر مقدس صفات

ز برج سعادت ز خورشید ذات
امیر و سراسر جهان بر گرفت
از این برگرفتن نیامد شگفت
امارت پناه است و والا گهر
محمد سید بی اتالیق، پدر
زهی دولت خسرو پاک دین
پدر تا پدر یافت تاج و نگین
ز طبعیت پادشاه بخار
زدی گوی دولت به ملک حصار
سر هرکی در خط فرمان اوست
مزین به اکلیل احسان اوست
ز اسلام بازو کند هر کی زور
سلیمان عصر است و اعداش مور
چو خاقان اسلام ظل خداست
همانا ، که او ظل ظل خداست ...

از بس‌که این‌گونه مدحیه‌ها تصویر بعضی واقعه‌های تاریخی را نیز در بر می‌گیرند، تدقیق آن‌ها را نیز ضرور می‌گرداند.

بخشی از شاعران بخارای شرقی در دربار حاکمان و فیودال‌های محلی و بعضی‌ها در دیهه و جای‌های استقامت دایمی خود عمر به‌سر برده، رسم و عادت، واقعه‌های محلی و قسمت‌های زیاد حیات مردم را در ایجادیات‌شان بازتاب داده‌اند، که این حالت، در اشعار شاعرانی که در مراکز بوده‌اند، خیلی کم مشاهده می‌شود.

برای مثال، واقعهٔ سال ۱۸۵٤/۱۲۷۱ حملهٔ امیر مظفر با سرداری عبدالکریم بی و یک‌جایگی امیر کولاب و دهنو به شاه اسماعیل، شاه قراتیگین و درواز و از شاهی برطرف کردن آن، تنها در داستان «ظفرنامهٔ» پری حصاری انعکاس یافته است. یا این‌که واقعه‌های گرفتن خوقند از طرف پاشاه روس و بی‌عدالتی‌های امیر خدایار خان خوقندی، تنها در اشعار غبرای دروازی تصویر خود را یافته است. در واقع چنان‌که گ. ن. پاسپیلوف خیلی درست گفته است: «رابطهٔ ترقی ادبیات با تاریخ ترقی این و یا آن جمعیت ملی ـ یک حادثهٔ بیرونی و ناگهانی نبوده، بلکه وی از خود طبیعت و خصوصیت خود ادبیات بدیعی بر می‌آید.»

علاوه بر این، حیات فقیرانه، سختی و درشتی‌های زمان، جبر و ظلم حاکمان و لحظه‌های زیاد حیات مردمان بخارای شرقی در ایجادیات شاعران همین محل‌ها منعکس گردیده‌اند، که این نیز ما را به تحقیق اشعار آن‌ها وادار می‌نماید.

چهارم آن، که اکثریت شاعران محلی بخارای شرقی با اشعار دل‌پسند خود در بین مردم شهرت یافته، بسیار اشعار و ابیات آن‌ها از طرف حافظان سروده می‌شوند. مثلاً: بسیار شعرهای شاعران حصار ـ میرزا حسرت، پری، جذبی، دبیر، شاعر کولاب حاجی حسین کانگرتی، عزت و بحری دروازی و دیگران را آوازخوانان تا کنون هم می‌خوانند. دو شعر جذبی، دو شعر دبیر حصاری، یک شعر پری حصاری، یک شعر حاجی حسین کولابی، یک شعر بحری دروازی، یک شعر غیاثی بدخشانی و دیگران به گنجینهٔ موسیقی کلاسیکی تاجیک «شش‌مقام» داخل شده‌اند.

شهرت شاعرانی چون میرزا حسرت و پری حصاری نه تنها در بخارای شرقی، بلکه به شهرهای مرکزی هم‌چون بخارا، سمرقند، خوقند و کابل رسیده است، که این از مقام بلند شاعری آن ها شهادت داده پژوهش احوال و اشعار شان را تقاضا می‌نماید.

پنجم آن، که اکثریت شاعران وادی های بخارای شرقی از بین دهقانان و کاسبان محلی عرض اندام نموده، در دربار حاکمان و امیران کم زندگی کرده‌اند. بیشتر شان بیرون از خدمت دربار حاکمان با کسب و کار خود در بین اهالی دیهه‌های گرد و اطراف شان عمر بسر برده‌اند. از این جهت هم ایجادیات آن ها از فرمایش حاکمان و حمد و ثنای آن ها نسبتاً آزادتر می باشد. ایجادیات این شاعران بیشتر میل خلقی و دموکراتیک داشته، آرزو و آمال و حیات مشقت‌بار دهقانان را تصویر می‌نماید.

به عبارۀ دیگر بگوییم، ایجادیات این شاعران با ایجادیات خلقی و ادبیات کلاسیکی رابطۀ خیلی زیچ داشته شماریدن آن را چون پلی میان ایجادیات خلقی و ادبیات کلاسیکی ممکن است. ایجادیات این شاعران اساساً از سرچشمۀ ایجادیات شفاهی خلق بهره گرفته است. پیوست به این، یک قسمت اشعار آن‌ها شکل فلکلوری گرفته در بین مردم پهن شده است. این‌جا رابطۀ مستقیم ایجادیات این شاعران با ایجادیات شفاهی خلق خیلی روشن به‌نظر می‌رسد. از این جهت هم آموختن حیات ادبی و ایجادیات شاعران این ولایت‌ها ضرور می‌نماید.

ضرورت دگر آموختن ادبیات خطی بخارای شرقی در آن است، که این کار برای روشن کردن بعضی لحظه‌های حیات و تاریخ و مدنیت گذشتۀ خلق ما یاری می‌رساند. زیرا ادبیات هم بخش جدایی‌ناپذیر تاریخ حیات خلق می‌باشد. شاعران زمان ما هم‌چون عنعنه، از ادبیات عالم شمول فارس و تاجیک و هم‌چنین میراث ادبی شاعران بخارای شرقی قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ بهرۀ فراوان برده‌اند. در این باره م. باگده ناوا ادبیات‌شناس درست می‌نویسد: «از بس‌که خلق‌های آسیای میانه و قزاقستان مثل بسیاری از خلق‌های دیگر اتحاد شوروی، هنگام قدم‌گذاری به ساختمان مدنیت سوسیالیستی در مرحله و پایه‌های گوناگون تاریخ ترقیات خود بودند، این نابرابری در ترقی ادبیات دورۀ شوروی هم تأثیر خود را ظاهر نمود. یک بخش ادبیات هم‌چون ادبیات اوزبیک و

تاجیک از عنعنه‌های ملی خود ـ ادبیات خطی کلاسیکی و ادبیات دموکراتیک قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ بهره گرفته، زود ترقی کرده است. یک بخش ادبیات دیگر هم‌چون ادبیات قرغیز و قره قلپاق آغاز ادبیات خود را تنها از عنعنهٔ ایجادیات خلقی (فلکلور) و تجربهٔ نظم حافظی آغاز کرده‌اند.»

بنابر این، پژوهش و آموختن ادبیات قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ تاجیک و از جمله بخارای شرقی، که هم‌چون یک جزء زمینهٔ به میدان آمدن ادبیات زمان ما هم حساب می‌یابد، نیز بی‌اهمیت نمی‌نماید.

نام بسیاری از شاعران وادی‌های بخارای شرقی، که تمام عمر در محل‌های خود زیسته‌اند، از نظر تذکره‌نویسان بخارا دور مانده، در تذکره‌های آن‌ها درج نشده‌اند. از این‌جاست، که تا کنون هم احوال و اشعار این شاعران نامعلوم مانده است. معلوم کردن میراث ادبی، مضمون و غایهٔ اشعار این شاعران به تکمیل صفحات خالی تاریخ ادبیات تاجیک نیز بی‌فایده نخواهد بود.

در نهایت، حقیقت موجودیت دایره‌های ادبی و میراث ادبی شاعران بخارای شرقی ما را وادار می‌نمایند، که چگونگی این دایره‌ها و طرز ایجادیات شاعران آن‌ها را معلوم کنیم. هم‌چنین تاکنون برای مکتب‌های عالی کتاب‌های مکمل درسی راجع به تاریخ ادبیات قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ تاجیک موجود نیست، که این حالت هم آموختن همهٔ دایره‌های ادبی قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ تاجیک و از جمله بخارای شرقی را، که اهمیت عملی دارد، تقاضا می‌نماید. علاوه بر این ادبیات قرن ۱۹ تاجیک، که نسبت به عصرهای پیشینه کرکتر دموکراتیک داشته، انعکاس حوادث واقعی و تصویر حیات حقیقی مردم را بیشتر در بر می‌گیرد، واجب تدقیق و تحلیل همه‌جانبه می‌باشد. هم‌چنین کرکتر خلقی ادبیات دایره‌های ادبی بخارای شرقی و کوشش‌های زیاد شاعران این محل‌ها برای

دموکراتیک ساختن ادبیات هم ما را وادار می‌کنند، که راه و روش، مضمون و مندرجه و سبک و اسلوب این دایره های ادبی را روشن سازیم.

شاعر و عالم برجستهٔ تاجیک مرحوم عبدالسلام دهاتی ضرورت آموختن این مسئله را حتی در هنگام ترتیب «نمونه‌های ادبیات تاجیک» در سال ۱۹٤۰ مطرح کرده بود. او در مقالهٔ مخصوص، که با عنوان «شاعران کوهستان» در همان سال نوشته است، سبب‌های نامعلوم و نامشهور ماندن شاعران کوهستانی را خیلی درست بیان کرده چنین می‌نویسد: «... البته، ایجادیات آن‌ها را (یعنی شاعران کوهستان را ا. ح) از یک یا دو سه غزل عبارت است گفته گمان کردن درست نیست. اما سبب اساسی نامشهور ماندن و به تذکره‌ها داخل نشده، گم شده رفتن دیگر اثرهای این شاعران از محیط ادبی و از مرکزهای علمی دور بودن آن‌ها باید باشد.»[٤]

در حقیقت هم عبدالسلام دهاتی به این مسأله درست نزدیک شده و به خلاصهٔ صحیح آمده است. برای روشن شدن فکر این مؤلف چنین دلیلی آوردن ممکن است، که تا سال‌های نزدیک از میراث ادبی میرزا حسرت و پری حصاری به جز از چهار ـ پنج غزل که استاد صدرالدین عینی در «نمونهٔ ادبیات تاجیک» آورده است، چیز دیگر در دسترس نبود و شخص گمان می‌کرد، که شاید آن‌ها فقط همین قدر شعر گفته‌اند. ولی این گمان در حقیقت خطا بوده است. ما در نتیجهٔ جستجوهای چند ساله، اکنون ۹۸ غزل، ۲۲ مخمس، ۲ تیتال، ۲ رباعی و چند قطعهٔ میرزا حسرت، ٦۰ غزل، ۷ مخمس، ۳ تاریخ و ۱ داستان «ظفرنامهٔ» پری حصاری را به‌دست آوردیم، که این خود درستی فکر استاد دهاتی را اثبات می‌کند.

---

[٤] ا. دهاتی، کلیات، ج. ۵ . دوشنبه، ۱۹٦٦ .ص. ۳۰

ا. دهاتی در آخر مقاله‌اش چنین وظیفه می‌دهد: « محل‌ها، تاریخ و تذکره‌ها را جستجو کرده، زنده گردانیدن نام شاعران کوهستان تاجیک و آموختن ایجادیات آن‌ها یکی از وظیفه‌های مهم ما خادمان ادبیات تاجیکستان می‌باشد.»[۵]

س. ی. کلیمچیتسکی عالم دگر شوروی در مقالهٔ «فخلویات درواز»، راجع به ضرورت آموختن ادبیات درواز چنین می‌نویسد: «جمع‌آوردن و به‌ترتیب درآوردن این نظم ولایت تاجیکستان (ولایت درواز) وظیفهٔ تأخیرناپذیر بوده، وی در تاریخ ادبیات و زبان تاجیکی باب نوی شده می‌تواند.»

گ. گلیموا در سال ۱۹۵۷ در مجلهٔ «شرق سرخ» (« صدای شرق») در مورد یک اثر دست‌نویس شعرهای شاعران کوهستان سخن گفته، پس از ملاحظه‌های خیلی فایده بخش پیرامون ضرورت آموختن ادبیات محلی درواز چنین می‌نویسد: «باید قید کرد، که آموختن و معین کردن بعضی خصوصیت‌های خاص این ادبیات محلی در بارهٔ تاریخ ادبیات تاجیک این دوره (یعنی سدهٔ ۱۹ و اول سدهٔ ۲۰ ا. ح) تصور مکمل داشتن ممکن نیست.»

در حقیقت هم آموختن احوال و اشعار شاعران کوهستان تاجیک نه تنها تاریخ ادبیات خلق ما را تکمیل می‌کند، بلکه برای آموختن ایجادیات شفاهی خلق و شیوه‌های گوناگون زبان تاجیکی آن محل‌ها یاری بزرگ می‌رساند.

از تشریحات بالا چنین بر می‌آید، که وقت زنده کردن نام شاعران گم‌نام تاجیک، آموختن حیات ادبی محل‌های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز آخرهای سدهٔ ۱۸، و ۱۹ و ابتدای سدهٔ ۲۰ فرا رسیده است.

---

[۵] همان‌جا

پیرامون آموختن حیات ادبی ولایت‌های یاد شده اگر هنوز اسناد کافی هم نباشد، از روی آن چیزی، که تا امروز به ما دسترس گردیده است، تا اندازه‌ای حیات ادبی این ولایت‌ها، نمایندگان آن‌ها و لحظه‌های جداگانهٔ حیات و ایجادیات آنان را معین کردن ممکن است.

صرف نظر از کم بودن مواد و اسناد، ما ضرورت آموختن این مسئله را در نظر گرفته، وظیفهٔ خود دانستیم، که تا حد امکان، موجود بودن دایره‌های ادبی این ولایت‌ها، نمایندگان معروف ادبیات آن دایره‌ها، مضمون و غایه و خصوصیت‌های اساسی اشعار آن‌ها و بعضی مسئله‌های دیگر ادبیات تاجیک این محل‌ها را معین کنیم. امیدواریم، که این رساله تا حد امکان برای باز کردن صفحات تازهٔ تاریخ ادبیات تاجیک مدد می‌رساند.

تاریخ آموختن حیات ادبی بخارای شرقی و سرچشمه‌های آن

پیش از آن، که ما به مسئلهٔ تاریخ آموختن حیات ادبی بخارای شرقی بپردازیم، باید یادآوری کنیم، که ما در این‌جا تنها دربارهٔ احوال و اشعار آن شاعرانی سخن می‌رانیم، که آن‌ها اساساً حیات خود را در ولایت‌های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز گذرانیده‌اند. خصوصاً، آن شاعرانی را در نظر داریم، که صرف نظر از زادگاه‌شان اشتراک‌چی همان دایرهٔ ادبی بوده‌اند. اما در مورد شاعرانی، که از ولایت‌های کوهستان بخارای شرقی برآمده به محیط‌های ادبی بخارا، خوقند و دیگر شهرهای مرکزی داخل شدند، ما در این جا توقف کردن را لازم ندانستیم. شمس‌الدین شاهین، کامل حصاری، گلخن قراتیگینی و چندی دیگر از جملهٔ همین‌گونه شاعران به شمار می‌روند.

اگرچه چندی از شاعران ولایت‌های ذکر شده در مدرسه‌های بخارا درس خوانده و مدتی در آن جای‌ها زندگی کرده باشند هم، ولی مدت بیشتر حیات و ایجادیات آن‌ها در محل‌های زادگاه‌شان جریان یافته است، بنابر این ما در بارهٔ احوال و اشعار آن‌ها سخن گفتن را لازم دانستیم. میرزا عالم جان حسرت، بابا ارثی، عبدالرحمن خواجه ناصح کولابی، میرزا بابای حصاری از همین‌گونه شاعران می‌باشند.

اکنون ببینیم، که تاکنون راجع به احوال و اشعار شاعران آخرهای عصر ۱۸، عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ بخارای شرقی چه کارهایی تدقیقاتی انجام یافته و چه رساله‌ها و مقاله‌های علمی به‌طبع رسیده‌اند. در این بابت پیش از همه خدمت خیلی بزرگ سر دفتر ادبیات

شوری تاجیک استاد عینی را یاد کردن لازم است. استاد عینی، که به طریق مختصر اوچرک‌های تاریخ ادبیات تاجیک را بنیاد گذاشته، آن را به عنوان «نمونهٔ ادبیات تاجیک» در سال ۱۹۲٦ به‌نشر رسانده بود. در آن دایر به ۹ شاعر کوهستان وادی‌های ذکر شده، معلومات کوتاهی داده است. استاد صدرالدین عینی اساساً نمونهٔ اشعار شاعران ارثی، حصاری، ملا رجب حصاری، میرزا عالم جان حسرت حصاری و خزانی و گلخنی قراتیگینی را درج نموده در قوسین به تذکره قاری رحمت الله واضح «تحفه الاحباب» هم‌چون سرچشمهٔ استفاده کرده‌اش اشاره نموده است. ولی معلومات ترجمهٔ حالی و حتی معلومات تذکره واضح را راجع به احوال این شاعران قید نمی‌کند. استاد عینی در «نمونهٔ ادبیات تاجیک» از اشعار بابا ارثی دو غزل (۱۳ بیت)، پری حصاری ٤ غزل (۳۰ بیت)، از میرزا حسرت ۱ غزل (۵ بیت)، از خزانی ۳ رباعی (٦ بیت) و از گلخنی ۱ غزل (۵ بیت) درج نموده و پیرامون اسلوب و صنعت شعری پری حصاری چند ملاحظهٔ خود را بیان کرده است، که ما آن‌ها را در قسمت احوال و اشعار پری یادآور خواهیم شد.

در مورد احوال ملا برهان بسمل کولابی معلومات داده تا سال تالیف «نمونهٔ ادبیات تاجیک» در سال ۱۹۲۵ در قید حیات بودن او را و از تبدیل دادن تخلص ادبی او، که اول مشتاقی بوده، سپس آن را به بسمل عوض کرده است، هزل‌آمیز سخن می‌راند. پس از چنین معلومات ۱ غزل (٦ بیت) و ۱ رباعی او را درج می‌نماید. به آن نیز اشاره کرده است که غزل را از تذکرهٔ افضل پیر مستی و رباعی را از تذکرهٔ محترم گرفته است. در آخر راجع به این شاعر چنین فکر خود را بیان می‌کند:

«بسمل در غزل با عدم موافقیت بیدل را تقلید می‌کند»[۱]. در مورد شاعر کامل حصاری معلومات داده، ۱ غزل او را (۷ بیت) که از تذکرهٔ افضل گرفته است درج می‌نماید. ولی

[۱] صدرالدین عینی. نمونهٔ ادبیات تاجیک. ۱۹۲٦ میلادی. ص ۲۲۸

از روی صنعت و اسلوبش این شعر کامل که با مطلع:

جگر ریشم، کبابم، دل فگارم، اختر عشقم
غریبم، مستمندم، بی‌کسم، خاک در عشقم...

آغاز می‌یابد به استاد صدرالدین عینی پسند نیامده، به طریق مطایبه به آن غزل با یک بیت چنین جواب داده است:

جوازم، دبه‌ام، دولم، به دور کنده مشغولم
ز کف تا شانه روغن گشته‌ام، روغن‌گر عشقم

پس به طریق خلاصهٔ فکرش چنین می‌گوید: «می‌توان گفت که با این بیت معنی سر تا به پای این غزل، خلاصه شده است.»[۲]

شاعر دیگر کوهستانی، که دقت استاد عینی را به خود جلب نموده است، شمس الدین شاهین کولابی می‌باشد. سال وفات این شاعر را نشان داده پس از آن از بیاض و مجموعه‌ها و از تذکرهٔ شریف جان مخدوم صدر ضیأ ۷ غزل و ۳ رباعی او را که جمعاً ۸۸ بیت را تشکیل می‌دهند در «نمونهٔ ادبیات تاجیک» درج می‌کند. استاد عینی سبک و اسلوب سخن‌پردازی و غایه‌های بلند اشعار شاهین را در این کتاب اساساً تحلیل نموده، بسیار سخنان پرده‌پوش شاهین را شرح داده است. او از استعداد فوق‌العاده بزرگ شاعری شاهین سخن رانده از عمر به تلخی و ناکامی گذرانیدهٔ او هزاران افسوس خورده است. به طریق خلاصه می‌گوییم، تحلیل و تدقیق احوال و اشعار شاهین در «نمونهٔ ادبیات تاجیک» راه تدقیقات‌چیان بعدینه را خیلی روشن نموده، یکی از بهترین مقاله‌های اثر نام‌بردهٔ استاد بزرگ ادبیات شوروی تاجیک می‌باشد.

معلومات و قید و اشاره‌های استاد عینی اولین نوشته‌های علمی راجع به شاعران

---

[۲] همان‌جا

نام‌برده بوده، تا درجه‌ای ما را با بعضی لحظات حیات و نمونهٔ شعرهای آن شاعران شناس می‌کند. از این رو، معلومات صدرالدین عینی در «نمونهٔ ادبیات تاجیک» دارای اهمیت کلان علمی می‌باشد.

از نشر «نمونهٔ ادبیات تاجیک» استاد عینی تاکنون، بیشتر از ۵۰ سال می‌گذرد،[۳] از این ۹ نفر شاعر کوهستان، تنها احوال و اشعار شاهین به طرز مکمل‌تر آموخته شده، احوال هشت نفر دیگر هنوز آموخته نشده است.

مقالهٔ دیگر، که در تاریخ آموختن این موضوع اهمیت بسا بزرگی دارد، مقالهٔ س.ی. کلیمچیتسکی با عنوان «فخلویات درواز» می‌باشد. مؤلف مقاله مواد را در سال‌های ۱۹۲۵ ـ ۱۹۳۰ جمع آورده و در سال ۱۹٤۰ آن را به‌طبع رسانیده است. مقالهٔ مذکور چنان‌که مؤلفش نیز قید کرده است، راجع به مسئلهٔ انعکاس شیوهٔ درواز (لفظ دروازی) در ادبیات خطی می‌باشد. ولی مقصد اساسی کلیمچیتسکی به بسیار مسأله‌های ادبی ارتباط گرفته، فکر و ملاحظه‌های خیلی پر قیمت را بیان نموده است.

کیلمچیتسکی پیش از همه عنعنهٔ سرایش شعر را با شیوهٔ محلی (لهجه) در تاریخ ادبیات تاجیک تذکر داده به ایجادیات بابا طاهر همدانی، خواجه حافظ و سعدی شیرازی، امیر پَزُوری و زین‌الدین واصفی اشاره می‌نماید. او قید می‌کند که نه تنها نمونه‌های منظوم به شیوهٔ محلی نوشته شده، بلکه در شکل نثر بدیعی هم موجود اند و برای تصدیق فکرش اثر «جاویدان کبیر» را نام می‌برد. او درست قید می‌کند، که به شیوهٔ محلی اثر بدیعی نوشتن معنای آن را ندارد، که مؤلفان آن اثرها زبان ادبی را نمی‌دانند. برعکس، شعرهای خاص به زبان ادبی گفتهٔ آن‌ها گواهی می‌دهد، که آن‌ها زبان ادبی زمان خود را خوب می‌دانند. این چنین به شیوهٔ محلی اثر ایجاد نمودن معنای آن را

[۳] اینک که ما در سال ۲۰۲۱ میلادی قرار داریم، از نشر این اثر، ۹۵ سال می‌گذرد. (بیضایی)

ندارد، که مؤلفان خواهش جاویدانی گردانیدن شیوهٔ خود را در ادبیات خطی داشته باشند. به فکر کلیمچیتسکی به شیوهٔ محلی ایجادکردن اثرها یک نوع اسلوب بوده است، که آن را «اسلوب پست» و به موضوع‌های «پست» منسوب دانسته‌اند و در نتیجه از روی عنعنه‌های زمآن‌های پیش، آن اسلوب را از ادبیات خطی نظمی بیرون کرده‌اند.

مؤلف در مقالهٔ خود اساساً در بارهٔ شیوهٔ محلی درواز و شاعران درواز، که به همین شیوه شعر ایجاد کرده اند، توقف می‌نماید.

س.ی.کلیمچیتسکی در مورد اشعاری که به شیوهٔ درواز گفته شده‌اند، سخن گفته، سبک و اسلوب، مضمون و غایه‌های آن اثرها را درست قید کرده است. ارزش مقالهٔ س.ی.کلیمچیتسکی، در آن است، که او بار اول از ١٦ نفر شاعران درواز نام برده و حتی کوشش نموده است، که در مورد احوال و اشعار آن‌ها نیز بعضی معلومات دهد. خصوصاً معلومات او راجع به ترجمهٔ حال و مضمون اشعار ملا یار ونجی خیلی جالب دقت است. یکی از برتری‌های معلومات س.ی.کلیمچیتسکی پیرامون شاعران درواز در آن است، که او اشعار آن‌ها را نه از زبان مردم، بلکه از سرچشمه‌های خطی، بیاض‌هایی که، در خود درواز به او دسترس شده و دیوان کیفی و اشعار شاعران درواز که شخصاً به او بخشیده شده‌اند، گرفته است.

مؤلف مقاله از اشعار آن شاعرانی که به شیوهٔ محلی ـ دروازی شعر گفته‌اند، با نظرداشت وزن شعرشان نمونه‌ها درج کرده، آن‌ها را به روسی ترجمه نموده و شرح داده است.

ولی این را نیز باید بگوییم، که در متن‌های شعری به‌چاپ رساندهٔ س.ی.کلیمچیتسکی بعضی خطاها به‌نظر می‌رسد. به این نگاه نکرده، می‌توان گفت، که معلومات س.ی.کلیمچیتسکی در ساحهٔ آموختن ادبیات بخارای شرقی سهم مهمی می‌باشد.

شاعر و عالم تاجیک، عبدالسلام دهاتی در سال ۱۹٤۰ در «نمونه‌های ادبیات تاجیک»[٤] در زیر عنوان «شاعران کوهستان» دربارهٔ شاعران هر یک میرزا عالم جان حسرت، پری حصاری، بابا ارثی و بحری دروازی سخن رانده، از جمله در خصوص استعداد شاعری، گم شدن آثارشان، دلایلی که به تذکره‌ها احوال و اشعار این شاعران ذکر نشده و بعضی مسئله‌های دیگر توقف نموده است. سبب و دلیل‌های نامشهور ماندن شاعران کوهستان را عبدالسلام دهاتی درست بیان می‌کند.

مؤلف در بخش آخر مقاله‌اش هم‌چون نمونهٔ اشعار، ۲ غزل پری، ۱ غزل میرزا حسرت، ۱ غزل بابا ارثی و ۱ غزل بحری دروازی را درج می‌نماید.[٥] همین مؤلف در مکتوب خود به میرزا ترسون زاده در سال ۱۹٦۱ دایر به احوال فاجعوی میرزا حسرت و استعداد زیاد شاعری او سخن رانده است، که ما آن را در بخش احوال شاعر خواهیم آورد.

در سال ۱۹۵۵، ا.ز. رازنفیلد «نمونهٔ فلکلور درواز»[٦] را به‌طبع رسانیده، در آن باب مخصوصی را با عنوان «شاعران محلی» درنظرگرفته است. او پیرامون احوال و اشعار شاعرانی که به شیوهٔ درواز شعر ایجاد کرده‌اند، توقف نموده، از اشعارشان نمونه‌ها نیز درج کرده است. رازنفیلد در این اثر دایر به شاعران ملایار ونجی، عرفان بی‌نظیروف، سیدعطار رحمان (عطاری)، قاضی نبات و ملا خوجه معلومات می‌دهد. از آن جمله دربارهٔ شاعران عرفان، عطاری، ملا خوجه و قاضی نبات بار اول در این اثر معلومات داده شده و نمونهٔ اشعارشان نیز برای بار اول منظور خوانندگان گردانیده شده است.

مؤلف برای معین کردن شرح حال یاری دروازی کوشش نمایانی به کار برده، بعضی لحظه‌های حیات او را روشن نموده است. ولی راجع به شرح حال ٤ شاعر دیگر چیزی

---

[٤] نمونه های ادبیات تاجیک، ستالین آباد، ۱۹٤۰، ص. ۲۱۷

[٥] عبدالسلام دهاتی، کلیات، ج ۵ ، دوشنبه، عرفان، ۱۹٦٦ ، ص ۳۰۱ ـ ۳۰۲

[٦] ا.ز. رازنفیلد، نمونهٔ فلکلور درواز، دوشنبه، ۱۹۵۵

نمی‌گوید. البته خود مسئلهٔ به‌خاطر آوردن شاعران محلی و نشر نمونهٔ آثار آن‌ها در راه آموختن ادبیات بخارای شرقی قدم کلانی می‌باشد. ولی از بس که متن‌های شعری از دهان آدمان و یا بیاض‌های ناروشن و ناصحیح گرفته شده‌اند، در بعضی از آن‌ها ویرانی وزن، قافیه، تناسب سخن و مانند این‌ها دیده می‌شود. چنان‌چه در اشعار یاری در شعر رقم ۲، مصرع سوم به‌جای کلمهٔ «یکرنگی» سهواً «نیرنگی»، در شعر رقم ۹ مصرع سوم، به جای کلمهٔ «منقل» کلمهٔ «منزِل» ثبت شده است. مقطع همین غزل از یاری نبوده، کسی دیگر از خود بافته است:

سرنوشت یاری بیچاره در ایجاد خلق
قسمتش این بود چندان چاره کرد، بنیاد سوخت

در حقیقت مقطع این غزل چنین است:

بر فریب جلوهٔ دنیای دون یاری مناز
کاین عروس بی‌وفا صد خانهٔ داماد سوخت

علاوه بر این، بعضی شعرها را کلیمچیتسکی به دیگر شاعران و رازنفیلد به یاری نسبت داده است. چنان‌چه شعر رقم ٤ (نمونه‌های فلکلور درواز، ص ١٤١) را کلیمچیتسکی به شاعر سید احمد عاری و شعر رقم ۷ (اثر یادشده ص ١٤٣) را به شاعر میرزا لقأ نسبت داده است. ولی ا.ز. رازنفیلد آن‌ها را به شاعر یاری منسوب می‌داند. از بس‌که کلیمچیتسکی نمونه‌های شعری را از سرچشمه‌های خطی گرفته است، گمان می‌رود، که متن‌های شعر و به کی نسبت داده شدن آن‌ها در معلومات او درست‌تر باشند. به‌طور خلاصه گوییم، معلومات ا.ز. رازنفیلد هم راجع به شاعران درواز بی‌اهمیت نیست.

در سال ۱۹۵۷ در مجلهٔ «شرق سرخ» مقالهٔ گ. گلیموا زیر عنوان «دست‌نویس نامعلوم شعرهای شاعران کوهستان» نشر شده است. مؤلف مقاله اساساً راجع به یک بیاض دست‌خط ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، که زیر رقم ۸۱۹ محفوظ است، سخن

گفته، هم‌چون سرچشمهٔ ادبی اهمیت کلان داشتن آن را برای آموختن احوال شاعران کوهستان تبارز داده است.

مقصد اساسی مؤلف در این مقاله، چنان‌که خود او می‌گوید، «عبارت از آن است، که خوانندگان را با آن دست‌نویس، که برای آموختن نظم «ولایتی» تاجیکستان یک سرچشمهٔ مهم به شمار می‌رود، شناس نماید.»

ولی در حقیقت گ. گلیموا خواننده را با شکل و مندرجهٔ آن بیاض خوب شناس کرده، توصیف علمی آن نسخهٔ دست‌نویس را پُره بیان نموده است. مؤلف مذکور در این مقاله از ۱۵ نفر شاعران درواز، که اشعارشان در آن بیاض درج یافته است، خبر داده، در مورد بعضی از آن‌ها، خصوصاً ، راجع به استعداد بلند ناجی به طور مفصل‌تر سخن رانده است.

گ.گلیموا پس از مطالعه اشعار شاعران درواز به خلاصه‌های درست آمده از جمله می‌نویسد، که در نیمهٔ دوم عصر ۱۹ و اول عصر ۲۰ در ولایت مذکور یک چند ادیبان با استعداد و پُر محصول موجود بوده است.[۷]

گ.گلیموا در پیش خود وظیفه آموختن احوال و اشعار شاعران درواز را نگذاشته باشد هم، ولی در مورد بعضی شاعران و وضعیت عمومی ادبیات درواز فکر و ملاحظه‌های بسی جالب دقت‌تر را بیان کرده است.

می‌توان گفت، که بعد از مقاله س.ی.کلیمچیتسکی راجع به آموختن ادبیات درواز مقاله گ.گلیموا دارای اهمیت خیلی کلان است. خصوصاً موجود بودن دایرهٔ ادبی درواز در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ از این دو مقاله روشن می‌گردد.

در سال ۱۹٦٦ در مجلهٔ «صدای شرق» مقالهٔ شاعر بصیر رسا به‌عنوان «اشعار تازهٔ

---

[۷] گ.گلیموا. همان جا.

یاری»[۸]چاپ شده است. او در این مقاله اول از معلومات س.ی.کلیمچتسکی و ا.ز.رازنفیلد در مورد یاری شاعر خبر داده، بعد در بارهٔ نداشتن دیوان اشعار یاری چنین می‌نویسد: «اما جریان واقعه و خود شعرهای شاعر گواهی می‌دهند، که وی دیوان تکمیل ارایه نداده است و دیگران نیز اشعار پراکندهٔ او را در یک جا گرد نیاورده‌اند».[۹]

این‌گونه فکر مؤلف به نظر ما شبهه‌ناک می‌نماید. زیرا روند شعرنویسی و شعرهای شاعر به نداشتن دیوان او گواه شده نمی‌توانند. فعلاً در اشعار شاعر اشاره به این معنی دیده نمی‌شود. علاوه بر این یاری از درواز برآمده به بخارا و از آن جا به مکه سفر کرده است،که شاید یگان کس و یا خودش در آن جای‌ها دیوانش را ترتیب داده باشد. در این باره قید س.ی.کلیمچیتسکی را ذکر کردن بی‌مورد نیست. او در این باره چنین می‌نویسد:

«به من گفتند، که در درواز دیوان ملا یار، میرزا هبأ و میرزا عزت شاه موجود است، ولی من خودم آن‌ها را ندیدم».[۱۰]ولی از آن‌جایی، که دیوان شاعر تاکنون به ما دسترس نشده است به چنین خلاصهٔ کتبی آمدن، که «شاعر دیوان نداشته است»، آنقدر درست نمی‌نماید. حال آن که دیوان هبأ امروز در دسترس ماست و دیوان عزت شاه نیز در کتاب‌خانهٔ شاه عبدالله بدخشی موجود بوده است. مؤلف مقاله باز چنین فکر دیگری را هم بیان نموده است: «از ٤٢ شعری، که در دست ما است، ۱۸ آن به اشخاص دیگر تاریخی و واقعه‌های به‌وقوع آمده بخشیده شده اند. این آن معنی را دارد، که یاری تماماً به شعرنویسی شغل نکرده، تنها به واقعه‌ها هم‌آواز شده است».[۱۱]

به فکر ما، به چنین خلاصه آمدن این مؤلف نیز به حقیقت راست نمی‌آید. زیرا همه

---

[۸] ر.بصیر. اشعار تازهٔ یاری.«صدای شرق»،شماره ٦، ١٩٦٦، ص.١٠٠-١٠١.

[۹] همان‌جا.

[۱۰] همان‌جا.

[۱۱] همان‌جا.

شعرهای لیریکی یاری به تصویر واقعه‌ها بخشیده نشده، بلکه بیشتر آن‌ها احساسات گوناگون شاعر را افاده می‌کنند و پیدایش آن‌ها بی‌شغل و محنت ایجادی امکان ناپذیر است. اما یاری در اشعارش واقعه‌های زمان خود را خیلی خوب انعکاس داده است، که این بی‌شبهه، از مهارت و کمالات شاعری او شهادت می‌دهد.

بصیروف. ر . همچنین می‌نویسد، که او به بیاضی (جزءگیری) دچار شده است، که با دست خود یاری نوشته شده است. در آن جزگیر به غیر از دست‌نویس یاری چند نمونهٔ خط شاعران و عمل‌داران دارای طبع شاعری درواز موجود بوده است. بیاض دیگری را، که یاری نیز ترتیب داده است، در قطار شعرهای اشعار میرزا عبدالقادر بیدل چند نمونه‌ای را از شعرهای خود او در بر می‌گیرد.

مؤلف یک خصوصیت برجستهٔ اشعار یاری را خیلی درست بیان کرده است:

«قسمت زیاد اشعار یاری به لهجهٔ درواز گفته شده است، که طبع ظرافت او نیز در همین گونه شعرهایش بیشتر ظاهر می‌شود. ولی افسوس که آن‌ها را بی‌شرح دور و دراز دسترس خوانندگان ساختن ناممکن است.»[۱۲]

این فکر مؤلف تماماً درست بوده، در حقیقت هم فکرهای مضموناً بلند سیاسی و اجتماعی یاری در شعرهای با شیوهٔ محلی درواز ایجاد کردهٔ او خیلی پر قوت می‌باشند.

طوری، که می‌بینیم، بصیروف. ر. ظرافت و لطافت، مضمون و غایهٔ بلند اشعار یاری شاعر را خیلی خوب درک کرده، از بیاض دست‌نویس خود یاری و بیاض‌های دیگر ۱۷ شعر (۹۶ بیت) او را به‌طبع رسانیده است.

این را نیز باید بگوییم، که در مورد شاعر ملا یار، چنان‌که از مقاله‌های بالا دیده شد، محققان زیادی از جمله س. ی. کلیمچیتسکی، گ. گلیموا، ا. ز. رازنفیلد، بصیروف .ر. و

---

[۱۲] همان‌جا

دیگران سخن رانده، همهٔ آن‌ها از اشعار این شاعر نمونه‌ها نشر کرده‌اند. ولی چنان‌که به نظر ما می‌رسد، در متن شعرهایی، که کلیمچیتسکی و رازنفیلد به‌طبع رسانیده‌اند، ناقصی‌های شعری دیده می‌شود، که از روی آن‌ها تدقیقات علمی ممکن نیست. برای روشن شدن فکرمان غزلی با ردیف «سوخت» شاعر را از مقالهٔ رازنفیلد، که در بالا از آن سخن راندیم، طور مثال نشان داده می‌توانیم.

متن اساسی و درست غزل مذکور را بصیر رسا درج کرده است. زیرا نویسندهٔ این سطرها از بیاض‌های دیگر هم این شعر را به‌دست آورده است، که به شکل درج کردهٔ بصیر رسا آمده است. به این معنی، برای تدقیقات و نتیجه‌گیری از اشعار یاری باید اساساً متن حاضر کردهٔ بصیر رسا به اعتبار گرفته شود. زیرا آن شعرها اساساً به دست خود شاعر یاری نوشته شده‌اند.

یک کمبودی دیگری، که در نشر اشعار یاری به‌نظر می‌رسد عبارت از آن است، که بعضی غزل‌های او را مرتبان و شاعران به شکل‌های مختلف چاپ کرده‌اند. چنان‌چه مطلع یکی از شعرها را رازنفیلد به این شکل آورده است:

مسلمونو عجب حالم بتر شی
که بخت و طالحم در کوه جر شی[۱۳]

بصیر رسا آن را این گونه ذکر می‌کند:

مسلمانان عجب حالم بتر شد
که بخت و طالعم در کوه جر شد[۱۴]

البته، با دو شکل ذکر کردن این شعر به مطالعه کننده و خصوصاً پژوهشگر دشواری پیش می‌آورد. از روی کلمه و عباره‌های در این شعر استفاده شده پی برده می‌شود، که

---

[۱۳] رازنفیلد. اثر نامبر شده، ص ۱۴۰

[۱۴] بصیروف رسا، مقالهٔ ذکر شده، ص ۱۰۵

شاعر آن را در حقیقت هم به لهجهٔ دروازی گفته است. اما یکی از خصوصیات شعرهای لهجوی، چنان‌که س. ی. کلیمچیتسکی قید کرده است، آن است، که در وقت عوض کردن کلمات و عبارات لهجوی به شکل ادبی، مضمون شعر و بدیل آن تغییر نمی‌یابد. از بیت بالا کلمه‌های مسلمونا، مسلمانان، طالحم، طالعم، شی، شد گواه آنند. به نظر ما شاعر بصیروف رسا این شعر یاری را به‌همین منوال ثبت کرده است.

در مجلهٔ «صدای شرق» (۲، ۱۹٦۷) از طرف محبت جلالووا و علی دیوانه قلوف ۳۹ غزل، ٤ مخمس و ۲ قطعه (ولی آن‌ها قطعه نیستند. ا. ح) که جمعاً ۳۲۱ بیت را تشکیل می‌دهند، از اشعار پری حصاری نشر کرده شده است. از بس‌که اشعار پراکندهٔ پری را آن‌ها مستقیماً خودشان از بیاض‌ها و دیگر سرچشمه‌های خطی جمع نیاورده‌اند، مؤخذهای استفاده شده را نیز ذکر نکرده‌اند. این‌چنین در اشعار نشرشدهٔ پری در این مجله، کمبودی‌های زیادی به‌نظر می‌رسد. از ۳۹ غزل نشر شده در ۲۷ آن کاستی و نارساگی موجود است. چنان‌چه در شعر تحت شمارهٔ ۲ آمدهٔ پری این ناقصی‌ها را می‌بینیم:

ز اشک بهارت فگندی طرف نقاب
دریدی جیب گلستان چو لالهٔ حمرا
ز لعل نوخط او زنده گر دوباره کنم
نشسته‌اند مسیحا و خضر در یک‌جا...
صفای ساعدت از آستین برون تابد
چو شمع از دل فانوس کرده‌ام شب‌ها

ولی در اصل در مصرع اول به‌جای «اشک»، «رشک»، به جای «طرف»، «طرفه»، در مصرع سوم به جای عبارهٔ « زنده‌گر»، «زندگی» و در آخرین مصرع به جای «کرده‌ام»، «پردهٔ» نوشتن لازم بود.

یا بیت زیرین را از غزل تحت شمارهٔ ۲۵ می‌خوانیم:

موی سفید پیر پری شکوه‌پرور است
شبنم به غیر برگ گل و صبح‌گاه نیست...

ولی در اصل این بیت چنین است:

موی سفید پیری، پری، اشک‌پرور است
شبنم به غیر برگ گل و صبح‌گاه نیست

شاعر در این بیت اشک‌پرور بودن موی سفید پری ر ا با شبنم روی گل‌های صبح‌گاهی نسبت داده است، که از روی تناسب سخن درست و فهما می‌باشند. نارسایی دیگر در نشر آثار پری در آن است، که بعضی بیت‌های اشعار او را دشوارخوان گفته از متن خارج کرده‌اند. چنان‌چه از شعر رقم ۲ این بیت را نگرفته‌اند:

تو گفتی از تن سیمین و ساق سیمینش
دو نهر شیر، که از بهر شیر گشته جدا

یا که از شعر رقم ٢٤، بیت زیرین حذف شده است:

شب مهتاب شب قدر اسیران ترا
چون بناگوش تو و حلقهٔ گیسوی تو نیست

به فکر ما چنین بیت‌ها قابل خارج شدن از متن اساسی نیستند.

طوری، که می‌بینیم، در نشر آثار پری چنین سهو و شتاب کاری به‌عمل آمده است. ولی به هرحال به نشر رسانیدن آثار گران‌بهای پری حصاری از طرف رفیقان ذکر شده لایق تقدیر است.

اشعار پراکندهٔ پری حصاری و شاعران دیگر سال‌های زیاد از طرف خادمان سابق انستیتوت شرق‌شناسی اکادمی علوم تاجیکستان ناصرانی، ا. افتخار، ل. سلیمانووا و

نویسندهٔ این سطرها جمع آورده شده بود، که متن‌های تدقیق‌شدهٔ آن را نویسندهٔ این سطرها در مجموعهٔ «میراث ادبی شاعران حصار» ، در سال ۱۹۷٤ به‌طبع رسانیده است.[۱۵]

در سال ۱۹٦۹ راقم این اوراق در مجلهٔ «صدای شرق» (شمارهٔ ۷) با عنوان «گلزار حسرت» راجع به احوال زندگی و اشعار شاعر میرزا حسرت مکث نموده ۳٤ غزل و ۳ مخمس او را، که جمعاً ۱۳۵ بیت را در بر می‌گیرد، به‌نشر رسانیده بود.

همین مؤلف در سال ۱۹۷۰ در کنفرانس ششم ایران‌شناسی در تبلیسی، که به «مهم‌ترین پرابلم‌های فیلالوژی ایران» اختصاص یافته بود، در موضوع «محیط ادبی آخرهای عصر ۱۸ و نیمهٔ اول عصر ۱۹ حصار» معروضه کرده بود. او در این معروضه در مورد موجودیت محیط ادبی حصار در همان دوره سخن رانده، از احوال شاعران میرزا حسرت، پری، موزون، میرزا بابا، فارغ، بابا میراثی و حالت جمع‌آوری میراث پراکندهٔ آن‌ها و بعضی خصوصیت‌های اشعار آن‌ها خبر می‌دهد.

در سال ۱۹۷۱ هم از طرف همین مؤلف در مجلهٔ «صدای شرق» (شمارهٔ ۱۲) در مورد شاعر جذبی خبر داده شده و ۱۸ غزل او را نشر کرده است، که حجماً ۱۱۷ بیت را در بر می‌گیرد.

علاوه بر این، مؤلف این سطرها راجع به احوال و اشعار بعضی از شاعران کوهستان هم‌چون بحری دروازی، ناصح کولابی و چندی دیگر در روزنامهٔ «معارف و مدنیت»، «کمسمال تاجیکستان» و «تاجیکستان سویتی» مقاله‌ای مختصر نوشته است.[۱٦]

مقالهٔ ایرگش علی شادی‌یوف داتسینت انستیتوت پیداگوژی لینین آباد به‌نام س. م کی روف، در مورد حیات و ایجادیات شاعر جذبی در سال ۱۹۷۱ در (شماره ٦) مجلهٔ

---

[۱۵] امیربیک حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار، دوشنبه، «دانش »، ۱۹۷٤

[۱٦] م.م ۱/ ۲۷ ـ ٦۸ ... ۱۹٦۹ ، ۱/ ۹ ـ ۷۳. کام. تاج؛ ۸/ ۲۰ـ ۷۵ ، ۱۰/٦ ـ ۷٦.

«اوزبیک تیلی و ادبیات» نشر گردید. او در اول مقاله راجع به شاعران عصرهای ۱۰، ۱۱ و ۱۲ که با تخلص جذبی شعر می‌نوشته‌اند خبر داده، پیرامون حیات و وفات این جذبی نام بردن سر چشمه‌ها را تأکید کرده است. شادی‌یوف هم‌چنین راجع به موجود بودن دیوان اشعار جذبی در کتاب‌خانهٔ عامهٔ جمهوری به نام ابوالقاسم فردوسی، نسخهٔ شخصی سید عمر سلطانوف (دوشنبه) و نسخهٔ شخصی کتاب‌خانهٔ خودش نیز خبر داده، از روی اشعار شاعر و دلیل‌های دیگر جذبی را از شاعران ذواللسانین آخر عصر ۱۸ و اوایل عصر ۱۹ دانسته است، که این فکر مؤلف تماماً درست است.

مؤلف مقاله هم‌چنین دربارهٔ استعداد بلند شاعری جذبی و شکایت‌آمیز بودن اشعارش سخن رانده، از اشعار شاعر نمونه‌ها می‌آورد. چنان‌چه:

ناله‌ام چون نالهٔ بلبل جگرخون می‌کند
گریهٔ مستانهٔ من کار مجنون می‌کند...
می‌رسد سنگ جفا بر شیشهٔ من دم به دم
حال زار ما به هر ساعت دگرگون می‌کند[۱۷]

شادی‌یوف در این مقاله نیز درست قید می‌کند، که یک شعر جذبی (ولی در حقیقت ۲ شعر ـ ا.ح) در ذخیرهٔ موسیقی کلاسیک تاجیک «شش‌مقام» داخل شده و حافظان تاکنون هم این شعرها و شعرهای دیگر این شاعر را می‌سرایند. علاوه بر این، مؤلف این مقاله در مورد تأثیر شاعران کلاسیک تاجیک و ترک‌زبان هم‌چون حافظ، سعدی، علی شیر نوایی، محمد فضولی و بابا رحیم مشرب بر اشعار جذبی سخن رانده، برای تصدیق فکرش نمونه‌ها می‌آورد.

[۱۷] شادی یوف. اوزبیک تیلی و ادبیات، تاشکند، ۱۹۷۱، شمارهٔ ٦

در این‌جا باید یادآور شویم، که نویسندهٔ این سطرها نیز دیوان جذبی را به‌طور مقدماتی مطالعه نموده، در سال ۱۹۷۱ در مجلهٔ «صدای شرق» (شماره ۱۲) دربارهٔ او کمی تماس گرفته و از اشعارش ۱۸ غزل را به‌طبع رسانید.

درست است، که جذبی شاعر ذواللسانین است و از کدام ملت یا خلق بودنش را ما نمی‌دانیم. متأسفانه، تذکره‌نویسان عصر ۱۹ هم در مورد شاعر معلومات نداده‌اند و خود شاعر هم دربارهٔ شخصیت خود اشاره‌ای نکرده است. اما از حجم اشعارش که به زبان تاجیکی سروده است معلوم می‌شود، که تقریباً ۹۰ فیصد همهٔ‌دیوانش را تشکیل می‌دهد، می‌توان تخمین کرد، که او از مردمان تاجیک زبان بوده است.

دیوان اشعار جذبی، که در دسترس ما قرار گرفته است، تکمیل نیست، ولی به هر حال از روی عنعنهٔ همان دوره شعرهای تاجیکی‌اش به ترتیب الفبای عربی مرتب بوده، از بحر الف تا ی ٦٠ ورق دیوان را در بر می‌گیرد. ولی اشعار اوزبیکی‌اش ١٤ ورق آخر دیوان را اشغال نموده است، که تعدادش ۲۵ غزل و ۵ مخمس است. شاید در آینده معلومات پیدا شود، که احوال اصلی شاعر را معلوم کند. ولی در مرحلهٔ حاضر، مقالهٔ شادی‌یوف در آموختن ایجادیات جذبی قدم اول بوده، دارای اهمیت کلان است. اقدام دیگری، که در آموزش ادبیات عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ به عمل آمده است، «اثرهای منتخب محمد حسین حاجی» می‌باشد. این اثر را عالم جوان سیدعمر سلطانوف به نشر آماده کرده، در سال ١٩٦٢ به نشر رسانیده است.

مرتب مذکور در بخش دیباچه در حجم ٦ ورق راجع به شرح حال و میراث ادبی حاجی سخن رانده پس از آن ۲۰۰ غزل ، ۱۰ مخمس، ۵۸ رباعی، ۳ مرثیه و داستان «کامدی و مدن» شاعر را به‌طریق انتخاب در حجم ١٦٨٠ بیت به‌طبع رسانیده است. البته، این کار تشبث کلان و محنت فراوان او را به‌نظر جلوه‌گر می‌نماید. ولی، متأسفانه، از روی

متن‌های درج شده و هم تقریظ‌های مرتبط به این کتاب معلوم می‌شود، که مرتب از کم تجربه‌گی‌اش در شعرها سهو و خطای زیادی را راه داده است.

چنین اند به‌طور مختصر آن معلومات و اخباری، که دربارهٔ شاعران بخارای شرقی دورهٔ ذکر شده از طرف عالمان و ادیبان شوروی داده شده است. ولی از بس‌که ادبیات آخرهای عصر ۱۸، عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ ولایت‌های مذکور از روی تاریخ و سرحد و مساحت خود با مردم کشور دوست و همسایهٔ ما افغانستان مشترک است، عالمان افغانستان هم راجع به احوال و اشعار بعضی شاعران بخارای شرقی معلومات مهم و پر قیمتی داده‌اند، که از آن‌ها صرف نظر کردن ممکن نیست. سهم مهم عالمان این مملکت دوست ما در آموختن ادبیات دورهٔ یاد شده خیلی بزرگ بوده، کوشش می‌نماییم، که چندی از این رساله‌ها و مقالاتی که بدسترس ما قرار گرفته است، از نظر بگذرانیم.

در سال ۱۹۵۵/۱۳۳٤ مجموعه‌ای با نام «افغانستان» به‌طبع می‌رسد، که او اساساً محصول انجمن مجلهٔ «آریانا» می‌باشد. ترتیب‌دهندگان این اثر عالمان ساحه‌های گوناگون افغانستان می‌باشند.[۱۸]در اثر مذکور راجع به مسایل تاریخ، اتنوگرافی، آرکیولوژی، اقتصادیات، جغرافیا و بسیاری از ساحات دیگر معلومات داده شده است.

ولی در پهلوی مسایل ذکر شده، راجع به ادبیات و شعر و شاعری نیز معلومات جالب دقت ذکر یافته‌اند. در این اثر، به‌طور مختصر هم که باشد، در مورد ۱۸ تن شاعران بخارای شرقی، خصوصاً شاعران درواز معلومات ثبت شده است. در این معلومات کوشش شده است، که جای تولد، سال تولد، سال وفات، میراث ادبی و استعداد آن شاعران، جای تحصیل و بعضی لحظه‌های حیات آن‌ها ذکر گردد.

---

[۱۸] مجموعهٔ. افغانستان. کابل . ۱۳۳٤/ ۱۹۵۵

شاید عالمان افغانستان مسألهٔ مشترک بودن ادبیات پیش از انقلاب تاجیکان و مردم افغانستان را و هم‌چنین حدود تاریخی آن اثرها را به‌نظر گرفته باشند، که بسیاری از شاعرانی را که در حدود حاضرهٔ تاجیکستان تولد و نشو نما یافته‌اند، را در «تاریخ ادبیات افغانستان»[۱۹]هم‌چون شاعران افغانستان به قلم داده‌اند. از جمله یاری ونجی، بحری و عزت قلعهٔ خمی، ناجی، غافل کیورانی و دیگران از قبیل همین‌گونه شاعران می‌باشند. به فکر ما، در این جا شبهه‌ای نیست، زیرا هم‌زیستی و دوستی این دو خلق چنین ادبیات مشترک را به وجود آورده است، که میراث ادبی این شاعران به هردو خلق برابر منسوب می‌باشد. علاوه بر این، دایره‌های ادبی حصار، کولاب، قراتیگین و درواز، شاعران زیاد افغانستان را هم فرا گرفته بوده است. حتی بعضاً مرکز ادبی دایرهٔ ادبی درواز در وادی شُکَی افغانستان واقع بوده است.

«تاریخ ادبیات افغانستان» راجع به احوال مختصر ۱۰ نفر شاعران درواز و حصار معلومات می‌دهد. طرز معلومات‌دهی این اثر هم عیناً مثل مجموعهٔ مذکور خیلی مختصر می‌باشد، که خواننده یا پژوهش‌گر از روی آن‌ها در مورد مهارت سخنوری شاعران به خلاصه آمده نمی‌تواند. برای روشن شدن فکرمان معلومات در بارهٔ شاعر غافل را گواه می‌آوریم:

«غافل ـ محمد مراد غافل دروازی بن محمد سید دروازی از شعرای بدخشان و اشعار پراکنده‌اش موجود می‌باشد. او در قرن چهارده هجری (بعد از وفات پدرش، متوفا سال ۱۳۱۰ قمری) از دنیا گذشته است.»[۲۰]

پس از این ۱۵ بیت را از یک غزلش نمونه می‌آورد. طوری‌که دیدیم، از چنین معلومات

---

[۱۹] کولیکتیف. تاریخ ادبیات افغانستان. کابل سال نشرش موجود نیست.

[۲۰] تاریخ ادبیات افغانستان، کابل، صفحهٔ ۳٦٦

به یگان خلاصه آمدن و یا تصورات درستی پیدا کردن خیلی دشوار است. ولی، متأسفانه، در بارهٔ اکثریت شاعران در این اثر ذکر شده همین‌طور معلومات داده شده است. معلومات این اثر هم در قسمت شرح حال شاعران به اعتبار گرفته شده است.

یکی از عالمان افغانستان در مجلهٔ «میرمن» (شمارهٔ ۲، سال ۱۹٦٤/۱۳٤۲) در مورد پری حصاری معلومات داده، او را شاعر بدخشانی به‌حساب آورده است.

عالم دیگر افغانستان ابو منصور در شمارهٔ چهارم همین مجله سهو مؤلف اول را اصلاح کرده، پری را شاعر و اسم او را ملا رجب ذکر کرده است. ولی این مؤلف هم سهواً او را بدخشی گفته است. ابو منصور نمود ظاهری پری را تصویر نموده، او را «کریه المنظر» نوشته است. اما چنان، که معلوم است، به نمود ظاهری پری بار اول استاد عینی در «نمونهٔ ادبیات تاجیک» اشاره کرده بود.[۲۱] چنین گمان می‌رود، که معلومات ابو منصور از «نمونهٔ ادبیات تاجیک» استاد عینی گرفته شده باشد. به درستی این فکر، یک بیت اقتباس آوردهٔ ابو منصور، که آن به غیر از «نمونهٔ ادبیات تاجیک» در سرچشمه‌های دیگر نیست، دلیل شده می‌تواند. آن بیت مشهور پری می‌باشد، که در جواب شاعران بخارا گفته است:

پری چون روغن پاک بخاراست
شنیدن دارد و دیدن ندارد

پس از چنین معلومات ابو منصور در توصیف پری یک غزل (۸ بیت) را انشأ کرده، در آن‌جا درج نموده است و خودش نیز در این باره چنین می‌نویسد:

«چون زیبایی معنوی داشت، چند بیت در باب آن نوشتم و بر روانش روان نمودم، روانش شاد باد!» این مؤلف بیت زیرین را شرح داده چنین می‌نویسد:

---

[۲۱] نگرید به اثر س. عینی. نمونهٔ ادبیات تاجیک، م ۱۹۲۵، ص ۲۲۹ـ۲۳۲

... با پری‌رُو در شکرلب می‌نشست
هیکلش چون دیو بودی در نظر ...[۲۲]

«می‌گویند پری‌رو دختری بود در علاقه‌داری راغ بدخشان که شاعر او را دوست داشت. شکر لب قریه‌یی است در بدخشان[۲۳]

به فکر ما، این معلومات‌ها از حقیقت خیلی دور می‌نمایند. پری، چنان‌که در بخش شرح حالش خواهیم دید، در حصار شادمان تولد و نشو و نما یافته، حتی به بخارا مرکز علم و ادب آن زمان رفتن را واجب ندانسته است. اما به شکر لب راغ رفتن شاعر شبهه‌ناک می‌نماید.

ولی بخش جالب دقت این هردو مقاله در آن است، که درجهٔ شهرت یافتن پری حصاری را تا کابل و جای‌های دیگر معلوم می‌کند.

اثر دیگری، که دایر به سه نفر شاعران درواز معلومات داده است، اثر خسته «یادی از رفتگان» می‌باشد. اثر مذکور در سال ۱۳٤٤ هجری (۱۹٦٥ میلادی) به‌طبع رسیده از بسیار شاعران نامعلوم و کم شهرت افغانستان و تاجیکستان سخن می‌راند.

خسته در این اثر در قطار دیگران در مورد احوال بحری دروازی، میر غلام شاه ذوقی و مسلک دروازی نسبتاً معلومات بیشتری ارایه نموده است. او در این اثر اسم و لقب، تخلص ادبی، جای و سال تولد، سال وفات، جای تحصیل و بعضی لحظه‌های دیگر حیات این شاعران و نمونه‌های شعری آن‌ها را درج می‌نماید.

ولی باید بگوییم، که طرز معلومات‌دهی این مؤلف هم از طرز تذکره‌نویسان پیشین کم فرق می‌کند. این نوع معلومات دادن مؤلف را مایل هروی پی برده، در آغاز کتاب می‌نویسد:

---

[۲۲] ابو منصور، مجلهٔ « میرمن»، کابل ، ۱۳٤۲ / ۱۹٦٤، شمارهٔ ٤، صفحهٔ ۱۵

[۲۳] همان‌جا

«... اگر چه اثر به شیوهٔ نقادی و تحلیلی نگارش نیافته و علتش آن بوده، که در محیط ما هنوز نوشته‌های ادبی نتوانسته‌اند، جنبهٔ نقادی و تحقیقی را به‌خود بگیرد و مباحث گرم و تند، حاد و زنده و حرف‌گیری به‌میان آید، از آن است، که مؤلف محترم شیوهٔ تذکره نویسان پیشین را در پیش گرفته است.»[۲۴]

ولی، در هر صورت، اثر و معلومات خسته نسبت به دیگر ادبیات ذکر شدهٔ عالمان افغانستان در مسألهٔ آموختن احوال و اشعار شاعران بخارای شرقی دارای اهمیت بزرگ می‌باشد.

چنان که از معلومات آورده شده دیده می‌شود، در پهلوی مقاله و معلومات عالمان شوروی، عالمان افغانستان نیز در آموختن احوال و اشعار شاعران بخارای شرقی سهم زیادی داشته‌اند. از این‌جا پی بردن دشوار نیست، که تا انقلاب کبیر اکتوبر ساکنان ساحل راست و چپ دریای پنج با هم رابطهٔ زیچ داشته‌اند. معلومات عالمان شوروی و افغانستان راجع به شاعران حصار و درواز باز به آن گواهی می‌دهند، که شاعران قسمت کوهستان تاجیک نه تنها به محل خود محدود نشده بلکه شهرت آن‌ها تا کابل، بلخ ، بخارا و شهرهای دیگر پهن شده است.

چنین اند آن معلوماتی، که دربارهٔ حیات و ایجادیات شاعران کوهستان تاجیک (بخارای شرقی) دسترس ما شده‌اند.

طوری که دیدیم، در بین این معلومات مقالات، رساله‌های تدقیقاتی‌ای، که به احوال یگان شاعر و یا محیط ادبی بخارای شرقی بخشیده شده باشد، دیده نمی‌شود. از چنین معلومات پراکنده احوال شاعران، محیط ادبی محل‌های جداگانه ، مضمون و غایهٔ آثار آن‌ها، اسلوب و خصوصیت اشعار شاعران دورهٔ ذکر شده را دانستن دشوار می‌باشد. چنان‌که از

---

[۲۴] خسته، یادی از رفته‌گان. کابل ۱۳٤٤ .ص ۱

اسناد دیده می‌شود، امیران و حاکمان هریک ولایت‌های بخارای شرقی کوشش کرده‌اند، که برای مدح و ثنای خود و توصیف و تعریف دولت خود شاعران، دبیران و عموماً اهل قلم را به دربار خود جلب کنند. حاکمان زمان برای به دربار خود کشیدن شاعران و عالمان بی‌غرض نبوده، بلکه در این باره هم، با یک‌دیگر مبارزه و مقابله‌ها نشان می‌داده‌اند.

در این خصوص واقعاً شاعر درواز غبرا جالب دقت است. خدای نظر پروانه‌چی حاکم قراتیگین و رحمان‌قل بی حاکم درواز خواستند، که این شاعر در دربار آن‌ها باشد. ولی در نتیجهٔ مبارزهٔ آن‌ها شاعر بی‌گناه از طرف امیر بخارا به چارجوی ترکمنستان بَدَرغَه کرده می‌شود. غبرا در این باره چنین می‌نویسد:

... حیرت وضع جهانم، که به یک تن منِ تنها چه کنم
به کی گردم، به کی باشم، چه کنم، تا که بیابم حساب؟

«مدعا از این بیت این است، که امارت پناه خدای نظر پروانه‌چی می‌گفت، که به دستور سابق، که به قراتیگین بودی، پیش من بیا. رحمان‌قُل‌بی می‌گفت، که تو دروازی الاصلی، جایی مرو. آخر هردو را در این صورت مناقشه افتاد. کار من بیچاره را به این‌جا آن‌جا مانیدند.»[۲۵]

به این طریق در نزد هر یک از دربار حاکمان حصار، کولاب، قراتیگین و درواز، دایره‌های ادبی به وجود آمده‌اند. محیط‌های ادبی بخارا، قوقند و بعضی محل‌های دیگر از طرف عالمان شوری، ر. هادی زاده[۲۶]ا. قیوموف[۲۷]و. عبدالله‌یوف[۲۸]و دیگران آموخته شده است. ولی محیط‌های ادبی دیگر تاکنون به‌طور لازم آموخته نشده‌اند.

---

[۲۵] غبرا، دیوان، نسخهٔ شماره ۱۲۵٦، ذخیرهٔ کتاب‌خانهٔ فردوسی، ورق ۳۸ ب.

[۲٦] ر. هادی زاده.ادبیات تاجیک در نیمهٔ دوم عصر ۱۹. دوشنبه. ۱۹٦۸

[۲۷] ا. قیوموف. قوقان ادبی محیطی. تاشکند ۱۹٦۱

[۲۸] و. عبدالله یوف.اوزبیک ادبیاتی تاریخی. تاشکند.۱۹٦۷

راجع به احوال و اشعار شاعران کوهستان، خصوصاً آن‌هایی، که در بخارا تحصیل نکرده‌اند، سرچشمه‌های ادبی و تاریخی مخصوصی تا کنون موجود نیست و گمان می‌رود، که در وقتش هم کسی به این مسأله اهمیت نداده است. اگر به این از یک طرف بد بودن راه‌های ارتباطی بین ولایت‌های کوهستان سبب شده باشد، از طرف دیگر موجود نبودن مطبعه و واسطه‌های دیگر نشری نیز سبب شده است. زیرا در نتیجهٔ نشر نشدن ایجادیات شاعران، نسخه‌های آن‌ها در اندک مدت در اثر حوادث و فلاکت‌های طبعیت از بین رفته‌اند.

چنین گمان هم می‌رود، که دیوان و مجموعه و بیاض بعضی شاعران حقیقت نگار و پیش قدم زمان از دست حاکمان و صنف‌های دارا آگاهانه هم محو کرد شده باشند. از جمله دیوان پری حصاری، بابا ارثی و یاری دروازی شاعرانی، که اخلاق و آداب، بی‌عدالتی حاکمان، قشاقی و بی‌نوایی مردم زحمتکش را در اشعار خود تصویر کرده‌اند، باید از همین راه، هم از میان رفته باشند.

سبب‌های دیگر بسیار کم و ناچیز بودن سر چشمه‌های ادبی در این ولایت‌ها، باید از بی‌سوادی اکثر اهالی این ولایت‌ها باشد. زیرا در روستاها و شهرها آدمان باسواد خیلی کم بودند و آن‌هایی، که سواد داشتند، به آموختن تعلیمات دینی وقت را بیشتر صرف کرده، به کارهای ادبی کم مشغول می‌شده‌اند. علاوه بر این‌ها، در سال‌های جنگ میهنی و مبارزات شدید با باسمچیان بسیاری از نسخه‌های نادر و کتاب‌های خوب در نتیجهٔ سوختار و آفت‌های دیگر از میان رفته‌اند.

سبب دیگر کم موجود بودن اثرهای بدیعی ادبی باز در آن است، که از روی عنعنه شاعران و عالمان گذشته همهٔ ایجادیات خود را هم‌چون مال شخصی به فرزندان‌شان میراث گذاشته اند. فرزندان آن‌ها کتاب‌ها را هم‌چون میراث مقدس اجداد خود دانسته، به اهل علم و ادب دسترس نمی‌کنند. غیر از این، باز هم سبب‌های زیادی موجود اند، که

سد راه جمع آوردن میراث ادبی گذشتگان ما گردیده‌اند. شبهه‌ای نیست، که در نتیجهٔ جستجوها باز در آینده بعضی سر چشمه‌های ادبی پیدا گردند. ولی به همهٔ این حالت و سبب‌ها نگاه نکرده، پیرامون احوال و اشعار شاعران بخارای شرقی بعضی اسناد خطی به‌دست آمده‌اند، که از روی مواصفات معلومات‌دهی‌شان آن‌ها را به سه بخش اساسی جدا کردن ممکن است:

۱. تذکره‌های عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰، که در بخارا تألیف شده‌اند.

۲. دیوان و یا مجموعهٔ اشعار خود شاعران (مؤلفان و یا ترتیب‌دهندگان).

۳. بیاض، مجموعهٔ اشعار و نسخه‌های خطی دیگر، که در بارهٔ شاعران بخارای شرقی معلومات می‌دهند.

بخش اول سرچشمه‌های ادبی، اساساً تذکره‌هایی‌اند که در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در بخارا تألیف شده‌اند، که راجع به احوال مختصر بعضی از شاعران کوهستان معلومات داده‌اند. بنابر این، ما آن‌ها را سرچشمهٔ ادبی دوره ذکر شده می‌شماریم.

از بس‌که ادبیات‌شناس، رسول هادی زاده در رسالهٔ خود «ИСТОЧНИКИ К ИЗУЧЕНИЮ ТАДЖИКСКОЙ ЛИТЕРАТУРЫ ВТОРОЙ ПОЛОВИНЫ 19 ВЕКА»[۲۹] در بارهٔ تاریخ تألیف، حسن و قبح، مندرجات و اهمیت و طرف‌های دیگر این تذکره‌ها معلومات مفصل داده است، ما از تکرار توصیف آن‌ها خودداری نمودیم.

ما در این‌جا تنها به نشان دادن نام شاعران کوهستان، که در این تذکره‌ها در بارهٔ آن‌ها معلومات داده شده است، قناعت می‌کنیم و معلومات آن‌ها را در بخش شرح حال آن شاعران ذکر می‌نماییم.

---

[۲۹] Ғ.ҳадизода. ИСТОЧНИКИ К ИЗУЧЕНИЮ ТАДЖИКСКОЙ ЛИТЕРАТУРЫ ВТОРОЙ ПОЛОВИНЫ 19 ВЕКА ...СТАЛИНАБАД.1956.С.35

اولاً قاری رحمت الله واضح تذکره‌نویس عصر ۱۹ در «تحفه الاحباب» راجع به پنج نفر شاعر هر یک: خزانی، گلخنی، میرزا حسرت، بابا ارثی و پری حصاری معلومات داده است. ولی چنان‌که رسول هادی زاده درست نوشته است، واضح راجع به احوال این شاعران خیلی مختصر معلومات می‌دهد. چنان‌چه، در مورد ارثی معلومات او را می‌خوانیم:

«ارثی از ولایت حصار، در بخارا تحصیل علوم نموده، طبعش به مزاق و شوخی مایل، با امرا و حکام مخلوط، بسیار لاوبال و قلندر وضع بوده، اکثر اشعارش هزل‌آمیز، طبعش بر فنون نظم قادر».[۳۰]

اما لازم است اقرار نمایم، که با این همه کوتاهی رحمت‌الله واضح به خصوصیت‌های خاص فرق کنندهٔ هر یک شاعر به طرز استادانه اشاره می‌کند، که از این جهت معلومات او جالب دقت می‌باشد.

شریف جان مخدوم صدر ضیأ در « تذکار اشعار» راجع به شاعر محزون ـ صدرالدین بن جلال الدین دروازی معلومات داده، خودش با او شخصاً دوست بوده و از داشتن سه دیوان شعر او تصدیق می‌کند.

افضل پیر مستی در تذکرهٔ خود راجع به ۸ نفر شاعر بخارای شرقی معلومات داده است. از جمله در بارهٔ شاعران میرزا عزت شاه عزت، شمس‌الدین داعی، عصمت‌الله عامی، محی‌الدین شاه بخاری، ملا برهان بسمل ختلانی، میرزا ذاکر ختلانی و حاجی حسین کولابی معلومات داده است.

حاجی نعمت الله محترم در تذکرهٔ خود همهٔ شاعران در تذکرهٔ افضل نام‌برده را تذکر داده، علاوه بر آن راجع به سه شاعر دیگر ـ ملا مرتضی مخدوم، ملا صدرالدین بن جلال‌الدین محزون قراتیگینی و شاعر مهجور دروازی معلومات داده است.

---

[۳۰] واضح. تحفه الاحباب، تاشکند، ۱۳۳۲ هجری، س ۲۹.

تذکرهٔ افضل پیر مستی و نعمت الله محترم از هر جهت با هم مانندی دارند، از این رو گمان می‌رود، که محترم در برابر مواد جمع‌آوردهٔ خود از تذکرهٔ افضل پیرمستی نیز استفاده کرده است. ترتیب معلومات دهی این دو مؤلف (افضل و محترم) هم به‌طور عنعنوی خیلی مختصر می‌باشد.

آخرین تذکره‌نویس عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ عبدالله خواجهٔ عبدی در تذکرهٔ خود «تذکره الشعرا» در بارهٔ چهار نفر شاعر کوهستان معلومات داده است. عبدی از شاعران معاصر خود راجع به ملا احمد خواجهٔ ناجی دروازی (ولی او را سهواً کولابی گفته است. ا. ح.)، ناصر مخدوم کولابی، ملا ذاکر ختلانی و مضراب خان کولابی معلومات داده است. میر صدیق حشمت در تذکرهٔ خود راجع به میرزا حسرت، پری و میرزا مرصع حصاری معلومات ارایه کرده است. در تذکرهٔ عبدالعظیم شرعی از شاعران عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ این ولایت‌ها کسی ذکر نمی‌یابد. به‌طور خلاصه می‌گوییم، در این پنج تذکرهٔ یادشده، احوال ۲۰ نفر شاعر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ بخارای شرقی بیان گردیده است. بنابر این، ما تذکره‌ها را یکی از سر چشمه‌های پر قیمت راجع به حیات و ایجادیات شاعران دورهٔ ذکر شده می‌شماریم.

گروه دوم سرچشمه‌ها و مؤخذهای تدقیقات ما چنان‌که در بالا اشاره شد، دیوان و مجموعهٔ اشعار خود شاعران می‌باشد. در این گروه اساساً مجموعهٔ اشعار، دیوان و مثنویات خود شاعران داخل می‌شود، که به این قرار است:

الف) ۷ مجموعهٔ اشعار شاعران میرزا حسرت، پری، بابا ارثی، ناجی، داعی، غافل یا گیتی، مولوی هجری (خرد)،

ب) ۱۵ دیوان اشعار از شاعران فارغ و جذبی حصاری، ناصح، عبدالرحیم، حاجی، مجرم، خاطر کولابی، رنجه، غرمی، بخاری، عبدالحی قراتیگینی، هبأ، غبرا و معدوم دروازی.

ج) ۱۲ مثنوی از شاعران موزون، فوقی و پری حصاری، ناصح، حاجی، عبدالرحیم، محمود خواجهٔ بلجوانی و غافل یاگیتی

د) یادداشت (منظوم و منثور) از میرزا بابای حصاری،

ه) ترجمهٔ نثری («واقعات زهیرالدین بابر پادشاه») از تغای‌مراد قرلق ختلانی، که با امر جهانگیر بیک داد خواه حاکم بلجوان از اوزبیکی به تاجیکی ترجمه شده است.

و) انشأ و نمونهٔ خطوط اسلامیه و حاجی ختلانی

ز) بیاض، جُنگ و نسخه‌های گوناگون دستخط: «مظهرِ کل» کمال الدین قراتیگینی، «واضح‌البیان» میرعاقل قراتیگینی، بیاض چاپی فطرت دروازی، بیاض دست‌نویس همین شخص، که تحت شمارهٔ ٦١ است، بیاض شماره ۸۱۹ (ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان)، بیاض دست‌خط شماره ۲٦۹۷ (ذخیرهٔ اکادمی علوم اوزبیکستان)، بیاض چاپی ادریس خواجهٔ راجی چاپ سال ۱۳۲۵(۱۹۰۷)، بیاض خطی شماره ۱۰ (ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان)، بیاض شماره ۲۳۳۱ (ذخیرهٔ اکادمی علوم اوزبیکستان)، بیاض شماره ۱۸۵۹ (ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان)، بیاض دست‌نویس شریف خواجهٔ کوهستانی و بیاض‌های دیگر.

این را نیز باید خاطر نشان سازیم، که دایره‌های ادبی و نمایندگان آن‌ها را ما به ترتیب ولایت‌ها (از روی تقسیمات اداری عصر ۱۹) ذکر خواهیم کرد. زیرا این ترتیب تا درجهٔ معلومی برای روشن‌تر تصور کردن آن دایره‌های ادبی و معلوم کردن بعضی خصوصیت‌های آن‌ها سبب می‌شود.

باب اول ـ دایرۀ ادبی حصار

وادی حصار یکی از وادی‌های خیلی قدیم تاجیک‌نشین بوده، ساکنان آن تقریباً در تمام دوره‌های تاریخ ادبیات تاجیک اشتراک‌چی فعال آن بوده‌اند.

ما در سرچشمه‌های ادبی و تاریخی اسم بسیاری از شاعران را می‌بینیم، که از این وادی پا به عرصۀ ادبیات گذاشته‌اند.

نظام الدین بن یعقوب الحصاری شاعر و عالم حصار، که در زمان حاکمیت شاه جهان به اکبرآباد رفته، از خود میراث ادبی زیادی را باقی گذاشته است. اثرهای «تحفه المواعظ» یا «گنج العالم»، که تحت شماره‌های ٤٥٦/٢، ٧٣٩٦، ٨٩٩٨، ٨١٩٥/٤ و ٤٩٣ در ذخیرۀ دست‌نویس‌های شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان محفوظ‌اند، از ایجادیات او می‌باشند.

از این بیت شاعر معلوم می‌شود، که تخلص او در شعرنویسی «نظام» بوده است:

ای ز لطفت نظام را بنواز

تا شود در دو عالم او ممتاز[1]

مولوی محمدمظفر حسین صبأ مؤلف تذکرۀ «روز روشن» راجع به دو شاعر حصار

[1] نظام الدین، تحفه المواعظ، نسخۀ شماره ٤/ ٨١٩٥، ذخیرۀ ا.ع. اوزبیکستان، ورق ٥ ب، ٣

بهشتی حصاری و محبتی (محنتی) معلومات داده است.[۲]

خواجه عبدالرحیم بن خواجه عبدالرحمن حصاری، که در عصر ۱۸ زندگی کرده، یکی از شاعران و فاضلان زمان خود بوده است. اثر «تحفه الانصاب» او، که در سال ۱۷۲۰/۱۱۳۳ تألیف شده است، تحت شمارهٔ ۵۴۳۲ در ذخیرهٔ آثار خطی شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان محفوظ می‌باشد.

این‌چنین بسیاری از سرچشمه‌های ادبی و پژوهش‌گران ادبیات راجع به قدسی حصاری شاعر عصر ۱۶ حصار معلومات داده، او را با لقب «جامی ثانی» نام می‌برند. دیوان شاعر تا کنون نامعلوم است، ولی در بیاض و جنگ‌ها بعضی اثرهای پراکندهٔ شاعر دیده می‌شود.

محمد بدیع بن محمد شریف ملیحای سمرقندی در تذکرهٔ خود «مذکرالاصحاب»، که در سال ۱۱۰۰ (۱۶۸۸ـ۸۹) نوشته شده است، از احوال ٤ نفر شاعران عصر ۱۷ حصار معلومات داده، شاعران برکمال بودن جامی، خاکساری و شاهی را مخصوصاً تأکید نموده است.[۳]

در مجموعهٔ «افغانستان» در مورد مولانا خِرگاهی معلوماتی ثبت شده است، که موافق آن شاعر در قریهٔ خرگاه‌تراشان حصار شادمان تولد شده و در بلخ نشو و نما یافته است. محمود کتاب‌دار دربار امام قلی خان اشترخانی کتابی را به‌نام «نَیرینِ فلک‌سلطنت»، که در توصیف امام قلی و نادر محمد اشترخانی گفته شده است، به او نسبت می‌دهد. ابیات زیرین را از طبع خرگاهی می‌آرد:

---

[۲] حسین صبا، روز روشن، تهران، ۱۸٤۳، ص ۲٤، و ص ۷۱۸

[۳] ملیحا، مذکرالاصحاب، نسخهٔ شماره ٦۱۰ ، ذخیرهٔ آثار خطی های شرقی اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۳۵ ب

بلا همی چکد از چار حدِ خانۀ ما
فسوس می‌دهد از فرش آستینۀ ما
ما خاتم محبت و جانان نگین ما
زین خوب‌تر دگر چه بود دلنشین ما
اول به حسن برد و پس آن‌گاه به عشق داد
ما را به ما نماند جهان آفرین ما [٤]

رباعی زیرین هم نمونۀ کلام خرگاهی می‌باشد:

دیوانگی ام به کوه و وادی آورد
غم را به دلم به جای شادی آورد
عشق من اگر ترا به بی رحمی برد
حسن تو مرا به نامرادی آورد [٥]

از این معلومات تذکره‌ها نیز فهمیدن دشوار نیست، که عنعنۀ شعر و شاعری در پهلوی ولایات دیگر تاجیک‌نشین، در وادی حصار هم جای‌گاه نمایانی داشته است.

متأسفانه، احوال و اشعار شاعران این وادی، مثل بسیاری از شاعران دیگرکوهستان، تا حال آموخته نشده است. ولی ما اساساً در این کار، آموختن محیط ادبی عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ را وظیفۀ خود دانسته از ذکر شعرای عصرهای دیگر صرف نظر می‌نماییم.

بعد از تابع شدن حصار به امیر بخارا، حصار بازهم هم‌چون مرکز دوم اداری و مدنی ولایت‌های شرقی بخارا رول خود را نگاه می‌دارد. اکثر وقت قوش‌بیگی امیر در حصار مسکن گرفته، حاکمیت می‌کرد.

---

[٤] مجموعۀ، افغانستان، کابل، ۱۹۵۵، ص. ۲۸٤

[٥] همان‌جا، ص. ۱۸٤

در این دوره در حصار چند مدرسه فعالیت داشتند، مدرسهٔ کهنه، مدرسهٔ نو، مدرسهٔ سنگین از قبیل همین‌گونه مدرسه‌ها بوده‌اند.[٦]

از آن‌جایی، که حصار در آن دوره یکی از شهرهای اداری و مدنی ولایت‌های شرقی بخارا بود، طالبان علم، شاعران و فاضلان ولایت‌های گرد و اطراف به دربار حاکمان آن‌جا جمع می آمدند. خصوصاً در زمان حاکمیت عبدالکریم شاعران زیادی در دربار او و بیرون از آن در دهات حصار به عرصهٔ ادبیات آمده، در نتیجه، یک دایرهٔ ادبی محلی خود را تشکیل می‌دهند. (موزون، سید جان، میرزا عالم جان حسرت، تاش خواجهٔ ارثی، میرزا مُنکی، میرزا مرصع، فارغ و دیگران از شاعران عصر ۱۹ همین دورهٔ ادبی می‌باشند.)، یکی از دانش‌مندان پیش‌قدم عصر ۱۹ تاجیک عبدالعظیم سامی در «مرآه الخیال» راجع به این محفل ادبی چنین معلومات ارایه کرده است:

در آن‌دم، که عبدالکریم در حصار
حکومت همی کرد از اختیار
در آن‌وقت از شاعران قدیم
همی بود ملا رجب مستقیم
تخلص پری شهرهٔ هر دیار
شده شعر او شهره اندر بخار
دگر مخدومان بخاری که شان
به آزادگی شهره اندر جهان
سید جان و میرزای منکی دگر
چنین باز چندی بلاغت اثر

[٦] تاریخ خلق تاجیکستان. ت ۲. م ۱۹٦٤، س. ٦۲

به صحبت شب و روز همراه او
به شعر و غزل داشتندی غلو[۷]

پس از این، میرزا سامی حکایتی را از شاعر پری مبنی بر نوشتن شعری به ردیف «گل سرخ» و میرزا منکی به ردیف«بهار» را نقل می‌کند، که از آن مشاعرۀ شاعران حصار با یک‌دیگر به‌خوبی روشن می‌شود. چنان‌چه بیت‌های زیرین میرزا مُنکی را، که در جواب شعر پری نوشته شده است، می‌خوانیم:

... بهار ار نمی بود، گل از کجا
همی کرد آهنگ نشو و نما؟
گل سرخ او از بهار من است
درین فصل گل در جهان خرمن است
بخندید میر و ورا صله داد
درِ مرحمت را به رویش کشاد[۸]

سامی در مورد شاعر منکی سخن گفته چنین می‌نویسد:

... من این مرد را دیده ام در حصار
که عمرش گذشته ز هشتاد و چار
تنومند و زِفت و توانا بُد او
به دوشنبه او را مکان نمو[۹]

---

[۷] عبدالعظیم سامی، مرآه الخیال، نسخۀ ۲۱۸۸، ذخیرۀ اثار خطی شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان. ورق ۱۵۵ الف

[۸] همان‌جا

[۹] همان‌جا

ملا عیسی بدخشانی هم از دایرهٔ ادبی حصار بوده، «مثنوی موزون» را در سال ۱۲۷۷ (۱۸۶۰ـ۶۱) تألیف نموده و به عبدالکریم خان امیر حصار بخشیده است.

از مثال‌های آورده شده معلوم می‌شود، که عصر ۱۹ در دربار عبدالکریم خان حاکم حصار و بیرون از دربار آن در روستاها و قشلاق‌های وادی حصار شاعران زیادی زندگی کرده، محیط ادبی این وادی را تشکیل می‌داده‌اند.

دایرهٔ ادبی حصار در زمان حاکمیت میر یعقوب کِبار نیز نشو و نما داشته است، که در این باره میرزا سامی چنین می‌نویسد:

... لوای حکومت چو اندر حصار
بر افراشت یعقوب میرِ کبار
یکی روز آن میر والا جناب
برآراست مجلس به سیر کتاب
به اهل معانی سر و کار داشت
ز اشعار و ابیات تذکار داشت[۱۰]

سامی نقل می‌کند، که میر یعقوب او را به تخمیس دو غزل پری حصاری امر می‌کند و او بر غزل پری با ردیف «گل سرخ» و «رفته» مخمس می‌سراید. میر یعقوب از این جهت او را نوازش کرده انعام می‌دهد:

... چو دید این مخمس پسندید میر
ز انعام و صله شده ناگزیر
زرم داد، هم خلوت خواسته

[۱۰] سامی. مرآت الخیال، ورق ۱٦٦ ـ ۱٦۷

همه حاجتم گشت پیراسته[۱۱]

این‌گونه عنوان ادبی در زمان ستارقل بی نیز در حصار وجود داشته است، فارغ شاعر حصاری هم زمان این حاکم بوده و در این خصوص چنین می‌نویسد:

... سعی‌ها کردم به فکر شعر در ایام عمر
ریخت باران معانی از دل من چون سحاب
خسرو ستارقل بی دادخواه عاجزان
بود از نور هدایت جبهۀ او آفتاب
سایۀ تربیت خود از سر من بر نداشت
تا که بستم عِقدهای نظم چون دُر خوشاب
نسخۀ دیوان آثار فصاحت از من است
می‌زنم طبل سخن گویا به دور آن جناب[۱۲]

عنعنۀ شعر و شاعری در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ هم در این وادی ادامه داشته، تا دوران ما می‌رسد. شاعران ملا محمد شریف غمگین، امام‌الدین بنده، ملا عظیم‌قل خالی، داملا حاجی مراد رازی، قاضی کامل کامل، مضمر، حزین حصاری، خطیب حصاری، مولانا عشاق یاوکوت‌چی حصاری و جذبی از ولایت حصار به عرصۀ ادبیات پا گذاشته‌اند.

از معلومات میرزا سامی، خصوصاً از مصرع‌های: «به شعر و غزل داشتندی غلو» و « ز اشعار و ابیات تذکار داشت » و مشاعره و مباحثه‌های ادبی، این چنین از «میراث ادبی

---

[۱۱] همان‌جا، ورق ۱۶۲

[۱۲] فارغ، دیوان اشعار، نسخۀ شمارۀ ۸۹۲، ذخیرۀ دستخط های شرقی اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۱ ب

شاعران حصار»[۱۳] که حالا به طبع رسیده است، به چنین فکر آمدن ممکن است، که در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در حصار دایرهٔ ادبی‌یی وجود داشته است، که شاعران زیادی در آن شرکت داشته‌اند. ولی، متأسفانه، احوال و اشعار اکثریت آن‌ها تا کنون خوب معلوم نیست. ما در این‌جا، به طریق مختصر، راجع به احوال و اشعار بعضی از نمایندگان این محیط ادبی که در اثر «میراث ادبی شاعران حصار» داخل نشده اند، مکث را لازم دانستیم. اما از آن ۱۵ نفر شاعران حصار، که در آن اثر احوال و اشعارشان ذکر یافته است، در این‌جا دوباره سخن گفتن را جایز ندانستیم.

[۱۳] ا. حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار. دوشنبه. « دانش»، ۱۹۷٤

فارغ

فارغ یکی از نمایندگان دایرهٔ ادبی آخرهای عصر ۱۸ و نیمهٔ اول عصر ۱۹ حصار و از معاصران میرزا حسرت، پری، بابا ارثی، موزون و دیگران بوده است.

متأسفانه، اسم و لقب شاعر معلوم نشد و در سرچشمه‌های ادبی و تاریخی هم در بارهٔ این شاعر معلوماتی به‌نظر نرسید. یگانه سرچشمه‌ای، که راجع به بعضی لحظه‌های حیات و اشعار شاعر خبر می‌دهد، دیوان اشعار خود شاعر است، که خوش‌بختانه، نسخهٔ اصلی با دست خود او نوشته شده، در دسترس قرار گرفته است.

دیوان مذکور در ذخیرهٔ دست‌خط‌های اکادمی علوم تاجیکستان تحت شمارهٔ ۸۹۲ نگهداشته می‌شود. این نسخه اساساً ۱۲۰ ورق را در بر می‌گیرد، در اول و آخر آن دو ورقی با خط دیگر، بیرون از متن دیوان، هرگونه نوشته‌ها موجود است، که با آن‌ها، حجم نسخه ۱۲٤ ورق را تشکیل می‌دهد. کاغذ این نسخه به تولیدات قوقند می‌ماند. مقاوهٔ کتاب سبز زردچه تاب بوده، در هر دو طرف (از بیرون) به شکل مدال‌ها زینت داده شده است. شیرازه بندی اطراف نسخه از پوست سرخ می‌باشد. دیوان را خود شاعر به‌دست خود کتابت نموده است، که خط آن نستعلیق شکسته آمیخته می‌باشد. چنین تخمین می‌شود، که نسخهٔ مذکور نسخهٔ مسوده است. زیرا در حاشیهٔ این نسخه شاعر قید و اصلاح زیادی دارد. چنان‌چه، شعر سفرنامهٔ شاعر (ورق ۸۸ الف) را در نظر گیریم، او در بیت پنجم، مصرع دوم، (در متن) کلمهٔ «استادم» را در حاشیه به «آسودم» و در آخرین مصرع این شعر عبارهٔ «عقدهٔ این غنچه را» به شکل «غنچهٔ این عقده» تحریر کرده است. این‌گونه اصلاح و قیدهای شاعر در تمام ورق‌های دیوان وجود دارد.

شاید شاعر دیوان را در دوران پیران سالی نوشته در اثنای کتابت بعضی کلمه‌ها را حذف نموده و بعضی را در حاشیه از نو برقرار کرده است. اما این قید و اشاره‌های حاشیه نیز به دست خود مؤلف کتابت نسخه را گواهی می‌دهد.

دیوان شاعر با ترتیب الفبای عربی مرتب شده از الف تا (ی) به‌صورت کامل موجود است، که کاستی‌ای در آن دیده نمی‌شود. در هر ورق دیوان ۲۰ بیت جای داده شده است، که تقریباً همهٔ اشعارش ۲۲۰۰ بیت را در بر می‌گیرد. در داخل دیوان غزلیات، مخمسات و تاریخ‌های ایجادکردهٔ شاعر موجود است، ولی رباعی در آن جای داده نشده است.

فارغ دیوانش را در سال ۱۲۷۱ / ۱۸۵٤ زمان حاکمیت ستارقلی دادخواه در حصار مرتب کرده، تاریخ اتمام آن را در ورق ۱۱ب ـ ۱۳ الف چنین بیان کرده است:

«بیان سال اتمام این دیوان در عهد شاه شجاعت دستگاه ستار قلی دادخواه تمام یافت و دو بیت آخر مشتمل است بر دو تاریخ».

... گر شود بیرون حروف ی از روی عدد

حاصل از لفظ تخلص هست تاریخ کتاب[۱]

در بیت بالا، لفظ «فارغ»، که تخلص شاعر است، مادهٔ تاریخ است، که از آن حرف (ی) را که قیمت آن ۱۰ است، کم کنیم، عدد ۱۲۷۱ می‌ماند. که مراد از سال کتابت دیوان است.

بنابر آن، که غیر از این دیوان معلومات دیگری دربارهٔ احوال این شاعر در دسترس قرار ندارد، همهٔ ملاحظه‌های منبعدهٔ ما بر اساس معلومات همین نسخهٔ دیوان شاعر قرار می‌گیرد.

فارغ جای تولد خود را بیان نمی‌کند، ولی از آن‌جایی، که از بسیاری دهات و محل‌های حصار و ستار قلی دادخواه حاکم حصار در اشعارش سخن رانده است، تخمین می‌شود،

---

[۱] فارغ، دیوان اشعار، نسخهٔ دستخط شماره ۸۹۲ ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۱ ب

که شاعر در یکی از دیهه‌های حصار تولد یافته است. برای حصاری بودنش یک شعر شاعر، که با مطلع زیرین آغاز می‌یابد، تا درجه‌ای شاهد فکر ما شده می‌تواند:

نه زین محفل برون از تیره بختی شمع سان رفتم
به غم پیوسته از بزم حصار شادمان رفتم ...[۲]

در حاشیۀ آن ورق فارغ چنین می‌گوید: «نام‌های دیهه‌هایی که واقع است، در میان دریای ورزاب و دریای جینگاب که آن را به اصطلاح اهل حصار دامنۀ بابا سرخان می‌نامند، در سلک تحریر به نظم آورده شد.»[۳]

از این شعر و اشاره های خود فارغ معلوم می‌شود، که او از حصار بوده و دهات نام‌بردۀ او، که حالا هم به همان نام‌ها موجود اند، در بین این دو دریای حصار (ورزاب و جینگاب) واقع اند. برای آن‌که شاعر ابتدای سفر خود را از حصار شادمان شروع می‌کند، چنین تخمین می‌شود، که خودش از مرکز شهر حصار بوده است.

از روی تخمین، شاعر تحصیل ابتدایی را در حصار و برای کسب تعلیمات مدرسه به مدارس شهر مرغیلان می‌رود.

در این باره بعضی قیدها و شعرهای شاعر دلالت می‌کند. چنان‌چه در سرلوحۀ یک مخمسش چنین قیدکرده است: «این مخمس در شهر مرغیلان مشق کرده شد.»[۴] در قید بالا کلمۀ «مشق»، که عادتاً مشق را در دورۀ تحصیل می‌کنند، ما را به همین فکر می‌آورد، که احتمال، شاعر در همان‌جا تحصیل کرده باشد. در ورق ۱۵۰ این دیوان باز شاعر راجع به ایجاد یک مؤشح سخن رانده راجع به تحصیل خود خبر می‌دهد. ولی مکان تحصیل را ذکر نمی‌کند.

---

[۲] فارغ، دیوان اشعار، ورق ۸۸ الف

[۳] همان‌جا.

[۴] فارغ، دیوان، ورق ١٤ ب

فارغ در چند شعرش از غریبی و دور بودن از وطن نیز شکایت می‌کند. چنان‌چه در این بیت‌ها می‌بینیم:

چنان کلفت نصیب وضع خویشانم، که در گیتی
به غربت قرن ها باید،که آزار وطن گویم[۵]

یا این بیت:

جهانی سرخوش صهبای جام عشرت و شوخی
همه سرگرم وصل و من اسیر داغ هجرانم[۶]

همین‌گونه:

چون نقش پاست دیدهٔ خاکم کنون وطن
شاید به دامنی رسم از رهگذار او[۷]

به نظر ما چنین می‌نماید، که شاعر این غزل و بیت‌ها را در زمان تحصیلش در مرغیلان گفته است. به این فکر بیت زیرین شاعر هم، تا درجه‌ای گواه شده می‌تواند:

کسی چو من پی تحصیل مدعا نشود
به درد هجر و غم وصل مبتلا نشود...[۸]

از اشعار و بعضی تاریخ‌های سروده‌اش هم معلوم می‌شود، که او بیشتر وقت خود را در شهر و دهات خود حصار گذرانیده است. علاوه بر شعر سفرنامه‌اش، غزل دیگرش که در بارهٔ اتمام دیوان سروده شده است و اشارهٔ شاعر به ستارقلی دادخواه حاکم حصار که «سایهٔ تربیت را از سر او برنداشته است»، به همین فکر دلیل شده می‌تواند.

---

[۵] همان‌جا، ۹۶ الف

[۶] همان‌جا، ۹۶ ب

[۷] همان‌جا، ۱۰۷ الف

[۸] همان‌جا، ٤۹ ب

از این‌گونه اشاره‌های فارغ چنین بر می‌آید، که او پس از تحصیل مدرسه به زادگاه خود حصار می‌آید، که در این باره یک‌رنگی اشعار او با دیگر شاعران حصاری معاصرش نیز گواهی می‌دهد. از روی بسیاری از غزلیات و مخمسات فارغ چنین معلوم می‌شود، که این شاعر هم مثل بابا ارثی حصاری حیات را خیلی به تلخی و ناکامی به‌سر برده است.

ساختار جمعیت فیودالی ، ظلم و شکنجۀ حاکمان زمان به حیات هزاران تن و از جمله فارغ شخصیت‌های اهل فضل و دانش داغ سیاه خود را گذاشته است. بی‌سبب نیست، که همۀ شاعران عصر ۱۸ و نیمۀ اول عصر ۱۹ حصار عمر را به آوارگی گذرانیده، در اشعارشان خود را خانه بردوش، بی‌نوا، غریب، ضعیف، مصیبت دیده، ماتم‌کشیده و مانند این‌ها گفته‌اند.

البته، فهمیدن دشوار نیست، که خان و بیک‌های حصار برای نگهداری حاکمیت فیودالی و عیش و عشرت خود، از هیچ‌یک شکنجه و ظلم، از هیچ‌یک نمود استثمار اهل محنت روی نمی‌گردانیده‌اند. دار و زندان، قمچین و شمشیر بیک و عمل‌داران جهالت‌پرست حصار از خون محنت‌کشان بی‌گناه رنگین و مطبخ آن‌ها پر از نعمت‌های دست دهقانان و کاسبان حصار بود. در چنین وضعیت، البته، شخص شاعر و اهل فضل همۀ فکر و احساسات خود را به‌صورت آشکار بیان کرده نمی‌توانست. شعرهای زیرین فارغ، شاهد احوال بد مادی و معنوی او می‌باشند:

به خاک افتاده و خوار و ضعیف و زار من باشم
حقیر و بی‌نوا و خسته و افگار من باشم
مصیبت دیده و ماتم کشیده خون دل خورده
نحیف و کلفت اندود و به محنت یار من باشم
غریب و در به در چون آب دارم سر به پستی‌ها
ز طبع صاف، چون آیینه در زنگار من باشم

به عصر تیره بختی سایهٔ پروردهٔ شامم
به رنگ چشم انجم تا سحر بیدار من باشم
چو گردون سینه چاکم زآسیای چرخ دون پرور
ز عهد آدم از جنت برون ناچار من باشم
ز سرافگندگی چون زلف هستم در شکست دل
اگر کم می‌نمایم در نظر، بسیار من باشم
سراپا حسرتم چون دیدهٔ ساغر درین محفل
خُم بزم محبت را لب اظهار من باشم ... [۹]

یا شاعر در این سروده‌اش از زندگی خویش می‌نالد:

از جفای چرخ چون من هیچ‌کس دل‌ریش نیست
واله و سرگشته و تن خسته و درویش نیست
گر ترا در دل هوای محفل عیش آرزوست
باش در آن‌جا که اصحابت یکی از خویش نیست
لب به خاموشی فرو بند و ز گفت وگو ملاف
زان‌که زیر این فلک یک مرد دور اندیش نیست
فارغ از تنگی و بخت تیره کم کن شکوه را
در گلستان جهان یک نوش دُرداندیش نیست[۱۰]

از این‌گونه شعرها در دیوان این شاعر خیلی زیاد است، ولی برای فهمیدن احوال او نمونه‌های آورده شده هم کافی می‌باشند.

---

[۹] فارغ، دیوان، ۹۲ ب ـ ۹۳ الف

[۱۰] فارغ، دیوان، ۲۹ الف

چگونگی حیات شاعر هم خوب روشن نیست. در داخل دیوان ۷ تاریخ موجود است، که از آن‌ها قدیم‌ترش تاریخ فتح حصار بوده، مادۀ تاریخ عبارۀ «قره تاق داد حق شد» می باشد. این مادۀ تاریخ موافق حساب ابجد به عدد ۱۲۲۳ برابر می‌آید، که مصادف است به سال ۱۸۰۸ میلادی. آخرین تاریخ که در دیوان موجود است، تاریخ ترتیب و یا کتابت دیوان اشعار فارغ سال ۱۲۷۱/ ۱۸۵٤ می‌باشد.[۱۱]

از روی چنین حساب از سال ۱۸۰۸ تا سال ۱۸۵٤ (٤۷ سال) در قید حیات بودن فارغ معلوم می‌گردد.

از اشاره‌های زیرین در اشعارش معلوم است، که او به سن پیری و قامت خمیدگی رسیده است:

... تا خمیدن‌های پیری کرد قامت را دو تا
چنگ‌آسا از گریبان تا به دامان ناله‌ام [۱۲]

در پارچۀ غزل زیرین از گذشتن عمر جوانی و به پیری رسیدنش سخن گفته از صرف عمر بی‌حاصل افسوس می‌خورد:

گذشت عمر و ندیدیم وصل یار دریغ
به هجر رفت مرا نقد روزگار دریغ
قماش عمر تُنُک از کشاکش پیریست
گسسته است مرا ربط پود و تار دریغ
به یک نفس چو صبا رفت فرصتم از دست
پرید رنگ ز رویم چو نو بهار دریغ[۱۳]

---

[۱۱] فارغ، دیوان، ۳۵ الف

[۱۲] همان‌جا، ۹۳ ب

[۱۳] همان‌جا، ۷۸ ب

راجع به احوال خانوادهٔ فارغ هم معلومات کافی در دست نیست، ولی از اشعارش معلوم می‌گردد، که یک پسرش با نام عبدالقادر در سال ۱۸۳۵/۱۲۵۱ وفات نموده و شاعر به این مناسبت مرثیه گفته است:

خرد ز حادثهٔ جان‌گداز عین وداع
هزار و دوصد و پنجاه و یک پیامم داد[۱۴]

محل و تاریخ وفات فارغ معلوم نشد. ولی از آن‌جایی، که خیلی پیر و ضعیف شده است و پس از تحصیل در مرغیلان به حصار آمده و از هیچ مکان و محل دیگر نام نمی‌برد، احتمالاً وفاتش نیز در حصار اتفاق افتاده باشد.

[۱۴] همان‌جا، ٤٨ الف

موزون

موزون تخلص ادبی شاعر عصر ۱۹ ملا عیسی بدخشانی می‌باشد. راجع به احوال ملا عیسی تذکره‌نویسان عصر ۱۹ افضل پیرمستی و محمد شریف صدر ضیا معلومات داده‌اند. ولی معلومات این دو تذکره‌نویس با هم هم‌خوانی و موافقت نمی‌کند.

خصوصاً این فرقیت در نام شاعر است، که افضل پیرمستی نام او را ملاعیسی و صدر ضیا نام آن را میر سعدالله پسر میر غیاث الدین می‌نویسد. اما باید بگوییم، که صدر ضیا موزون را در تذکرۀ منظوم خود هم‌چون شاعر ذکر نکرده در بخش تاریخ امیران بخارا از او چنین خبر می‌دهد:

«... خلیفه میر غیاث الدین بدخشی در مسند ارشاد و شیخی، فرزندشان داملا موزون به قضای ولایت در زمان امیر حیدر به منصب آخوندی رسیدند، میر سعدالله نام داشتند. در جنازه‌شان امیر حیدر خود امامت کرده اند. میر شمس الدین و میر نصرالدین فرزندان میر سعدالله ملقب به موزون اند.»[۱]

ولی افضل پیر مستی در بارۀ موزون خیلی معلومات می‌دهد. او چنین می‌نویسد:

«موزون تخلص مبارک میمون، بلبل خوش‌الحان گلستان نکته‌دانی و طوطی شیرین زبان شکرستان بدیع بیان ملا عیسی بدخشانی است. »... بعد از این افضل در باب تاریخ، «شاهنامه»، علم لغت و غیره قابلیت زیاد موزون را توصیف می‌نماید. افضل می‌نویسد، که موزون شخص «خوش‌صحبت، بلند همت و از کلامش مشام دل‌ها عطرآگین و حلاوت سخنانش مذاق جان‌های شیرین و اشعار نمکینش راحت روح است. در سلک دعاگویان صلواه خوان دوشنبه‌گی منتظم بود.»[۲]

---

[۱] صدر ضیا، منظومه، نسخۀ خطی اکادمی علوم تاجیکستان، شماره ۲۳۰، ورق ٦٩ الف

[۲] تذکرۀ افضل، تاشکند، س. ۱۳۷ ـ ۱۳۸

موافق معلومات افضل شاعر موزون در ایام جوانی «مهد جهانداری اعظم‌خدیو معظم (به امیر عبدالاحد باید اشاره کرده باشد) چندی در مدرسهٔ کرمینه استقامت داشته و لوای شهرت ترزبانی و بلاغت می‌افراشته...»[۳]

افضل پیرمستی در تذکرهٔ خود چنین نقل می‌کند، که برای شنیدن نقل‌های رنگین و حکایه‌های شیرین امیر مظفر گاه‌ها به حجرهٔ موزون رفته، با او ملاقات خوش می‌کرد و امیر صحبت و حکایت‌های او را پسندیده، گاهگاهی او را به مجلس‌های شاهی دعوت می‌نمود. ابیات زیرین شاعر تا درجه‌ای به درستی این نقل شهادت می‌دهد:

... ای خوش آن شب‌ها به حجره نکته‌های دل‌پذیر
گفت وگویی با حضور شهریاری داشتیم
گاه از تاریخ شاهان گه ز رزم ابن زال
گاه از سام نریمان برد و باری داشتیم
گاه از پور پشنگ و گاه از اسفندیار
گاه از رویینِ دژ گفت و گذاری داشتیم
شب قدوم پاک شه در مدرسه موزون بود
سرخوشی‌ها از صبوح روزگاری داشتیم[٤]

نعمت الله محترم هم راجع به این شاعر چنین خبر می‌دهد:

«موزون تخلص پیر مدرسهٔ پُردانی، مقیم حجرهٔ نکته رانی ملا عیسی بدخشانی است، که در شاهنامه‌خوانی و در تاریخ‌دانی لاثانی و در معرفت فُرس قدیم و حل لغات و مصطلحات مسلم ارباب معانی بود. صاحب اشعار شیرین و راوی حکایات رنگین، از

---

[۳] همان‌جا، صفحهٔ ۱۳۷ـ۱۳۸

[٤] همان‌جا، صفحهٔ ۱۳۷ـ۱۳۸

علم حکمت و طبابت خبردار و از جملۀ شاعران و مداحان ولیعهد زمان عبدالاحد خان حاکم ولایت کرمینه است.»

دو بیت را با مطلع زیرین قید می‌کند:

یاد ایامی، که سیر نو بهاری داشتیم

سنبل و گل در چمن هم لاله زاری داشتیم...[۵]

چنان‌که می‌بینیم، معلومات محترم هم با معلومات افضل تقریباً یک رنگ می‌باشند.

سرچشمۀ دیگری، که در بارۀ بعضی لحظات شرح احوال شاعر معلومات می‌دهد، «مثنوی» خود شاعر می‌باشد. او در این مثنوی استقامت کردن خود را در زمان حاکمیت عبدالکریم خان در حصار در چند جای ذکر می‌کند.[۶]

از روی معلومات بالا چنین می‌نماید، که دربارۀ احوال موزون معلومات افضل پیرمستی تذکره‌نویس و محترم را به اعتبار گرفتن ممکن است، زیرا بعضی قیدهای خود شاعر هم با آن معلومات موافقت می‌کنند.

معلومات تذکرۀ صدر ضیا شاید به دیگر موزون منسوب باشد. مؤلفان مجموعۀ «افغانستان» نیز معلومات تذکرۀ افضل را به اعتبار گرفته، بر اساس آن می‌نویسند، که «اسم شاعر موزون ملا عیسی بوده، مولودش بدخشان است.»[۷]

بنابر معلومات بالا به چنین خلاصه‌ای آمدن ما از حقیقت دور نیست، که اسم شاعر موزون ملا عیسی بوده، جای تولدش بدخشان بوده است. احتمالاً موزون، برای خواندن یا سبب دیگری به بخارا آمده چند سال را در مدرسه‌های آن جا گذرانیده بعد به کرمینه رفته است.

---

[۵] محترم، تذکره الشعرا، دوشنبه، «دانش»، ۱۹۷۵، صفحۀ ۳۳٤

[۶] موزون، مثنوی موزون، نسخۀ خطی شماره ٦٤۲، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان. ورق ۹ ب

[۷] افغانستان،کابل، ۱۳٤٥، ص.۳۵۰

چنان‌چه از غزل در بالا آورده شده و معلومات افضل دیده می‌شود، که شاعر به دربار امیر مظفر راه داشته بعضاً به مجلس‌های شاهی به دربار دعوت می‌شده است. اما بعدها به دربار بیک حصار عبدالکریم خان آمده، حصار را اقامت‌گاه دایمی قرار داده است، که به این پارچهٔ زیرین مثنوی شاعر نیز گواهی می‌دهد:

وطن سازم حصار شادمان را
دگر این خانقاه جنت نشان را
بود تا عمر این‌جا بگذرانم
ندانم هیچ کار آن جهانم...[۸]

از مصرع دوم شعر بالا چنان می‌نماید، که موزون در دیههٔ خانقاه حصار، که حالا هم به همین نام مشهور است، استقامت می‌کرده است. موافق تاریخ تألیف «مثنوی موزون» شاعر تا سال ۱۸۶۰/۱۲۷۷ـ۱۸۶۱ در قید حیات بوده است.

موافق معلومات افضل موزون در حصار وفات یافته است، زیرا او در این باره چنین می‌نویسد: «در سلک دعاگویان صلوات خان دوشنبه‌گی منتظم بود، تا که عندلیب روحش از خارزار جهان به گلستان جنان انتقال نمود.»[۹]

از این معلومات روشن است، که موزون تا آخر عمرش در حصار زندگی می‌کرده است.

از «مثنوی موزون» و چند غزل و مخمسی، که به دسترس ما قرار گرفته است، غایهٔ بلند و شخص عادل و پیش‌قدم بودن موزون معلوم شده می‌تواند. ما در رسالهٔ «از تاریخ ادبیات تاجیک در بدخشان»[۱۰] و مجموعهٔ «گنج بدخشان»[۱۱] راجع به این شاعر معلومات

---

[۸] موزون، مثنوی، نسخهٔ شماره ٦٤٢ ، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۰ الف

[۹] تذکرهٔ افضل، تاشکند، ص ۱۳۸

[۱۰] ا. حبیبوف. از تاریخ ادبیات تاجیک در بدخشان، دوشنبه، ۱۹۷۱، ص ۷۷ـ۷۸

[۱۱] ا. حبیبوف، گنج بدخشان، دوشنبه، ۱۹۷۲، ص ۲۳۳

داده‌ایم. اما در نتیجۀ تدقیق بعدینه عیان گردید، که شاعر را از محیط ادبی حصار (دورۀ عبدالکریم خان) دانستن درست‌تر می‌نماید.

شاعر موزون از خود یک مثنوی را به میراث گذاشته است، که عنوان آن را نیز «مثنوی» گذاشته است. خود شاعر در آخر این مثنوی عنوان آن را چنین ذکر می‌کند:

که تا از لطف حق کردم تمامش
نهادم «مثنوی» موزون نامش [۱۲]

ولی بعدها به عنوان «مثنوی موزون» مشهور شده است. چنان‌چه در اول نسخه‌ای که در دسترس ما قرار دارد، عنوان آن را چنین می‌نویسند: «این دیوان‌چه مسمی به مثنوی موزون».

ما در این کار خود داستان مذکور را به نام «مثنوی موزون» ذکر خواهیم کرد.

یک نسخۀ خطی این مثنوی تحت رقم ٤٣٠٥ در ذخیرۀ اکادمی علوم اوزبیکستان و نسخۀ دیگری در ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان در تحت رقم ٦٤٢ محفوظ است. کاغذ نسخۀ آخرین از دفتر سیرورق زمان ما بوده، خط‌های باریک فابریکه‌یی دارد.

حجم کتاب (۲۰ در ١٤) و ٦٥ ورق بوده، در هر ورق ۲۲ سطر جای داده شده‌اند، که همگی ١٤٠٠ بیت را در بر می‌گیرد.

نسخۀ مذکور با خط نستعلیق خیلی خوب، که بعضی عنصرهای خط شکست نیز دارد، نوشته شده است. متن اساسی داستان با توش سیاه و سرلوحه‌ها با سیاهی سرخ جدا کرده شده‌اند. مقاوۀ این نسخه از کاغذ کرتان زمان ما بوده رنگ کبود دارد.

تاریخ کتابت را کتابت‌کنندۀ آن ملا سید معصومی پسر شاعر جرمی بدخشانی در ورق آخرین(٦٤ ب) سال ۱۳۳۵ ذکر کرده است.

---

[۱۲] موزون، مثنوی، نسخۀ شماره ٦٤٢، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ٦٤ الف

موزون، مثنوی را در سال ۱۲۷۷ به آخر رسانیده است، که خود او در این‌باره چنین می‌نویسد:

«... ز هجرت بود سال چند رفته
که الف و مأتاً سبعین و سبعه
به یمن لطف دولت بخش تقدیر
همین منظومه را بردم به تحریر[۱۳]

موزون طوری، که در بالا گفته شد، این داستان را در ایام حاکمیت عبدالکریم خان در حصار نوشته و از این حاکم (بیک) یادآوری می‌کند.

داستان «مثنوی موزون» از ورق ۱ تا ورق ۸ الف مقدمهٔ عنعنوی را در بر می‌گیرد.

از ورق ۸ الف تا ورق ۹ ب شاعر فردوسی و ناظم سخن‌سرایان پیشینه را مدح کرده، به این طریق، در نوشتن مثنوی به آن‌ها پیروی کردن خود را تاکید نموده است.

داستان، اساساً، حکایت عاشق شدن پسر پادشاه خجند طهماس خجندی به دختر پادشاه چین ملکه گل‌چهره و برای به‌دست آوردن معشوقه‌اش زحمت‌های زیاد کشیدن شاهزاده را در بر می‌گیرد.

طوری که از مضمون مثنوی موزون دیده می‌شود، شاعر آن را اساساً به موضوع عشق و محبت بخشیده است، که از این جهت آن را داستان لیریکی حساب کردن لازم است.

قهرمان اصلی داستان مذکور طهماس خجندی و ملکه گلچهره می‌باشند. در داستان مذکور وقایع دیگر مانند مسلمان کردن زنگیان، پادشاهان چین، مبارزات با دیوان و غول‌ها و مانند این‌ها به موضوع اساسی داستان (عشق طهماس و گلچهره) تابع ساخته.

---

[۱۳] همان‌جا، ورق ۱۰ الف

شاعر موزون، طوری که در بالا نیز گفته بودیم، نه تنها داستان سرایان مشهور ادبیات کلاسیکی فردوسی و ناظم هراتی را توصیف می‌کند، بلکه او در حقیقت هم مقلد آن‌ها، خصوصاً فردوسی می‌باشد.

ما در وقت مطالعۀ داستان چنین مشاهده کردیم، که موزون بعضی خصوصیت‌های طهماس را به آبرز رستم نزدیک می‌کند. طهماس هم‌چون رستم پهلوان، مبارز و ناترس نشان داده شده است. او در راه به‌دست آوردن معشوقۀ خود از هیچ خوف و خطر روی نمی‌گرداند. از این‌جا چنین به‌نظر می‌رسد که «مثنوی موزون» بیشتر به داستان‌های لیریکی ـ قهرمانی شباهت دارد.

این تقلید موزون با پیروی از فردوسی کورکورانه نیست، زیرا شاعر ایجادیات فردوسی، خصوصاً «شاهنامۀ» او را خیلی خوب می‌دانسته است. تذکره‌نویس افضل پیرمستی نیز راجع به فضل و دانش موزون سخن رانده، چنین می‌نویسد: «...و در باب تواریخ، «شاهنامه» و معرفت لغات و مصطلحات آن بی‌عدیل و بی‌همتا بود».[۱۴]

غیر از این خود شاعر هم در غزل ذکر شده از دانستن خوب شاهنامه اشاره می‌کند.

از این‌جا معلوم می‌شود، که در حقیقت هم موزون در نوشتن «مثنوی موزون» به فردوسی پیروی کرده است.

از طرف دیگر «مثنوی موزون» به داستان و افسانه‌های مردمی نیز شباهت دارد. خصوصاً موجود بودن دیوان و غولان، که یک بخش بدن‌شان به دیو و بخش دیگرشان به اسب مانند بوده است، به عنصرهای افسانه‌های مردمی مانند اند.

«مثنوی موزون» از روی غایه‌اش نیز جالب دقت می‌باشد. موزون هم‌چون شاعر پیش‌قدم، پادشاه زمان خود را به نکوکاری، عدل و عدالت، بشر دوستی و خصلت‌های

[۱۴] تذکرۀ افضل، چاپ تاشکند، ص ۱۳۷

بهترین انسان دعوت می‌کند. موزون برای این مقصد نام پادشاه خجند (پدر طهماس) را عادل شاه گذاشته، به شرف کار عدالت‌خواهی به آرزو رسیدن (یعنی در کهن سالی فرزند یافتنش) را با یک احساسات بلند تصویر می‌نماید.

شاعر چنین می‌شمارد، که تنها برای خصوصیت‌های نیک داشتن عادل شاه، او در پیران‌سالی فرزند یافته و آن فرزند برای نیکوکاری پدر و دلیری خودش به دیدار محبوبهٔ خود گل‌چهره مشرف شده توانست.

در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ می‌توان گفت، که موزون از جملهٔ شاعرانی است، که قهرمان داستان خود را از مردم محلی تاجیک ـ ساکنان خجند انتخاب کرده، در این آبرز خصوصیت‌های خیلی برجسته مردم تاجیک را هم‌چون وفاداری، دلیری، شجاعت، آدم دوستی، قطعیت و مانند این‌ها را جمع‌بست نموده است. از این‌جا غایهٔ اساسی داستان، که همانا ترغیب عدالت و نکوکاری است، روشن به نظر می‌رسد.

موزون غیر از این داستان، باز غزل و شعرهای زیادی ایجاد کرده است، که به شکل پراکنده در بیاض‌های عصر ۱۹ و اوایل عصر ۲۰ دیده می‌شوند. حالا یک مخمس و هفت غزل این شاعر در دسترس ما قرار دارد. از غزل‌های موجوده هم معلوم است که شاعر طبع رسا داشته و بیشتر غزل‌های دارای مضمون عشقی ایجاد می‌کرده است.

خلاصه، موزون شاعر خوب عصر ۱۹ تاجیک می‌باشد. اگرچه غزلیات و دیگر نمودهای شعری شاعر به ما خیلی کم دسترس شده باشد هم، تنها داستان «مثنوی موزون» شاعر ما را وادار می‌کند، که ما او را یکی از شاعران با مهارت و به کمال رسیده، پیش‌قدم و خوش‌طبع عصر و زمانش به حساب آریم. در آینده جمع‌آوری و آموختن مکمل‌تر ایجادیات این شاعر، از فایده خالی نخواهد بود.

فوقی حصاری

راجع به این شاعر ما معلوماتی در دست نداریم، ولی از روی مطالعهٔ نسخهٔ خطی شماره ۱۸۸۹ ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان چنین معلوم شد، که در این نسخه چند کتابی در زیر یک جلد جای داده شده است. از جمله در صفحهٔ ۳۹۱ یک غزل مسکین حصاری و از صفحهٔ ۳۹۱ تا ٤٥٦ یک داستان «رعنا و سخن گل» این شاعر درج یافته است. در بارهٔ این شاعر در سرچشمه‌های ادبی معلوماتی به نظر نمی‌رسد. اما از روی این داستان معلوم می‌شود، که او از حصار بوده، نامش مسکین و تخلص ادبی‌اش فوقی بوده است. هم‌چنان معلوم می‌شود، که او به سمرقند و میان کال (کته قرغان) غریب افتاده است.

از روی غزل و داستانش چنین می‌نماید، که شاعر در اشعارش تخلص خود را گاهی مسکین حصاری، گاه حصاری و اکثراً فوقی می‌نویسد. از مثال‌های فوق روشن است، که شاعر از جور بی‌وفایی یارش به سمرقند و میان کال افتاده است. مضمون داستان شاعر عشقی می‌باشد.

در اول این نسخه حکایت زیادی هم‌چون حکایت زن زرگر، دوستی بافنده، خواجهٔ سگ پرست، حکایت بهروز و دختر پادشاه کشمیر و هم‌چنان حکایت‌های زیادی درج یافته، از صفحهٔ ۳۹۱ تا ٤٥٦ که بخش آخر نسخه می‌باشد، داستان «رعنا و سخن گل» جای داده شده است.

حجم داستان رعنا و سخن گل ۳۳ ورق (۲۵ در ١٤,٥) می‌باشد، که در هر صفحه ۱۷ بیت جای داده شده و مجموعاً ۱۱۲۲ بیت را در بر گرفته است. کاغذ این نسخه قوقندی، خطش نستعلیق و کاتبش خود مؤلف بوده است، که بیت زیر به آن دلالت می‌کند:

هذا رقم حقیر ناچار

مسکین حصاری دل افگار

(فی موضع بلدهٔ سرِ جُوی)

ولی تاریخ کتابت ذکر نمی‌یابد. مقاوهٔ این نسخه از کرتان سیاه و شیرازهٔ بندی‌اش از پوست سرخ معمولی می‌باشد. در هر دو طرف مقاوه مهر صحاف «امیر عبدالله صحاف» ثبت یافته است. این داستان به زبان ترکی نوشته شده است.

دبیر (دبیری) حصاری

دبیری هم از شاعران اواخر عصر ۱۸ و نیمهٔ اول عصر ۱۹ بوده است. از روی تخمین شاعر یکی از دبیران میر و یا بیک های حصار بوده، بنابر این هم شاید «دبیر»و گاه «دبیری» تخلص انتخاب کرده است. چنین تخمین می‌رود، که دبیری شاعر خوش طبع و نمایان زمانش بوده است، زیرا داخل شدن اشعارش در ادوار موسیقی کلاسیکی تاجیک ـ «شش مقام» تصادفی نباید باشد.

علاوه بر این‌ها در بیاض‌ها بعضاً شعرهایی با نام شاعران میرزا مرصع، خطیب و بسمل حصاری دچار می‌شود، که احوال آن‌ها خوب معلوم نیست و اشعارشان نیز خیلی کم به نظر می‌رسد. چنان‌که از مواد ذکر شده دیده می‌شود، در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در دایرهٔ ادبی حصار زیاده از ۱۰ نفر شاعران به کمال رسیده، زنده‌گی و شعر ایجاد کرده‌اند، که از آن‌ها میرزا حسرت، پری، فارغ و جذبی صاحب دیوان، موزون و فوقی دارای داستان بوده. میرزا بابا «یادداشت» و دیگران اشعار پراکنده دارند. علاوه بر این‌ها چندی از شاعران این محل به بخارا، قوقند و دیگر جای‌ها رفته‌اند. باز در همین دوره شاعرانی بوده اند، که ما از احوال آن‌ها هیچ معلوماتی به دست نداریم. فعلاً شاعر لسانی را هم از شاعران ترک زبان عصر ۱۹ حصار می‌گویند.

از روی این روی‌خط ناتکمیل و موادی که در اختیار ما قرار گرفته، به چنین خلاصه آمدن ممکن است، که ولایت حصار در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ دایرهٔ ادبی خود را داشته است.

دایرهٔ ادبی حصار نسبت به دیگر دایره‌های ادبی بخارای شرقی بعضی ویژگی‌های خاص خود را دارد، که در آخر همین رساله ذکر خواهیم کرد.

باب دوم ـ دایره ادبی کولاب

چنان که معلوم است، در آخرهای عصر ۱۸ تا نیمه سال‌های ۷۰ عصر ۱۹ کولاب هم حاکمیت مستقل خود را داشت. شهر کولاب مرکز اداری ولایت‌های گرد و اطراف آن به شمار می‌رفت. محل‌های اهالی‌نشین بلجوان، پرخار، مومن‌آباد، کنگورت و دیگرها تابع کولاب بودند. مردم این ناحیه هم در عصرهای قدیم و میانه مثل ولایت‌های دیگر تاجیک نشین برای به وجود آوردن ادبیات فارس و تاجیک سهم معلومی گذاشته‌اند. در تاریخ ادبیات فارس و تاجیک اسم شاعران و عالمان زیادی دچار می‌شوند، که از سرزمین ختلان برآمده‌اند. برای مثال سلیمان بن عبدالله ختلانی شاعر و عالم عصر ۱۸ را نشان دادن ممکن است، که به قلم او «بقاالنصایح و رفیق‌السالکین» (سال تألیفش ۱۵۹٤/۱۰۰۳) در زمان حاکمیت عبدالله خان شیبانی اثر معروف منصوب است.

در عصر ۱۹ ولایت کولاب به دو حاکم‌نشین تقسیم شده بود، که مرکز یکی در کولاب و مرکز دیگری در بلجوان بوده است. ولی مرکز دایرهٔ ادبی همه آن ولایت اساساً شهر

کولاب بوده، حاکم آن مضراب خان هم به شعر و شاعری شغل داشته است. سرزمین کولاب در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ شاعران زیادی را به کمال رسانیده است، که یک بخش آن‌ها به بخارا رفته و به دایرهٔ ادبی آن‌جا داخل شده‌اند. شاعران ملا برهان و پدرش صدرالدین، شمس‌الدین شاهین، معدوم کولابی، ناصر، افسر، عجزی، ذره و برهان‌الدین بسمل از جمع آن‌ها می‌باشند. ولی چند تن از شاعران کولاب در بخارا تحصیل کرده و بعداً به زادگاه خود برگشته‌اند. در دایرهٔ ادبی آخر عصر ۱۸ و عصر ۱۹ کولاب شاعران ناصح کولابی، رحیمی، حاجی، محمود خواجهٔ بلجوانی، ملا رجب، میرزا قدم، مجرم راغی، مضراب خان، خاطری و بعضاً شاهین هم شرکت می‌کردند.

ناصح کولابی

ناصح تخلص عبدالرحمن خواجۀ بن میرزا پادشاه ختلانی می‌باشد. او در اواخر عصر ۱۸ و اوایل عصر ۱۹ زندگی کرده است. شاعر آخرین داستان خود «حدیقه‌الرسول» را در سال ۱۸۱۰/۱۲۲٦ـ۱۸۱۱ تألیف کرده است. (نسخۀ رقم ۸۵۰۰ ـ آنکه در ذخیرۀ دست خط‌های اکادمی علوم ازبکستان محفوظ است، در سال ۱۸۱۵/۱۲۳۱ از طرف خود مؤلف کتابت شده است. از این‌جا معلوم می‌شود، که او تا سال ۱۸۱۵ در قید حیات بوده است. ناصح کولابی در آخر این نسخه در بارۀ خود چنین معلومات می‌دهد:

... کاتب این نسخه شد بی‌اشتباه
عبدالرحمن ابن میرزا پادشاه
در هزار و دوصد و سی و یک
این کتابت تمام شد بی‌شک
هست در لوح دلم حرف پدر
مُلجر مولود من سال بقر
کم‌کمک رفتم به نرمی راه را
طی زدم سال دو کم پنجاه را[1]

از روی این حساب، که شاعر در سال ۱۲۳۱ـ۱۸۱۵ در سن ٤۸ سالگی بوده است، پس سال تولدش ۱۱۸۱ـ۱۷٦۷ می‌باشد.

ناصح در آخر داستان «حیرت‌انگیز» از بی‌قدری اهل علم و دانش سخن رانده از شاعران هم‌زمان خود داملا میرک خواجۀ اعلم، آخوند ملا خال بای خجندی با تخلص

[1] ناصح. حدیقه‌الرسول، نسخۀ شماره ۸۵۰۰، ذخیرۀ اکادمی علوم ازبکستان

دانش، میرزا صادق منشی، میرزا محمد شریف منشی (عنبر)، ناظم کل و یا (گل) یادآوری می‌کند.

از این‌جا نیز به این نتیجه می‌رسیم، که ناصح در اواخر عصر ۱۸ و اوایل عصر ۱۹ در زمان حاکمیت امیر حیدر و امیر نصرالله زندگی کرده است. او در یک شعرش که در تنقید حاکم بخارا سروده شده است، از امیر زمانش حیدر نیز چنین نام می‌برد:

... شده است حاکم شهر بخار امیر حیدر
ولی چه سود که در دست ذوالفقار ندارد
به دور سلطنتش هرکجاست تجاری
به غیر اشکم ستم اشترِ قطار ندارد[۲]

جای تولد ناصح ولایت کولاب می‌باشد، زیرا شاعر در مقدمهٔ داستان «حدیقه الرسول» اسم و لقب و سن خود را چنین ذکر می‌کند: «عبدالرحمن خواجه بن میرزا پادشاه ختلانی». در دیوان اشعارش نیز از ولایت کولاب بودنش را ذکر کرده است:

... فقیر از قریه‌های کشور کولاب می‌باشم
گرفتارم به گفتار لب لعل بدخشانی[۳]

ناصح احتمالا آموزش ابتدایی را در خود کولاب، در نزد پدرش گرفته باشد. زیرا لقب علاوگی میرزا که به نام پدرش پیوسته است، از خط و سواد داشتن او گواهی می‌دهد. بعد از آن، برای ادامهٔ تحصیل به بخارا رفته است، که خود شاعر در داستان «مجلس‌افروز» در این باره اشاره می‌کند:

---

[۲] ناصح. دیوان اشعار، نسخهٔ شماره ۲۳۶۱، ذخیرهٔ اکادمی علوم ازبکستان

[۳] ناصح، دیوان، ورق ۱۲۱ الف

بی‌نوا و حزین پیاده و زار
بهر تحصیل آمدم به بخار
یک طرف حجره‌ام به مدرسه بود
رفتم آن‌جا حزین و دردآلود[٤]

ناصح در خانوادۀ فقیر بزرگ شده است، خود او نیز زندگی را به قشاقی و محتاجی می‌گذراند. شاعر در پارچۀ زیرین از احوال بد خود و از نماندن میراثی از پدرش شکایت کرده است:

... چارق کهنه بود پاپوشم
چکمن پاره پاره بر دوشم
نه به میراث دیده مال پدر
نه امیرم نه مرد سوداگر
نشدم من به عمر خود اصلا
قاضی شهر و مفتی صحرا
نه رییس و امام اهل زمان
نه مؤذن که آش آرم و نان...[٥]

طوری، که می‌بینیم در زمان امارت بخارا به چنین شخص کم‌بغل هرچند که مدرسه را تمام کرده باشد، کاری و یا منصبی نمی‌رسد. بنابر این او کسب کتابت را پیشۀ خود ساخته، با همین کسب روز می‌گذراند. خود شاعر در داستان «مجلس‌افروز» در این باره می‌نویسد:

---

[٤] ناصح. «مجلس افروز»، نسخۀ دستخط شماره ۳۲۷، ورق ۱۱٦، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان (منبعد هم ورق همین نسخه یاد می‌شود.)

[٥] همان‌جا، ورق ۱۱۷

... جز کتابت هنر ندارم من
هم‌چو سایه سیاه‌کارم من
می‌نویسم کتاب همواره
سینه‌ام چون قلم شده پاره
تا به روی دگر ورق گردد
دل من هم‌چو خامه شق گردد
من به این محنت وفور و ستم
پول به دست آورده‌ام کم کم...[٦]

ناصح به این کسب خود در رباعی زیرین نیز اشاره می‌کند:

عبدالرحمن خواجهٔ کولابی
در بحر کتابت است چون مرغابی
دارد هوس شنا به گرداب محیط
مبسوط نماید گهر نایابی[٧]

از باب هفدهم داستان «مجلس‌افروز» معلوم می‌گردد، که ناصح در بخارا زن گرفته و صاحب فرزند شده است. اما شاعر در این داستان، از یک طرف از بی‌خانه‌گی، بی پولی، قرض‌داری و دچارشدنش به فلاکت‌های روزگار و از طرف دیگر از گرفتار شدنش به عایله‌داری، خصوصاً، زنش و خویشاوندان او نارضایتی شدید خود را بیان می‌کند. از جمله می‌نویسد:

---

[٦] همان‌جا، ورق ۱۱۸

[٧] ناصح، «حدیقه الرسول»، نسخهٔ شماره ۱۹۸٤، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۳۳. (منبعد ورق همان نسخه ذکر می‌یابد.)

... خاطرم جمع هم‌چو پروین بود
من چو خسرو، زمانه شیرین بود
با دریغا، که تلخ‌کام شدم
کدخدا گشتم و غلام شدم
اوفتادم به صد پریشانی
چون اسیر درون زندانی
قصهٔ نقد من بر آفت شد
صرف در کار بد قیامت شد
رفت از دست سیم و دینارم
ناخونی، نی، پس سرم خارم[۸]

در شعرهای دیگر شاعر هم مطالب این چنینی دیده می‌شود:

روزی، که تُوی کرده شبی کدخدا شدم
جز ناخونی نماند به دستم گدا شدم
خالی نَیَم ز گرد فلاکت تمام عمر
در زیر چرخ از چه سبب آسیا شدم؟...
دولت ندید و بخت و سعادت نشد قرین
هرچند زیر سایهٔ بال هما شدم...
ناصح، دوباره نیست مرا پیش زندگی
چون شمع سوختم، که سراپا ادا شدم[۹]

---

[۸] ناصح. «مجلس افروز»، ورق ۱۱۹

[۹] ناصح. دیوان اشعار، ورق ۱۰۷ ب

در جای دیگر دیوان باز شکایت شاعر از روزگار خانوادگی به نظر می‌رسد:

تجرد عالم بی‌درد و عشرت‌خانه‌یی بودست
خطایی شد ز نادانی، که خود را کدخدا کردم[۱۰]

غیر از این شاعر در بارهٔ بی‌خویش و تبار و بی‌یار و دوست بودنش را خبر می‌دهد:

... که مرا خویش و اقربایی نیست
دوست‌داری و آشنایی نیست
در بخارا نه مادر است مرا
نه برادر نه خواهر است مرا
مرد در احتیاج بیرون است
زنِ تنها به خانه دل‌خون است
شرح احوال من بدین کیف است[۱۱]

از اشاره‌های دیوان اشعارش چنین به نظر می‌رسد، که شاعر دو پسر و چند دختری داشته است. او در وفات یکی از فرزندانش مرثیه جان‌سوز نوشته است.

از سبب بد بودن احوال اقتصادی، پسر دیگر شاعر راه آواره‌گردی را پیش گرفته، دیهه به دیهه و شهر به شهر می‌گشته است.

ناصح برای نصیحت آن فرزند و نرفتن او به جای دیگر شعرهای زیادی گفته است. از جمله ابیات زیرین را می‌خوانیم:

به کجا می‌روی، ای شمع شبستان پدر
نونهال چمن و سرو گلستان پدر

---

[۱۰] همان‌جا، ۱۱۰ ب

[۱۱] ناصح. مجلس افروز، ورق ۱۱۹

مادر زار تو از هجر تو خون می‌گرید
سوخته درد و غمت سینه بریان پدر
هر کجا می‌روی، ای نور نظر، زود بیا
انتظاری نکشد دیدهٔ حیران پدر
پدر و مادرت از رفتن تو بیمار اند
دیدنت دولت مادر شده درمان پدر...
خواهرانت همه آیینهٔ حیرت در کف
که چرا او نکند کار به فرمان پدر؟
گر بیایی به وطن، زود سفر می‌سازی
یک شب و روز شوی همره و مهمان پدر
شیر مادر شده آب از غم هرجایی تو
خون دل می‌رود از دیدهٔ گریان پدر
گاه در شهر و گهی جای به صحرا داری
تو مگر گشته‌یی بیزار ز احسان پدر...[۱۲]

ناصح در نتیجهٔ نیافتن کار در بخارا، خودش هم به آواره‌گردی عمر می‌گذراند. از دیوان شاعر معلوم است، که او به شهرهای خجند، تاشکند و بعضی ولایت‌های دیگر ماورالنهر سفر کرده، منظره و بعضی از خصوصیت‌های خاص آن شهرها و احوال ساکنان آن جای‌ها را به رشتهٔ تصویر کشیده است. پارچه‌های شعری زیرین را در این مورد می‌خوانیم:

[۱۲] ناصح. دیوان، ورق ۹۶ ب

جنت المأواست جای شیخ پر زور خجند
از بهشت جاودان آورده انگور خجند
هر کی می‌آید در آن‌جا می‌کند جانش حضور
خوان‌ها را پر عسل گردانده زنبور خجند...[۱۳]

در توصیف تاشکند می‌گوید:

یاد از جنت دهد فصل بهار تاشکند
سرخ‌روی هر دو عالم لاله‌زار تاشکند...
مردمان او مسافر پرور و مهمان‌نواز
بیشتر باشد سخی در هر دیار تاشکند
سلسبیل خویش را خلد برین کرده سبیل
حوض کوثر چشمه‌ها و جوی‌بار تاشکند...
حاکمش مرد شجاع و نوکرانش جنگ‌جوی
نسل رویین تن بود اسفندیار تاشکند
پیر تیر انداز باشد، نوجوان شمشیر زن
بر سپاه خصم غالب یک سوار تاشکند
گر نبینی تو به چشم خود نیاید باورت
به ز گلزار است، ناصح، خارزار تاشکند[۱۴]

از پارچه‌های ذکرشده احوال خانوادگی و هم آواره‌گردی این شاعر قشاق روشن به نظر می‌رسد.

---

[۱۳] همان‌جا، ورق ۹۱ ب

[۱۴] همان‌جا، ورق ۹۱ ب

ناصح زنده‌گی خیلی وزنین را از سر گذرانیده، از بخت و طالع سیاه، از نداشتن اسباب معیشت، از بی‌قدری علم و فضل در زمانش و از جور و ظلم اهل دارا بسیار شکایت کرده است و یک تعداد شعرهای او را شکایت‌نامه گفتن ممکن است.

از شکایت ناصح چنین بر می‌آید، که کسب کتابت هم در آن دوره خیلی کم درآمد بوده است. زیرا هرچند شاعر شب و روز به این کار مشغول بوده است، ولی همانا او زنده‌گی قشاقانه به‌سر می‌برده است:

... ز اسباب و متاع دنیوی معذور می‌باشم
ز ناداری اگر پرسی، به ملک فقر قارونم
نهال آرزویم پر بلند افتاده است، ناصح
نگیرد دامن مقصود دست و بخت واژونم[۱۵]

یا بیت دیگر:

به شعری خوش اگر باشی تو اشعار از سید این‌جا
کتابت را ... [۱۶]کس نمی‌خواهد خرید این‌جا[۱۷]

ناصح چنان که ذکر شد، از پدر و بابایش چیزی به میراث نگرفته است، ولی او خود نیز در تشویش آن است، که از نامساعدی زمان و تلخی و فقر روزگار به فرزندان خود به غیر از «دوات بی‌سیاهی» و استخوان‌های پشتش را، که به شکل قلم‌دانی قدیمی می‌باشند، چیز دیگری را به میرات گذاشته نمی‌تواند. شاعر این فکر خود را به این طرز بیان کرده است:

---

[۱۵] همان‌جا، ورق ۱۰۷ ب

[۱۶] خوانده نشد. (بیضایی)

[۱۷] همان‌جا، ورق ٦٥ ب

پس از مرگم به فرزندان اگر میراث می‌ماند
دوات بی سیاهی و قلم‌دانیست پشت من [۱۸]

خود به خود معلوم است، که جمعیت فیودالیزم و حاکمان آن به قدر علم و عالمان نمی‌رسیدند. عموماً در جمعیت فیودالی همهٔ حاکمیت و ناز و نعمت عالم در دست فیودال‌های جاهل و قلاب و کج‌رفتاران بود. در زمان زندگی ناصح هم جاهلان و کج‌رفتاران سروری کرده، ادیبان و عالمان را به گوشه‌گیری و آواره‌گی مجبور می‌کردند. حیات میرزا صادق، میرک اعلم، دانش خجندی و ناصح گواه این فکر است.

ناصح که شاعر حساس بود، این حالت را خودش روشن به چشم می‌دید و از این‌جا او به تشبیه خیلی خوب شاعرانه، حاکمان زمان را خس و عالمان را به آب صاف از زیر خس جاری شده نسبت داده چنین می‌گوید:

عالمان قدری ندارند در میان جاهلان
آب صافی زیر کاه و تودهٔ‌خاشاک رفت...[۱۹]

ناصح تأکید می‌کند، که در زمانش به اهل هنر و علم و دانش‌مندان حقیقی قدردانی شود. بنابر این اهل هنر بیشتر استثمار شده به گدایی و قشاقی زیادتر گرفتار می‌شوند:

هنرمند از هنرها بیشتر آزار می‌بیند
که گل در آتش سوزنده با جرم گلاب افتاد...[۲۰]

در آخرهای عصر ۱۸ و اوایل عصر ۱۹ جنگ‌های فیودالی خیلی اوج گرفته بار وزنین این جنگ‌ها و اندازهای بی‌انصافانهٔ مردم را خانه خراب و قشاق گردانیده بود. این است،

---

[۱۸] همان‌جا، ورق ۱۱۵ ب
[۱۹] همان‌جا، ورق ۸٤ ب
[۲۰] همان‌جا، ورق ۸۷ الف

که شاعر حساس، زمان خود را به زمان‌های پیشتر مقایسه کرده آن را از همه زمان‌ها بدتر دانسته است:

گرچه بد بود پیش از این ایام
بدترین زمان زمانۀ من
خسرو شهر درد و غمم
کف افسوس شادیانۀ من[۲۱]

هرچند شاعر کوشش کرده است، که خود را از آن زمان تیره و حیات بد رهایی دهد، ولی هیچ چاره‌یی نیافته می‌نویسد:

به هر جا می‌روم، ناصح، ز ظلمت نیستم خالی
به رنگ سایه می‌آید سیه بختی ز دنبالم[۲۲]

چنان‌که در بالا اشاره شد، ناصح شب و روز به کتابت دیوان‌ها و رساله‌ها مشغول بوده، از این کار پرزحمت فایده‌یی هم نمی‌دیده است، زیرا کارفرمایان شاعر، بی‌شبهه، فیودال‌های خسیس، حاکمان و عمل‌داران زمان بودند، که مزد کارش را خیلی کم می‌دادند و بی‌سبب نیست، که شاعر همیشه در حالت فقر و مزدوری عمر به‌سر می‌برده است.

اگر کاری کنم، ناصح به کف حاصل زیان آید
یقینم شد، که در عالم چو من نگذشته مزدوری

از این‌جا شاعر به خلاصه درستی آمده چنین می‌گوید:

گیاه زیر سایه هر کجا افسردگی دارد
به بزم اعتبار اغنیا چون سبزه پامالم

---

[۲۱] همان‌جا، ورق ۱۱۵ ب

[۲۲] همان‌جا، ورق ۱۰۷ الف

ز آفت‌های عالم یک دمی خالی نمی‌باشم
به پا آبیله‌یی چند و به لب پیوسته تب‌خالم[۲۳]

ناصح شاعر مشاهده کار بوده، خصلت‌های اهل ... [۲۴]خود را خیلی خوب سنجیده خسیس و پول‌پرست بودن ایشان را نشان داده است:

غنییان دیار ما به کس چیزی نمی‌بخشند
ز دریای بخیل ای کاش دامن تر شود پیدا
غنی را مال از کف شد، ز ناله نال می‌گردد
دیدم از ساق بیرون رفت، با لاغر شود پیدا[۲۵]

این مرد حقیقت‌گوی و ناترس حتی از پادشاهان و ظلم و شکنجهٔ آن‌ها نترسیده، خسروان را ...[۲۶]عشرت آن‌ها را هم‌چون آتش سوزنده می‌نویسد:

خسروان را عیش و نوش و زنده‌گانی کم‌تر است
شمع‌ها را شعله‌های آتشین تاج سر است

خلاصهٔ خود شاعر راجع به طرز گذرانیدن عمرش این است:

من ز عمر خود نیاسودم دریغ!
کاش در دنیا نمی‌بودم دریغ!
چون گذر کردم به بازار جهان
حاصلم افسوس شد سودم دریغ...

---

[۲۳] همان‌جا، ورق ۱۰۸ الف

[۲۴] خوانده نشد. بیضایی

[۲۵] همان‌جا، ورق ٦١ الف

[۲۶] خوانده نشد. بیضایی

آب نی در کشور اعضأ مرا
خشک گردیدست شهرودم دریغ[۲۷]

احتمال بعد از آواره‌گردی‌های زیادی، شاعر به کولاب آمده باشد، که در شعری نوشته است:

به روی گل نسیمی گشتم و سوی چمن رفتم
به چندین رنگ گردیدم ز غربت در وطن رفتم
چو صبحم پرتو مهر جمال یار روشن شد
دریدم جیب هستی و برون از پیرهن رفتم[۲۸]

همزمان با آمدنش به کولاب، ناصح هم‌چون هم‌دیاران دیگرش، به کارهای دهقانی و زراعت مشغول شده است. این بیت او به همین فکر دلیل شده می‌تواند:

ناصح از کار زراعت دست خود کوته مکن
در جهان اشراف باشد، هر کی گردد دهقان[۲۹]

ناصح به وطنش برگشته به کارهای دهقانی و این چنین تدریس در مدرسهٔ تاسیس نمودهٔ خودش در کولاب مشغول می‌شود.

فعلاً کلان‌سالان شهر کولاب هم‌چون ظاهر ظریفوف ۷۵ ساله، تعمیری را، که حالا در آن خانهٔ مدنیت شهر کولاب جای گرفته است، مدرسه عبدالرحمن خواجه می‌گویند.

در داستان‌های «حدیقه الرسول» و «حیرت‌انگیز»، که پس از داستان «مجلس افروز» تألیف شده‌اند، مسألهٔ شکایت از خانواده دیده نمی‌شود. برعکس، در این داستان‌ها شاعر قهرمانان حکایت‌ها را از زنان انتخاب کرده، در مورد صفت‌های خوب آن‌ها سخن رانده

---

[۲۷] همان‌جا، ورق ۹۸ ب

[۲۸] همان‌جا، ورق ٦٦ ب

[۲۹] همان‌جا، ورق ۱۱۳ الف

است. از این‌جا چنین تخمین می‌شود، که شاید بعد از به کولاب برگشتنش وضعیت خانوادگی شاعر بهبود یافته باشد.

ناصح در بعضی ابیاتش، خصوصاً در دیوان اشعار از ضعیفی تن و بیماری و خسته حالی‌اش شکایت می‌کند. از روی این قبیل بیت‌ها تا اندازه‌یی عمر دراز دیدن او را تخمین کردن ممکن است:

شدم مرد ضعیف و ناتوان و خسته بیماری
گریزان است فرزند و زن و خویش و تبار من...[۳۰]

از این‌جا احتمال می‌رود، که وفات شاعر در هنگام پیری‌اش واقع شده باشد.

از روی دیوان اشعار و داستان‌های ناصح چنین به‌نظر می‌رسد، که شاعر دانش وسیع داشته است. در این باره خود شاعر هم به‌طور مبالغه‌آمیز اشاره می‌کند:

حل نمودم مشکلات حکمت و توزیع را
در میان عالمان شد نام من «ملا جلال»[۳۱]

جای دیگر:

ز اسرار مقامات جهانی نیستم عامل
رموز لفظ و مضمون دو عالم نغمهٔ سازم
ز علم حکمت و نجوم و طب از من چی می‌پرسی؟
اریستالیس شاگرد و به افلاطون چو استاذم...
شدم در بستن «شهنامه» من فردوسی طوسی

---

[۳۰] همان‌جا، ورق ۱۱٤ ب

[۳۱] ناصح، دیوان ، ورق ۱۰۰ ب (ملا جلال ـ عالم متصوف بوده است.)

برای گفتن بیت و غزل سعدی شیرازم...[۳۲]

میراث ادبی ناصح

این شاعر دیوان غزلیات و سه داستان را از خود به میراث گذاشته است. در مورد آن داستان‌ها خودش چنین اشاره کرده است:

... پیش از این تصنیف کردم دو کتاب
که شده مقبول طبع شیخ و شاب
اولین را « مجلس افروز» است نام
دومین را «حیرت انگیز» اهتمام
اسم این گشته «حدیقه الرسول»
چهارباغش گفته‌اند اهل قبول...[۳۳]

این سه داستان و یک دیوان شاعر دسترس ما گردیده اند، که در پایان در باره آن‌ها به طور مختصر معلومات می‌دهیم:

۱. داستان «مجلس افروز»، نسخه نمبر ۳۲۷، ذخیره اکادمی علوم تاجیکستان است، که شاعر آن را در سال ۱۲۲۰ (۱۸۰۵) تصنیف نموده است. تاریخ تصنیف‌اش را چنین می‌نویسد:

... در هزار و دوصد و بیست عام
یافت تصنیف این کتاب تمام[۳۴]

عنوان داستان را نیز چنین یاد آوری می‌کند:

---

[۳۲] همان‌جا، ورق ۱۰۸ ب

[۳۳] داستان «حدیقه الرسول»، نسخۀ شماره ۱۹۸٤، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۳۳ ب

[۳٤] مجلس افروز، نسخۀ شماره ۳۲۷، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۹۳

نام این نسخه «مجلس افروز» است
شام عید و صباح نوروز است...[۳۵]

نسخهٔ خطی داستان عبارت از ۱۹۳ ورق بوده، دارای (٤١٢٤) بیت است. ولی از اول این نسخه یک‌چند ورق افتاده است، که برای معین کردن تعداد دقیق بیت‌های آن امکان نمی‌دهد.

این داستان به ۳۳ باب تقسیم شده، باب‌ها در نوبت خود باز به فصل‌ها جدا می‌شوند. شاعر در خاتمهٔ این داستان می‌نویسد:

جملهٔ این کتاب مختصر
سی و سه باب شد به اهل نظر

مضمون اساسی این داستان عبارت از پند و نصیحت‌های فایده‌ناک می‌باشد. خود ناصح هم در مورد مضمون این داستان چنین می‌نویسد:

... مشتمل بر نصایح است و پند
نوش کن شربت سخن چون قند...

توصیف ظاهری نسخه نمبر ۳۲۷ که داستان «مجلس افروز» و «حیرت انگیز» را در بر گرفته است، چنین می‌باشد:

این نسخه در اول دیباچه نثری دارد، که در آن اسم و لقب مؤلف و عنوان اثر مسما به «فریب‌النسا» و لقبش «مجلس‌افروز» ذکر می‌یابد. بعد از دیباچه، چند ورق داستان افتاده است. داستان «مجلس‌افروز» از ورق اول تا ورق ۱۹۳ این نسخه و از ورق ۱۹۳ تا آخر نسخه «ورق۲٤۲) داستان «حیرت‌انگیز» جای گرفته است.

---

[۳۵] همان‌جا.

کاغذ هر دو داستان از کاغذ قوقندی و خطش نستعلیق می‌باشد. نسخۀ مذکور در سال ۱۲٦۱ با دست عبدالوجود مخدوم بخاری نوشته شده است. حجم نسخه ۲٤۲ ورق (۲٦ در ۱٤,۵) می‌باشد. مقاوه‌اش از کرتان بوده، رنگش سرخ است و از هر دو طرف مقاوه سه مهر صحاف ثبت است، که خوانده نمی‌شود.

نسخۀ دیگر داستان «مجلس افروز» تحت شمارۀ س ۱۳۲۸ در ذخیرۀ دست‌خط‌های شرقی اکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی در لینین‌گراد محفوظ است. این نسخه به‌روی کاغذ زردچه تاب قوقندی با خط نستعلیق نوشته شده و گرداگرد متن‌ها با خط سرخ جدول کشیده شده است. رنگ مقاوه زردچه تاب و از استحصال صحافان بخارا بوده، شیرازه بندی‌اش از متاع قلمی می‌باشد. نام کاتب و تاریخ کتابتش ذکر نیافته است. بعضاً این داستان را با عنوان «منظومۀ ناصح» نیز نام برده‌اند. ورق اول و نیم ورق از آخر این نسخه افتاده است.

۲. داستان «حدیقه الرسول». نسخۀ شماره ۱۹۸٤ ذخیره اکادمی علوم تاجیکستان.
این داستان دارای ۱۳۳ ورق بوده، در هر ورق آن ۳۰ سطر جای گرفته است، که همگی ٤ هزار بیت را تشکیل می‌دهد. غیر از آن، که داستان مذکور ٤ هزار بیت دارد، باز شاعر آن را به ٤ فصل تقسیم می‌کند. شاید، برای همین هم باشد، که گاهی آن را «چهارباغ» هم می‌نامد:

... اسم این گشته «حدیقه الرسول»
چهارباغش گفته اند اهل قبول
کرده ام تاریخ اش از بلبل سراغ
در جوابم گفت زیب «چارباغ»[۳٦]

[۳٦] «حدیقه الرسول»، نسخۀ ۱۹۸٤، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۳۳ الف

تاریخ تصنیف «حدیقه الرسول» را خود شاعر چنین ذکر می‌کند:

نسخهٔ تاریخ تصنیفش خ (و) اش است
یک هزار و دو صدو بیست و شش است[۳۷]

داستان اهمیت زیاد تربیوی و اخلاقی دارد و ما در پایینتر در مورد بعضی جهت‌های این داستان فکر خود را بیان خواهیم کرد.

نسخهٔ این داستان، که در دسترس ما بوده خود مؤلف کتابت کرده است. او پس از دو سال تصنیف این داستان آن را پاک‌نویس کرده، به تاریخ کتابتش چنین اشاره کرده است:

در هزار و دوصد و بیست هشت
این کتاب نکو تمام بِذگشت[۳۸]

ناصح این داستان را بر وزن مثنوی جلال الدین رومی و «منطق‌الطیر» عطار در بحر رمل مسدس محذوف نوشته است. در باره مضمون داستان نیز چنین می‌گوید:

... هست مضمون حکایت‌هاش پند
مشتمل بر وعظ‌های دلپسند...

توصیف ظاهری نسخهٔ «حدیقه الرسول» و «حیرت‌انگیز» که در ذخیرهٔ دست‌نویس‌های شرقی اکادمی علوم تاجیکستان تحت شمارهٔ ۱۹۸٤ محفوظ است، چنین می‌باشد:

در این نسخه از ورق اول تا ورق ۱۳۳ ب داستان «حدیقه الرسول» و از ۱۳٤ تا ۲٥٤ یعنی آخر نسخه داستان «حیرت‌انگیز» جای گرفته است. داستان «حیرت‌انگیز» چنان که در نسخهٔ دیگر نیز اشاره شده بود، یک صفحهٔ دیباچهٔ نثری دارد. این نسخه در سال ۱۸۱۳/۱۲۲۸ از طرف خود مؤلف کتابت شده و در آخرش این رباعی را دارد:

---

[۳۷] همان‌جا، ورق ۱۳۳ ب

[۳۸] همان‌جا.

عبدالرحمن خواجه کولابی
در بحر کتابت هست چون مرغابی
دارد هوس شنا به گرداب محیط
مبسوط نماید گهر نایابی

ولی در آخر نسخه دو ورق بعدها با دست شخص دیگر و جوشۀ دیگر نوشته شده است، که در آخر آن سنه ۱۲۲۱ را ذکر کرده‌اند. نوع خط خاتمه داستان «حیرت‌انگیز» این نسخه، با نوع خط خاتمۀ نسخۀ ۳۲۷، بعد از بیت:

نظر کردم به اوضاع زمانه
برفته رغبت خلق از میانه

فرق دارد. خصوصاً بیت‌های شکایت از امیر زمان که در نسخۀ ۳۲۷ بود، در این نسخه کوتاه شده‌اند. کاغذ این نسخه نیز قوقندی و خطش نستعلیق می‌باشد. حجم نسخۀ مذکور ۲۵۷ ورق ۱۵×۲۳,۵سانتی متر است. پشتی کتاب از کرتان بوده، رنگش سفید و کبود خال- خال می‌باشد، شیرازه بندی‌اش از پوست سرخ معمولی است.

نسخۀ شماره ۲۰۹۷ ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان که «مجلس‌افروز» به قلم داده شده است، داستان «هفت مجلس» بوده، از ایجادیات ناصح کولابی نمی‌باشد.

نسخۀ دیگر داستان «حدیقه الرسول» تحت شمارۀ ۸۳۲۲ در ذخیرۀ دست‌خط‌های شرقی اکادمی علوم ازبکستان محفوظ است. این نسخه در سال ۱۲٦۵هجری با دست ملا عارف بیک قاری کتابت شده است. یعنی ۳۹ سال بعد از تألیف این داستان (سال ۱۲۲٦ تصنیف شده است.) کتابت شده است. پشتی کتاب زردچه تاب می‌باشد. این نسخه پُره بوده اول و آخر داستان موجود است.

در آخر این نسخه به طریق بیاض از اشعار شاعران سعدی شیرازی، مشرب و دیگران شعرها آورده شده است.

نسخهٔ دیگر این داستان نیز در ذخیرهٔ دست‌خط‌های شرقی اکادمی علوم ازبکستان تحت شمارهٔ ۸۵۰۰ محفوظ است. پشتی اول این نسخه افتاده و بعدها پشتی کتاب دیگر را با عنوان «به دلایل مسما الخیرات»، به آن پوشانیده‌اند. این نسخه با قلم درشت با دست خود مؤلف در سال ۱۲۳۱ هجری کتابت شده است:

... کاتب این نسخه شد بی اشتباه
عبدالرحمن ابن میرزا پادشاه
در هزار و دو صد و سی و یک
این کتابت تمام شد بی شک... [۳۹]

نسخهٔ مذکور به‌روی کاغذ زردچه تاب قوقندی با خط نستعلیق نوشته شده است. نسخهٔ نام‌برده ناقص بوده، قسمت اولش افتاده است، ولی آخرش موجود است. در آخر همین نسخه شاعر از سال تولد و سن خود خبر می‌دهد.

۳. داستان «حیرت انگیز»[۴۰] از نسخهٔ نمبر ۳۲۷) ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان.

داستان «حیرت‌انگیز» ۳۹٦۸ بیت را در بر گرفته است.

تاریخ تصنیف داستان را خود شاعر به‌صورت روشن بیان می‌کند:

سنهٔ الف و دوصد و بیست و یک بود
که از تصنیف نظمش دل بیاسود[۴۱]

از روی سال شماری میلادی این تاریخ به سال ۱۸۰٦ـ۱۸۰۷ برابر می‌آید.

---

[۳۹] ناصح. حدیقه الرسول، نسخهٔ شماره ۱۵۰۰ ، ذخیرهٔ دستخط های اکادمی علوم ازبکستان، ورق ۲۳۰ الف

[۴۰] ناصح. حیرت انگیز، نسخهٔ ۳۲۷، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۲۵۷

[۴۱] همان‌جا

داستان «حیرت‌انگیز» هم مانند داستان «حدیقه الرسول» بیشتر مسأله‌های پند و نصیحت را در بر می‌گیرد.

ناصح این داستان را به ۲۵ فصل جدا کرده، در هر یک فصل باز در مورد همان موضوع حکایت و روایت‌ها را نقل می‌کند.

علاوه بر این شاعر برای اثبات فکر در اول هر یک فصل در مورد همان موضوع آیت کوتاهی از قرآن می‌آرد، که ما این اسلوب را در داستان «حدیقه الرسول» دیده نمی‌توانیم.

داستان «حیرت‌انگیز» به وزن «یوسف و زلیخا» جامی و «خسرو و شیرین» نظامی (حزج مسدس مقصور) نوشته شده است.

٤. دیوان اشعار ناصح کولابی، تحت شماره ۲۳٦۱ در ذخیرۀ دست‌خط‌های اکادمی علوم ازبکستان نگاه داشته می‌شود.

در این نسخه دو کتاب جای گرفته است. از ورق اول تا ورق ۵۵ ب دیوان مولانا شریف بخارایی و از ورق ۵۵ تا ۱۳۵ یعنی ۷۵ ورق دیوان ناصح کولابی می‌باشد. کاغذ این نسخه از استحصالات قوقند بوده با خط نستعلیق و با دست خود مؤلف کتابت شده است. پشتی کتاب از استحصال صحافان بخارا بوده، رنگش سرخچه تاب می‌باشد.

در هر صفحۀ دیوان ۱۸ بیت جای گرفته است. تعداد اشعار در دیوان ذکرشده ۲٦۰۰ بیت می‌باشد. اشعار شاعر از روی انواع شعری چنین می‌باشد: سه قصیدۀ حمد و نعتیه، دو قصیده مدحیه، یک قصیده در وصف شهر بخارا، سه مخمس، یک رباعی و باقی اشعار به شکل غزل گفته شده‌اند. مضمون اساسی اشعار شاعر شکایت از زمان و از زنده‌گی وزنین خودش می‌باشد.

در دیوان شاعر یگان غزلی یافت نمی‌شود، که در آن شکایت از روزگار بد او نباشد.

ما در این‌جا به‌طور مختصر از احوال و میراث ادبی ناصح یاد نمودیم. در باب آینده در مورد مضمون و غایهٔ اشعار ناصح نیز ضمناً توقف خواهیم کرد. ولی اشعار او تدقیقات مستقل را طلب می‌کند، که ما آن را به آینده گذاشتیم.

عبدالرحیم کولابی

در مورد این شاعر تاکنون از سرچشمه‌های تاریخی معلوماتی به‌دست نیامده است. خوش‌بختانه ما در ذخیرۀ دست‌خط‌های شرقی کتاب‌خانۀ عامه به نام فردوسی با دیوان شاعر که تحت شماره ۱۸۱ نگاه داشته می‌شود، دچار آمدیم.

از روی معلومات دیوان شاعر معلوم شد، که اسم او عبدالرحیم و اسم پدرش میرزا محمد و جای تولدش کولاب بوده است. تخلص ادبی‌اش را از نامش انتخاب نموده به شکل‌های رحیم، رحیمی، عبدالرحیم و عبدالرحیمی آورده است. شاعر در آخر دیوانش خود را چنین معرفی می‌کند:

«شاه عبدالرحیم ابن سید میرزا محمد کولابی
من نسل حضرت سید نعمت الله ولی ضرابی»[1]

در شعر دیگر هم خود را از نسل شاه نعمت الله ولی می‌گوید.

یا جد بزرگوار من، شاه نعمت الله ولی
ای قوت و آثار من، شاه نعمت الله ولی
شد ملک ختلان مسکنت، آن‌جا منور مرقدت
ای قطب عالی مرتبت، شاه نعمت الله ولی...
امر از شه اقطاب شد، نامت شه ضراب شد
جا بلجوان کولاب شد شاه نعمت الله ولی...

[1] عبدالرحیم. دیوان، نسخۀ دستخط شماره ۱۸۱، ذخیرۀ کتاب‌خانۀ فردوسی، ورق ۳۵۳. (منبعد ورق همین نسخه ذکر می شود.)

یا شاه ضرابی نگر بر این رحیم اولاد خود
برگیر دستم رهنما، شاه نعمت الله ولی.[۲]

از روی تخمین شاعر به بخارا برای تحصیل رفته چند وقت را همان‌جا در گذر جلال گذرانیده است. او در شعری از بلاد کولاب به بخارا رفتن خود را با یک حسیات خرسندانه یاد می‌کند:

شکر آن خالق که کرد آواره ما را از بلاد
در بلاد کان علم و شهر عرفان جای داد[۳]

ولی در بسیار شعرهایش باز از غریبی شکایت می‌کند، که شاید این شکایت‌ها بعد از چشیدن زهراب غریبی و دشواری‌های حیات به‌عمل آمده باشند:

هر کجا رو آورد، ماند ز غم حیران غریب
می‌دود بر گرد عالم زار و سرگردان غریب...
هیچ سختی نیست از شام غریبان سخت‌تر
بی کس و کو، یکه و تنها و بی‌سامان غریب...[٤]

یا این بیت:

مانده‌ام دور از رفیقان و ز خویشان و تبار
کس مبادا هم‌چو من در دهر سرسان الوداع

---

[۲] همان‌جا، ورق ۵ الف

[۳] همان‌جا، ورق ٦٦ الف

[٤] همان‌جا، ورق ٤٣ الف

نی مرا ته‌یی ز مال و نی مرا ته‌یی مکان
نیست کس بی بر چو من در بین انسان الوداع[۵]

یا که این غزل زیرین شاعر را می‌خوانیم:

منم که عاجز و افتاده زیر بار فراق
چو نیش عقربی بر جان خلیده خار فراق
جدا ز یار و برادر ز اقربا، جانان
غریب و خسته فتاده در این دیار فراق...[۶]

از پارچه شعر بالا معلوم می‌گردد، که شاعر به وطن خود کولاب خیلی دل‌بستگی داشته شاید به آن‌جا برگشته باشد. زیرا اگر در بخارا مقیمی می‌بود، نام و پارچه‌های آثارش به یگان تذکرهٔ تألیف شده در آن‌جا داخل می‌شد.

از اشعار شاعر نیز روشن است، که او در بخارا و هم در وطن خود قشاقانه و به محتاجی روز می‌گذرانده است. خراب بودن وضعیت اقتصادی شاعر را از بیت‌های زیرین او نیز پی بردن دشوار نیست:

در حیرتم ز تنگی این روزگار خویش
کار دیگر ندارم و حیران به کار خویش
شد مو سفید و قامتم هم گشت چون هلال
درمانده‌ام هنوز به گفت و گذار خویش [۷]

---

[۵] عبدالرحیم، دیوان، ورق ۲۲۱ الف

[۶] عبدالرحیم، دیوان، ورق ۲۲۱ ب

[۷] همان‌جا، ورق ۲۲۷ ب

مشکلات زنده‌گانی شاعر را مجبور نموده است، که او به دام قرض افتد و حالت دهشت‌ناک را از سر گذرانیده، در اشعارش عرض شکوه نماید:

جز ادا نبود دوای درد بی‌درمان قرض
صد هزاران وای بر قلاش و سرگردان قرض
جز مذلت خواری و زاری و سر افگندگی
حاصلِ جز غم نروید کشتهٔ دهقان قرض
میوه جز کلفت کجا بدهد درخت سبز دَین
غیر محنت کی خوری خوراک اندر خوان قرض
گردنِ خم با تواضع گشته پیش قرض‌دار
می‌برآید زادمی، شد آن، که در فرمان قرض
چشم مدیون گر فتد هر گه به روی وام خواه
می‌گدازد هم‌چو خاکستر در آتش‌دان قرض
حرف گفتن کم کند، پا ماند از رفتار راه
پا برهنه سر فرو افتد به خارستان قرض
ای خصوصاً قرض‌داران همین ایام ما
می‌خورند گوشت تن مدیون با دندان قرض
ربح شان یک تنگه ماهی، سه میری، انصاف دار
کم بود نیم تنگه نیم میری همین پایان قرض
بهر یک طلا گرو سه چند ندهی، کی دهند
گم بود قرض حسن، نامی از احسان قرض
یارب! از چاه غم دَینم برار از فضل جود
بدتر از زندان سلطانی بود زندان قرض

حمل قرض نبود به جز درد و بلا، رنج و عِنا
زهر آید جای شیرین شیر از پستان قرض
نیست جز خار مغیلان غم اندر دشت دَین
میوۀ دیگر نمی‌روید ز نخلستان قرض
ای به حق ذات خود، یارب به حق انبیا
از کرم ما را برار از غرقۀ طوفان قرض
از کتاب و مصحف و از کاسه و دیگ و طبق
این رحیمی را چی بودش رفت در تاوان قرض[۸]

چنین تخمین می‌رود، که شاعر هرچند مدرسه را خوانده باشد هم، ولی از بس‌که از طبقۀ پایان جامعه بود به یگان خدمت و کاری تعین نشده است. در بخارای آن زمان شاعر یگان کار و مشغولیت را یافته نتوانسته، احوالش بد می‌شود. او از محتاجی و احتیاج به جان رسیده، احوال ناگوارش را چنین به قلم می‌دهد:

یا الها! دایما هستم اسیر احتیاج
در میان خلق‌ها دایم حقیر احتیاج
هم‌چو من افتاده در قید تعلق زیر بار
هیچ‌کس را خود مکن زار و فقیر احتیاج
بر سرم دارم هجوم دایمی روز و شبان
لشکر اندوه و غم جیش امیر احتیاج
خود نسازی دفع اگر با عسکر فضل و کرم
ما نمی‌دانیم تدبیر دبیر احتیاج

[۸] عبدالرحیم، دیوان، ورق ۲۱۸ الف

درد محتاجی خرابم کرده حیران اضطراب
خو گرفته نفس و دل گشته دلیر احتیاج
می‌نماید بی‌دوا دردی، که بی‌پایان کسل
من نمی‌دانم کجا باشد دوای احتیاج؟
کاتب قدرت رقم کردست در روز ازل
این رحیمی را هدف گویا به تیر احتیاج[۹]

بعد از چنین بیت‌ها در مورد وضعیت بد مادی و درجهٔ معیشت و زندگانی شاعر چیزی ناروشن نمی‌ماند. چنان که معلوم است، به درد غریبی، قرض‌داری، محتاجی نه تنها ناصح و عبدالرحیم کولابی گرفتار بوده‌اند، بلکه این دردهای اجتماعی زمان فیودالیزم بوده، به حیات همه اهل طبقه‌های پایان جامعه آن زمان هم سفر بودند.

لحظهٔ دیگر حیات شاعر، که در اشعارش تصویر یافته است، از سن پنجاه گذشتن و به سن شصت سالگی داخل شدن او می‌باشد. او در مورد این مسأله در بسیاری از جای‌های دیوانش اشاره‌ها می‌کند. از جمله در بیت زیرین به همین معنی چنین اشاره می‌کند:

شصت شد سالم، ولی چون طفل نادانم هنوز
شد قدم خم، موسفید، در بند عصیانم هنوز[۱۰]

از روی تاریخ تکمیل تألیف دیوان، که سال ۱۲۷۹ هجری است از روی کتابت نسخهٔ دیوان، که در دست ما بوده، سال ۱۸۷۰/۱۲۷۸ با دست خود شاعر نوشته شده است. او تا سال ۱۸۷۰ در قید حیات بوده است. علاوه بر این، از این‌که، شاعر، از شاعران

---

[۹] همان‌جا، دیوان، ورق ۷۲ ب

[۱۰] همان‌جا، ورق ۹۹ ب

نیمۀ اول عصر ۱۹ حسرت و جذبی در اشعارش یادآوری می‌کند، نیز فهمیده می‌شود، که حیات او در مابین عصر ۱۹ جریان یافته است.

رحیمی چنان، که در بالا یادآوری شد، زیاده از ۱۲ هزار بیت شعر گفته است، و اکثر اشعارش به موضوع‌های دینی بخشیده شده است.

از مضمون و غایۀ اشعارش روشن است، که شاعر به جریان اهل تصوف میل زیاد دارد. از این‌جاست، که یک قسمت اشعارش را در توصیف نمایندگان اهل تصوف هم‌چون نعمت الله ولی، شمس تبریزی، عبدالخالق غجدوانی، مُوحی، عبدالقادر جیلانی، مولانا یعقوب چرخی و مانند این‌ها سروده است.

عبدالرحیم غیر از شعرهایی با مضمون دینی، بعضی غزل‌های خوب عشقی نیز دارد، که ما نمونۀ آن‌ها را در قسمت مضمون اشعار شاعران ذکر خواهیم کرد. از اشعار این شاعر معلوم می‌شود، که او در علم تصوف و علم شعر دست توانا داشته است. تنها در یک شعرش زیاده از ۳۰ نفر شاعران پیش گذشته و معاصران خود را ذکر می‌کند. عبدالرحیم به آن شاعران منت‌داری بیان کرده، از ایجادیات آن‌ها بهره‌مند شدن خود را اظهار نموده است. یک پارچه آن غزل را می‌خوانیم:

... بر جملۀ صاحب کتب و صاحب اشعار
از من برسد فاتحه و ختم کلامی
بر آن شعرایی که گذشتند از این پیش
شمس‌الحق تبریز بود مولوی رومی
با قاسم انوار و به سعدی شه اسلام
خاقانی و با انوری و شیخ نظامی
با حافظ شیرازی به فردوسی طوسی
با خسرو دهلی و به آن مولوی جامی

با میر علی شیر، به نظامی و به صایب
با ناظم و ناصر علی و بیدل نامی
با شوکت و با ابن یمین، خواجه غیاثی
با صاحب و مسلک همهٔ شهرت عامی
با مولوی عصمت، به شریف حضرت مولا
با حضرت املا، که شدش ختم عزامی
با محی الدین بلبل گلزار فصاحت
یعنی، که به مُحی و به آن احمد جامی
با صیقلی نظم کن و «روضه و بهرام»
با یوسفی و جذبی و با آصف نامی
با حسرت پرحسرت و با عارف و سقأ
با جملهٔ صاحب سخنان صبحی و شامی
بر روح همه رحمت حق نازل و شامل
بخشیده خدا بر همه از فیض عمیمی
یارب به حق روح شریف همه این‌ها
هر دم به مشام دل و جان ریز نسیمی
از مزرعه و خرمن این جمله عزیزان
چیدست دو سه خوشه غریب عبدالرحیمی[۱۱]

از «ساقی‌نامه» شاعر پی برده می‌شود، که او در علم موسیقی نیز معلومات کافی داشته، اکثر مقامات و اسباب‌های موسیقی را خوب می‌دانسته است.

[۱۱] عبدالرحیم. دیوان، ورق ۳۱۵ الف

دیوان اشعار عبدالرحیم بن میرزا محمد کولابی در ذخیرهٔ دست‌خط‌های شرقی کتاب‌خانهٔ ابوالقاسم فردوسی (دوشنبه) تحت شماره ۱۸۱ نگاه داشته می‌شود.

دیوان مذکور حجماً ۳۵٦ ورق (۲۵×۱۵ سانتی‌متر) است. کاغذ این نسخه قوقندی و خطش نستعلیق خوانا می‌باشد. پشتی‌اش از کرتان ضخیم رنگش زردچه تاب و در هر دو طرف ۳ مهر صحاف دارد. شیرازه بندی پشتی از پوست سرخ بوده، ولی حالا دریده است و بنابر این بالای شیرازه بندی باز متاع سفید کشیده و با ریسمان سفید یک طرف پشتی را دوخته‌اند.

این نسخه را خود مؤلف در سال ۱۲۷۰ مرتب ساخته است. چنان‌چه در این باره چنین می‌نویسند:

... امیری که نصرالله آمد به نام
دهد نصرتش بخت و دولت به کام...
به وقت چنین شاه عالی مقام
بحمدالله این نظم من شد تمام
هزار و دوصد بود و هفتاد سال
که از هجرت حضرت اصحاب آل
که تاریخ این جستمش از خرد
بگفتم مدد کن که وقت مدد
فرو رفت به فکر و بگفت او ولیک
ستان، گیر دامن ز «تاریخ نیک»[۱۲]

[۱۲] همان‌جا، ورق ۳۵۲ ب

در مصرع آخرین عبارت «تاریخ نیک» مادهٔ تاریخ است، که دامن آن حرف «ک» را ازآن بگیریم، ۱۲۷۱ می‌ماند، که خود مؤلف حرف الفِ تا (را) از خاطر براورده است. اما، اساساً تاریخش صحیح می‌باشد.

در ورق ۳۵۳ الف با نثر چنین می‌نویسد:

«لله الحمد، که این نظم اشعار... در اشرف مکان که بخارای شریف است، در زمان حکومت حضرت خاقانی ابن خاقان... نصرالله محمد بهادرخان... در هفده هم ماه ربیع الاول به اتمام رسید.»[۱۳]

ولی از روی کتابت دیوان معلوم می‌شود، که کتابت را بعد ۱۷ سال یعنی سال ۱۸۵۱/۱۲۸۷ به آخر رسانده، در همان ورق (۳۵۳الف) تاریخ کتابت و با دست خودش نوشته شدن آن را چنین یاد کرده است:

«تمت، هذالنظم معه کتابت ... یدالحقیر ... مسما به شاه عبدالرحیم ابن سید میرزا محمد کولابی، من نسل حضرت سید نعمت الله ولی ضرابی، فی گذر شیخ جلال قدس الله... سنه ۱۲۸۷...»

نسخهٔ مذکور ناقص می‌نماید، زیرا ورق اول دیوان (یا ۲ ورق) افتاده است. حالا کتاب از بیت زیرین آغاز می‌یابد.

نظر از لطف یک باری به سوی عاشقان انداز
زیاد عقل و دل و دین کن به ذکر خویش قایلها...

دیوان از روی عنعنه با ترتیب الفبای عربی مرتب شده است، که قسمت اساسی دیوان، که غزل است، با همین ترتیب می‌باشد. ولی نوع‌های شعری دیگر از روی این ترتیب نمی‌آیند. از بس‌که شاعر بعد از مرتب ساختن دیوانش باز غزل و شعرهای نو

[۱۳] همان‌جا، دیوان، ورق ۳۵۳ الف

ایجاد کرده است، آن غزل‌ها را در داخل همان بحرها در حاشیۀ دیوان با دست خودش نوشته است. از این رو در حاشیه هم، اشعار زیادی دیده می‌شود. (ورق ۲۵۷الف، ۲٦۰، ۲٦۱، ۲٦۲، ۲۸۳، ۲۸۵).

نسخۀ مذکور این تعداد و گونه‌های شعری را در بر می‌گیرد:

۱. غزل: ۱۲۷۵ (۱۰،۹۷۸ بیت)

۲. رباعی: ۲۲۸ (٤٥٦ بیت).

۳. مخمس: ۵ (۱۸۹ بیت) یکی از آن‌ها مستزاد است.

٤. ساقی‌نامه: ۱ (۸٤ بیت)

۵. مناجات: ۲ (۳۲۸ بیت)

٦. مسدس: ۱ (۳۰ بیت)

۷. مثمن: ۱ عدد (٦۰ بیت)

از روی حساب ما، جمعاً در داخل دیوان ۱۲۱۲۵ بیت (دوازده هزار و یک صد و بیست و پنج بیت) جای گرفته است.

طوری، که می‌بینیم، تعداد اشعار شاعر خیلی زیاد می‌باشد. غیر از این دیوان، عبدالرحیم باز مثنوی‌ای را با عنوان «مُقَتِل‌نامه» به زبان ترکی یا ازبکی ایجاد کرده است، که توصیف مختصر آن چنین است:

اثر به شکل مثنوی بوده در ذخیرۀ دست‌خط‌های شرقی اکادمی علوم تاجیکستان تحت شماره ۱۳۱٦ محفوظ است. در این نسخه در تحت یک جلد (مقاوه) چند اثری جای گرفته‌اند. از ورق اول تا ۵ بیاض، از ورق سوم باز از نو صفحه گذاشته و از «گلشن راز» محمود شبستری آغاز می‌یابد، که تا ورق ٤۸ ب را در بر می‌گیرد. از ورق ٤۹ تا ۷۰ اثر «روشنایی‌نامه» از ۷۰ تا ۸٤ اثر «سعادت‌نامه» ناصر خسرو، از ۸۵ تا ۸۷ هر خیل سخنان و شعرهای مختلف، از ورق ۸۸ ب مثنوی نامعلومی به زبان ترکی آغاز

یافته تا ورق ۱٦۰ را در بر گرفته است، که مؤلفش خوب معلوم نمی‌شود. از ورق ۱٦۰ الف تا ورق ۱۹۲ مثنوی «مقتل‌نامه» عبدالرحیم جای گرفته است. این اثر هم به زبان ترکی (ازبکی) گفته شده، ذواللسانین بودن شاعر را می‌فهماند. از ورق ۱۹۲ الف تا ۱۹۹ الف غزلیات شاعر حضوری (به زبان تاجیکی)، از ورق ۱۹۹ الف تا ۲۲۰ الف غزلیات شاعر شهدی و از ۲۲۱ ب تا ورق ۲۲۹ که آخر نسخه است، شعرهای مختلف به شکل مناجات وغیره درج یافته‌اند.

در آخر ورق ۸٤ ب که قسم آخر «سعادت‌نامه» است، بعد از بیت:

بکن در گوش کاین دُر ثمین است
حدیث ناصر خسرو چنین است

مُهری ثبت است، که از آن اسم «سید موسی ابن سید شاه پرتاو» خوانده می‌شود.

نسخهٔ مذکور «مقتل‌نامه» ۳۲ ورق (۲۰,۵×۱۳) بوده، در هر ورق ۲٦ بیت جای داده شده است و همگی ۸۳۲ بیت را در بر گرفته است. مقاوهٔ این نسخه از کرتان سبز رنگ بوده، شیرازه بندی‌اش از پوست سرخ معمولی می‌باشد. در هردو طرف بیرونی مقاوه ۳ مهر صحاف ثبت شده است، که از آن عبارهٔ « عملِ محمد شریف و غالب صحاف) را خواندن ممکن است. از استحصال صحافان ماورالنهر بودن مقاوه معلوم شده می‌تواند.

کاغذ این نسخه قوقندی و خطش نستعلیق می‌باشد. در ورق ٤۸ ب (یعنی آخر مثنوی «گلشن راز») آمده است، که آن را در شهر قوقند در سال ۱۲۸۹ ملا میرحسن ولد عبدالحفیظ در ماه محرم نوشته است. در دیگر اثر و ورق‌ها سنه و نام کاتب ذکر نمی‌یابد، اما از روی نمود عمومی خطش به دست میرحسن کتابت شدن آن تخمین کرده می‌شود.

مثنوی مضمون دینی داشته، در آن در مورد به قتل رسیدن امامان و پیغمبران سخن می‌رود.

حاجی

حاجی تخلص ادبی محمد حسین ختلانی شاعر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ می‌باشد. او در سال ۱۳۰۰ هجری/ ۱۸۸۰ میلادی در دیهۀ قره‌قَمِش کنگورت ولایت سابق ختلان (کولاب فعلی) در عایلۀ ذاکر دیوان بیگی تولد یافته است.

گذشتگان حاجی از دشت کَتَک (سابق ریان سرِ خاسار) بوده، در دیهۀ توت‌قَوُل نارک، دیهۀ کنگورت کولاب عمر به‌سر برده‌اند.[۱] حاجی بعد از تحصیل ابتدایی به بخارا رفته در مدرسه ترسون جان و رشید تحصیل کرده، به علم‌های زمانش و به ادبیات زیادتر مشغول می‌شود. در جریان تحصیل و بعدتر هم به هنر خطاطی ذوق زیاد پیدا کرده، در نتیجه، یکی از خطاطان خیلی خوب زمان خود شده در مورد صنعت خطاطی رساله‌یی هم تألیف کرده است. در هنر خطاطی، مهارت داشتن حاجی از نمونه‌های خطی او که تخمیناً همه نوع‌های خطی را فرا می‌گیرد، معلوم می‌گردد.

بعد از ختم تحصیل و مدتی در بخارا زیستنش، شاعر به زادگاه خود آمده در مدرسه‌های محلی درس می‌دهد و دبیری می‌کند. احوال مادی و معیشتی حاجی نیز آن‌قدر خوب نبوده است، که در این باره در اشعارش شکایت‌ها کرده است:

گذشت عمر و ندیدیم راحتی اصلا
مگر به خاک رسد بی قرار ما چون تیر[۲]

حاجی بعد ختم تحصیل از بخارا به سفر حج رفته، از آن‌جا به زادگاهش پس می‌گردد و تخلص «حاجی» را نیز انتخاب کرده است. از معاصران تذکره‌نویسش نعمت الله محترم در «تذکره الشعرا» از حاجی به این طریق معلومات می‌دهد:

---

[۱] سید عمر سلطان. محمد حسین حاجی. دوشنبه، «عرفان»،۱۹٦۲. صفحۀ ٦

[۲] کلیات حاجی، نسخۀ دستخط، شماره ۱۵۹٤، دخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ٦۳ ب

«حاجی تخلص سخن‌سنج والا فطرت، نقطه‌رس و نازک طبیعت، دریای مسیر صاف ضمیر، صحرا نورد، گوشه‌گیر و خوش‌نویس صنایع‌طراز، قلم‌زن بدایع‌پرداز، نگارندهٔ مبانی نگارستان معانی، الحاج ملا حسین ختلانی وی تحصیل علوم رسمیه را به نزد اساتید دارالفاخره کرده، پیک سعی را به هر کوچه و پس‌کوچهٔ فضایل اعمال دوانیده، ابواب فتوح را در هر باب به روی خود کشاده، از هر خرمنی دانه ربوده، پس از آن به وطن مولد خود طرح اقامت انداخته، در آن‌جا بین اکابر و اصاغر اعتبار تمام یافته. اشعار خود را به‌ترتیب دیوان کشیده، در سنه ۱۳۳۱ در مطبعهٔ تاشکند به‌زیور طبع رسیده، در آخر آن احوال خود را به تفصیل بیان نموده ... در سنهٔ ۱۹۱٦/۱۳۳۵ مرحوم به ختلان مدفون...» [۳]

موافق معلومات محترم، شاعر در سال ۱۹۱٦/۱۳۳۵ در ختلان وفات می‌یابد. اما از روی تحقیقات س. سلطانوف شاعر در سن ٤۱ سالگی در سال ۱۹۲۲ در زادگاه خود وفات یافته است، متأسفانه، سرچشمهٔ این معلومات نشان داده نمی‌شود.

حاجی هم‌چون شاعر خوب زمانش از خود آثار زیاد ادبی به میراث گذاشته است. چنان‌که. س . سلطانوف می‌نویسد، از میراث ادبی حاجی به ما، ۲٥٤ غزل، ۱۹ مخمس، یک مسدس ۲۸ بند، ٤ مرثیه، ۹۷ رباعی، ۱۳ تاریخ منظوم، و ۹ مکتوب منثور، یک مکتوب منظوم، منظومه‌های «وسیله‌النجات»، «دبستان عبرت»، «تاریخ جُده»، رسالهٔ تاریخی «منتخب‌الاخبار فی طبقات‌السلاطین» و مثنوی «کامدی و مدن» رسیده است.

در داستان «کامدی و مدن» اساساً واقعهٔ عاشق شدن مَدن مطرب با رقاصهٔ با استعداد زمانش کامدی نقل می‌یابد.

---

[۳] محترم. تذکره‌الشعرا. نسخهٔ ۲۲۵۲، ذخیرهٔ اکادمی علوم ازبکستان، ورق ۲۸ و ۲۹

از روی مضمون و موضوع خود این داستان تکرار داستان شاعر تاجیک‌زبان هندوستان عبدالقادر بیدل با همین عنوان است. در قسمت اول داستان هم عنعنۀ چندین عصرۀ این ژانر ادبی به‌نظر می‌رسد. شاعر در اول حمد، بعد نعت، مناجات، منقبت چهاریار مصطفی، توصیف و تعریف سفر معراج پیغمبر، توصیف طبیعت و منظره‌های ختلان (کولاب) و خوب‌رویان این ولایت را بیان کرده است.

منظومۀ دیگر حاجی حسین «وسیله‌النجات» می‌باشد. شاعر این منظومه را اساساً در نعت پیغمبر گفته است. او این اثر را با اسلوب عجیبی ساخته آن را از روی ترتیب الفبای عربی آراسته، از بحر الف تا بحر (ی) یک غزلی شعر گفته است، که جمعاً ۲۲۵ بیت را در بر می‌گیرد. در هر یک بحر خود همان حرف هم‌چون ردیف می‌آید. اثر، مضمون و غایۀ دینی داشته به جزء صنعت شعری‌اش اهمیت اجتماعی‌یی ندارد.

منظومۀ «دبستان عبرت» نیز از ایجادیات حاجی حسین می‌باشد. این اثر حجماً خُرد است و ۲۲۱ بیت را در بر می‌گیرد. هم‌چون نصیحت و پندنامه به عبدالاحد امیر بخارا و اولیاقل بیک دیوان بیگی او، که مربی و ممدوح اساسی حاجی است، گفته شده است.

در کلیات حاجی چند مکتوبی موجود است،که به اشخاص علیحده نوشته است. اولی را به اولیاقل‌بیک‌بی پروانه‌چی در واقعه زلزلۀ کنگورت نوشته، در آخر از او خیمه یی طلب کرده است. مکتوب دیگر را نیز در جواب مکتوب اولیاقل نوشته است. مکتوب‌های دیگر به عثمان‌بیک بی، ابراهیم خواجه، اولیاقل‌بیک، سبحان‌قل‌بیک میراخور و امثال این‌ها نوشته شده‌اند.

«تاریخ جده» نیز یکی از اثرهای منظوم حاجی کولابی شاعر می‌باشد. او این داستان را اساساً در توصیف ممدوح خود اولیاقل‌بیک پروانه‌چی نوشته، در آن کارنامۀ اجداد این حاکم و تاریخ آن‌ها را بیان کرده است. ولی از روی طلبات زمان اول از پادشاهان بخارا: محمد رحیم خان، امیر دانیال (معصوم غازی)، شاه مراد، امیر حیدر (امیر صیاد)،

نصرالله (بهادر خان)، امیر مظفر، امیر عبدالاحد و امیر عالم خان کمی معلومات می‌دهد. اما چنان‌که در بالا اشاره شده بود، او این اثر را اساساً به اولیاقل‌بیک‌بی بخشیده است، که خود او در این باره چنین می‌گوید:

میر پروانه‌چی عالی‌نسب
اولیاقل تمامِ خلق و ادب
عالم و قاری و ادیب و امین
والی خطهٔ قراتیگین
داشت بر حال من چو غم‌خواری
مهربانی و صدق و دل‌داری...
بود در فکرتم به روز و شب
مشفق و مهربان به جای اَب
ثبت احوال خود تقاضا کرد
پدر و باب و جد اعلی کرد
خواستم در جزای کارِ او
نه بد و قصه‌های کار او
بر قلم چندی گفتگو کردم
این پژوهی برای او کردم[٤]

در این اثر از بابایان اولیاقل، رجب دیوان‌بیگی، پسر او الله‌یار دیوان‌بیگی، که در شهر بخارا دیوان بیگی بوده در جنگ با لشکر روسیهٔ پادشاهی در سال ۱۳۲۸ هجری در جیزخ کشته شده، سخن گفته است. بعد در بارهٔ اولیاقل، که مربی و ممدوح اساسی

[٤] حاجی، کلیات، ۱۳۳۱/ ۱۹۱۲، تاشکند، صفحهٔ ۲۵۳

شاعر است، توقف کرده می‌شود. از جمله در ولایت‌های کتاب، یکه باغ، کَرکی، بلجوان، ده‌نو، ختلان، قراتیگین و حصار حاکمیت کردن او قید می‌گردد. «تاریخ جده» در سال ۱۳۲۸ هجری نوشته شده و واقعه‌های دیگر را هم در بر می‌گیرد. اثر مذکور اهمیت تربیوی و استیتیکی نداشته، از آن بعضی دلیل‌های تاریخی را مورد استفاده قرار دادن ممکن است.

در آخر کلیات شاعر جدول نسب‌نامهٔ پادشاهان با عنوان «منتخب الاخبار فی طبقات السلاطین» جای گرفته است، که حجم آن ۱۵ ورق است. علاوه بر تاریخ سلاطین «نسب نامهٔ سید ابرار» (یعنی اولادهٔ محمد پیغمبر ص) نیز در این کتاب به شکل جدول کشیده شده است.

همهٔ این اثرها در «کلیات» او، که در سال ۱۳۳۱ هجری (۱۹۱۲م) در شهر تاشکند به طبع رسیده است، فراهم آمده‌اند، که قسمت نظم آن ٦٥٥٠ بیت را در بر می‌گیرد. غیر از این‌ها باز یک اثر پر قیمت حاجی، رساله دست‌نویس «خطوط اشکال اسلامیه» باقی مانده است، که در باره نمودهای گوناگون خط و خوش‌نویسی بحث می‌کند.

از محصول ادبی شاعر غزل، مثنوی و رسالهٔ «خطوط اشکال اسلامیه» او جای مخصوص را اشغال کرده، دارای اهمیت خاص می‌باشند. اشعار حاجی از روی غایه و مندرجه‌اش گوناگون بوده، شاعر بیشتر غزل‌های عشقی ایجاد کرده است.

حاجی از شاعران خوش‌طبع زمانش بوده، اشعار دل‌آویز او دقت حافظان را هم به خود جلب نموده است و یک غزل او که با مطلع:

چه سبب که ترک مستم بر ما ندیده بگذشت
نه نشست و نالهٔ ما دمی ناشنیده بگذشت

آغاز می‌یابد به ادوار موسیقی کلاسیک «شش مقام» داخل شده است. حاجی از شاعران خیلی با مهارت زمان خود بوده هم‌چون شاعر و مدرس در تربیت شاعران و اشخاص باسواد در ولایت کولاب خدمت خوب کرده است.

از بس‌که میراث ادبی حاجی خیلی زیاد و از جهت مضمون و مندرج ژانرهای ادبی و زبان و اسلوب خیلی رنگین است، واجب تحقیقات علیحدهٔ مونوگرافی می‌باشد.

مضراب

مضراب هم از شاعران اواخر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ تاجیک می‌باشد. او در ولایت کولاب تولد یافته، در همان‌جا نشو و نما می یابد. احوال و جای تحصیلش معلوم نیست، ولی در کولاب به حاکمیت رسیده، چند وقت حاکم آن‌جا بوده است. عبدالله خواجۀ عبدی در تذکرۀ خود در بارۀ او چنین می‌نویسد:

«... بسیار مرد فاضل و به صنایع بی‌شمار عالم و کامل بوده است. در توپ‌ریزی نیز مهارت داشته و در کیمیا و سیمیا ممتاز و در منصب اتالیقی سرفراز بوده است و در اوایل جلوس امیر مغفور مرحوم(شاید اشاره به عبدالاحد باشد. ا. ح) درگذشته. طبع خوب و شعر مرغوب می‌گفته...»[۱]

از چنین معلومات معلوم می‌شود، که آوازۀ طبع خوب داشتن مضراب از کولاب تا سمرقند رفته است.گوشه‌های زیاد شرح حال و اشعار او تاکنون معلوم نیست.

علاوه بر این‌ها، در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ شاعران میرزای کولابی (یأسی تخلص داشته است)، میرزا قدم، قاضی قبادیانی و دیگران زندگی و ایجاد نموده‌اند، که از میراث ادبی‌شان بعضی شعرهای پراکنده در دست ما و باشندگان محلی موجود است. از این‌جا به چنین خلاصه آمدن ممکن است، که در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در ولایت کولاب هم دایرۀ ادبی موجود بوده است.

---

[۱] عبدی، تذکره الشعرا، نسخۀ فوتوکاپی، شماره ۸، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان. ورق ۱۶۹ـ۱۷۰

محمود خواجهٔ بُلجوانی

در مورد احوال این شاعر یگان معلومات روشنی به‌نظر ما نرسیده است. اما از روی نسبتش معلوم می‌باشد، که شاعر در بلجوان تولد یافته است. بلجوان در عصر ۱۹ یکی از مرکزهای حاکم‌نشین ولایت کولاب بود. آدمان با خط و سواد در آن‌جا نسبتاً زیاد بودند. از این‌جا تخمین می‌رود، که محمود در کولاب تحصیل ابتدایی نموده، بعدها برای خواندن علم به بخارا رفته است. ولی از اشعارش خوب معلوم نمی‌شود، که بعد از ختم مدرسه به زادگاه خود برگشته است و یا مثل بسیار شاعران کولابی دیگر در بخارا مسکن گرفته است.

از داستان «جنگ نامهٔ ایرانیان با اهل علوم بخارای شریف» بر می‌آید، که شاعر آن را در سال ۱۸۹۳/۱۳۱۰ در خود بخارا نوشته است و واقعهٔ تصویر یافته را با چشم خود دیده است. جریان حیات شاعر هم بعد از سال تألیف این داستان (۱۸۹۳) معلوم نمی‌شود.

داستان ضدیت مذهبی شیعه و سنی را تصویر نموده است. برای آن که مؤلف داستان، خودش از اهل سنت بوده است، مردم شیعه را لعن و اهل سنت را توصیف می‌کند.

از روی مضمون داستان آنقدر عجیب نیست. ولی از روی شعریت و رنگ و بار صنعت سخن و علامت‌های دیگر این داستان هم بی‌اهمیت نیست.

نسخهٔ خطی «داستان جنگ‌نامهٔ ایرانیان با اهل علوم بخارای شریف» در ذخیرهٔ دست‌خط‌های اکادمی علوم ازبکستان تحت شماره ٤۳۰۹، نگهداری می‌شود. داستان با بیت‌های زیرین آغاز می‌یابد:

بیا ساقی ای جان فدای تو باد!
سر من همه خاک پای تو باد!

بیا ای نگار دل افروز من
که بی تو بود تیره این روز من
بیا ای گل اندام اندام گل
مرا از می وصل ده جام مل
که از حادثات زمانه یکی
حکایت کنم گوش کن اندکی...

در مورد تاریخ تألیف این مثنوی چنین می‌نویسد:

به سال ده و سه صد و یک هزار
ز تاریخ هجری، که شاه بخار...

نسخۀ مذکور با خط نستعلیق خیلی خوب به روی کاغذ روسی با صنعت‌کاری زیادی نوشته شده است، که از روی آرایش زیبا و نازک کاری، کتابت شدنش را به دست خود مؤلف تخمین کردن ممکن است.

حجم این نسخه ۲٦ ورق (۲۵ در ۱۵) بوده، در هر ورق ۳٤ بیت جای گرفته است، که تعداد عمومی بیت‌ها ۸۸٤ می‌باشد.

مقاوۀ این نسخه زردچه تاب و شیرازه بندی سرخ داشته، از استحصال صحافان بخارا می‌باشد.

از بس‌که شاعر در تذکره‌های تألیف شده در بخارا داخل نشده است و راجع به جریان زندگی‌اش در سرچشمه‌های خطی دیگر هم معلوماتی به‌نظر نرسید، به چنین تخمین آمدیم، که او بعد از یک مدتی از بخارا به زادگاه خود بلجوان (کولاب فعلی) آمده زندگی به‌سر برده باشد.

از روی صنعت سخن‌رانی، تناسب سخن، کار فرمودن واسطه‌های بدیعی و خصوصیت‌های دیگر شعری، که در این داستان به‌نظر رسید، معلوم می‌گردد، که محمود خواجه از شاعران به کمال رسیدهٔ زمان خود بوده است.

مجرم کولابی الراغی

این شاعر عاشور محمد و تخلص ادبی‌اش مجرم بوده است. ولی مردم او را گاه با لقب میرزا مجرم، میرزا عاشورمحمد و گاهی با لقب خلیفه عاشور محمد نام می‌برده‌اند. عاشور محمد گاه‌گاه مشغول خیاطی یعنی دوخت و دوز لباس‌های مردانه هم بوده است، که برای این او را خلیفه خطاب می‌کرده‌اند. لقب میرزایی او هم بی‌مسما نبوده، در حقیقت هم او میرزای خوش‌نویس بوده است، که این را از خط دیوانش، که آن را خودش کتابت کرده است، پی بردن دشوار نیست.

علاوه بر این، از اشعارش نیز می توان فهمید، که او چند وقتی میرزای کدام حاکم و یا عمل‌دار دیگری در ولایت راغ بدخشان بوده است.

از روی معلومات معلم مسلم ستاروف نبیرۀ شاعر، بابایش مجرم در دیهۀ بزکش راغ بدخشان (قسمت افغانستان) تولد یافته، تحصیل علم را نیز در همان‌جا گذرانیده است. بعد از ختم تحصیل، او خطاط خوب شده میرزای همان قریۀ راغ تعیین می‌شود. ولی دیری نگذشته، شاعر از جور و ظلم حاکم محلی به داد و فریاد آمده، عاقبت راه غریبی و مهاجرت را پیش گرفته به کولاب می‌آید. شاعر در مورد هجرت کردن و میرزای راغ بودنش چنین اشاره می‌کند:

... قسمت روز ازل بودست بهر خاص و عام
آتشی از ظلم حاکم ریخت سر تا پای راغ
شیشه طبعان را در ین محفل نباشد فکر نیک
هر کسی مجرم شود گردد یقین میرزای راغ[۱]

[۱] مجرم. دیوان اشعار، نسخۀ قلمی مال شخصی مسلم ستاروف، ورق ۲۸ الف

سال تولد و سال مهاجرشدن شاعر به کولاب معلوم نیست، ولی از روی گفتهٔ کهن‌سال‌ترین شخص ریان مسکوه قمروف میرهزار، که او شاعر را در حیات دیده است، معلوم می‌شود، که مجرم در دیههٔ دهن دره (فعلا ویران شده) سویت قشلاق خواجه غلطان ریان فعلی مسکوه مدت زیادی عمر به‌سر برده و در همان‌جا وفات می‌کند. آرام گاه شاعر نیز در همان دیهه واقع گردیده است.

سال وفات شاعر نیز معلوم نیست و تنها از اشعارش فهمیدن ممکن است، که او عمر دراز دیده، راجع به پیری و ضعیف شدنش اشاره‌ها می‌کند. اما از آن جایی، که دیوان اشعارش در سال ۱۸۷۸/۱۲۹۵ کتابت شده است و آن از روی سخن نبیره‌اش، به‌دست خود شاعر نوشته شده است، تخمین می‌رود، که او تا همان تاریخ ۱۸۷۸ در قید حیات بوده است. در مورد تاریخ کتابت دیوانش چنین می‌نویسد:

بعد از هجرت رسول احد
هزار و دو صد بود پنج و نود[۲]

قمروف میرهزار، که عمرش به ۱۳۰ سال رسیده است، تصویر ظاهری شاعر را به‌خاطر آورده گفت، که او شخص میانه قد بود، روی دراز کشیده، رویش و موی سر زرد چه تاب داشت. کسب و کار اساسی‌اش دهقانی بود و در وقت‌های بیکاری بیت می‌نوشت، مرد خوش صحبت و خندان روی بود. با اهل دیهه مناسبات خوب داشت و از این رو مردم دیهه هم او را دوست می‌داشتند.

طوری، که گفتیم، مجرم از خود دیوان اشعارش را به میراث مانده است، که حالا مال شخصی نبیره‌اش م. ستاروف معلم ساکن ریان مسکوه می‌باشد.

---

[۲] همان‌جا،

حجم دیوان اشعار مجرم آنقدر بزرگ نبوده و به تعداد ۹۶ غزل، ٦ مخمس و مسدس و ۸ فرد را در بر می‌گیرد، که رقم مجموعی این ابیات به بیش از ۱۲۰۰ بیت می‌رسد. دیوان مذکور با خط نستعلیق خوانا نوشته شده، معلوم می‌شود که کتابت کننده‌اش میرزای خوب بوده است. بنابر آن که شاعر لقب میرزایی هم داشته است و فعلاً نسخهٔ مذکور در محل استقامت او یافت شده است، به چنین تخمین آمدیم، که این کتاب نسخهٔ اَوتوگراف و مال شخصی خود شاعر باید بوده باشد، که به نبیره‌اش مسلم ستاروف به میراث مانده است.

مجرم از روی مندرجه و غایهٔ اشعارش از شاعران پیش‌قدم زمان و طرفداران منفعت‌های طبقه‌های جمعیتی آن دوره بوده است. اکثر اشعار شاعر موضوعات شکایت و ناراضی‌گی از زمان، شکایت از تنگ‌دستی و ناامیدی‌های ایام، به آرزوی دل نرسیدن، فراق وطن، جدایی از یار و خویش و تبار و مانند این‌ها را در بر می‌گیرد. چنان‌چه راجع به تیره بختی‌اش چنین می‌سراید:

به شام تیره‌بختی عمرها شد، فرش گردیدم
کجا آن صبح امیدم ره وصلی کند پیدا؟...
به گرداب سرشک افتاد مجرم از سیه‌بختی
به هر سو دست اندازد، کجا ساحل کند پیدا؟

خصوصاً تنقید کج‌رفتاران زمان و وصف راستکاری و وفاداری در اشعار این شاعر جای مرکزی را اشغال می‌کند.

هم‌چنین توصیف زادگاه، توصیف طبیعت و از همه بیشتر غزل‌های عاشقانهٔ شاعر صفحات دیوانش را زیب و آرا داده‌اند.

اشعار این شاعر در بین مردم کولاب خیلی شهرت یافته است. حافظان تا کنون هم شعرهای عشقی این شاعر را می‌سرایند. آدینه هاشم خوانندهٔ خلقی تاجیک غزل او را که با مطلع زیرین آغاز می‌یابد، می‌سراید:

به من آورد جام بی‌قراری
نگاری و نگاری و نگاری ...

از روی دیوان اشعار شاعر، معلومات کهن‌سالان و پهن‌شدن اشعارش در بین مردم چنین به نظر می‌رسد، که مجرم راغی یکی از شاعران عصر ۱۹ دایره ادبی کولاب بوده است. مضمون اشعار، سبک و اسلوب و دیگر مسأله‌های دیگر را ما در باب‌های آینده ذکر خواهیم کرد.

خاطر کولابی

خاطر نیز از شاعران عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ محیط ادبی کولاب است. پیرامون احوال این شاعر در تذکره‌ها و سرچشمه‌های دیگر ادبی معلوماتی به‌نظر نرسید. در ۲۰ نومبر سال ۱۹٦۹ در صفحۀ مجلۀ «معارف و مدنیت» اولین‌بار قربانوف مَجدین معلم ریان فرخار از احوال و دیوان شاعر خبر داده، ٤ غزل او را پیش‌کش خوانندگان کرده است.

از روی مقالۀ قربانوف معلوم می شود، که خاطر شاعر صاحب دیوان بوده، یک نسخۀ دیوانش، که عبارت از غزلیات، رباعیات، مخمسات، مفردات و یک داستان بوده است، دسترس او گردیده است. از معلومات م. قربانوف بر می‌آید، که این شاعر برای تحصیل یا سیاحت به هندوستان رفته است، زیرا درچندین از غزلش از آن کشور یاد آوری می‌کند.

خاطر پس از تحصیل یا سیاحت به زادگاه خود کولاب برگشته تا آخر عمرش در آن‌جا زیسته است. ولی از کدام دیهه یا شهر بودنش، سال تولد و بسیار لحظه‌های حیات شاعر روشن نیست. زیرا دیوان اشعار مذکور تاکنون دسترس ما نشده است. از روی چند شعر شاعر که در اختیار ما قرار دارند و مقالۀ قربانوف معلوم می‌شود، که خاطر شاعر خوش‌طبع و برکمال بوده است. بی‌سبب نیست، که م.قربانوف در مقاله‌اش به چنین خلاصه آمده است: «از ایجادیاتش معلوم است، که خاطر در شاعری مقام شایسته دارد.»

در آینده به دست آوردن دیوان مذکور، معلوم کردن لحظه‌های حیات و مقام این شاعر وظیفۀ ضروری می‌نماید.

از این معلومات خیلی مختصر هم معلوم می‌شود، که شاعر در دایرۀ ادبی عصر ۱۹ کولاب داخل بوده، به پیشرفت شعر و شاعری در این ولایت سهم معینی گذاشته است.

مطلع یکی از غزل‌های شاعر این است:

آشفتهٔ آن کاکل مشکین کی و من کی؟
وابستهٔ آن عارض رنگین کی و من کی؟

از ردیف و قافیه و مطلع این غزل معلوم می‌شود، که خاطر نه تنها از محیط ادبی کولاب، بلکه از محیط ادبی حصار هم خوب با خبر بوده، این غزل را در پیروی شعر میرزا حسرت حصاری نوشته است:

کلفت زده‌ام، ساغر عشرت کی و من کی؟
رنجور غمم، بستر راحت کی و من کی ؟

میرزا رجب

میرزا رجب هم از شاعران عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ محیط ادبی کولاب می‌باشد. او اصلاً در راغ بدخشان تولد و نشو و نما یافته اما بعدها، مانند مجرم شاعر به ظلم حاکمان زمان و مالیات بی‌انصافانۀ آن‌ها تاب آورده نتوانسته به ولایت کولاب (ناحیۀ حاضرۀ مسکوه) مهاجر شده است.

میرزا رجب معلومات ابتدایی را در نزد پدرش آموخته است، که در این باره خودش چنین می‌نویسد:

... ز طفلی تا به ده‌ساله رسیدم
یکی حرفی ز استادم شنیدم
که استادم پدر بود مرد عالم
کلام حق مرا او کرد تعلیم
کلام الله را خواندم به نه ماه
که بی‌عقلی و طفلی بود همراه
پس آن‌گه یک دو حرف بی‌تحرف
همی خواندم دمادم از تصوف
به پیش قبله گاهم یک دو سالی
گذشت این عمر من حالی به حالی...[۱]

پس از آن رجب به یکی از مدرسه‌های راغ داخل می‌شود. اما به سبب کم سوادی‌اش در آن‌جا خوانده نمی‌تواند. هم‌چنین در این دوره مصیبت کلانی هم به سر او آمده پدر

[۱] پارچه ها از اشعار، مال شخصی مسلم ستاروف (ریان مسکوه)

و مادرش وفات می‌کنند و شاعر آینده بی‌پرستار و بی‌مربی می‌ماند. خودش در این باره چنین می‌نویسد:

پدر هم رفت و مادر هم به تحقیق
نمانده هیچ‌کس از بهر تشویق...
قدم در مدرسه ماندم همان سال
ندانستم، که این ذال است و این دال...

بنابر تنگی احوال شاعر مجبور می‌شود، که مدرسه را ترک نماید. خودش در این باره چنین می‌نویسد:

قدم از مدرسه بیرون کشیدم
همان‌جا جام حسرت را چشیدم

بعدتر، شاعر بار دیگر به مدرسه می‌رود و مدت ۱۲ سال تحصیل می‌کند، ولی به گفتهٔ خودش:

دوازده سال دیگر عمر بی‌جا
نشد حاصل مرا یک حرف آن‌جا

در سن ۲٤ سالگی میرزا رجب زن می‌گیرد، که از آن هم فرزند نمی‌شود. علاوه بر این، شاعر میراث از پدر مانده را تمام کرده به بی‌نوایی و قشاقی دچار می‌شود:

چو بیست و چار سال از عمر بگذشت
تعلق در دل من نقش بر بست
تعلق من بکردم گر پیاپی
نه صدق زنده نه مرده نه حی
به سینه غم، به دیده نم دمادم
نشد حاصل مرا یک کف جو و یم...

دریغا صد دریغ از عمر برباد
نمانده لوح خاطر حرف استاد

طوری، که از گفته‌های شاعر بر می‌آید، وی از بیهوده درس خواندن و زن گرفتن و اولاد نداشتن و عموماً از بی‌حاصلی عمرش شکایت می‌کند.

در این دوره ظلم حاکمان راغ زیادتر گشته مردم را به خانه خرابی و ویرانی دچار می‌سازد، که این را ما از اشعار این شاعر خیلی روشن دیده می‌توانیم. او در یک مخمسش ظلم ظالمان و خراب شوی مملکت را خیلی با تفصیل و نفرت‌انگیز چنین تصویر کرده است:

عجب شهر و عجب رسم و عجب اسرار می‌باشد
تمام شر و شور از مردمان بسیار می‌باشد
غم و اندوه و کلفت در دلم بسیار می‌باشد
که جان در قالب افسرده‌ام ناچار می‌باشد
تماشای چمن در پیش چشمم خار می‌باشد
قلم در دست گیر، کاتب، به کاغذ داد انشأ کن
ز آب چشم مظلومان به صد فریاد انشأ کن
برو عرض مرا در تختهٔ فولاد انشأ کن
بیا سلطان، تو این ملک بدخشان را تماشا کن
ز دست این عمل‌داران همه آواره می‌باشد
عمل‌داران ظالم را به ملک راغ سر دادند
گرفتند ظلم را پیشه تمام خلق در دادند
گرفتند ناتوانان را، توانان را گذر دادند
سیاهی و قلم حال دل ما را خبر دادند

اگر حرفی بیان سازم، سرم بر دار می‌باشد
بلای آسمان را بین، تمامش بر زمین آمد
که جان در لرزه می‌افتد سپاه پول‌چین آمد
برو در غار پنهان شو ترا مرگت یقین آمد
بمان پا در رکاب اسپ چوبین زیر زین آمد
مگر این‌ها رضای خالق جبار می‌باشد؟

تمام خوجه و ایشان شب و روز اند سرگردان
نماند آسوده در جای دگر، یک طفل مکتب‌خوان
بلند است آسمان بالا، زمین سخت است در پایان
اگر آن‌جا روم، دان زنده رفتم من به گورستان
در آن‌جا خوف دارم ماصلی[۲]خروار می‌باشد

تمام مردم ملک بدخشان در به در گم شد
بمانده ابله و نادان، همه صاحب هنر گم شد
علمایی، که من دیدم، همه بی پا و سر گم شد
به ظلمت مبتلا گشتم، که عمرم بی ثمر گم شد
به هر جا می روم، ویرانه صد دیوار می‌باشد

به غیر از آه در دنیا نه خوردم دانهٔ دیگر
عمل‌داران ظالم هم همه پیدا شوند یکسر
خداوندا! سیه‌رو ساز ایشان را همه در عرصهٔ محشر

---

[۲] ماصلی، محاصلی(ماصلانه): پولی، که سپاهی یا سرباز غیر از انداز مقرر شده اش به فایدهٔ شخصی خودش از مردم می ستاند.

رجب، حال دل خود را به عالم ها بگو کم تر
بنای هرزه گفتن در سر بازار می‌باشد

البته در چنین شرایط مدهش و احوال وزنین شاعر در وطن خود زندگی کرده نتوانسته به ولایت کولاب آمده ساکن می‌شود و تمام عمر خود را، طوری در بالا اشاره شده بود، در همان‌جا می‌گذراند و در همان‌جا وفات می‌کند.

از اشعار این شاعر پارچه‌های پراکنده در دست مسلم ستاروف موجود است، که ما نیز از آن‌ها استفاده کردیم. از روی سروده‌های پراکندۀ شاعر پی بردن دشوار نیست، که میرزا رجب شاعر پیش‌قدم و حقیقت‌نگار زمان خود، عمل‌داران ظالم را هجو نموده است، که مخمس بالا به این فکر دلیل روشن شده می‌تواند. عجب است، که اکثر شعرهای این شاعر مرتبط به مسایل واقعی حیات انسان می‌باشد و در آن‌ها حالت روحی آدمان (پیر، جوان، کم‌بغل، با دولت و غیره) را خیلی خوب تصویر می‌کند.

حیات دوستی شاعر نیز از اشعارش معلوم است. او یک مخمس عجیبی دارد، که در یک بندش توصیف جوانی و در بند دیگرش حالت پیری را با هم مقایسه کرده، افضلیت جوانی را تأکید می‌کند. برای مثال دو بند از آن مخمس را می‌بینیم:

... جوانی غنچۀ باغ گل و گل‌های رنگین است
تمام حرف و گفتارت مثال قند شیرین است
اگر هر سو روی زیر قدم‌هایت گل‌آگین است
درست هرجا تماشا کن، مثال ماه و پروین است
خداوندا! مکن کوتاه دوران جوانی را
بنای پیری آمد، مرغ دل از خانه بیرون شد
بدن در لرزه می‌آید، جگرها لختۀ خون شد
عصا بر دست می‌گیری، سرت چون چرخ گردون شد

دلا، از من چه می‌پرسی، که حال من دگرگون شد
به وقت پیری یادآورده دوران جوانی را...

برای این‌که مضمون و غایهٔ اشعار، سبک و اسلوب شاعران در باب‌های آینده گفته می‌شوند، در این‌جا به همین گفته‌ها اکتفا می‌کنیم.

همین را نیز باید بگوییم، که شاعران کولاب و راغ بدخشان با هم روابط خیلی نزدیک داشته‌اند و از این‌رو اشعار شاعران و فلکلور این دو ولایت با هم خیلی مانندی دارد. چنان‌چه بسیاری از رباعیات و صوت و سرودهای راغی در کولاب و برعکس از کولاب در راغ پهن شده و شهرت یافته‌اند.

اگر چندی ایجادیات این شاعر خیلی کم به دسترس ما قرار گرفت، اما باز هم از همین نمونه‌ها معلوم است، که میرزا رجب یکی از نمایندگان دایرهٔ ادبی عصر ۱۹ کولاب می‌باشد.

ذوقی

قاری رحمت‌الله واضح راجع به این شاعر معلومات داده چنین می‌نویسد:

«ذوقی، نامش عبدالنبی از مردم ختلان است. طالب العلم رشید و صاحب کمال واحد است. در فن شاعری بسیار استاد کامل است. چنان‌چه، از این اشعار، که در صفت گل سرخ نظم نموده مستفاد و مفهوم می‌شود.»[1] پس از این غزلی با ردیف «گل سرخ» را چون نمونهٔ اشعارش ذکر می‌کند. واضح سخنش را دوام داده این چنین می‌نویسد:

«الحال تاریخ ۱۲۸۸ حیات دارد. در تاریخ بنای مسجدی، که حاکم کولاب آن را ساخته است قصیدهٔ بسیار خوب مشتمل بر تاریخ بنا نظم نموده، در اکثر مصارعش اقتباس آیهٔ کریمه از کلام الله مجید را ساخته، بنابر خوف اطالت نوشته نشد.»[2]

طوری که از معلومات واضح، معلوم می‌گردد، ذوقی شاعر به کمال رسیده بوده است.

از احتمال دور نیست، که شاعر غزل به ردیف «گل سرخ» را در جواب معاصرین حصاری خود، پری، بابا ارثی و میرزا حسرت گفته است. واضح، که شخص شاعر و سخن‌دان بود، ارزشی که به این شاعر داده است، نیز بی‌اساس نیست.

در حقیقت هم این گفتهٔ واضح «در فن شاعری استاد کامل بود» از شعر شاعر نیز معلوم است. به‌مناسبت بنای مسجد میرکولاب قصیدهٔ تاریخی گفتن ذوقی به آن گواهی می‌دهد، که شاعر بعد از تحصیلش به کولاب برگشته و یکی از نمایندگان این دایرهٔ ادبی بوده است.

---

[1] واضح، تحفه الاحباب، تاشکند، ۱۳۳۲هجری، ص ۱۱۷ـ ۱۱۸

[2] همان‌جا

باب سوم ـ دایرۀ ادبی قراتیگین

قراتیگین هم یکی از ناحیه‌های قدیمی تاجیک‌نشین بوده، نمایندگان آن در هر دورۀ تاریخی به ادبیات فارس و تاجیک سهم سزاوار خود را گذاشته اند. از جمله در نیمۀ اول عصر ۱٦ اوحدالدین قراتیگینی که «شاهدی» تخلص داشته است، شرح ٦۰۰ بیت مثنوی جلال‌الدین رومی را به طریق نظم نوشته به هر بیت جلال‌الدین رومی ۵ بیتی شرح علاوه کرده است. شاعر این شرح را هم‌چون کلید کشایش مثنوی معنوی مولوی دانسته،آن را «گلشن توحید» نام گذاشته است. در این بابت خود شاعر می‌نویسد:

خود نوشتم، ختم کردم آن زمان،
نُه صد و چهل سال بود تاریخ آن[1]
شاهدی، که ناظم این گلشن است

[1] اوحد الدین،گلشن توحید، نسخه دست‌نویس، شماره ۸٦۸ ،ذخیرۀ کتاب‌خانۀ جمهوری «فردوسی»، ورق. ۲۳ الف، ب.

چشم‌هاش از نور عرفان روشن است[۲]
چون‌که با عون خدا کردم تمام
کردم او را «گلشن توحید» نام
این کتاب شاهدی مولوی
گشت مفتاح کشود «مثنوی»
من به شش صد بیت گفتم سه هزار
ماند از من عاشقان را یادگار
نیست این گفتار من، ای رازجو
از زبان شاهدی گویاست او

نسخه‌های دست‌خط «گلشن توحید» در ذخیرهٔ دست‌خط‌های کتاب‌خانهٔ عامه به‌نام سلتبیکوف ـ شیدرین (لیننگراد) زیر رقم ۵۹٦ و ذخیرهٔ دست‌نویس‌های انستیتیوت زبان و ادبیات رودکی اکادمی علوم تاجیکستان زیر رقم ۱۳٤ و ۷۷ محفوظ می‌باشد، که نسخه‌های آخرین با دست سید معصوم پسر شاعر جرمی بدخشانی سال‌های ۱۹۰۲/۱۳۲۰ و ۱۹۱۸/۱۳۲٦ کتابت شده‌اند. در ذخیرهٔ دست‌خط‌های شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان ۳۷ عدد نسخهٔ این مثنوی زیر رقم‌های ۱۵۷۲، ۳۹۲٦، ٤۰۰۱، ۵۲۵۱، ٦۱۳۷، ۷۲٤٤، ۷۳٦٦، ۸۰۰۳، ۸۲۵۸، ۸٦۷۰، ۸۷۰٤، ۹٤۸۷، ۱۰۰۹۱، ۱۰۲۹۵، ۱۰٤۵۳ و ۱۱٦۷۰ و غیره محفوظ می‌باشد.

باید اعتراف نمایم، که «گلشن توحید» از روی شعریت و آب و رنگ بدیعی، مهارت‌های خوب شاعری مؤلف آن را نشان می‌دهد. از روی تاریخ تألیف این اثر مؤلفش تا سال ۱۵۳۳/۹٤۰ در قید حیات بوده است.

---

[۲] همان جا، ورق.٦۷ الف، ب.

شاعر و عالم دیگر این ولایت جامی بن کمال‌الدین قراتیگینی بوده، بعدها با لقب «مولوی جامی ثانی» شهرت یافته است. این شاعر و عالم نیز در عصر ۱۸ زندگی کرده، یک اثر با عنوان «مظهر کُل» به شکل مثنوی از خود میراث گذاشته است. نسخه‌های قلمی این اثر در زیر رقم‌های ۲۲٤، ۱۳۹۳ و ٤۹۸ در ذخیرۀ دست‌نویس‌های شرقی کتاب‌خانۀ عامه به‌نام اکادمی فردوسی محفوظ می‌باشند. شاعر این اثر را اساساً، به مسأله‌های دینی (عقاید، اصول شریعت، علم کلام) و مانند این‌ها بخشیده است.

کتاب را شاعر در سال ۱۷۰۱/۱۰۱۳ تألیف کرده است، که در این باره خود او می‌نویسد:

...«یعنی از هجرت محمد مصطفی یک هزار و سیزده سال گذشته بود، که حکم نمود به ختم این کتاب «مظهر کُل».[۳] در این اثر باز چند رسالۀ کوتاه و در قسمت آخرش بسیار رباعی‌های این شاعر جای گرفته است، که از روی مضمون‌شان خیلی عاشقانه می‌باشند. این رباعی از همین اثر است:

خون شد جگر لعل بدخشان از هجر
زر شد رُخ خورشید بدخشان از هجر
صد پاره دل غنچه خندان از هجر
اندر جرس این ناله و افغان از هجر

نسخه‌های زیاد این اثر زیر رقم‌های ۸۰٤۱، ۸۹۵۱، ۱۰۵۸۳، ۷۸۳۲، ۳۹۳۱، ۳٤۷۳ و ۱۱٤۵۱ در ذخیرۀ دست‌خط‌های اکادمی علوم ازبیکستان موجود می‌باشد.

شاعر دیگر قراتیگینی آدینه محمد بن میر عاقل قراتیگینی در سال ۱۷۸۰/۱۱۹۵ باز بر اثر «مظهر کُل» جامی ثانی با عنوان «واضع‌البیان» شرح نوشته است.

---

[۳] جامی ابن کمال‌الدین. مظهر کل، نسخۀ رقم ۲۲٤، ذخیرۀ کتاب‌خانه فردوسی (دوشنبه)، ورق.۳ الف.

نسخه‌های دست‌نویس این اثر در زیر رقم‌های ۱۱۶۲، ۱۰۶۵ و ۱۷۱۸ در ذخیرهٔ دست‌خط‌های کتاب‌خانهٔ فردوسی (دوشنبه) محفوظ می‌باشند.

در ذخیرهٔ دست‌خط‌های شرقی اکادمی علوم ازبکستان «مختصر عقاید» (منظومه) زیر رقم‌های ٤١٠٣، ٣٧٤، ١٠٤٨٧، ١١٢٢٣ و «واضع‌البیان» زیر رقم‌های ٦١٦٩، ٢٨٧١، ٦٤٧٠ و ٩١١٠ که به‌نام بن عاقل ذکر یافته‌اند، محفوظ می‌باشند.

از این مثال‌ها پی‌بردن دشوار نیست، که عنعنهٔ شعر و شاعری در بین مردمان قراتیگین هم از قدیم وجود داشته است.

از سرچشمه‌های خطی، که به ما دسترس شده‌اند، چنین به‌نظر می‌رسد، که قراتیگین در عصر نزده هم دارای ماهیت ادبی خود بوده است.

به این گفته‌ها، موجودیت دیوان اشعار شاعر هجری عزیز بیک (دیوان رقم. ۱۹۹۵ و ۱۰۶۰)، دیوان اشعار محی‌الدین بخاری، دیوان اشعار شاعر غبرا، دیوان اشعار شاعر صفا عاشور زاده رنجه، دیوان عبدالحی، دیوان غرمی و بیاض‌های عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ گواهی می‌دهند. از اسناد به‌دست آمده معلوم می‌گردد، که در عصر ۱۹ و ابتدا عصر ۲۰ بیشتر از ۲٦ نفر شاعر پا به عرصهٔ ادبیات گذاشته، بیشترین آن‌ها در همین محیط ادبی ایجاد کرده‌اند.

شاعران گلخنی، غرمی (عبدالرحیم)، خزانی (میرزا صفر محمد)، هجری (عزیز بیک)، غبرا، بخاری (محی‌الدین)، عاب‌الدین محمدی زاده، زین‌الدین، رنجه (صفا عاشور زاده)، سیف‌الله پسر خزانی، ابو سعید نسیمی، خوندل، ولی، رحمت، سید، نصرالدین، نورالدین، رفیقی، ملیحا، سمیعا، سید احمد عبدالرزاق، عبدالوهاب، عبدالحی، ملا دولت، دادی (خلیفه خدایداد) و دیگران را از نمایندگان همین محیط ادبی می‌توان به حساب آورد.

علاوه بر آثار ادبی این شاعران باز مشاعره و مباحثه بین آن‌ها به موجودیت چنین محیط ادبی دلالت می‌کند. ما برای روشن شدن این فکر یک چند مشاعرۀ شاعران قراتیگین را مثال می‌آوریم.

شاعر هجری (عزیزبیک) در دیوانش راجع به شاعران خزانی، نسیمی، میرزا سیف‌الله، میر عبدالرحمن بیک و دیگران سخن گفته، بعضی مشاعره‌ها را قید می‌کند، که نمونه‌های زیرین از آن است. مشاعرۀ هجری با هم‌زمان و هم‌دیارش نسیمی (ابو سعید):

هجری:

بودم به توقع، که چی شد طرز سوال؟
بگذشت از آن جواب نامد به دو سال
سه ماه دیگر دیده به راه داشتمی
المنت و لله، که شدم فارغ بال

نسیمی:

دارم سخن چند و ندارم زر و مال
تا نزد سخن‌های تو سازم فی‌الحال
در نزد سخن‌سنج سخن را قدریست
پروردۀ آب شور باید ز زلال
بودم ز سوال خویش در عین ملال
از سستی طبع خویش و از نقص کمال
گفتم، که جواب دوست چون خواهم داد
المنت و لله، که شدم فارغ بال

هجری:

ای دل، شدم از کشمکشت فارغ بال
هم محو شده ز خاطرم گَرد ملال
از دوست جواب سخنم باز رسید
المنت لله که پس از چندین سال

نسیمی:

آخر چه کسم، که نکته پرداز شوم
در گفتن شعر با تو انباز شوم
هجری، ز سر لطف نمودی راهم
آسان نبود،که با تو دَمساز شوم

هجری:

در نغمهٔ شعر با چو من ساز شدی
با نالهٔ زار من هم آواز شدی
گر باز شدی مگیر از صید زبون
بر اوج کشای بال شهباز شدی

نسیمی:

ای مایهٔ فضل و پایهٔ حسن و ادب
اشعار خوشت چاشنی بزم و طرب
از فطرت پاک و ریزش فیض الله
بر چهره کشایان سخن گشتی سبب

هجری:

ای مایهٔ فضل و پایهٔ حسن و نسب
در بی‌ادبی کشاده‌یی راه ادب
از تیرگی بخت و دل خود همه سال
صبحم دَم شام بود و روزم همه شب

نسیمی:

ای راه منورت صفای مردم
دل چاک ز دوری تو هم‌چون گندم
صد حیف، که مانده‌یی میان دونان
گوهر چی شناسند خران بی دُم

هجری:

کو دیده مرا کسی که گوید مردم
وَز ما و منی، خویش در خود شده گُم
خر مهره چی لاف گوهری بار زند
ارزن نشود ز بعد سالی گندم

طوری، که از رباعی های بالا می‌بینیم، شاعر هجری و نسیمی همزمان بوده، از لطف و مهربانی، با همدیگر مکاتبه و مشاعره می‌کردند. علاوه بر این رباعی‌ها، هجری یک مخمس نسیمی را، که بر غزل او بسته است، در دیوانش قید کرده است. از اینجا فهمیدن دشوار نیست، که ابوسعید نسیمی نیز از شاعران نمایان و همزمان هجری بوده است.

هجری این چنین با شاعر خزانی (میرزا صفر محمد) و پسرش میرزا سیف‌الله قراتیگینی دوستی و مکاتبه و مشاعره داشته است. بی‌سبب نیست، که هجری، خزانی را استاد خود دانسته، در اشعارش چندین بار از او یادآور می‌شود:

... سر رشته شعر رفته بود از کف من
از گفت خزانی باز در می‌پیچد

در شعر دیگر باز چنین می‌گوید:

...به کوهستان اگر این است قدر فضل و دانش‌ها
صفر را دیده گردد صفر و هجری خواب خواهد شد

اکنون مشاعرهٔ خزانی و پسرش سیف‌الله را با هجری شاعر از نظر می‌گذرانیم:

میرزا سیف‌الله:

هجری به سخن من به اَلم می‌پیچم
با سینه پُر درد به غم می‌پیچم
از بخت نگون گشته در سایهٔ بید
چون زلف بتان به پیچ و خَم می‌پیچم

خزانی:

هجری به سخن غنی به زر می‌پیچد
طوطی به نَی و نَی به شکر می‌پیچد
خاتم رفت و فلک بُبینید هنوز
گرد سر خاتم چقدر می‌پیچد ؟

هجری:

هجری نه به سحر شعر در می‌پیچد
چون حرف خطی به نامه در می‌پیچد
از دوری دوستان گردیده ملول
در سایهٔ هجر بال و پر می‌پیچد

مویی‌ست سخن، که او به سر می‌پیچد
خونی‌ست ز شوق بر جگر می‌پیچد
سر رشته شعر رفته بود از کف من
از گفت خزانی باز در می‌پیچد

خزانی:

منعم به زر و شَه به نفر می‌نازد
مفلس به گدایی بیشتر می‌نازد
هر کس ز کرشمه‌یی فرو رفته به خویش
پیداست، که هر یک به هنر می‌نازد

هجری:

دل سوخته‌یی به عشق در می‌پیچد
چون پنبهٔ خشک بر شَرر می‌پیچد
گردید بهار ما مبدل به خزان
آن شوق هنوز بر جگر می‌پیچد

شخصی با نام عبدالرحمن بیک به هجری رباعی زیرین را فرستاده بوده است:

کم گو تو سخن، که عالم امکان است
توفیق رفیق بندهٔ رحمن است
تو دیده بودی به جمع دونانش پیش
بیهوده نگو، که این نه جای آن است

هجری در جواب آن چنین می‌نویسد:

مکشای دهن زمانه دون خواهد بود
از بهر درم فلک نگون خواهد بود

با شعر مکن آرزوی نان شهان
مِن طمع زل خان، که چون خواهد بود

از مثال‌های آورده شده روشن است، که در عصرهای ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در پهلوی دایره‌های ادبی دیگر، قراتیگین هم دایرهٔ ادبی خود را داشته است. جای تأسف است،که از آثار بعضی نمایندگان این دایرهٔ ادبی معلومات مکمل‌تر به دست نداریم.

قراتیگین و درواز، که نسبت به بخارا به قوقند نزدیک‌تر بودند و این‌چنین مردم حصار هم که با اوراتیپه و قوقند بیشتر مناسبت‌های رفت‌وآمد داشته‌اند، چنین تخمین می‌رود، که محیط ادبی قوقند هم با این دایره‌های ادبی، رابطه داشته است. در محیط ادبی قوقند زندگی و ایجاد آثار گلخن قراتیگینی، مضمر حصاری، غرمی و دیگران به این فکر دلیل شده می‌تواند.

اکنون احوال مختصر و میراث ادبی بعضی از نماینده‌گان این دایرهٔ ادبی را به معرفی می‌گیریم.

خزانی

خزانی از شاعران نیمهٔ اول عصر ۱۹ قراتیگین می‌باشد. در مورد احوال این شاعر قاری رحمت الله واضح در «تحفه‌الاحباب» چنین خبر داده است:

«خزانی از سادات ولایت قراتیگین، مردی بوده عالم و متصوف، در نظم اشعار نیز سلیقه‌مند. در اوایل «واله» تخلص نموده چون آوازه والهٔ سمرقندی را شنیده، خود را به «خزانی» موسوم گردانیده. اشعارش صاف و هموار است».[۱] پس از این سه رباعی شاعر را هم‌چون نمونهٔ شعرش درج کرده است.

معلومات دیگر را در مورد این شاعر در دیوان اشعار هجری دروازی دچار می‌شویم.[۲] هجری اسم خزانی را میرزا صفرمحمد ذکر کرده و در اشعارش او را استاد خود می‌شمارد.

هجری در دیوانش چند غزل و مخمس خزانی را هم درج نموده است.

نسیمی شاعر هم یکی از شاگردان این شاعر بوده در مدح استادش خزانی قصیده خوبی گفته در آن از فضل و کمالات خزانی سخن گفته است.

از متن قصیده پی بردن دشوار نیست، که شاعر خزانی در علوم زیاد زمانش و از جمله در علم تصوف و بدایع استاد بوده، احتمالاً او از این علوم در یکی از مدرسه‌های بخارا درس می‌گفته است، که مصرع «از بس که نمودی سبقی چند به اصحاب» باید اشاره به همین مقصد باشد. قاری رحمت الله واضح هم در این دو فن استاد و عالم و شاعر خوب بودن خزانی را تأکید کرده است.

---

[۱] واضح. تحفه‌الاحباب، چاپ تاشکند، ۱۳۳۲، هجری.، صفحهٔ ۱۰۶ـ۱۰۷

[۲] هجری. دیوان اشعار، نسخهٔ دستخط ۱۹۹۵، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ٥٦ الف، ۵۷ـ۵۸

نسیمی در قصیده‌اش «از گلشن ایجاد» خزانی شگفتن «دو گل صد برگ سیر آب»[۳] را گوش‌رس نموده، به دو شاگرد برکمال او (یعنی خودش نسیمی و شاعر هجری عزیز بیک) اشاره کرده است. بی‌سبب نیست، که شاعر هجری هم در دیوانش اشعار زیاد استادش خزانی را نقل کرده. چندین مراتبه از او یادآور شده است.

استاد عینی در «نمونه ادبیات تاجیک» از شاعر خزانی به‌این طریق یادآور می‌شود: «خزانی قراتیگینی» (از شعرای عصر سیزده هجری است) .[٤]

غیر از این، س. عینی از «تحفه الاحباب» گرفتن این معلومات و سه رباعی شاعر را، که نیز از تحفه الاحباب گرفته است، در اثر خود درج می‌کند. از روی اشعار در دست بودهٔ شاعر و معلومات واضح معلوم می‌گردد، که خزانی شاعر برکمال بوده است و به استادی از او نام بردن شاعران عصر ۱۹ هجری و نسیمی بی‌اساس نمی‌نماید. هجری رباعی زیرین را در وفات خزانی گفته است:

در ماتم او سزد، که این ابر بهار
گرید همه دم لاله دمد زین کوهسار
بر یاد قدش فاخته گوید کو ـ کو
بلبل به فراق او کشد نالهٔ زار[٥]

شریف خواجهٔ کوهستانی در بیاض خود بعضی اشعار این شاعر را قید کرده، اسم او را میرزا صفر محمد گفته است. او این چنین جای تولد شاعر را دیههٔ دوران ناحیهٔ هاییت می‌شمارد. از بس که شریف خواجه خودش نیز از ناحیهٔ هاییت بود، شبهه‌یی

---

[۳] بیاض شاعران قراتیگین. نسخهٔ قلمی ذخیرهٔ قلمی دست‌خط‌های اکادمی علوم تاجیکستان.

[٤] س.عینی. نمونهٔ ادبیات تاجیک.۱۹۳٦، صفحه.۲۸۱

[٥] شریف خواجهٔ کوهستانی، بیاض رقم ۵. ٤٦٦٥ـ۵۱۹۹، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان (شعبهٔ فلکلور تاجیک)، ورق.۳۳.

نیست، که او هم‌دیاران خود را خوب می‌دانست و از این رو معلومات او درست بوده و به معلومات شاعر هجری (عزیز بیک)، که در دیوانش می‌آورد، موافقت می‌کند.

چنان‌که در بالا یادآوری شد، شاعرهجری با خزانی دوستی و مکاتبه و مشاعره داشته‌اند، که در این باره رباعی‌های مشاعره شدۀ پسر خزانی و خود خزانی نیز گواهی می‌دهند.[٦]

حالا راجع به جریان زندگی و احوال این شاعر معلومات دیگری در دست نداریم. اشعار خزانی در بیاض‌ها زیاد دچار می‌شود.

[٦] همان‌جا.

نسیمی

نسیمی تخلص ادبی میرزا ابوسعید میرزا یوسف زاده شاعر عصر ۱۹ قراتیگین می‌باشد، که در دیهۀ حصارک ناحیۀ هاییت تولد یافته و عمر به‌سر برده است. نسیمی از معاصران هجری و خزانی بوده با این شاعران مکاتبه و مشاعره داشته است، که به این گفته، دیوان اشعار هجری و بیاض اشعار شاعران غرم شهادت می‌دهند. چنان‌چه هجری در حاشیۀ دیوانش در بارۀ او می‌نویسد: «رباعی میرزا ابوسعید...برای کمینه فرستاد».[۱] شریف خواجۀ کوهستانی هم در بیاض خود مخمس ابوسعید را بر غزل هجری آورده، اسم شاعر را میرزا ابوسعید و اسم پدرش را میرزا یوسف ذکر کرده است.[۲] علاوه بر این شریف خواجه در مقاوۀ دیوان هجری می‌نویسد، که او این دیوان را از دست ابوسعید یافته است و سال آن را ۱۹٤٦ می‌نویسد. ولی معلوم نیست، که این کدام ابوسعید باشد؟ به فکر ما، این باید ابوسعید دیگر (ثانی) باشد. نسیمی هم مثل هجری چنان‌که ذکر شد، خزانی را استاد خود دانسته در مدح آن قصیدۀ خوبی گفته است.[۳] اشعاری که از شاعر به ما دسترس بوده، زیاده از ۱۰۰ بیت را تشکیل می‌دهد و خیلی با لطافت و پخته می‌باشد. چنین می‌نماید، که نسیمی هم هم‌چون هجری شاعر صاحب دیوان بوده، اشعار زیادی گفته است.

نسیمی هم مثل شاعران دیگر کوهستانی از روزگار نامساعد و زندگی وزنینش شکایت می‌کند، که این بیت‌ها گواه حال او می‌باشند:

---

[۱] هجری. دیوان، ورق.٦٨ ب.

[۲] شریف خواجه. بیاض، ورق. ۲

[۳] بیاض فوتو نسخۀ رقم ۵ ذخیرۀ انستیتیوت زبان و ادبیات رودکی، ورق.٤٠ـ٥٠ (بیاض شاعران قراتیگین).

جهان لب‌ریز اندوه است و مسروری چی می‌پرسی
نیابی ذرهٔ خورشید از لیل و نهار این‌جا
غبار تیره بختی می‌زند جوش از نهاد من
ندیدم روی آسایش به عمر بی‌مدار این‌جا...[٤]

[٤] همان‌جا.

هجری

هجری از آن شاعران نامعلومی‌ست، که در مورد شرح احوال و اشعارش تا وقت‌های آخر معلوماتی در دست نداشتیم. متأسفانه، تذکره‌نویسان عصر ۱۹ نیز در باره او چیزی نگفته‌اند.

ما در ذخیرهٔ دست‌خط‌های اکادمی علوم تاجیکستان به نسخهٔ دست‌خط دیوان‌های رقم ۱۹۹۵ و ۱۰۶۰ دچار شدیم، که مؤلف آن‌ها شاعر هجری بوده است. در وقت مطالعه چنین معلوم شد، که نسخهٔ رقم ۱۹۹۵ دیوان تکمیل‌تَر و نسخهٔ رقم ۱۰۶۰ یک قسمت خرد دیوان اشعار هجری می‌باشد.

حجم نسخهٔ شماره ۱۹۹۵ دارای ۱۴۲ ورق (۲۰,۵×۱۳) بوده، در زیر یک جلد دو کتاب جای داده شده است. قسمت اول آن از ورق اول تا ورق ۷۴ دیوان اشعار هجری و از ورق ۷۴ تا ۱۴۳ پارچه‌های گوناگون نثری و نظم ثبت یافته‌اند، که از ایجادیات این شاعر نیستند.

کاغذ قسمت[۱] دیوان هجری از استحصالات قوقند بوده، با خط نستعلیق شکسته آمیخته کتابت شده است. ولی کاغذ قسمت دوم نسخه خیلی گوناگون و با دست اشخاص مختلف نوشته شده است. از روی تخمین، قسمت دوم کتاب هم‌چون یادداشت‌های اشخاص مختلف بوده، برای نگاه داشتن، آن‌ها را در دیوان شاعر هجری جای داده‌اند.

از بعضی علامت‌های قسمت اول نسخهٔ دیوان هجری چنین به‌نظر می‌رسد، که باید دست‌خط خود شاعر باشد.

---

[۱] احتمالاً کلمهٔ «اول» از متن افتیده است.(بیضایی)

علامت اول آن است، که مؤلف در حاشیهٔ دیوان یادداشت‌ها و ملاحظات زیادی راجع به مرتب ساختن دیوانش ذکر می‌کند. چنان‌چه، در ورق ۹ ب چنین اشاره موجود است: «پوشیده نماند، که دو غزل از بحر الف در بحر «ی» نوشته شده‌اند، که به‌جای خودش صرف شود. یک مصرعش این است: «علم ناز کشا قامت رعنایی را» و «مخمس ابوسعید را در جوابش نویسند». از این گونه اشارات در ورق ۹ ب، ۱۱ الف ، ۱۳ب و ورق‌های دگر هم موجود است.

علامت دیگر آن است، که شاعر دیوانش را به‌طریق عنعنه به ترتیب الفبای عربی مرتب ساخته، بعد از تمام شدن هر یک بحر (حرف) چند ورق را احتیاطاً برای شعرهای نو خالی مانده است. ولی در اکثریت بحرها ورق‌های سفید در نظر گرفته‌اش کمی کرده و مجبور شده است، که در حاشیهٔ آن ورق‌ها با خط خیلی میده شعرهای نو خود را بنویسد. در بعضی ورق‌ها (۲۷ ب، ۳۳ ب، ۳٤ ب، ۵۷ الف و غیره) مصرع و بیت‌هایی که به مؤلف پسند نشده اند خط زده شده اند. در ورق ۱۳ب، ۲۷ ب و غیره در سرلوحهٔ شعرها کلمهٔ «لی محریر» درج یافته است.

دیوان مذکور هیچ‌گونه لوحه و جدولی ندارد. مقوای آن از کرتان ضخیم بوده، به‌روی آن کاغذ سفید چسپانیده‌اند.

این نسخهٔ دیوان ۲۱۰۰ بیت شعرهای شاعر را در بر می‌گیرد، که از آن‌ها ۱٤٤۱ بیت غزل، ۹٦ بیت ترجیع بند، ۱۰۳ بیت (۷ عدد) مخمس و ۲۳۰ بیت (۱۱۵) رباعی می‌باشد.

این نسخه را، شریف خواجه کوهستانی (از ساکنان قراتیگین)، یکی از معلمان آن دیار در سال ۱۹٤٦ به اکادمی علوم تاجیکستان فرستاده است. در مقوا نام شاعر عزیزبیک و زادگاهش قشلاق نیمچی پایان نوشته شده است، که درست است.

نسخهٔ دیگر دیوان همین شاعر زیر رقم ۱۰٦۰ در ذخیرهٔ دست‌نویس‌های اکادمی علوم تاجیکستان موجود است. این نسخه تنها ۲٤ ورق را در بر می‌گیرد، که یگان بخش

از دیوان پاک‌نویس شدهٔ شاعر باید باشد. در اثنای مقایسهٔ نسخه مذکور با نسخهٔ شماره ۱۹۹۵ معلوم گردید، که شعرهای ورق ٢٤ الف تا ٤١ ب نسخهٔ شماره ۱۹۹۵ را در بر می‌گیرد. حجم این دیوان ناپره ٢٤ ورق (۲۰×۱۲) بوده، در آن ۳۲۸ بیت از غزلیات هجری ذکر یافته است. کاتب این نسخه نامعلوم است، ولی کاغذش قوقندی بوده با خط نستعلیق شکسته آمیخته نوشته شده است. در حاشیهٔ این نسخه یادداشت‌ها و اشاره‌ها دیده نمی‌شود. مقوای این دیوان از کتان معمولی زمان ما که رنگ کبود دارد، ساخته شده است.

این نسخه را هم شریف خواجهٔ کوهستانی به ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان ارسال داشته است.

ما برای معلوم کردن بعضی مسأله‌های شرح حالی و خصوصیت اشعار شاعر نسخهٔ دست‌خط شماره ۱۹۹۵ را سرچشمه تدقیقات خود قرار دادیم. از اشعار شاعر معلوم است، که او در شعر «هجری» تخلص می‌کند، ولی اسم و لقبش به‌طور صحیح معلوم نیست. در حاشیهٔ ورق ٢٦ الف بیرون از متن شعر، اسم میرزا عزیزبیگ را دچار شدیم، که فعلاً، شریف خواجهٔ کوهستانی هم در مقاوهٔ دیوان این شاعر اسم او را عزیزبیک ذکر می‌کند. شاعر پیرامون تخلص و اسمش در اشعارش چنین اشاره کرده است:

یار و فراق دوست و وطن
چون خِرد دید سوی من نگریست
به سه معنی تخلصم فرمود
که تو را خاتم سخن هجریست[۲]

دیگر:

[۲] هجری. دیوان. ورق. ٦٦ ب

گردیده عزیزم بدل با گل خاری
وصلم شده تبدیل به هجر آمدی این نام[۳]

علاوه بر این ما در (افغانستان)[٤]هم اثر عالمان افغانستان، در قسمت ادبیات، به‌نام شاعر میرزا عزیزبیک دروازی دچار می‌شویم، که در جواب شاه ترک خان نام حکیم و شاعر دروازی یک رباعی گفته است. در نهایت، در بیاض شماره ۸۱۹ ذخیرۀ دست‌خط‌های اکادمی علوم تاجیکستان، که در بیاض مذکور اکثراً اشعار شاعران درواز درج شده است، باز به چند شعر شاعر هجری دچار شدیم، که آن شعرها در دیوان اشعار هجری رقم ۱۱۹۵ (رقم ۵ ب و ٦ الف) نیز موجود اند.

از متن بالا به‌نظر ما چنین می‌نماید، که در حقیقت هم اسم شاعر هجری، میرزا عزیزبیک بوده است.

میرزا عزیزبیک در دیهۀ نیمچی پایان ناحیۀ غرم (قراتیگین) تولد یافته، زندگی بسر برده است، که در این باره قیدهای در مقاوۀ دیوان نوشتۀ شریف‌خواجۀکوهستانی و اشعار خود شاعر شهادت می‌دهند:

...ندیم و یار و رفیق و فهیم و صاحب هوش
به ملک غرم و چغان گشته یار و دم‌سازم
نه از بخار و نه کیشم وطن، نه ملک حصار
ز سنگلاخ جهان یعنی ملک دروازم*

---

[۳] همان‌جا، دیوان، ورق. ٤٥ الف

[٤] (افغانستان). کابل، ۱۹۵۵، صحفه ۳۳۳

* بعضاً قراتیگین را هم به عنوان درواز نوشته‌اند. ولی شاعر در دایرۀ ادبی قراتیگین مقام معلومی داشته است .(این در حالی‌ست، که در مقاطع مختلف زمانی، قراتیگین مربوط درواز بوده است. بیضایی)

نوای کِلک مرا، هجری، آفرین گویی
به آفرین سازد این کِلک آفرین سازم

ما در اشعار شاعر هجری مرثیه‌یی را می‌بینیم، که آن را به مناسبت تاریخ وفات کسی سروده است. آخر آن مرثیه چنین است:

«...تاریخ وفاتش دل غم دیده به من گفت
غم را به جگر ماند که«آن تاج بیان رفت»

در بیت بالا عبارهٔ «آن تاج بیان رفت» مادهٔ تاریخ بوده و به حساب ابجد به ۱۷۸۳/۱۱۹۸ برابر می‌آید.

از این جا معلوم می‌شود، که هجری از شاعران آخر عصر ۱۸ و اوایل عصر ۱۹ قراتیگین بوده است. از بعضی اشاره‌های موجود در اشعارش چنین به‌نظر می‌رسد، که هجری از طبقهٔ پایان جامعه بوده، خصلت‌های حمیدهٔ مردم طبقه خود را در اشعارش توصیف می‌کند.

شاعر در غزل خود از کم بغلی و بی‌چیزی خود چنین می‌گوید:

...مرا ز مال و متاع جهان نباشد هیچ
به جز ملاطفت دوستان نباشد هیچ[۵]

یا این‌که در بیت زیرین با کدام گونه گروه‌های جامعه هم‌صحبت بودن خود را چنین می‌نویسد:

ز اهل فضل جدا خوی برده‌ام به عوام
نوای بلبل این باغ و بانگ راغم بس

[۵] دیوان، ورق. ۱۳ب.

دلم اسیر گل اندام خط زنگاری‌ست
طراوت لب کشت و هوای باغم بس[۶]

از بیت زیرین شاعر چنین به نظر می‌رسد، که او اکثر وقت خود را به کار خط‌نویسی (دبیری) و شاعری صرف کرده، از این خُرسند بوده است:

رواجِ کار خطم داد و روشنی طبعم
ز گیر و دار زمانه خوشم بدین دو رواج...

در شعر دیگر به منشی (کاتب) بودنش اشاره نموده، از بی‌نعمتی چنین شکایت می‌کند:

بر منشیان این ملک، احسان نعمتی نیست
گر بار منتی هست، غیر از قلم کی دارد؟

از اشاره‌های بالا چنین می‌نماید، که هجری احتمالاً در نزد شاه ترک خان (حاکم درواز) به وظیفهٔ دبیری مشغول بوده است و بنابرین هم، لقب میرزایی به‌نام او پیوست شده، او را میرزا عزیزبیک می‌گفتند.[۷] از بیت‌های زیرین اشعار شاعر معلوم است، که او به شهرهای فرغانه، قوقند، خجند و سمرقند سفر کرده است:

بر در فرغانه دوش، ماه رخی دیده‌ام
رشکِ خور عارضش برد ز دل صبر و تاب...[۸]

---

[۶] دیوان، ورق. ۱۳الف

[۷] این در حالی‌ست، که مولوی هجری که خرد نیز تخلص می‌کند، غیر از عزیز بیگ دروازی است. می‌توان به کتاب گنج پریشان و جلد دوم سخنوران دروازی نیز مراجعه کرد. (بیضایی)

[۸] دیوان، ورق. ۱۳ الف

به خوبان خجندی گوشهٔ چشمی نمی‌سازم
که جان و دل بود مشتاق ترکان سمرقندم...[۹]
به خوبان جَبَل، هجری، دلم الفت نمی‌گیرد
ندانم در کمند زلف مه رویان خجندم...[۱۰]

به احتمال قوی سفرهای شاعر به‌مقصد به‌دست آوردن رزق و روزی صورت گرفته است. زیرا شاعر از تنگ‌دستی و فقیری و سرگردانی و آواره‌گردی‌اش برای تأمین معیشت روزگار شکایت می‌کند:

پی تحصیل روزی بر سر هم سنگ‌باران اند
کلام و فضل و دانش را، کی جوید اعتبار این‌جا[۱۱]
پی تحصیل روزی داد سرگردانی‌ام دوران
برای دانهٔ رزقی چو سنگ آسیا گردم[۱۲]

هجری در سراپای دیوانش از فلک، از زمانه و از بی‌قدری علم ودانش، شکایت دارد. حتی در بعضی لحظه‌ها به غضب آمده، فلک، زهره، مریخ و ستارهٔ بهرام را دشنام می‌دهد:

از فلک داشتم بسی امید
اسپ تازی و جبدق زرکوب...
با چنین وهم مدتی بگذشت
عمر رفت و به کف نشد مطلوب

---

[۹] دیوان، ورق. ۲۵
[۱۰] دیوان، ورق. ٤٣
[۱۱] دیوان، ورق. ۸الف
[۱۲] دیوان، ورق. ٤١ب

ای فلک از تو بود این آزار
یا ز مریخ و زهره این آشوب
پای جدت در(.....)[۱۳]بهرام
در (.....)[۱۴]زهره شاخ سرو بکوب
ای دریغا، که نازنین عمرم
صرف شد بی می و رُخ محبوب[۱۵]

شکایت از فلک در اکثر شعرهای هجری جای دارد و شاعر در زیر کلمه «فلک» بعضاً از زمانش نیز شکایت می‌کند:

فلک از ناقصی‌ها با کمال کس نپردازد
همان بهتر ز شیخ نامرادی جویم ارشادی
ز بی مهری دوران عمر ها شد من عجب دارم
که نامردان عالم را کند این زال دامادی

از چنین شکایت هایی، که در بالا ذکر شد، معلوم می‌شود، که شاعر هجری به محتاجی و ناداری عمر گذرانیده و از زمان و زندگی شخصی خود راضی نبوده است. در اشعار هجری راجع به این‌که چند سال عمر دیده است، معلوماتی ارایه نمی‌شود، ولی در غزل‌های بسیاری، به پیران‌سالی رسیدنش تکراراً بیان کرده است.

مثلاً، در شعری می‌گوید:

---

[۱۳] در متن همین گونه آمده است. (بیضایی)
[۱۴] در متن همین گونه آمده است. (بیضایی)
[۱۵] دیوان، ورق. ۲۰ ب

مرا ایام پیری عاقبت با حال طفلی زد
خط پرگار گشتم ابتدا را انتها کردم[۱۶]
یا این بیت:
ای دریغا که سنبل مویم
به گل یاسمن بشد منسوب...[۱۷]

بیت‌های زیرین شاعر از خاکساری و فروتنی و همت بلندی هجری شهادت می‌دهند:

...هوای اوج ندارم ز خوی سفله سری
کلاه فخر چرا سوی فرق‌دان سازم؟
به شیوهٔ من و مایی ز بی‌خودی نروم
به فقر خوی گرفتم، خوش است اندازم...
پی طمع به در سفلهٔ جهان نروم
فقیر و مفلسم از خُو کشا دَری بازم...
نه رُخ بود، نه فرس شاهدم در این شطرنج
به کَج خِرامی و با راستی به کس تازم
نه رمل دانم و، نی قُرعه و نه کار نجوم
که با فلک بزنم جنگ و حیله‌ها سازم
چگونه صبر نسازم ز بخت نامسعود
چگونه باز نرنجم ز نجم ناسازم

---

[۱۶] دیوان، ورق.۴۱ الف
[۱۷] ورق.۲۱ ب

در این سراچۀ ششدر کجا روم گویی؟
که بسته‌اند به رُخ شش جهت درِ بازم...[۱۸]

هجری در بعضی شعرها و مؤشح‌ها مصور خان نام شخص را مدح می‌گوید، که از روی توصیف‌های شاعر او باید یکی از حاکمان درواز باشد. شاعر غزلی را به طریقی مُوَشَح سروده است، که در آخر آن می‌نویسد:

...نمو کرد از سر هر بیت حرفی از گل نامش
بیا بنگر چمن‌زاری، که از عشرت به بار آمد...[۱۹]

از روی حرف‌های اول هر بیت این غزل عبارۀ «شاه درواز مصور خان» به‌میان می‌آید. او در این شعر مدحیه چند مراتبه کلمۀ «شاه جهان»، «شاه جهان بخش» و «سرور» را ذکر می‌کند، که این اشاره نیز به همان امیر درواز باید باشد.

آن غزل مدحیه چنین سر می‌شود:

«ایام عشق آمد، شاه جهان مبارک!
با عیش و کامرانی این بوستان مبارک...[۲۰]

غزل های مدحیه باز در ورقهای ۲۲ و ۲۳ دیوان شماره ۱۹۹۵ دیده می‌شود. در غزل مدحیه به آن شاه زمان خود چنین می‌فهماند:

التفات ار نکند شاه به اهل شعرأ
سخن افسرده شود، قدر سخنور شکند[۲۱]

---

[۱۸] دیوان. ورق ٤٢ ب ـ٤٣ ، ٤٢ الف

[۱۹] همان‌جا، ورق. ۲۲ب

[۲۰] دیوان، شماره ۱۰٦۰، ورق. ۲۱.

[۲۱] دیوان، ورق. ۳۷.

از نمونه‌های بالا چنین می‌نماید، که در آخرهای عصر ۱۸ در درواز حاکمانی بوده‌اند که آن‌ها را «شاه» و گاهی «شه» می‌گفتند. از بس که هجری در قراتیگین و درواز عمر به‌سر برده است، موافق طلبات زمان و عنعنه به شاهان آن‌جا مدح می‌گفته است. اما سرودن غزل‌های مدحی به هجری خاص نیست. زیرا شاعر از شخص‌های همت بلند بوده، به طمع‌کاری و مدح‌گویی ضد می‌باشد. او در یک شعرش راجع به معیار مدح گفتن فکرهای جالبی را بیان کرده است:

به روزگارخَسان خوش مزن تو حرفی مدیح
که وصف پنجهٔ شاهین به شَه‌پَر است قبیح...
مده به آیینه نسبت تو روی زنگی را
مکن به شام مقدر بیاض صبح صبیح
به واصفان زم و مدح نیست زین خوشتر
قبیح را به قباحت کنند ملیح را به ملیح[۲۲]

طوری که از بیت‌های بالا معلوم می‌شود، هجری بر ضد شاعران مداح و طمع کار برآمد کرده، آن‌ها را به حقیقت‌گویی و راستی دعوت می‌نماید، که این یکی از صفت‌های بهترین شاعر می باشد.

مؤلفان مجموعهٔ «افغانستان» در پهلوی شاعران زیاد آن دوره، رباعی‌ای را از ایجادیات میرزا عزیز بیک ذکر می‌کنند، که شاعر آن را در جواب رباعی شه ترک خان گفته است. آن رباعی چنین است:

من وصف تو ای نگار آسان ندهم
تا روز فراق را پریشان ندهم

---

[۲۲] همان‌جا.

با خنجر ناز تو اگر کشته شوم
آن کشتۀ خویش را به صد جان ندهم[۲۳]

شه ترک خان تا سال ۱۲٤۰/ ۱۸۲٤ در قید حیات بوده است. از این‌جا چنین می‌نماید، که میرزا عزیز بیک هم با شه ترک خان معاصر بوده یکی از شاعران دربار او باید باشد.

در دیوان هجری، باز سه رباعی دیگری را می‌بینیم، که در جواب شه ترک خان گفته شده‌اند.

مثلاً رباعی زیرین هجری و شه ترک خان را می‌خوانیم:

هجری:

من زلف ترا به سنبل تر ندهم
خال لب تو به مشک و عنبر ندهم
گر وصف تو یک لحظه میسر گردد
با جام جم و ملک سکندر ندهم[۲٤]

از شه ترک خان:

رخسار تو با لعل بدخشان ندهم
زلفین تو با سنبل و ریحان ندهم
گر وصل تو یک لحظه میسر گردد
با جام جم و تخت سلیمان ندهم[۲۵]

حاجت اثبات نیست، که این دو رباعی یک مضمون داشته یکی بر تضمین دیگری گفته شده است. حتی مصرع سوم و چهارم هر دو رباعی یک خیل بوده، تنها در مصرع

---

[۲۳] افغانستان. کابل، ۱۹۵۵، صفحه. ۳۳۲_ ۳۳۳.

[۲٤] دیوان، ورق.٦۹ ب.

[۲۵] افغانستان، چاپ کابل، ۱۹۵۵، صفحه. ۳۳۳.

آخرین کلیمه «سلیمان» و «سکندر» آن‌ها را از هم فرق می‌کنند. از اشارات بالا به چنین خلاصه آمدن ما از امکان دور نیست، که میرزا عزیز بیک اصلاً از مردم قراتیگین بوده، یک چند مدتی در نزد شاهان درواز، از جمله در نزد شاه ترک خان و مصورخان به صفت میرزا خدمت کرده است، که لقب علاوه‌گی‌اش میرزا نیز از همین‌جا می‌باشد.

هجری یکی از شاعران صاحب دیوان و پیش قدم و با نفوذ زمانش بوده است، که این را از اعتراف شاعران هم عصرش و اشعاری،که در توصیف او گفته شده، نیز فهمیدن ممکن است.

رنجه

از روی معلومات مقاوۀ دیوان رنجه نوشتۀ شریف خواجۀکوهستانی، رنجه تخلص صفا عاشورزاده شاعر اواخر عصر ۱۸ و اوایل عصر ۱۹ بوده است، که در دیهۀ نوشار پایان حاضرۀ غرم تولد یافته است. شریف خواجۀ کوهستانی سال تولد او را ۱۷٤٦ و سال وفاتش را ۱۸۲۱ درج می‌کند.[۱]دیوان رنجه را شریف خواجۀ کوهستانی در سال ۱۹٤٦ از ناحیۀ سنگوار (حالا در حدود ریان کمسال آباد) از نعمت ناصرزاده پیدا کرده، به انستیتوت شرق‌شناسی اکادمی علوم تاجیکستان فرستاده است، که حالا در ذخیرۀ دست‌خط‌های اکادمی علوم تاجیکستان تحت شمارۀ ۱۹۲٤ محفوظ است. دیوان مذکور خیلی بد نگاه داشته شده است، اکثریت ورق‌ها از اثر نم ضرر دیده، خیره و پاره شده‌اند، که بعضی آن‌ها به دشواری خوانده می‌شوند. کاغذ نسخۀ مذکور قوقندی و خطش نستعلیق می‌باشد. در هر ورق ۳۲ ـ ۳۳ بیت جای گرفته است و حجم عمومی دیوان ۸۱ ورق (۲٤×۱٦) بوده، جمعاً ۳٦۸۸ بیت را در بر می‌گیرد.

مقاوۀ این نسخه تخته چوب بوده، به‌روی آن پوست کشیده شده است. نسخۀ مذکور علاوه بر آن که از نم ضرر دیده است باز ورق‌های آن از جای‌شان افتاده بعدها بی‌جا چسپانیده شده‌اند. از سبب بی‌ترتیب جای دادن ورق‌ها، قسمت بحر «ی» دیوان در ورق ٦۱ ب آمده شاعر و یا کاتب در آخر این ورق کلمۀ «تمت» به سنۀ ۱۲٤۰ را ذکر می‌کند. از این‌جا معلوم می‌شود، که نسخه موافق سال شماری میلادی سال ۱۸۲٤ ام نوشته شده است.

مقاوه، املای خط و بعضی اشارات موجود در حاشیه، به آن دلالت می‌کند، که این نسخه با دست خود شاعر کتابت شده است.

اول دیوان مذکور با بیت های زیرین آغاز می‌یابد:

---

[۱] رنجه. دیوان، نسخه دستخط، شماره ۱۹۲٤، ذخیره اکادمی علوم تاجیکستان.

سپاس بی عدد مرآن خدا را
که موجود آورید ارض و سما را

نسخهٔ دیگر دیوان شاعر در ذخیره اکادمی علوم تاجیکستان زیر رقم ۱۸۳۲ محفوظ است. قسمت اولی این نسخه بیاض است، که پارچه‌های نظمی «عقاید» و بعضی شعرهای شاعران خاکی، جامی، شیدا، محی الدین، باقی، هلالی، حافظ، املا، رفعت، سیدا، صائب و جلال الدین بلخی را در برگرفته است. ولی از ورق ۵۸ ب تا ورق ۸۵ اشعار رنجه را فرا می‌گیرد. این نسخه نیز از باز یافت‌های شریف خواجهٔ کوهستانی بوده است، که در پشت کتاب نوشته شده است: «دیوان شاعر رنجه ـ صفا عاشور زاده، از قشلاق نوشار بالا، ریان قلعهٔ لب آب، ولایت غرم، (۱۷٤٦ـ۱۸۲۱)». شریف خواجه این نسخه را نیز در سال ۱۹٤٦ از دولت یار نبیرهٔ رنجه از قشلاق فتح‌آباد گرفته است. چنان‌که گفته شد، قسمت آخر این نسخه (۳٤ ورق) اشعار رنجه را در بر گرفته است، که در هر ورق ۲٦ بیت جای گرفته، همگی ۸۸٤ بیت را تشکیل می‌دهد. کاغذ این نسخه نیز قوقندی بوده، خطش نستعلیق می‌باشد. نسخهٔ ذکر شده مقاوه نداشته است، ولی شریف خواجه به آن از کاغذ زردچه تاب ضخیم مقاوه ساخته است. خط این نسخه با خط دیوان رقم ۱۹۲٤ یک خیل می‌باشد، که تخمیناً با دست خود رنجه نوشته شده است. در این نسخه قسمت‌های بحر الف، ب و ت باقی مانده است و بحرهای دیگر از آن افتاده است.

جریان زندگی رنجه خوب معلوم نیست، ولی از اشعارش معلوم می‌شود، که اسم شاعر در حقیقت هم صفا بوده است. او راجع به نامش در یک غزل چنین اشاره کرده است:

نقش قلبم جوهری پیدا نکرد گردد صفا
نقش اسم ظاهرم، خوش‌نام گردانیده است[۲]

شاعر بیرون از وطن در غریبی عمر به‌سر برده است. ولی جای زندگی‌اش نیز معلوم نیست. او در مورد غربت زدگی و بی‌وطن بودنش با سوز و گداز دل‌خراشانه شکایت می‌کند:

غربت‌زده‌ام محنت ایام نصیبم
سرگشته به غم از وطن خویش غریبم
هر چند دویدم پی راهت من مظلوم
غیر از غم و کلفت نبود هیچ قریبم
دردیست به دل ظاهر هرکس نشود او
این درد ندانند مگر یار و طبیبم...[۳]

نویسندهٔ این سطرها برای معین کردن شرح حال شاعر به زادگاه او، دیههٔ نوشار رفته بود. کلان‌سالان آن دیهه راجع به حیات وزنین این شاعر نقل‌های زیادی می‌کنند. از جمله روایت می‌کنند، که صفا به دختری عاشق می‌شود، ولی خویشاوندان دختر راضی نشده‌اند. آن‌ها حتی دارویی ساخته به شاعر پنهانی می‌خورانند. پس از آن شاعر گویا به کَسلی پوست (درد بَرَص) گرفتار می‌شود و روحانیان برای از دیههٔ بدرغه کردن او حکم می‌کنند. خویشاوندان رنجه از این حال باخبر شده بیرون از دیهه در بلندی نزدیک همان دیهه خانه‌چه‌ای می‌سازند و او را به همان‌جا انتقال می‌دهند. صفا، عمر پُر درد و الم خود را در همان خانه‌چه تنها گذرانیده و تخلص رنجه را نیز از همین‌جا انتخاب کرده

---

[۲] همان جا، ورق.٤٧ الف.

[۳] همان جا.

است. در بعضی شعرهای رنجه اشاره‌هایی دیده می‌شود، که نقل کهن‌سالان دیهه را تا اندازه‌یی تقویت می‌بخشد. چنان‌چه در پارچهٔ زیرین می‌بینیم:

آهم جدا و فکرم جدا، محنتم جدا
دردم جدا بسوخت، غم و کلفتم جدا
تنها به چشم زار نشستم به صد امید
داغ جداگی سوخت، مرا غربتم جدا
ما داغ[٤]راحتیم[٥]و ملامت قفای ماست
دشمن جدا بسوخت مرا راحتم جدا
صد وا دریغ شهرت ما رفت نام نیک
بدنامی‌ها بسوخت جدا شهرتم جدا
چندی که غم ببرد من نامراد را
مهرش جدا بسوخت مرا عبرتم جدا
رنجی، که دوست تشریف انعام کرده است
غوغای خلق سوخت مرا، تهمتم جدا
چندان به ناتوانی خود، رنجه مانده‌ام
بیچارگی بسوخت دگر غربتم جدا[٦]

از پارچهٔ ذکریافته، اشاره‌های «غوغای خلق» و «تهمت» کردن بر شاعر، به راستی نقل کهن‌سالان دلیل شده می‌تواند. بعضاً شاعر به طریق مجاز حالت خود را هم‌چون غریب و بی‌وطن هم به قلم می‌داده است.

---

[٤] داغ ـ به معنی آرزو آمده است.

[٥] راحت ـ اسم محبوبه شاعر می‌نماید.

[٦] همان‌جا، ورق. ۱۵ب

رنجه مکتب ابتدایی را خوانده و به خواندن مدرسه امکانیت پیدا نکرده است و علم ادب را هم به‌طور مستقلانه آموخته است.

از روی پارچه شعر زیرین چنین می‌نماید، که او عمر دراز دیده و به پیری رسیده است:

دریغ از نوجوانی‌ها که آخر رفت از دستم
به ضعف پیری رفتست قوت بازو و هم شستم
قد سروم چنان دال است رو بر خاک آورده
خمیده قامتم هم‌چون کمان کهنه بشکستم
به آه و ناتوانی گر عصا بر دست خود گیرم
به نزد نوجوانان تیره حال و قامت پستم...[۷]

از اشعار شاعر در دیوان، احوال اقتصادی و حالت روحی او معلوم است. شاعر در سراسر اشعارش از زندگی بد، نامرادی، کم بغلی و محتاجی‌های روزگارش شکایت می‌کند. برای روشن شدن این فکر پارچه شعر شاعر دلیل شده می‌تواند:

صد بهار آخر شد و یک گل به کام ما نشد
قرعۀ فالی زدم، هرگز به نام ما نشد
بستر محنت به سر دیدیم در ایام عمر
راحتی در زندگی یک دم به کام ما نشد
در تلاش جام عشرت سال‌ها بردیم امید
شربت جام طرب آخر به جام ما نشد
بخت ما باشد سیاه و طالع ما گشته است

[۷] همان‌جا، ورق. ٤٨ ب.

این چنین بودست که این دلدار رام ما نشد
در تنور هر عزیزی خام خود پرتافتم
پخته‌یی در هیچ‌کس این نان خام ما نشد ...
نیکی از ما نیست رنجه، نی بدی در مردمان
حرف بد از مردمان بر ما تمام ما نشد[۸]

به چنین حیات پُر مشقت و رنج بی‌پایان نگاه نکرده رنجهٔ پُر طاقت از شعر گفتن و سوز دل بیان کردن دست نکشیده است، تا نفس‌های آخرین خود شعر گفته دیوان اشعارش را مرتب ساخته است.

دیوان رنجه از روی مندرجاتش بیشتر موضوع شکایت از زندگی و اهل زمانش را در برگرفته خود شاعر هم آن را بعضاً «شکایت‌نامه» می‌نامد. رنجه شاعر حساس و مشاهده‌کار بوده رذالت و قباحت زمانش را خیلی روشن دیده در اشعارش به‌طور حقانی تصویر نموده است. اشعار این شاعر حجت برجسته و آیینهٔ تصویر حیات همه مردم قشاق دیهه‌های کوهستان آن دورهٔ تاجیک می‌باشد.

بنابر آن که رنجه به شهر و ولایت‌های دیگر سفر نکرده، تجربهٔ روزگار را کم دیده است، موضوع اشعار و جهان بینی او نیز خیلی تنگ می‌باشد. او در تصویر حیات اساساً از دایرهٔ حیات محدود مردم دهات نبرامده است. از این رو اکثریت شعرهای شاعر از زندگی تلخ و پُر اَلم خودش و هم‌دیارانش نقل می‌کنند. سراپا دیوان شاعر پُر از شکایت می‌باشد، که همهٔ آن را ذکر کردن سبب درازای سخن می‌شود.

رنجه با شاعران پیش گذشته هم‌چون حافظ، مولانای روم، صایب، میرزا صادق و میرزا حسرت حصاری خوب شناس بوده، نام آن‌ها را در اشعارش ذکر کرده است.

---

[۸] همان جا، ورق. ٤٠ ب.

اما غزلیات رنجه اکثراً در تقلید و پیروی از اشعار خواجه حافظ گفته شده‌اند. در پیروی مثنوی «دخمۀ شاهان» میرزا صادق منشی نیز مثنوی‌ای نوشته است. شاعر داستان را از نام اسکندر پادشاه، که دخمۀ رستم داستان و چند شاه دیگر را تماشا کرده است، نقل می‌کند.

...سکندر تماشای آن کرد و گشت
به رخساره گرد و غبارش نشست
درِ دخمۀ چهارمین باز کرد
سکندر در آن‌جا خوش آغاز کرد
جوانی، که هستی تو این‌جا به خواب
ز نام خودت گوی بر من جواب
بگفت: من همان مرد صاحب‌قِران
که رستم منم، نام من داستان
جهان را گرفتم به بالای رخش
به دنیا نمانده ز من هیچ نقش...
به پهلوی سر دید گرز گران
دوصد من به وزنش بلندتر از آن
سکندر به تحسین و صد آفرین
عجب پهلوانی که برداشت این
در آن دخمه چند چیزهای دیگر
همه مانده حیران به بالای سر[۹]

[۹] رنجه.دیوان رقم ۱۹۲٤، ورق. ١٤ ب.

یا این‌که در جواب غزل میرزا حسرت غزلی گفته، در آخرش مضمون یک مصرع شعر او را تکرار می‌کند:

... به دل میلی اگر داری به اصل خویش بین، رنجه
که ناکس کس نخواهد شد، ازین سر برکشیدن‌ها[۱۰]

دیوان نسبتاً مکمل رنجه شکل‌های شعری غزل، مثنوی، قطعه، ساقی‌نامه و رباعی را دارا بوده، شکل‌های دیگر در آن وجود ندارند. مثنوی‌های او عبارت از حکایه و قصه‌های کوتاه ـ کوتاه از جهت مضمون هر خیل می‌باشند. رنجه دیوان خود را «مجمع البحرین» هم نامیده در این باره چنین می‌گوید:

...نام این را چون بکردم «مجمع‌البحرین» کتاب
هرکسی خواند از کتابم می‌رسد بر وی ثواب
گر کسی سازد نظر از روی ما یاد آورد
تا بداند رنجهٔ مسکین بگفتست این کتاب

شریف خواجهٔ کوهستانی در مقاوهٔ دیوان شاعر سال وفاتش را ۱۸۲۱ میلادی نشان داده است، ولی سرچشمهٔ این معلومات را ذکر نکرده است. اما از روی سال کتابت دیوان، که ۱۸۲٤/۱۲٤۰ بوده و از روی تخمین باید با دست خود شاعر نوشته شده باشد، چنین می‌نماید، که رنجه تا همین سال ۱۸۲٤ در قید حیات بوده است.

---

[۱۰] رنجه. رقم ۱۸۳۲، ورق.٦٧ الف.

غرمی

در بارهٔ دورهٔ زندگی و حیات غرمی در هیچ یک سرچشمه به ما معلومات پیدا نشد. در ذخیرهٔ دست‌خط‌های شرقی اکادمی علوم تاجیکستان در زیر رقم ٦٥٢ دیوان اشعار غرمی محفوظ است، که آن را در دورهٔ پیری خودش مرتب کرده است:

من از جوار حضرت سلطان نقش بند
گفتم کتابی، غرمیا در صفحهٔ نکو...
چون گل دمید از دل صد چاک ریش من
تأریخ این کتاب چو گردید «غرمی بو»[1]

در مصرع آخری پارچهٔ بالا عبارهٔ «غرمی بو» مادهٔ تأریخ است، که به حساب ابجد ۱۸٤۲/۱۲۵۸ را افاده می‌نماید. از این تأریخ معلوم می‌شود، که غرمی در عصر ۱۹ زندگی و آثار ایجاد کرده است. موافق نشان داد خود غرمی (ورق ۲۰۹ ب)، نام او داملا محمد رحیم و اسم پدرش داملا محمد جان است. شاعر محمد رحیم بودن نامش را در دو جای تأکید می‌کند:

گفت ابیات را ز روی ندیم
خود محمد رحیم ز طبع سلیم[2]

دیگرش:

عیانت شد این‌جا ز فضل کریم
کتابی چو گفتا محمد رحیم[3]

---

[1] غرمی. دیوان، رقم. ٦٥٢ و ۱۱۳ ب (حاشیه)، ۲۰۱ ب، ۲۰ ل ب، ۲۱۰ الف.

[2] دیوان، ورق. ۲۰۹ الف.

[3] همان جا، ۲۰۳ الف.

زادگاه شاعر ناحیهٔ غرم بوده است. او در این باره چنین می‌نویسد:

وطن غرم است غرمی را ز غرم این آرزو دارد
رود آن‌جا نشیند، بحر سازد بر لب جویی[٤]

سبب «غرمی» تخلص کردن او نیز از همین جهت است. غرمی در وقت ترتیب دادن کتابش (دیوانش) ٦٥ ساله بوده است:

غرمی ز فیض حضرت سلطان نقش بند
عمرش به شصت و پنج رسید و کتاب گفت[٥]

طوری که گفته شد، غرمی کتاب خود را در سال ۱۲۵۸ کتابت و تحریر کرده است.[٦] اگر از ۱۲۵۸ عدد ٦٥، که سن آن وقتهٔ شاعر است، کم شود، عدد ۱۱۹۳ (۱۷۷۹) باقی می‌ماند، که این تاریخ تولد شاعر باید باشد. ولی در ورق ۲۰۹ ب دیوان باز چنین اشاره می‌کند:

«این کتاب غرمی را داملا محمد رحیم احقرِ حقیر ابن داملا محمد جان غرمی مشق کرده در سلک نظم درآورده... در سنهٔ هزار و دو صد و شصت و هشت بود، که تحریر یافت».

از آن‌جا چنین می‌برآید، که شاعر دیوانش را بعد از ۱۰ سال مرتب ساختنش، باز از نو کتابت و تحریر کرده است. دیوان شاعر با خط نستعلیق نه چندان خوب به‌روی کاغذ قوقندی کتابت شده است. حجم دست‌خط ۲۱۰ ورق (۱۵٫۳×۲۵٫۳) بوده، در هر صفحه ۱۳ـ۱٤ بیت شاعر جای گرفته است، که همگی ۷۱۸٤ بیت را فرا می‌گیرد.

---

[٤] همان جا، ورق. ۱۱۷ الف.

[٥] همان جا. ورق. ۳۳ الف.

[٦] همان‌جا، ورق. ۲۰۹ ب.

در دیوان جای اساسی را غزل اشغال می‌کند، ولی نمودهای شعری مخمس، ترجیع بند، رباعی و غیره نیز در آن دیده می‌شود.

از بس که دیوان مذکور دست خط خود شاعر است و این‌چنین از روی حجمش نیز پُره می‌نماید یکی از سرچشمه‌های با اعتماد تحقیقی احوال و تحلیل اشعار شاعر به‌شمار می‌رود.

از بعضی اشاره‌های شاعر[۷]ممکن است همین را پی برد، که او پس از تحصیل ابتدایی، برای دوام دادن تحصیل به یکی از مدرسه‌های بخارا رفته داخل می‌شود. مثلاً، غرمی در یک بیت راجع به دورهٔ مدرسه خوانی خود می‌نویسد:

اگر ز اطلس و کمخاب بسترم سازند
به کنج مدرسه با خشت سرفرازم و بی‌غم(؟)...[۸]

غرمی در غزل زیرین در مورد خانه‌دار بودن خود سخن رانده است:

...تعلقت به بخارا چو مار افعی دان
گزیده است دلم را که گشته‌ام دلگیر
به خواب می‌بینی، غرمی، تو کنج مدرسه را
کجاست چای و پلوها و کلچه‌های فطیر[۹]

مضمون این غزل به خوبی نشان می‌دهد، که غرمی پس از به اتمام رسانیدن تحصیل مدرسه در بخارا خانه‌دار شده است.

حالت بعدی شاعر در بیت زیرین هم به خوبی مشاهده کرده می‌شود:

---

[۷] همان‌جا، ورق. ۱۰۰ الف، ۱۴۳ ب، ۱۷۹ الف.

[۸] همان‌جا، ۱۴۳ ب

[۹] همان جا، ۱۰۰ الف.

نگردد هیچ کس چون من به عالم بی زر و بی مال
خصوصاً در بخارا بی بضاعت در سر هر سال[۱۰]

غرمی در این دورهٔ زندگی‌اش نه تنها از جهت مادی عذاب سخت می‌کشد، بلکه یاد وطن و خویش و اقربا او را باز هم غمگین‌تر می‌گرداند:

داغ دل به غربتم گم کرده‌ام وطن
یا رب، مباد هیچ کسی از وطن جدا[۱۱]

او در بیت زیرین تأکید می‌کند، که از زن و فرزند دور افتاده است:

من از بی طالعی پیشانی‌ام شور
زن و فرزند هم افتاده است دور[۱۲]

در این وقت در کجا زندگی کردن شاعر معلوم نیست، اما از روی بیت‌های زیرین تخمین می‌رود، که او در آن وقت ها در نمنگان و یا کاسان زندگی می‌کرده است:

فقر و بی چاره‌گی و نعمت و الوان جهان
آرزوی تو هنوز است نمنگان بهتر...
طلب خُلق جوانان کنی، غرمی، به جهان
زود برخیز و برو، جای تو کاسان بهتر[۱۳]

از این‌جا چنین می‌نماید، که شاعر بعد از تحصیل مدرسه در بخارا کار نیافته به نمنگان و کاسان رفته است.

---

[۱۰] همان جا، ورق. ۱۷۹ ب.
[۱۱] همان جا، ورق. ۱۷ ب.
[۱۲] همان جا، ورق. ۱۰۰ ب.
[۱۳] همان جا، ورق. ۲۰۵ ب.

در نتیجهٔ بد بودن احوال زندگی شاعر او به کسلی دچار شده بی‌یار و پرستار مانده به حالت مرگ نزدیک می‌شود. پسرش از این احوال باخبر شده به دیدن او می‌رود. شاعر از آمدن فرزندش بسیار خرسند شده در این باره شعری می‌نویسد، که مطلع و مقطع آن چنین است:

چشمت به سر بالین من چار، تصدق
فرزند عزیز منی، غم‌خوار، تصدق...
دل‌جویی به غرمی چقدر کردی، به حالم
راضی شدم از خدمت بسیار، تصدق[۱۴]

غرمی، که تخمیناً، در نمنگان و یا کاسان امامت می‌کرد، تا آخر عمرش در همان جای‌ها می‌ماند. شاعر برای برگشته رفتن به وطنش ـ غرم کوشش زیادی کرده باشد هم، ولی رفتن به او میسر نمی‌گردد:

دل آرزوی هر زمان فصل بهار کرد
آواز کبک و بلبل آن کوهسار کرد
خاطر رسان نکردهٔ، ای دل، به آن وطن
اکنون به سیر رفتن آن لاله‌زار کرد
اکنون کجاست میسر رفتن به آن وطن
بهر گل و بنفشه و سه برگه زار کرد
عمریست این جفا به غریبی کشیده‌ام
اکنون دلم به رفتن آن‌جا خمار کرد

[۱۴] همان‌جا، ورق. ۱۲۵ ب.

بگذشت این جوانی و قامت خمیده گشت
دست تهی به پیری‌ام آخر چو خار کرد...
غرمی، مکن به دل این آرزو و هم
اکنون کجا به رفتن خود آن دیار کرد[۱۵]

غرمی در دورهٔ پیری‌اش هم از جهت مادی سخت عذاب می‌کشد. او در این باره در یک سلسله شعرهای خود حزن انگیز شکایت می‌کند. چنان‌چه:

...افتاده‌ام به خاک سیه این‌قدر چو خار
چون کاسهٔ شکسته و افتادهٔ سفال...
در زیر چرخ این فلک دون نواز دون
قامت خمیده گشت به پیری شدم چو دال...
از تنگ دستی عاقبت عمرت خراب شد
شکرانه ساز غرمی و از بخت خود منال[۱۶]

غرمی از اشخاص دون‌همت و پست‌طینت زمانش عذاب روحی کشیده، شکایت می‌کند:

از خسیسی هر کسی منت به جانم کرده است
از ستم سنگ جفا بر استخوانم کرده است
منت اورنگ من چو زرد می‌سازد مرا
چون نسیم سرد چون برگ خزانم کرده است

---

[۱۵] دیوان. ورق. ۷۹ الف.

[۱۶] همان‌جا.

لذت دنیا کجا یابم من از دون همتان

آخر این هم‌صحبتی جوری به جانم کرده است[۱۷]

همین‌طور، غرمی در غریبی وفات می‌کند و سال وفات شاعر نیز معلوم نیست.

طوری‌که ازشرح حال این شاعر کم بضاعت و آواره‌گرد معلوم می‌شود، او عمر را خیلی پر تشویش و با حسرت به‌سر برده، در آخر در آرزوی وطن، یار و دوستان و دیدار فرزندان در حالت غریبی جان داده است.

[۱۷] همان‌جا.

بخاری

راجع به این شاعر تذکره‌نویس عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ نعمت‌الله محترم چنین خبر داده است: «بخاری تخلص مبارز میدان دوربینی محی‌الدین شاه توقسبا ولد مظفرالدین شاه قراتیگینی است. مشارالیه از شاهزاده‌گان قراتیگین بوده، در این ایام به قطار نوکریهٔ عساکر امیرالمومنین (شاید عبدالاحد را در نظر دارد. ا.ح.) به منصب توقسباگی غنوده است. طبعش در شاهراه نظم و نثر روان، خوش سخن و شیرین بیان است». پس از این یک غزل شاعر را که با مطلع زیرین آغاز می‌یابد، درج می‌نماید:

وه ز عشقت چه بلا خسته و افگار شدم!
رفته ـ رفته ز غم عشق تو بیمار شدم...[۱]

افضل پیرمستی با عباره‌های دیگر عیناً فکر محترم را بیان نموده و هم‌چون نمونه همان غزلی را که در تذکرهٔ او بوده ذکر می‌کند.[۲]

دیوان شاعر محی‌الدین تحت شمارهٔ c1653 در ذخیرهٔ آثار خطی شرقی اکادمی علوم اتحاد شوروی (لینین‌گراد) موجود است. این نسخه در دفترهای قید و فهرست‌های آن‌جا هم‌چون بیاض ذکر یافته است، که در حقیقت هم در بخش میان‌جای آن اشعار شاعران معاصر محی‌الدین شاه (بخاری) ذکر می‌یابند. از جمله شعرهای صوفی خان ایشیک آقاباشی (ورق ۵۳)، فصیحا (ورق ۵۸ تا ٦٧)، مضطرب (ورق ٥٦ـ٥٧)، میرزا محمود دروازی (ورق ٤٣)، ملا قربان فطرت (ورق ٤٤ـ٤٥) و شاعران دیگر در آن درج شده‌اند.

---

[۱] محترم. تذکره الشعرا، نسخه رقم ۳۹٤، ذخیره اکادمی فرهنگی تاجیکستان، ورق. ۱۳ب.

[۲] افضل، تذکره الشعرا، تاشکند، ص . ۳٤

اما نسخۀ مذکور اساساً دیوان اشعار شاعر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ محی الدین می‌باشد، که به دست خود مؤلف کتابت شده است. فعلاً خود شاعر هم راجع به مقصد ترتیب دادن دیوان اشعارش فکر خود را چنین بیان کرده است:

به دل دارم خیال آن، که دیوانی بیارایم
که گردد باعث تفریح خاطر در بخارایم [۳]

این نسخه ۹۰ ورق ۲٤ در ١٤ بوده، در هر ورق ٢٦ـ٢٧ بیت گنجانیده شده است. کاغذ این دیوان از استحصالات قوقند بوده، هیچ‌گونه لوحه و جدول ندارد و با خط نستعلیق خوانا نگاشته شده است. پشتی کتاب از کرتان معمول و مخصوص پشتی‌ای که در زمان ما استفاده می‌شود، ساخته شده است و رنگ سیاه دارد. نسخۀ مذکور از روی عنعنۀ موجود آن زمان به ترتیب الفبای عربی تنظیم شده است. جزء بندی کتاب هم درست نمی‌نماید. زیرا آدم به بسیار ورق‌هایی دچار می شود، که با یکدیگر پیوند و رابطه ندارند. تخمیناً بعضی ورق‌های بخش پیشِ این دیوان افتیده و گم شده‌اند. زیرا دیوان از بیت زیرین داستانی، که اولش نیز گم شده است، آغاز می‌شود:

اقرار به عیب و نقص خود به
گر بنده و شاه، ور کِه و مِه

دیوان شاعر دو هزار (۲۰۰۰) بیت را در بر گرفته است، که اساساً عبارت اند از: غزل، مخمس و داستان‌های جداگانه، شاعر در اشعارش بسیاری از لحظه‌های حیات و شرح حال خود را بیان نموده است. از این‌رو برای بیان کردن احوال و اشعارش، دیوان او سرچشمۀ خیلی با اعتماد می‌باشد.

---

[۳] بخاری، محی الدین ابن مظفرالدین شاه قراتیگینی، دیوان اشعار، نسخۀ خطی شماره c1653، ذخیرۀ دست‌خط‌های شرقی اکادمی علوم اتحاد شوروی (لینین‌گراد)

از روی معلومات دیوان معلوم می‌شود، که شاعر از شاهزاده‌گان قراتیگین بوده، چند گاهی در ولایت حصار در سمت توقسباگی کار کرده، پس از آن از این وظیفه معزول می‌شود. محی الدین پس از برکناری به بخارا می‌رود و در آن‌جا نیز به همین وظیفه تعیین می‌شود.

در همین دوران است، که شاعر تخلص خود را از «شاهی» به «بخاری» تعویض می‌نماید. چنان‌چه خودش در این باره چنین می‌نویسد:

به میدان توکل هر چه آید پایداری کن
ز «شاهی» درگذر اکنون تخلص را «بخاری» کن[٤]

بخاری در مورد قراتیگینی بودن خود نیز اشاره‌هایی دارد. چنان‌چه، در مثنوی سرگذشت خود چنین می‌نویسد:

شه بود یکی و دیگری میر
لیکن ز زمانه سخت دل‌گیر
شاهش ز قراتیگین طناز
میرش ز ولای ملک درواز
نزدیک به هم چو عِقد پروین
نام دو محب هم محی الدین
معزول شده ز حکم‌رانی
افتاده سوی بخار دانی
شاهزاده ز روی لا ابالی
در بارگه جناب عالی

[٤] بخاری، دیوان، نسخهٔ خطی ص ٦٥٣، ذخیرهٔ اکادمی علوم اتحاد شوروی

گردید غلام حلقه برگوش
گر چند که بود مرد مدهوش
از مرتبه‌های خوب و زیبا
توقسابه عمل شدش ز والا...
می‌بود به سال و ماه بسیار
گاهی ز گهی خوش و گهی زار [۵]

یا این‌که، در غزلی از کوهستان بودنش را شاعر اینگونه بیان می‌کند:

گرچه از کوهسار می‌باشی، بخاری، لیک نیک
بهر تشویش و بزرگی کَتَّه کن عمامه را [۶]

یا این بیت:

تولد چو از کوهسارم نمود
قُشٌ و چرغ و شاهین شکارم نمود[۷]

یا این‌که:

وطن اندران ملک بودم ز مَرغ
پدر شاهین و مادرم بود چرغ[۸]

یا این‌که:

---

[۵] بخاری، دیوان ذکر شده، ورق ۳۱

[۶] بخاری، دیوان ذکر شده، ورق ۳۱

[۷] همان‌جا، ورق ۳۱

[۸] همان‌جا، ورق ۲۱

بخاری، بودم از کوهسار ز اصل من اگر پرسی
ولی از گردش دوار مسکن شد بخارایم [۹]

چون بخاری از شاهزاده‌گان قراتیگین بوده، در قوقند نیز زمین داشته است. او در دیوانش به طریق نثر چنین یادداشت نوشته است:

«زمین قوقند بودگی را فروش به مانده، حج می‌روم گفته بودم، از جور برادران ظالم، که خودشان تخمین هزار تناب گرفته به من شصت تناب داده باز غضب کرده پندارند.» ولی بعد از این جمله چنین می‌نویسد، که: «به فرصت می‌نویسم.»

از این‌جا معلوم است، که او می‌خواسته است در بارهٔ برادرانش چیزی بنویسد. علاوه بر این، فهمیده می‌شود، که شاعر چند برادر و هم‌چنان در قوقند زمین و جای داشته است.

بخاری عزم سفر حج کرده، از امیر اجازه خواسته است، ولی معلوم نمی‌شود، که این قصد او جامهٔ عمل پوشیده است یا نه؟ ولی برای رخصت گرفتن چنین می‌نویسد:

... زر خریده غلام نادانم
پروریده به لطف و احسانم
از خزاین حضرت سلطان
می‌رسد مر مرا بسی احسان
سال‌ها می‌شود، که این بنده
هست از لطف شاه، شرمنده
بنده را عرض ناتوانی هست
در رضای تو جان‌فشانی هست

[۹] همان‌جا، ورق ۲۱

که اجازت دهند با بنده
به رضای خدای پاینده
که نهم رو به کعبهٔ مقصود
وا رهم از همه بود و نبود
ای، که از دولتت به چندین سال
جمع شد دولتم به قدر حال
نیمه را خرج راه بیت کنم
نیمه را صرف اهل و بیت کنم
همه اسباب راه بیت الله
شد میسر ز دولتت ای شاه
لیک دربستهٔ رضای تو ام
زن و فرزند و خود فدای تو ام...[۱۰]

از برخی از اشاره‌های شاعر چنین بر می‌آید، که او به حج رفته و آمده است. زیرا در یک غزلش راجع به سیر کردن جهان چنین می‌نویسد:

ندیده‌ام جای امان در جهان
چو کردیم روی جهان جمله سَیر[۱۱]

این ابیات نیز از اوست:

---

[۱۰] همان‌جا، ورق ٤٠ ب

[۱۱] بخاری، دیوان، ورق ۲۷ الف

رباعی

یارب، من زار را رهاندی، چه شدی؟
در درگه حضرتم بماندی، چه شدی؟
هر چند گنه‌کار و سیه بخت بُدَم
در خیل سگانت گر بماندی، چه شدی؟[۱۲]

این هم یک بیت مخمس شاعر است:

مدتی شد از غمت آواره در فرغانه‌ام
گه به دشت و گه به کوه و گه به هر ویرانه‌ام
آمدم بر آستانت گرچه من دیوانه‌ام
جز غبار درگه تو از همه بیگانه‌ام
از بخاری جبهه سایی هاست بر این آستان[۱۳]

از اشعار شاعر معلوم است، که او در دربار امیر هیچ‌گونه آبرو و احترامی نداشته است. او در یک شعرش به امیر مراجعت کرده این فکر را چنین بیان کرده است:

چون بخاری را نباشد آبرویی بر درت
آب رویش می‌رود بر درگهت چون جوی آب[۱۴]

از بعضی شعرهای شاعر چنین به‌نظر می‌رسد، که شاعر دوباره از امیر زمانش التفاتی ندیده و به قشاقی و آواره گردی دچار گشته است. چنان‌چه این بیت او گواه حال است:

---

[۱۲] بخاری، دیوان، ورق ۸٤ ب

[۱۳] بخاری، دیوان، ورق ۷ ب

[۱٤] همان‌جا، ورق ۱۱ الف

... یار اگر سوی بخاری نکند میل چه عیب؟
این بود رتبهٔ قلاشی و قشاقی را [۱۵]

در شعر دیگر شاعر از بی اقبالی، سنگ جفای زمان و عاقبت ویران عمر در غربت گذشته‌اش شکایت کرده می‌نویسد:

... چگونه زار ننالم ز بخت تیرهٔ خویش
که رو به جانب من هیچ‌گه نکرد اقبال
جنون به ملک غریبی اگر نه یار من است
چه می زنند به سنگم، بگو، چهار اطفال؟
اخیر و عاقبت کار غربت این باشد
به صبر کوش و قناعت گزین و هیچ منال... [۱۶]

محی الدین، که در زندگی غریبانه، عذاب و مشقت و سختی‌های بسیار دیده است، به خلاصه‌یی آمده است، که در زمان او کسی به داد حسرت‌زدگان و دل‌خستگان و قدر و قیمت شعر و شاعری نمی‌رسد. بنا بر این خاموشی پیشه کردن و شکستن خامه را تکلیف نموده می‌گوید:

تا کی و تا چند بنویسیم حسرت نامه را
به بود اکنون خموشی و شکستن خامه را
کار دشوار و سیاهی بر سر ما شد پدید
نیلگون کردیم طرح خویش و رنگ جام را

---

[۱۵] همان‌جا، ورق ۷ ب

[۱۶] همان‌جا، ورق ۱۶ الف

گریهٔ دل‌خستگان را بین، هنگام فراق
واله و شیدا و مجنون کرد خاص و عام را
در سخن‌دانی مپیچ، ای بوالهوس، در این زمان
اعتباری نیست شعر خوب و نطق و نام را...[۱۷]

طوری که از اشعار شاعر دیده می‌شود، اگر چه از شهزاده‌گان قراتیگین است، ولی از حیله و نیرنگ‌های امیران بخارا تاب آورده نتوانسته در غربت و دشواری‌ها عمر به‌سر برده است. بیهوده نیست، که شاعر اشعارش را «حسرت‌نامه» نامیده است.

از اشعارش چنین بر می‌آید، که شاعر به سن پیری رسیده است:

... به پیری رسیدم درین کهنه دیر
جوانی، کجایی، که یادت به خیر[۱۸]

هم‌چنان از دیوان شاعر فهمیده می‌شود، که او با شاعران عصر ۱۹ تاجیک و خصوصاً به شاعر شمس‌الدین دروازی، محمود دروازی (شعرش به لفظ و شیوهٔ دروازی ذکر شده است.) و شاعر عادل (باید عادل شغنی باشد.) شناسایی و مکاتبه داشته است. در این باره خصوصاً مکتوب‌های منظوم شمس‌الدین (دیوان، ورق ١٤ـ١٥) گواهی می‌دهند. از این‌جا پی برده می‌شود، که بخاری از اشعار شاعران درواز و قراتیگین با خبر بوده، به آن‌ها رابطهٔ دوستی و ایجادی داشته است. سال و جای وفات شاعر معلوم نشد.

---

[۱۷] همان‌جا، ورق ۲۱ الف

[۱۸] همان‌جا، ورق ۲۳ الف

عبدالحی

یکی از شاعران آخرهای عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ تاجیک می‌باشد. احوال و اشعار این شاعر تا سال‌های آخر معلوم نبود. خوشبختانه دانش‌جویان دانشگاه دولتی تاجیکستان با رهبری ا. صوفی‌یف در سال ۱۹۷٤ به ولایت غرم برای جمع‌آوری ایجادیات شفاهی خلق سفر نموده، در اثنای جستجو بسیاری از اشعار پراکنده و دیوان ناتکمیل این شاعر را به‌دست آوردند. دانش‌جویان هریک ش. نظروف و م. کبیروف در مجلۀ ناحیه به‌نام حقیقت کمسمال آباد (۲۲ سپتیمبر سال ۱۹٤۷) راجع به این شاعر خبر داده، دو غزل آن را هم‌چون نمونۀ طبعش به‌نشر رسانیده‌اند. حالا نسخۀ فوتو کاپی دیوان عبدالحی محمد صابرزاده تحت شمارۀ ۳ در ذخیرۀ آثار خطی انستیتوت زبان و ادبیات اکادمی علوم تاجیکستان محفوظ است.

این نسخۀ دیوان مال شخصی شاعر بوده در ورق ۵۲ ب در جای تخلص مهر خود را، که در آن نامش (عبدالحی) ثبت است، گذاشته است. علاوه بر این، در آخر کتاب تذکر خیلی روشن موجود است، که نشان می‌دهد، نسخه به‌دست خودش کتابت شده است. چنان‌چه: «تمت الکتاب به عون ملک الوهاب، کتیبۀ عبدالحی ناظم هذالکتاب... سنۀ ۱۳۷۱»

از این‌جا معلوم می‌گردد، که نسخه مال شخصی شاعر بوده و به‌دست خودش کتابت شده است. نسخۀ مذکور با خط نستعلیق خیلی خوانا به‌روی کاغذ خوقندی با جوشۀ سیاه نوشته شده، سرلوحۀ بحرها با رنگ سرخ جدا شده‌اند.

دیوان به شکل عنعنوی موافق الفبای عربی مرتب شده است، ولی متأسفانه، اول کتاب از بحر (ا) تا (ذ) افتاده، تنها از بحر (ذ) تا پایان یعنی تا (ی) باقی مانده است.

حجم دیوان با دو ورق که بعدتر نوشته شده، ۸۰ ورق را در بر می‌گیرد. قد و بر آن (۱۹ در ۱۳) سانتی‌متر می‌باشد.

ورق اول که از کاغذ دیگر می‌باشد، با یک غزل شاعر مشفقی آغاز می‌شود، که مطلع آن چنین است:

تأمل در قدح دادن مکن، ساقی بهار است این
چو از دست تو می آید چه وقت انتظار است این

ولی در پشت این ورق باز شعرهای عبدالحی جای گرفته است، که برای همین، ما آن را ورق اول دیوان شاعر به حساب آوردیم. شعرهای بعد از مرتب ساختن دیوان، در حاشیهٔ همان بحرها جای داده شده‌اند. از این جهت سطرهای کتاب خیلی زیچ و مشکل خوان شده‌اند. علاوه بر این، به دلیل آسیب دیدن کتاب از اثر نمناکی بعضی ورق‌ها سیاه شده و به مشکل خوانده می‌شوند.

مقاوهٔ اول این نسخه، که شیرازه بندی سرخ داشته است، افتاده است. ولی بعدها از کدام یک کتاب درسی حاضره برایش مقاوه ساخته‌اند، که شیرازه بندی حاضرهٔ آن از پوست کهنه است، که بعضی جایش سرخ و بعضی جایش سیاه می‌باشد.

دیوان به‌طور عنعنوی مرتب ساخته شده و از غزل آغاز می‌یابد و در هر ورق ٤٥ بیت جای داده شده است. در دیوان ۱۷۰ غزل (۷٦٥۰ بیت)، ١٦ مخمس (۱۰۰۵ بیت)، یک مناجات (۱۵ بیت)، یک موعظه (۱۲ بیت) و ٧٤ رباعی موجود است. ولی در اثنای تدقیق معلوم شد، که از آن ٧٤ عدد رباعی تنها ٥٤ آن رباعی بوده، ۲۰ عدد دیگر دو بیتی‌های شاعر می‌باشند و تعداد هر دو ١٤٨ بیت را در بر می‌گیرند.

در دیوان ۳ قطعه (۸ بیت) ثبت شده است. از روی حساب ما، همه اشعار شاعر که در این نسخه موجود اند، ۸۸۳۸ بیت را در بر می‌گیرد.

تاریخ اتمام کتابت در این رباعی بیان شده است:

با معصیت آن، که قادر است و اعلام
در سال دو قاف و یا، دو نون غین و دو لام
از دست کمینه بنده عبدالحی نام
در سوم شوال بگردید تمام

از روی حساب ابجد حرف‌های مصرع دوم به سال ۱۳۷۰ برابر می‌آید، ولی خود شاعر آن را ۱۳۷۱ می‌نویسد، که از روی تخمین الف کلمۀ ی را نیز حساب کرده است، که با این طریق ۱۳۷۱ می‌شود، و به حساب میلادی به سال ۱۹۵۱ برابر است.

سر چشمه دیگر، که راجع به این شاعر معلومات می‌دهد، مواد جمع آوردۀ شریف خواجۀ کوهستانی می‌باشد.[1] براساس بعضی معلومات شفاهی و بعضی اشاره‌های موجود در دیوان شاعر، ترجمه حال او را چنین تنظیم کردیم:

عبدالحی محمد صابرزاده در سال ۱۸۶۹ در قشلاق چارمغزک قراتیگین در خانوادۀ دهقان کم‌زمین تولد یافته است. بعدتر پدر و مادرش به‌خاطر کم‌زمین بودن این دیهه به دیهۀ مُجی‌خرو قراتیگین مهاجر شده و به آن‌جا رفته‌اند.

شاعر معلومات ابتدایی را در نزد پدرش، که او نیز شخص باسواد بوده است فرا می‌گیرد. بعد از تحصیل ابتدایی، در مدرسه‌ای درس خوانده است. راجع به این موضوع در رباعی زیرین اشاره‌یی موجود است:

نه تاق و رواق مدرسه می‌خواهم
نی بحث و خیال و وسوسه می‌خواهم

[1] شریف خواجه. بیاض. جلد ۵، نسخۀ دخیرۀ ۳، فلکلور انستیتوت زبان و ادبیات رودکی، اکادمی علوم تاجیکستان.

از شوق تمنای تو فارغ دلکی
از قید علوم هندسه می‌خواهم

ولی مکان تحصیل و جای مدرسه خوب معلوم نمی‌شود، اما از روی نزدیک بودن مسافهٔ راه شاید در قوقند درس خوانده باشد.

بعد از ختم مدرسه به همان دیههٔ مُجی‌خرو برگشته، تمام عمر خود را در کار دهقانی و شعر گویی صرف می‌کند. او در مُجی خرو هم زمین خیلی کم داشته، مثل دیگر دهقانان کم‌زمین کوهستان تا سال ۱۹۲۰ قشاقانه زندگی می‌کرده است. بیهوده نیست، که شاعر در جوانی پیر شدن خود را تأکید می‌کند:

... در خیال وصل آن دلبر کنون
غصه و اندوه ما را پیر کرد
نغمهٔ چنگ و رباب و ذوق دل
در عروق جان مرا تأثیر کرد
در غمش عبدالحی غم پیشه را
در گلستان جوانی پیر کرد...[۲]

ولی بعد از انقلاب اکتوبر زندگی‌اش به کلی خوب می‌شود. از اشاره‌های بالا نیز فهمیده می‌شود، که شاعر به سن پیری رسیده است، زیرا تا سال ۱۹۵۱ که سن‌اش به ۸۲ رسیده در قید حیات بودنش معلوم است. از آن‌جا که کتابت دیوان را خودش انجام داده است و تاریخ اتمام آن را ۱۹۵۱/۱۳۷۱ می‌نویسد، معلوم می‌شود، که وفاتش بعد از سال ۱۹۵۱ واقع شده است.

---

[۲] عبدالحی. دیوان ورق. ٦٣ ب

جای وفات شاعر و مرقد آن در همان دیهه بوده تا حال موجود است. دیوان شاعر اکثریت انواع شعری را دارا بوده و بیشتر غزل را در بر می‌گیرد و بعد از آن مخمس جای ثانی را اشغال می‌کند. در بارۀ سرایش مخمس خود شاعر می‌نویسد:

«چند غزل از دیوان‌های عزیزان مخمس شود. ان‌شاءالله.

شعر حافظ که دور سازد خواب

شعر بیدل، که می‌کند دل آب

هم ز اشعار عارف نامی

صاحب شوق مولوی جامی

هم ز اشعار غیاثی و املا

شعر هایی، کنم مخمس‌ها...»[۳]

در حقیقت هم غیر از یک مخمس نعتیه، که ٤٥٠ بیت را در بر می‌گیرد، باقی مخمس‌ها را ۳ مخمس بر غزل حافظ، یک مخمس بر غزل جُوَینی، ٦ مخمس بر غزل بیدل، ۳ مخمس بر غزل جامی، یک مخمس بر غزل غیاثی بدخشانی و یک مخمس بر غزل املای بخاری بسته است.

از روی مضمون، اشعار این شاعر اساساً مسئلۀ عنعنوی عشق و عاشقی را در بر می‌گیرد. عبدالحی اکثر عشق حقیقی انسان را توصیف می‌کند و در بعضی غزلیاتش توصیف عشق الهی به‌نظر می‌رسد. در بعضی از غزل‌ها شاعر درد و الم و احوال خود را بیان نموده است، چنان‌چه این بیت‌ها بدان اشاره می‌کنند:

---

[۳] همان‌جا، ورق. ۲ ب

بنه عبدالحی، اندر سینهٔ خود
ز درد و سوز و غم هر روز صد داغ[٤]

یا این‌که:

دلم گشته فارغ ز غوغای شهر
تهی دست هستم ز بازار دهر[٥]

یا این‌که:

وصل گل حاصل نشد عبدالحی مسکین تو را
گرچه هم‌چون بلبلان کردی تو افغان، ای دریغ[٦]

از این‌گونه شکایت‌ها از زندگی در ایجادیات پیش از انقلاب شاعر زیاد به‌نظر می‌رسد. مضمون پند و نصیحت هم‌چون موضوع عنعنوی در اشعار عبدالحی نیز مقام نمایانی دارد. شاعر در اشعارش بعضی فکرهای پند و نصیحت‌آمیز را بیان کرده است. چنان‌چه در دو بیت زیرین او می‌خوانیم:

تا نکنی جای قدم استوار
پای منه در طلب هیچ کار
در همه کاری، که درایی نخست
راه به بیرون شدنت کن درست[٧]

در این معنی ناصر خسرو حتی در عصر ۱۱ چنین گفته است:

---

[٤] همان جا، ورق . ٤ الف

[٥] همان جا، ورق. ۳ ب

[٦] همان جا، ورق. ٤ ب

[٧] عبدالحی. دیوان. ورق. ۳۷ الف

به هر جایی، که خواهی در شدن را
نگه کن راه بیرون آمدن را [۸]

ولی آشنا بودن عبدالحی با اشعار ناصر خسرو، به ما معلوم نیست، اما در این مضمون شعر خوب گفتنش جالب دقت است. شاعر از پیروان آیین اهل سنت بوده و به شهاب الدین سهروردی اخلاص داشته است، که یک شعر خود را در توصیف او سروده و وی را «پیر دست‌گیر» خود می شمارد.[۹]

ولی اهمیت اشعار عبدالحی در آن است، که او هم‌چون نمایندۀ اهل محنت بر ضد ظالمان، مال‌داران و عمل‌داران برآمد کرده، آن‌ها را هجو و تنقید می‌نماید. شاعر در این غزل چندی از آن گروه‌ها را هجو گفته و نسبت به آن‌ها نفرت خود را ابراز داشته است:

یاد اهل جاه بر دل جز غم و آزار نیست
وا دریغا، مردمان را دیدۀ بیدار نیست
چهار شخص ظلم پیشه کرده اند در مُجی‌خرو
اندر این‌جا هیچ کس ظالم تر از این چهار نیست
زان یکی باشد شریف مانند قارون مال‌دار
زهر قاتل در درونش اندرون مار نیست
نیست حاصل گردن غفص سفر هیچ بُقه را
هیچ ترسا مثل او بد فعل و بد کردار نیست
دیگری گویم شفیع حاجی ز وصفش نقطه‌یی
هیچ نر خوک از شفیع توفلنگ مردار نیست...

---

[۸] ناصر خسرو. دیوان اشعار. تهران. ص۵۵۱

[۹] عبدالحی. دیوان. ورق. ۲۸ ب

از میراخورها یکی بر طبع من نامد پسند
در تواضع هیچ‌کس مانند دولت‌یار نیست
بنده عبدالحی نیاندیشد ز مکر ظالمان
هرکی عزت یافت از خلق نزد ظالم خوار نیست[۱۰]

از این شعر چنین برداشت می‌شود، که عبدالحی شخص پیش‌قدم و شاعر با استعداد و روشن‌فکر بوده است. اشعار عبدالحی خوش‌آهنگ و روان بوده، با احساسات بلند عاشقانه سروده شده‌اند. در آینده، بدست آوردن دیوان مکمل این شاعر بی‌اهمیت نخواهد بود.

[۱۰] مجلهٔ «حقیقت کمسمال آباد» از ۲۲ـ۰۹ـ۱۹۷٤

عاب‌الدین

عاب‌الدین محمدی‌زاده، نیز از شاعران عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ قراتیگین بوده است. شریف خواجۀ کوهستانی، که بعضی غزل‌های او را یادداشت کرده است، تولد او را از قشلاق آسیاب درۀ ناحیه هاییت در سال ۱۸۷۸ و وفاتش را سال ۱۹۳۳ قید کرده است. علاوه بر این معلومات دیگری راجع به این شاعر در دست نداریم. اما از آن‌جایی، که شریف خواجه او را در قید حیات دیده و با وی ملاقات کرده است، معلومات او صحیح به نظر می‌آید. عاب‌الدین به درجۀ کمالات شاعری نرسیده، اشعارش به درجه شاعران هوس‌کار می‌باشد. در شعر تخلص مخصوص ندارد و گاهی اسم خود «عاب‌الدین» را می‌نویسد. عاب الدین در هجو هم دست داشته است. همۀ اشعار موجوده‌اش ۱۱۱ بیت می‌باشد.

در اشعار او در پهلوی موضوعات عشق و عاشقی، وقایع مبارزه بر ضد بایان انعکاس یافته است. مرثیه‌یی، که شاعر در سال ۱۹۲۰ در مورد قتل عثمان نام شخص انقلابی نوشته است، به شخص پیش‌قدم و طرف‌دار انقلاب بودن او گواهی می‌دهد.

موافق معلومات شریف خواجۀ کوهستانی در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در ولایت قراتیگین (بعدها ولایت غرم) ۱۳ نفر شاعر دیگر هم زندگی نموده و شعر می‌سروده‌اند. ولی احوال و اشعار آن‌ها خوب معلوم نیست. شریف خواجه در بیاض خود از اشعار آن‌ها نمونه می‌آورد، ولی بنا بر کم بودن اشعارشان ما آن‌ها را در قطار شاعران صاحب دیوان به حساب نیاوردیم. اما در باب‌های آینده شعرهای پراکندۀ آن‌ها به تحلیل گرفته می‌شود. از تعداد شاعران عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ قراتیگین، از میراث ادبی باقی‌ماندۀ آن‌ها، هم‌چنین از مشاعره و مناظره‌های آن شاعران روشن به نظر می‌رسد، که ولایت مذکور نیز دایرۀ ادبی خود را داشته است. از بس‌که خصوصیت‌های فرق‌کنندۀ این دایره‌ها از یک‌دیگر آنقدر زیادنیست، ما در این خصوص در قسمت خلاصه‌ها مکث خواهیم کرد.

باب چهارم ـ دایرۀ ادبی درواز

دایرۀ ادبی درواز از آخرهای عصر ۱۸ خیلی روشن به‌نظر می‌رسد. سبحان قلی خان شاه درواز، که در آخرهای عصر ۱۸ حکومت‌روایی کرده است، در دربار خود شاعران زیاد محلی را جمع نموده، خودش و پسرش نیز به شعر و شاعری مشغول بودند.

پس از حاکمیت سبحان قلی خان در زمان حاکمیت شاه ترک خان هم دایرۀ ادبی درواز خیلی قوت می‌گیرد. شاه ترک خان که خودش نیز ذوق شاعری داشته است، در دربار خود شاعران زیاد درواز را جمع کرده با آن‌ها مشاعره و مباحثه‌های ادبی می‌آراسته است. از روی بعضی مواد چنین می‌نماید، که شاه ترک خان از امیر عمرخان تقلید کرده در دربار خود شاعران را جمع آورده، آن‌ها را به جواب گفتن بر اشعار خود وادار می‌کرده است.

جواب گفتن شاعر محمود خان، لطف الله خان فطرت، عزیز بیک هجری بر رباعی شاه ترک خان گواه روشن این مدعاست. آن رباعی‌ها چنین‌اند:

شه ترک خان:

رخسار تو با لعل بدخشان ندهم
زلفین تو با سنبل و ریحان ندهم
گر وصل تو یک لحظه میسر گردد
با جام جم و تخت سلیمان ندهم

میرزا محمودخان:

من روی تو را به ماه تابان ندهم
زهراب غمت به آب رضوان ندهم
هرگاه که جان‌ستان بیاید به سرم
تا روی ترا ندیده‌ام، جان ندهم

میرزا لطف الله فطرت:

یاقوت لبت به گوهر جان ندهم
کفر سر زلف تو به ایمان ندهم
گفتم خونم به گردن غمزه‌ی تست
خندید و به غمزه گفت تاوان ندهم

میرزا عزیزبیک هجری:

من وصل تو، ای نگار، آسان ندهم
تا روز فراق را پریشان ندهم
با خنجر ناز تو اگر کشته شوم
آن کشته خویش را به صد جان ندهم

هجری:

من زلف ترا به سنبل تر ندهم
خال لب تو به مشک و عنبر ندهم
گر وصل تو یک لحظه میسر گردد
با جام جم و تخت سکندر ندهم[۱]

در آخر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در دورۀ حکم‌رانی میرزا یولداش‌بی بخاری انکشاف دایرۀ ادبی درواز را خیلی روشن مشاهده کردن ممکن است. شاعران ناجی، راجی، خاکی، غافل، عزت، ذوقی، مهجور و دیگران از شاعران همین دوره می‌باشند.

در اشعار این شاعران مشاعره، نظیره، مخمس بستن بر اشعار هم‌دیگر، هجو گفتن به یک‌دیگر و مانند این‌ها رواج می‌یابد. داعی بخاری با کدام یک سببی به شاعر ناجی خطاب کرده، او را چنین هجو می‌کند:

ایا، ای ناجی آلوده کردار
سخن دارم به تو از زخم آزار
شدستی کاسه‌لیس کهنه‌پوشان
که این عادت ترا آمد ز دوار
نکردی سویم اصلا هیچ حرفی
نمک گیرد، شوی هم کور و کروار
ز اول شد ترا رزق از در کس
به گرد کاسۀ مردم مگس‌وار

[۱] افغانستان، کابل، ۱۹۵۵، ص ۳۳۲

نکردی پند داعی بر سر وگوش
که خواهی شد ز دونان هم به آزار[۲]

چنین تخمین می‌رود، که پس از این هجو شاعر خاکی دروازی به طرفداری ناجی برخاسته داعی را هجو می‌گوید.

داعی آن هجو را در بیاضی دیده، شعر زیرین را در جواب خاکی می‌نویسد:

... اندر بیاضی دیدم، خاکی ز ما سخن راند
گه می‌نوازدم دل گاهی دهد الم هم
اسپی که خوش لجام شد او را چه جای قمچین
هم‌چون جیرندِ ما دان نبود ورا مثل هم
چون تای سرخ بد رو کج می‌رود وَ هر راه
لازم ادب دهد کس شاید شود که اهلم
داعی به دل ندارم مغموم ز من شود کس
گر می‌شود ملولی باشم حزین من هم[۳]

خاکی از این‌گونه تهدید هراسیده، در مدح آن حاکم مخمسی گفته است، که در آن از حاکم عفو گناه خود را طلبیده چنین می‌نویسد:

... در آن زمان که این دون از خذمتت جدا بود
حیران خویش وان هم در فکر مبتلا بود
یک حرف لا معانی اندر قلم ادا بود
هرچند کرده‌ام را آن واقع‌الجزا بود

---

[۲] بیاض شماره ۸۱۹، ذخیرهٔ دست‌نویس‌های شرقی اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۶۵ الف

[۳] همان‌جا، ورق ۱۶۵الف

گشتم خجالت از وی چون آن جناب دیده
از روی مهربانی کردند عفو ما را
با آب حلم و عفت شستند مدعا را
بنواخت از ترحم این خستۀ گدا را
یارب بده تو این دم از جانبم جزا را
کن واصلش به زودی با اهل و نور دیده[٤]

از مثال‌های بالا و مواد در دست بوده، به صورت روشن معلوم می‌گردد، که از آخرهای عصر ۱۸ تا ابتدای عصر ۲۰ در دایرۀ ادبی درواز شاعران زیادی اشتراک کردند. اکنون با بعضی از آن شاعران درواز شناس می‌شویم.

[٤] بیاض شماره ۸۱۹، ورق ١٦٥ الف

هبای دروازی

هبأ از شاعران آخرهای عصر ۱۸ و اوایل عصر ۱۹ می‌باشد. ولی در مورد احوال و اشعار شاعر در تذکره‌ها معلوماتی داده نمی‌شود. تنها در مجموعهٔ «افغانستان»[۱]او را شاعر دروازی گفته، دورهٔ حیاتش را سال‌های ۱۲۰۰ـ۱۲٦۰/ ۱۷۸٦، ۱۸٤٤ تخمین کرده و پس از این یک غزل او را، که با مطلع زیر آغاز می‌یابد، درج کرده‌اند:

«ز گمنامی چو عنقا صاحب نام و نشان گشتم
جرس فریاد محمل بستن هر کاروان گشتم...»[۲]

هبأ از خود دیوان اشعارش را به میراث گذاشته است، که خوش‌بختانه، یک نسخهٔ خیلی خوب آن در اختیار ما قرار گرفته است. نسخهٔ مذکور خطی بوده زیر شماره ۸۲۱ در ذخیرهٔ آثار خطی اکادمی علوم تاجیکستان نگاه داشته شده است.

دیوان مذکور حجماً ۱۲۲ ورق (۱۹,۵ در ۱۲,٤) بوده، با خط نستعلیق خیلی خوب با دست محمد امین شاه میراخور، از ساکنان دیههٔ میانِ خم وری، (دیهه‌یی است در نزدیکی‌های قلعهٔ خم) در سال ۱۸۹٦/۱۳۱٤ کتابت شده است. کاغذ دیوان قوقندی است. کتاب مذکور هیچ‌گونه لوحه و جدولی ندارد. در هر ورق ۲۲ـ۲۳ بیت درج گردیده و مجموع اشعار دیوان ۲۷۰۰ بیت را تشکیل می‌دهد.

مقاوهٔ دیوان زردچه تاب بوده از استحصال صحافان محلی درواز می‌نماید.

ما در پایین در مورد احوال و اشعار هبای دروازی بعضی معلومات را براساس همین نسخهٔ دیوان ذکر شده یاد می‌نماییم.

---

[۱] افغانستان، ۱۳۳٤ / ۱۹۵۵، ص ۳۱٤

[۲] همان‌جا ، ص ۳۱٤

هبأ تخلص ادبی شاعر بوده، نامش عبیدالله می‌باشد. در آخر مرثیه، که به مناسبت وفات برادرش گفته است، نام او چنین ذکر می‌یابد:

عبیدالله، رنگین نظم از خون جگرکردم
قلم از شاخ مژگان و سیاه از چشم ترکردم
به تاریخ وفات حکمت‌الله «داغ سر» کردم
هبأ، غمنامه سر از بهر فرزند پدرکردم
گریبان چاک، بر سر خاک، بر لب نغمهٔ قانون

در ورق ۱۲۲ باز کاتب دیوان محمد امین شاه میرآخور نام شاعر را چنین قید می‌کند: «تمام شد و با اهتمام انجامید نظم‌های دلکش عبیدالله زغری».

از معلومات بالا معلوم می‌گردد، که نام شاعر عبیدالله بوده در قشلاق زغر ریان قلعهٔ خم زندگی می‌کرده است. سال تولد و وفات شاعر معلوم نیست. معلومات مؤلفان مجموعهٔ «افغانستان» که حیات شاعر را در بین سال‌های ۱۲۰۰ـ۱۲۶۰ /۱۷۸۵ـ۱۸٤٤ ذکر کرده‌اند، نیز آن‌قدر درست نیست. زیرا شاعر در مرثیه‌یی به‌مناسبت وفات برادرش مادهٔ تاریخ آن را «داغ سر» می‌گوید، که به سال ۱۸٤۸/۱۲٦٥ برابر می‌آید که زنده بودنش را تا این سال نشان می‌دهد. از روی اشعارش نیز معلوم می‌گردد، که او زیاده از ٦۰ سال عمر دیده است و در یک غزلش در این باره چنین اشاره می‌کند:

از شصت رفت عمر و ندامت چرا کنم؟
این قرص توشهٔ سفر من نمی‌شود[۳]

هبأ از دروازی بودنش بارها در اشعارش یاد می‌کند و در این شبهه‌یی نیست، که شاعر در درواز تولد شده و در همان‌جا زندگی به‌سر برده است. این مصرع‌ها به درستی

[۳] دیوان، ورق ۲۱ ب

این فکر گواهی می‌دهد:

... ربع مسکون را سیاحت می‌کند هوشم هبأ
تاکه گشتم ساکن دروازهٔ درواز طبع...[٤]

یا این‌که:

با عشق جانسوز هبأ گشت چو دمساز
گردید ملامت زده سر تا سر درواز[٥]

یا این‌که:

ز رشک عارضت باغ ارم را بر زمین کردی
مرا دروازهٔ درواز را خلوت گزین کردی

احوال زندگی و از کدام طبقهٔ جامعه بودن شاعر معلوم نیست. ولی از آن شکایت‌های سختی، که در اشعارش از قشاقی و تهی‌دستی می‌کند، خوب روشن می‌گردد، که او خیلی کم‌بغلانه و قشاقانه عمر به‌سر برده است. این بیت‌ها گواه حال او می‌باشد:

به جز نقد تجلی نیست در بازار قشاقی
مصیبت خانه بهتر باشد از معمار قشاقی
تمام میوه‌ها را در مزاج طبع سنجیدم
بود از زهر قاتل تلخ‌تر اشجار قشاقی...[٦]

البته قشاقی و ناداری شاعر را مجبور کرده است، که برای گذرانیدن روزگار از مردمان دارا پول قرض گیرد. خود کلمهٔ قرض یکی از بدترین کسلی‌های اجتماعی زمان

---

[٤] دیوان، ورق ٤٦

[٥] دیوان، ورق ١٤١ الف

[٦] دیوان، ورق ٣٢ الف

فیودالیزم است، که در این باره اشخاص زیادی مکث نموده و هبأ هم که به این کسلی مبتلا شده است، راجع به آن چنین می‌گوید:

وای بر حال تهی‌دستی، فتد در دام قرض
جز به مردن چاره نتوان ساختن انجام قرض
هرکجا باشد دو مفلس شیشۀ ساعت‌نما
هر زمان در چشم هر ریزد غبار و نام قرض
خار می‌گردد بر اعضای ماهی استخوان
گوش آن نا دسترس گر بشنود پیغام قرض
نیست ممکن زحمتی، کز منت دونان فزون
پاره می‌گردد کتان دل ز ماه وام قرض
ای هبأ، گرد سر زرپروران یک‌سر مپیچ
تا نگردی جبهه‌سای درگه اصنام قرض[۷]

از شعرهای بالا روشن است، که شاعر هبأ تلخی‌های قشاقی و قرض‌داری را از سر گذرانیده حالات تنگ زنده‌گی خود را به‌طور حقیقی در اشعارش تصویر می‌نماید. از احوال خانوادۀ شاعر نیز معلوماتی به دست نداریم و تنها از مرثیه‌یی که در بالا از آن گفته بودیم، معلوم است، که یک برادر او، که حکمت‌الله نام داشته است، در سال ۱۲٦۵– ۱۸٤۸ وفات یافته است.

[۷] دیوان اشعار، ورق ۱۱ب

قلی

قلی تخلص ادبی و یک بخش نام شاعر آخرهای عصر ۱۸ و نیمهٔ اول عصر ۱۹ درواز سبحان قلی بن سید شاه می‌باشد. از روی بعضی معلومات موجوده چنین می‌نماید، که قلی در ناحیه شکی درواز افغانستان حاکم بوده است، که موافق اصطلاح همان وقت آن را «شه» می‌گفتند. جریان حیات این شاعر خوب معلوم نیست، ولی از اشعار خودش و بعضی معلومات دیگر در درواز زنده‌گی کردن او روشن است. راجع به این شاعر، یولداش‌بی داعی ترتیب‌دهندهٔ بیاض شماره ۸۱۹ چنین خبر داده است.

«... داعی حقیر در سنه ۱۳۱۵ بود که، به منصب امارت اُرُنبی سرفراز شده به ولایت درواز حاکم گردیده در آن وقت این بیاض را به جهت یادگاری نموده در صفحه اول آن از غزلیات سبحان قلی خان، شه ولایت مذکور تا غزل و قصاید اهل آن ولایت، از حاضر تا سابق داخل نموده. سه سال به ولایت مذکور حکم‌رانی کرده...»[۱] ترتیب دهنده ۱۹۳ بیت را از اشعار گوناگون شکل این شاعر درین بیاض خود درج کرده است.

معلومات دیگری دربارهٔ سبحان‌قلی خان در مجموعهٔ «افغانستان» به‌نظر رسید، که مؤلفان آن نیز در ناحیهٔ شکی درواز مکان و حکومت داشتن و تا سال‌های ۱۲۲۰ـ۱۲۳۰ هجری/۱۸۰۵ـ۱۸۱٤ میلادی در قید حیات بودن او را ذکر کرده‌اند.[۲]

از روی تخمین وفات شاعر نیز در همان ناحیهٔ شکی درواز صورت گرفته باشد. قلی باید شاعر صاحب دیوان باشد، زیرا بیاض شماره ۸۱۹ غزل، مثنوی، مثمن، مناجات و انواع دیگر شعری او را می‌بینیم، ولی تاکنون دیوان او دسترس نشده است. حالا غیر

---

[۱] یولداش‌بی، بیاض شماره ۸۱۹ ، ذخیره اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۸۷ ب

[۲] افغانستان، کابل، ۱۹۵۵، ص ۳۱۱

از ۵ غزل (٤٦ بیت) یک مثنوی در نصیحت فرزند (۹۳ بیت)، ۲ مناجات (۲٦ بیت) و یک مثمن او (٤٤ بیت)، که همگی ۲۰۹ بیت می‌شود، چیز دیگری در دست نداریم.

اما از اشعار موجود هم دانستن دشوار نیست، که شاعر بیشتر در موضوع حمد و نعت، مناجات و پند و اخلاق شعر می‌گفته است. از آن شعرها چنین به نظر می‌رسد، که قلی به جریان تصوف بیشتر میل داشته است.

در اشعار این شاعر یک خصوصیت عجیبی به نظر می‌رسد، که ما آن را در شعر شاعران دیگر، که از طبقه‌های بالایی جامعهٔ فیودالی برآمده‌اند، دیده نمی‌توانیم. این شاعر از ظلم، بی‌عدالتی و مفت‌خوری صنف حاکم، که خودش نمایندهٔ آن است، آشکارا و اقراراً سخن می‌راند. او در مثنوی «نصیحت فرزند» به پسرش چنین می‌فهماند:

... هستیم همه ظالم و ستمگر
آدم‌وش و در حقیقت اژدر...
ای وای به حال ما که هر روز
صد جور کنیم و ظلم جان‌سوز
هر لحظه کنیم هزار بیداد
مردم همه جورگو به فریاد... [۳]

شاعر کمبودی و نارسایی صنف‌های حاکم را روشن ذکر کرده فرزند خود را به آموختن علم و ادب، عادل بودن و خصلت‌های خوب حمیده داشتن دعوت می‌نماید.

چنین گمان می‌رود، که قلی در دربار خود شاعر یگانه نبود. حاکم، که ذوق شعر و شاعری داشته باشد، در نزد خود شاعران و عالمان دیگر را نیز جمع می‌نماید. ولی، متأسفانه، معلومات در بارهٔ شاعران دیگر دربار او به ما دسترس نشد.

---

[۳] بیاض ۸۱۹، ورق ۸ ـ۱۳

بحری دروازی

مرحوم دهاتی شاعر و عالم معروف تاجیک در سال ۱۹٤۰، هنگام ترتیب دادن «نمونه‌های ادبیات تاجیک» با تأسف یادآور شده بود، که ترجمهٔ حال و اشعار بسیاری از شاعران با استعداد کوهستان تاجیک در سرچشمه‌های ادبی ذکر نیافته‌اند.

دهاتی در مقالهٔ «شاعران کوهستان» ٤ شاعر را ذکر کرده، در بارهٔ آن‌ها، از جمله چنین نوشته است:

«از مثال‌هایی، که در پایان می‌خوانیم، صاحب استعداد بودن شاعران مذکور (خصوصاً، حسرت و بحری) نمایان است.

ما باوری کامل داریم، که در نتیجهٔ جستجو و آموختن احوال و اشعار شاعران کوهستانی، بسیاری از شاعران با استعداد یافت می‌شوند، که سزاوار داخل شدن به تاریخ ادبیات ما می‌باشند. یکی از چنین شاعران با استعداد کوهستانی بحری دروازی می‌باشد».[۱]

بحری تخلص ادبی نورالحق شاعر بوده، اسم و لقب پدرش عبدالحی بن مولانا عبدالقهار بوده است. بحری در سال ۱۸٦۰/۱۲۷۷ در عایلهٔ شخص با معرفت دیههٔ سنگیون قلعهٔ خم تولد شده است.

او در سن ۱۵ سالگی در نزد پدرش درس خوانده، صاحب خط و سواد می‌شود. ولی پدرش طلبات علمی و استعداد جوان علم دوست را قانع کرده نتوانسته، به نزد عالم معروف دیهه، که او را مخدوم اعلم می‌گفتند، به تحصیل می‌گذارد. بحری، که شوق کلان علم آموزی و قابلیت فطری داشته است، در اندک مدت از علوم ریاضی،

---

[۱] الف. دهاتی، کلیات، ج ۵، دوشنبه، ۱۹٦٦، ص ۳۰

حکمت، فلکیات، هندسه، منطق، فلسفه و ادبیات معلومات کافی پیدا می‌کند. مخدوم اعلم را قابلیت و ذهن تازۀ بحری در حیرت می‌گذارد. بنابر این مخدوم مذکور به نزد پدر بحری آمده، چنین اظهار می‌کند. «نورالحق در بسیاری مسأله‌ها بر من غالب می‌آید». استاد خاکسار و دل‌سوز ـ مخدوم اعلم برای به بخارا فرستادن بحری از پدرش اجازه می‌گیرد.

در سال ۱۸۸۱/۱۲۹۹ بحری ۲۱ ساله به بخارا رفته در مدرسۀ کوکل‌تاش، که یکی از مدرسه‌های معروف بخارا بود، به تحصیل می‌پردازد. ولی شهرت عالمی و شاعری بحری هنوز پیش از رفتنش به بخارا به اکثر عالمان و شاعران آن‌جا معلوم شده بود. بی‌سبب نبود، که مدرسان مدرسۀ کوکل‌تاش در بارۀ او چنین می‌گفته‌اند:

«این همان نورالحقیست، که قبل از رسیدنش در بخارا شهرت یافته بود.»[۲]

بحری مدت ۱۰ سال در مدرسۀ کوکل‌تاش تحصیل کرده، پس از آن از بعضی فنون به طالب‌العلمان درس می‌داد. دانش فراوان و طبع خوش شاعری و بعضی ویژگی‌های خوب آدم‌دوستی، خاکساری، خوش‌معامله‌گی بحری را دیده بسیار عالمان و شاگردان مدرسه‌های بخارا به اطراف او جمع می‌آیند و شهرت او در بخارا باز هم شایع‌تر می‌شود.

ولی این شهرت یک شخص کوهستانی و کم‌بغل به بعضی علمای بخارا و خصوصاً عمل‌داران جاهل و کم سواد معقول نشده، نسبت به او رشک و حسد پیدا می‌کنند. یکی از شاعران و تذکره‌نویسان معاصر بحری افضل پیرمستی در بارۀ این شخص علم دوست و شاعر با مهارت چنین می‌نویسد:

---

[۲] خسته، یادی از رفتگان، کابل، ۱۳٤٤، ص ١٤

«فارِس میدان تبت‌آغازی، حلاوت‌بخش سخنان فارسی و تازی، ملا نورالحق دروازی است، که طلب علم...[۳]خود ساخته، در سلک طلاب دارالعلم بخارای شریف به تحصیل علم پرداخته است. هنوز قدح پیمای بادهٔ استفاده است. در هر باب از شریکان و همگنان خود زیاده، بحری فطرتش معهٔ صید و ذهن ذهین اصابت قرینش را مضامین رنگین در قید است. سنش در عنفوان شباب است و شعرش جلا بخش مرآت خاطر احباب. اگر فلک هر چند به کام او تزویر کند هم، در میدان درجات کمال عالی درجات خواهد شد... »[٤]

از گفته‌های افضل هم پی بردن دشوار نیست، که بحری در بین معاصرین خود شهرت‌مند بوده است. اما علمای روحانی و بعضی آدمان عالم‌تراش از این شهرت عالم و شاعر جوان حسد برده، در قصد بیرون کردن او از بخارا می‌افتند.

بحری که شخص خیلی پخته و متواضع بود، در برابر افزایش تعداد حاسدان و مقابلان در سال ۱۸۹۱/۱۳۰۹ از بخارا برآمده به زادگاه خود درواز (قلعهٔ خم) می‌آید. این شخص علم‌دوست و شاعر معرفت‌پرور به قلعهٔ خم آمده مدرسه‌ای را تعمیر کرده، در آن به تدریس مشغول می‌شود. هر سال چندین نفر طالب علم، مدرسهٔ او را تمام می‌کرده‌اند.[٥]

اگر مسأله و مشکلات علمی‌ای در بین علمای بخارا به وجود می‌آمده است، برای حل آن به نزد بحری آمده، به سوال‌های خود جواب‌های صحیح می‌گرفته اند. می‌توان گفت، که در آخرهای عصر ۱۹ و اوایل عصر ۲۰ بحری در بین علما و ادبای قراتیگین و درواز عالم مشکل‌کشا بوده است.

---

[۳] در متن فوتوکاپی خوانده نشد. (بیضایی)

[٤] افضل، افضل التذکار، چاپ تاشکند، ۱۳۳٦، ص ۳٤

[٥] خسته، یادی از رفتگان، کابل، ۱۳٤٤، ص ۱٤ـ۱٥

البته، معلوم است، که احوال معیشتی و زندگی بحری از دهقانان کم‌بغل آن وقت درواز فرق نداشت. او به دهقانی مشغول بوده، به ضم آن از مشغولیت تدریسی‌اش کم و بیش درآمد داشته است.

شاعر در یک غزلش راجع به ضعیفی و کم‌قوتی خود، که البته، علامت درست نبودن احوال معیشتی او بود، چنین اشاره می‌کند:

... ضعیفی، آن قدر قوت ربود از جسم و جان من
که آب شبنمی در راه من جولان‌گه قیر است
محیط فضل را از مایهٔ عشرت چه می‌پرسی؟
زبان خامه تا دم می‌زند بر زخم شمشیر است...

در نتیجهٔ چنین ضعیفی و بی‌قوتی شاعر دوست داشتهٔ خلق به کسلی دچار شده، در سال ۱۹۱۵/۱۳۳٤ در سن ۵۵ سالگی از حیات چشم پوشید.

عبدالسلام دهاتی در «نمونه‌های ادبیات تاجیک» از روی معلومات هم‌دیاران شاعر و شهادت مرحوم شریف جوره‌یف حافظ خلق تاجیک، وفات بحری را سال ۱۹۱۵ـ۱۹۱٦ تخمین کرده است. اعتراف باید کرد، که این تخمین عین حقیقت است.

یکی از شاعران درواز تاریخ وفات او را به‌حساب ابجد چنین بیان می‌کرده است:

مُرد نورالحق بحری آنکه بُد استاد کُل
بود «حظ رحمت‌الله تعالی» سال فوت

در مصرع دوم بیت بالا عبارهٔ «حظ رحمت‌الله تعالی» مادهٔ تاریخ بوده، به حساب ابجد به سال ۱۳۳٤ هجری (۱۹۱۵ میلادی) برابر می‌آید.

اگرچه بحری در علم‌های زیاد زمان خودش دست بلند داشته است، ولی او را بیشتر اشعار رنگین و طبع موزونش شهرت‌مند نموده است.

بحری شعر را به سبک قدیمی (خراسانی) در نهایت سادگی، خوش‌آهنگی و بسیار پر آب و رنگ، عاشقانه و روان ایجاد می‌کند، که این علامت‌ها خصوصیت خاص اشعار شاعر می‌باشد. از روی مضمون اشعار بحری اکثر موضوع عشق و عاشقی را در بر می‌گیرد. از این جهت بحری را یکی از شاعران لیریک زمانش دانستن ممکن است.

خوش آهنگی اشعار شاعر از آن‌جا نیز معلوم است، که یکی از غزل‌های لیریکی او را، هنوز در هنگام حیاتش به یکی از آهنگ‌های موسیقی کلاسیک «شش‌مقام» داخل کرده‌اند، که حافظان تا کنون هم آن را می‌سرایند.

دیوان اشعار بحری تا کنون معلوم نیست، موافق معلومات شفاهی هم‌دیارانش او دیوانش را ترتیب داده بوده و یک نسخهٔ کامل آن به دست خواهر شاعر تا سال‌های ۱۹۵۰ موجود بوده، در سال ۱۹۵۰ هنگام گذشتن از دریای وخش این دیوان در آب افتاده و نابود شده است.[۶] ولی از آن‌جایی، که شعرهای او در بیاض‌ها و جنگ‌ها موجود اند، داشتن دیوان اشعار شاعر تخمین کرده می‌شود. در آینده جستجو و به‌دست آوردن دیوان اشعار شاعر پر استعداد تاجیک مفید است.

[۶] قراری که از دانشمند بزرگ تاجیک جناب استاد خدایی شریف‌زادهٔ مرحوم در شهر دوشنبه شنیدم، دیوان خطی بحری توسط خواهرش به روستای مونوی درواز انتقال شده است. (بیضایی)

ناجی

ناجی هم یکی از شاعران با مهارت آخر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ تاجیک می‌باشد.

در بارۀ احوال ناجی، عبدی تذکره‌نویس آخرهای عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در تذکرۀ خود کمی معلومات داده است. او می‌نویسد، که «ناجی تخلص ادبی شاعر ملا احمد خواجۀ بدخشانی است. او از بدخشان به ولایت کولاب آمده، چند وقت را در آن‌جا می‌گذراند.» عبدی، ناجی را خوش‌طبع و شیرین‌کلام شماریده، یک غزل او را که به شکل شیر و شکر (به زبان شغنی و تاجیکی) سروده شده است، درج می‌نماید.[۱]

ولی معلومات تذکرۀ عبدی در مورد بدخشانی بودن ناجی و به کولاب سفر کردن آن صحیح نیست. چنان‌که پایین‌تر، از اشعار خود ناجی خواهیم دید، که او از درواز بوده، مدتی به شغنان بدخشان سفر کرده است.

معلومات دیگر در بارۀ احوال ناجی در مجموعۀ «افغانستان» به نظر رسید. مؤلفان مجموعۀ مذکور چنین می‌نویسند:

«ناجی یکی از شاعران مشهور از قریۀ آرخود درواز بدخشان و نامش ملا میر خواجه است، اما ناجی تخلص می‌کند. اشعار و آثار ناجی، که به کثرت در دسترس است، هنوز به صورت مجموعه تدوین نشده. ناجی در سال ۱۳۲۲ به سن ۳٤ سالگی دنیای فانی را وداع کرد، لهذا می‌توان گفت، تولدش در سال ۱۲۸۸ هجری قمری صورت گرفته است.»[۲] پس از این یک غزل از اشعار او را درج می‌کنند.

سرچشمۀ دیگری، که راجع به احوال و اشعار ناجی بعضی معلومات می‌دهد، بیاض شماره ۸۱۹ ذخیرۀ آثار خطی اکادمی علوم تاجیکستان می‌باشد.

---

[۱] تذکرۀ عبدی، نسخۀ فوتوکاپی، شماره ۸، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۷۰

[۲] افغانستان، کابل، ۱۹۵۵، ص ۳٤۷

از روی اشاره‌هایی، که در این بیاض آمده است، چنین معلوم می‌گردد، که این بیاض را حاکم درواز و بعد تر حاکم شغنان میرزا یولداش‌بی و شاعر ناجی دروازی ترتیب داده، غیر از اشعار بعضی از شاعران درواز، اکثر اشعار خود را در آن درج می‌نماید.

در ورق ۱۲۲ ب این بیاض چنین آمده است: «از این صفحه پایان ـ دست‌خط و غزل‌های ناجی»

یادداشت دیگر را در ورق ۱۳۳ الف این بیاض می‌خوانیم، که چنین نوشته شده است:

«به موضع خارغ شغنان، دستخط کمینهٔ مذنب ملا میر احمد خواجهٔ دروازی تخلص ناجی با سال هجری ۱۳۲۰ شهر جمادی الاول»

موافق یادداشت‌های خود ناجی روشن است، که اسم شاعر ملا میر احمد خواجه و زادگاه و جای استقامت دایمی او دیههٔ کیوران درواز بوده است.

در نهایت، از روی قید ورق ۱۲۲ ب تا ۱٦۹ب (٤۷ ورق) این بیاض با دست خود ناجی نوشته شده است.

علاوه بر اشارات ذکرشده، باز در ورق ۱۳٤ الف و ۱۳۸ الف ما به چنین بیت‌ها دچار می‌آییم، که آن‌ها نیز با دست ناجی نوشته شدن یک بخش بیاض شماره ۸۱۹ را نشان می‌دهند.

چنان‌چه:

ز ناجی یادگار دهر ماند این نسخهٔ موزون
دل پر غم، جگر پر خون برون کاز آن دیار آمد[۳]

یا این بیت:

[۳] بیاض خطی شماره ۸۱۹ ، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۳٤

درین اوراق نظم وصف دلدار
نوشته یادگاری ناجی زار[٤]

از روی تخمین چنین به‌نظر می‌رسد، که ناجی در بین شاعران درواز شهرتمند و خوش‌طبع بوده، بنابر این، آخرین حاکمان شغنان و روشان اول ایشان‌قلی و بعدتر میرزا یولداش‌بی، که ذوق شعر و شاعری هم داشته‌اند، ناجی را با خود هم‌چون خادم و ترجمان به روشان و شغنان برده‌اند.

در نهایت ما در بیاض مذکور بسیار غزل و مخمس‌ها را می‌بینیم، که ناجی بر داعی و داعی بر ناجی تضمین کرده‌اند. حتی ناجی تاریخ حاکم شدن میرزا یولداش‌بی را به شغنان چند بار تکراراً یاد می‌کند. چنان‌چه:

... مه جمادی و سال پلنگ و هفتم ماه
هزار و سه صد و بیست رفته بُد از هجرت
ز یمن دولت آن پادشاه شهرِ بخار
رسید به شغنان چو میر با همت
افاضل همه امثال خویش عالی جاه
که اسم میر یولداش بی خوش‌فطرت...[٥]

میرزا فضل علی بیک سرخ افسر مؤلف «تاریخ بدخشان» تاریخ حاکمیت میرزا یولداش‌بی را نیز در همین سال ۱۳۲۰/ ۱۹۰۳ قید کرده است.» [٦]

از دلیل‌های بالا باوری کامل حاصل می‌شود، که ناجی تا سال ۱۹۰۳ در قید حیات بوده است. اما معلومات مجموعۀ افغانستان راجع به آن، که شاعر در سن ۳٤ سالگی

---

[٤] بیاض ذکر شده ، ورق ۱۳۸ الف

[٥] بیاض شماره ۸۱۹، ورق ۱۲٤ ب

[٦] فضل علی بیک، تاریخ بدخشان، ل، ۱۹۵۹، ورق ۱۱۷ الف

وفات کرده است، شبهه‌ناک به‌نظر می‌رسد. زیرا شاعر در یک رباعی به سفید شدن موی سر و خم گشتن قامتش چنین اشاره می‌کند:

یک چند من و جوانی با هم گشتیم
با عیش تمام
گاهی به طرب سرخوش و بیغم گشتیم
بر ذوق و مرام
نا خواست دمید صبح و پیری گل کرد
ناسوده هنوز
زین غم به زمین دوتا شده خم گشتیم
بگذشت خرام [۷]

از روی این دلیل، چنین می‌نماید، که شاعر زیادتر عمر دیده و حتی به پیری رسیده است. بنابر این، سال تولد او را هم، که سال ۱۲۸۸ هجری قمری دانسته‌اند، درست به‌نظر نمی‌رسد.

ناجی به روشان و شغنان بسیار سفر کرده است و مدتی هم در آن جای‌ها با همراهی حاکمان ایشان قلی بیک‌بی و میرزا یولداش‌بی استقامت کرده است. بنابر این، زبان شغنانی را خیلی خوب می‌دانسته است. این غزل شاعر، که با زبان شغنانی و تاجیکی به‌طور شیر و شکر گفته شده است، به درستی همین فکر گواهی می‌دهد:

مهوش لَپ[۸]بَشَند[۹]گل رخسار

---

[۷] بیاض شماره ۸۱۹، ورق ۱۲٤ ب

[۸] لپ: بسیار

[۹] بشند: خوب

لُودی[۱۰]با من به لعل شکر بار
عارضش خِیر[۱۱]و ابروانش تیغ
تَر[۱۲]پیرا[۱۳]یَد[۱٤]بگفتمش بسیار
لُودُم[۱۵]ای نازنین لب شکر
به[۱٦]مُر[۱۷]دَک[۱۸]از لبان دو سه و چهار
یت[۱۹]به پهلوی من نشست آن گل
دادی[۲۰]گل‌ها به گوشه‌ی دستار
دست در گردنش چُدم[۲۱]محکم
نُستُم[۲۲]اندر برش بدین اطوار

---

[۱۰] لودی: گفت
[۱۱] خیر: آفتاب
[۱۲] تر: به
[۱۳] پُرا: پیش
[۱٤] یَد: بیا
[۱۵] لودم: گفتم
[۱٦] به: بوسه
[۱۷] مُر: به من
[۱۸] دک: ده
[۱۹] یت: آمد
[۲۰] دادی: زد
[۲۱] چُدُم: کردم
[۲۲] نُستُم: نشستم

تسیم [۲۳]هو وشش به صد عشوه
پُتچ[۲۴]ناوکش نمود افگار
لفظ شغنی و حرف دروازی
ناجیا شیر و شکرت گفتار[۲۵]

می‌توان گفت، که ناجی در تاریخ ادبیات تاجیک اولین و یگانه شاعریست، که زبان شغنانی را با زبان تاجیکی آمیخته، به طرز شیر و شکر، شعر خیلی خوبی را ایجاد کرده است. او با این راه زیاده از ۱۷ کلمهٔ خاص زبان شغنانی را به شکل خطی یادداشت می‌کند.

ناجی نه تنها زبان شغنانی، بلکه زبان اوزبیکی را نیز خوب می‌دانسته است. غزل زیرین را به‌طور شیر و شکر به تاجیکی و اوزبیکی سروده است:

تیغ ابرویش به قتلم شد نمایان کُندلَنگ
بر جگر زان ناوکش زخمیست پنهان کندلنگ
ماه من آشفته رخ سویم نکرد اوت اوت لری[۲۶]
دیده ما را بر درش افتاده غلطان کندلنگ
یک شبی خلوت برفتم شد صدای سَن کیم دُر[۲۷]
بر درِ بارش بدیدم خواب دربان کندلنگ

---

[۲۳] تسیم: چشم
[۲۴] پُتچ: مژگان
[۲۵] تذکرهٔ عبدی، نسخهٔ فوتوگرافی شماره ۸، اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۷۰،
[۲۶] گذرید، گذرید.
[۲۷] تو کیستی؟

وا کشیدم من ز هجرش آه ای سز کورمه دیم[۲۸]
دود آهم بر فلک می‌رفت پیچان کندلنگ
ماه عید عارضش بر آسمان چیکدی[۲۹]گچَه
دست و پای جان ببستم بهر قربان کندلنگ
سنبل خط دور عارض آلگن آلگن جَ[۳۰]ای لری
بسته در پیش نگه صف جوش ریحان کندلنگ
یک شبی پیغام کرد آن یار یاندی کیلَمن[۳۱]
ناجی چشمش چار اندر راه و حیران کندلنگ[۳۲]

در این به چهار زبان شعر گفته است:

به زبان ترکی یخشی، به زبان فارسی خوب
به عرب حسن بگوید، که به شغنی لپ بشندت[۳۳]

ناجی با مردم درواز علاقۀ زیچ داشته، در بین آن‌ها، شاعر عزیز و محترم بوده است. شهرت شاعری و خوش‌کلامی او در درواز تا درجه‌ای می‌رسد، که ساکنان آن‌جا تا کنون هم سخنان هزل‌آمیز و شوخی را از نام این شاعر و راجی شاعر دیگر درواز بافته با عبارۀ: ناجی بگفت به راجی و راجی بگفت به ناجی از آن جا هم به‌وقوع آمده است. که او یک بخش اشعار خود را، با لهجۀ محلی (با عبارۀ خودش «لفظ دروازی») ایجاد

---

[۲۸] افسوس که شما را ندیدم.
[۲۹] دیروز به آسمان برامد.
[۳۰] جای گرفته است.
[۳۱] اکنون می‌آیم.
[۳۲] بیاض خطی شماره ۸۱۹، ورق ٦٦ ب
[۳۳] ب ۸۱۹، ورق ۱۲۲ الف

می‌کرده است. از این‌جاست، که اشعار شاعر بی‌دشواری در بین هم‌دیارانش پهن گردیده و به شهرت او می‌افزوده‌اند.

این نوع تمایل ناجی به‌سرایش شعر به شیوهٔ محلی گواه آن است، که او هم‌چون شاعر با استعداد ذوق و سلیقهٔ مردم وطن خود را در نظر داشته، به شیوه‌یی، که به آن‌ها فهما باشد، شعر می‌گفته است. برای مثال، غزل زیرین شاعر را، که در تضمین حافظ شیرازی گفته شده است، می‌خوانیم:

الا یا هی و ها لولی وش هیکل حمایل‌ها
شِیَم[۳۴] کلکات و هُش[۳۵] بوره، سَبُک همرنگ کهگِل‌ها
ز پون[۳۶] تا سر خط و خال حلیلون حالمی کشته
هُش ای سر صبر ای دل فَرَّه ای تن بسته محمل‌ها
نبستی واژُک[۳۷] دستی خود در گردنُم یک ره
وساخت سنگ مرمر داشت دل در حل مشکل‌ها
لبی بُرایه[۳۸] چون غنچه، اگر گپ می‌زنه طوطی
حَسَل، شهد و شکر ریزه، بیا و کن تناول‌ها
بود در چشم من رفتار او کَوگ سحرگاهی
زمین منت کنه، ره می‌روه ارمون در دل‌ها

---

[۳۴] شِیَم: شده‌ام.
[۳۵] کلکات: گرنگ
[۳۶] پون: پایان
[۳۷] واژک: ریسمان
[۳۸] برایه: براید. براورد.

براورد وسمه و زا[۳۹]سرمه با چشمای شهلایش
سفیده سرخی با لینجا[۴۰]خنی[۴۱]با پنجه گل گل‌ها
غَبُچُک[۴۲]در ته بار غمش، ناجی، چُپُک[۴۳]موندم[۴۴]
ندا رُو با مُن هرگز امقدر[۴۵]شِیم [۴۶]زار و مایل‌ها

این ابیات از اوست:

... بلبلی، ولی، ناجی، جان به مرکز منقار
تحفه ناله یی دارد، عرض ناتوانی ها

یا این‌که:

شوریده سرم، بستر راحت کی و من کی؟
برق و شررم، بالش فرصت کی و من کی...؟[۴۷]

شاعر در بیت‌های زیرین از نا مساعدی و نا استواری زندگی شکایت می‌کند:

هر قدر بالید موج اضطراب زندگی
کس نشد زین دور گردون کامیاب زندگی...

---

[۳۹] زا: زد، کشید.

[۴۰] لینجا: لینج‌ها، روی و رخسار

[۴۱] حنی: حنا

[۴۲] غبچک: مچک پچک، (تکه تکه، خسته و کوفته، غار وغپ. بیضایی)

[۴۳] چُپُک: مچک، (تنک شده، بی‌شیمه، هموارشده در زیر بار، باقی ماندن در زیر بار، بیضایی)

[۴۴] موندم: ماندم.

[۴۵] امقدر: این قدر، آن قدر، به حدی، تا اندازه‌یی

[۴۶] شِیم: شدم.

[۴۷] بیاض شماره ۸۱۹ ، ورق ٦٥ ب

ناجی آهنگ طرب زین زیر و بم کی گل کند؟
جز مخالف نیست این تار رباب زندگی[۴۸]

چنین به‌نظر می‌رسد، که یولداش‌بی ناجی را برای رفتن به جای‌های دیگر نیز ترغیب کرده و ناجی در جوابش چنین گفته است:

قدم ز نقطهٔ درواز بر نمی‌گیرم
مقام و مرکز عیشیم و جای ما این‌جاست[۴۹]

از این‌جا چنین می‌نماید، که شاعر بعد از شغنان به جایی نرفته و تا آخر عمرش در زادگاه خود کیوران درواز زندگی کرده است.

ناجی دیوان اشعار خود را ترتیب نداده باشد هم، تعداد اشعارش به حجم یک دیوان می‌رسد. طوری‌که در بالا ذکر یافت، ناجی و داعی بخاری از خود بیاض خطی را، که حالا در تحت شمارهٔ ۸۱۹ ذخیرهٔ آثار خطی اکادمی علوم تاجیکستان نگاه داشته می‌شود، به میراث گذاشته‌اند.

در بیاض مذکور ٦٢ غزل، ٣٤ مخمس، ٢ مسدس، ٤ تاریخ، ١ حمد و ١ نعت، ٥ رباعی، ١ مؤشح، ١ غزل هجوی و ٢ فرد از اشعار ناجی درج گردیده است، که مجموعاً ١٢٤٦ بیت را در بر می‌گیرد. از اشعار به‌دست آمدهٔ شاعر چنین می‌نماید، که او اساساً، شاعر غزل‌سراست و غزل را با اصول قدیم فهما و روان می‌سراید. عبدی تذکره‌نویس اواخر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ درست و بی‌مبالغه می‌نویسد، که «ناجی شاعر خوش طبع و شیرین کلام است.»

---

[۴۸] همان‌جا، ورق ٢٦ ب

[۴۹] بیاض ذکر شده، ورق ۵۰ ب

ناجی به بهترین شاعران غزل‌سرای ادبیات کلاسیک فارس و تاجیک و غزل‌های خیلی خوب آن‌ها تضمین و مهارت سنجی کرده است. بنابر این هم، غزل‌های ناجی خیلی دل‌چسپ، خوش‌آهنگ، با نزاکت و در عین حال عاشقانه سروده شده‌اند.

ناجی از آن ۳٤ مخمس خود ۲۷ آن را به اشعار نظامی، حافظ، جامی، صائب، عرفی، احمد جامی، عصمت بخاری، بیدل، واقف، جذبی، مهجور دروازی، شاهین، عارف، یاری دروازی، افصح، نادر، آیت، حاجی، حسینی، فضلی، عمرخان، فصیحا، صهبا و داعی بخاری مخمس بسته است.

ناجی به سرایش مخمس، ذوق زیاد و مهارت بزرگی داشته است. او مخمس را از روی مضمون و هم از روی انتخاب کلمه و عباره‌ها به غزل مخمس شونده خیلی نزدیک می‌کند.

لیکن ناجی اساساً شاعر غزل‌سراـ لیریک می‌باشد و اکثریت اشعار او را تشکیل می‌دهد.

جالب دقت آن است، که ناجی در همهٔ غزل‌های لیریکی خود وصف محبوبهٔ خود، شکایت از آن لحظه‌های هجر و فراق، حالت روحی خود و محبوبش را تصویر می‌کند. او در غزل‌های خود عشق حقیقی انسان را توصیف کرده است.

شاعر در غزل زیرین آرزوی دل و حیات دوستی خود را چنین اظهار می‌کند:

چه خوش آن زمان، که یاری بودش چو ماه رویی
من و سایه‌های بیدی، به کنار و طرف جویی
همه گفتگو و نازی، قدح می‌یی و ساقی
سر صلح و اتفاقی، به میانه گفتگویی
همه شش جهت پر از گل، به چمن نوای بلبل
ز عروج و از تنزل، به خرام و جستجویی

قلمی و طبع موزون، ورقی و حل طلا
غزلی و بزله‌گویی، برِ وصف مشک‌بویی
چه طراوتی مهیا، همه عشرت است پیدا
که نشسته هر دو، ناجی، به مذاق روبرویی[۵۰]

از آثار ادبی ناجی که در اختیار ما قرار دارد، به چنین خلاصه آمدن ممکن است، که او یکی از شاعران پیش قدم، با مهارت و با نفوذ عصر ۱۹ تاجیک به شمار می‌رود.

[۵۰] بیاض دستنویس شماره ۸۱۹، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۱۳۵ ب

یاری

یاری تخلص ادبی ملا یار محمد بن ملا ملک بزرگترین شاعر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ درواز بدخشان می‌باشد، ولی به ملایار یاری بیشتر شهرت یافته است.

ملا یار در قشلاق غُومَیک، که در ساحل راست دریای پنج (نزدیکی مرکز فعلی ریان ونج، دیههٔ راخرو) تولد شده است. یاری راجع به وطن و زادگاهش چنین معلومات داده است:

خورشید آسا از غمت بر من دمی آرام نی
صبح است راخروم وطن، شام است یعنی غومَیک

مادر او از قشلاق سنگیون ریان قلعهٔ خم می‌باشد. ملایار در جوانی‌اش در دربار آخرین شاه درواز سید محمد سراج الدین که در سال ۱۸۷۸/۱۸۷۷ از طرف امیر بخارا از تخت پایین کرده شد، خدمت میرزایی می‌کرده است.[۱]

از روی گفته‌های هم‌دیارانش ملایار باری سراج خان را هجو گفته، خودش از ترس و تعقیب او گریخته به بخارا می‌رود.

در بخارا شاعر بودن او را دانسته، از او طلب کرده‌اند تا در مدح شاهزاده عبدالاحد، که در آن‌وقت حاکم کرمینه بوده است قصیده بسراید. شاعر قصیدهٔ خوب می‌نویسد، ولی شاعران دربار حسد برده، او را می‌ترسانند، که امیر شما را می‌کشد. گویا در نزد خود ملا یار امیر می‌پرسد، که این شعر را کی نوشته است؟ یکی از درباریان به زبان اوزبیکی «بو کشی» (این کس) گفته او را نشان داده است. ملا یار که زبان اوزبیکی را

[۱] رازنفیلد .ا.ز نمونه‌های فلکلور درواز، دوشنبه، ۱۹۵۵، ص ۱۳۷

نمی‌دانست، این سخن را به تاجیکی «او را کُش» فهمیده است و از غایت ترس از بخارا به مکه گریخته است.[۲]

اگرچه این نقل‌ها بعضی تابش‌های افسانوی داشته باشند هم، ولی بعضی از این سخنان از حقیقت دور نیستند. چنان‌چه به بخارا رفتن و در مدح امیر عبدالاحد قصیده گفتنش صحیح است و مطلع و مقطع آن قصیده، که به شکل مخمس گفته شده است، چنین است:

ای شهنشاه ملایک لشکر گردون وقار
اختر برج سعادت، ماه اوج افتخار
آفتاب دین و ملت سایهٔ پروردگار
فخر دوران قره‌العین شهنشاه بخار
باد دائم اصل و نسل و تخت و بختت برقرار...
ای فدایت یاری سرگشتهٔ زار و زبون
در جناب حضرتت جرمم گذشت از حد فزون
من کی و مدح تو، ای شهزادهٔ صاحب قرون
در تلاطم گر نباشد بحر بخشایش کنون
روزگارم منقلب گردید و از کف رفت کار[۳]

عالمان افغانستان در مجموعهٔ «افغانستان» و «تاریخ ادبیات افغانستان» در مورد ملا یار این گونه معلومات داده‌اند: «یاری دروازی از شعرای بزرگ قرن ۱۳ درواز بدخشان است. اسمش یار محمد بن ملا ملک (یا که مَنَک) می‌باشد. وی به طرف بخارا رفته به

---

[۲] رازنفیلد.ا.ز. همان‌جا، ص. ۱۳۸

[۳] مجموعهٔ افغانستان، ص. ۳۳۵

دربار امیر مظفر خان رسید، سپس به طرف کابل آمده و به طرف هند و از آن‌جا به‌سوی بیت الله رفت.

شاه (یعنی امیر عبدالرحمن خان. ا.ح)[٤]در جستجوی او کس فرستاده او را نیافتند. وی از جملهٔ شعرای قرن ۱۳ و اوایل قرن ١٤ است. وی نه تنها در زبان فارسی اشعار نغز و زیبا دارد، بلکه در زبان محلی نیز آثار خوبی از او در دست است.»[٥]از این معلومات پی برده می‌شود، که نقل و حکایت‌های هم‌دیارانش نیز افسانه نبوده، بلکه سخن‌های باورمند نیز در آن‌ها زیاد است.[٦]

از روی اشعار این شاعر چنین معلوم می‌شود،که یاری مانند همهٔ مردم کم‌بغل و نادار از نعمت‌های جهان محروم بوده است، چنان‌چه خودش می‌گوید:

هیچ‌کس تهمت نشان داغ محرومی مباد
بی‌ستون را سینه بر جان کندن فرهاد سوخت...[٧]

با آن‌هم، خود را در مملکت فقر مجازاً به پادشاه زمان، امیر مظفر برابر دانسته، چنین می‌گوید:

یاریا، دولت فقری، که تو داری حاشا
کاین دم از حضرت سلطان مظفر هم نیست[٨]

---

[٤] به نظر من شاه در اینجا مراد از امیر عبدالاحد باید باشد. (بیضایی)

[٥] همان‌جا، ص ۳۳۵

[٦] (چون من این اثر را از روی سند فوتوکاپی شده، برگردان و به اصل کتاب دسترسی پیدا نکردم، متأسفانه حدود چند سطر از همین مبحث خوانده نشد. (بیضایی)

[٧] ب. شماره ٦١. ورق ۱۳، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان

[٨] ب. د. ورق ٦١

یاری که شاعر هجوگوی و ناترس زمانش بود، هر لحظه از عمل‌داران زمانش به حیات او آفتی می‌رسید. از این‌جا شاعر حیات خود را به شمعی، که به همهٔ آفت‌های زمان دچار شده است، تشبیه نموده، چنین می‌نویسد:

چو شمع از مزرع آفت نصیب من چه می‌پرسی
همه بر دوش برقم، سیل اشکم، شعله در جنگم[۹]

در سرزمینی مثل ونج کم‌زمین و کم‌حاصل و علاوه بر آن از اندازهای (مالیات. بیضایی) عمل‌داران (ماموران دولت. بیضایی) ظالم احوال یاری و صدها دهقانان دیگر خوب شده نمی‌توانست. غم و غصهٔ روزگار تلخ شاعر را یک دم آسوده نمی‌گذاشت. شاعر این حال خود را در بیت زیرین چنین افاده کرده است:

... زان‌گه که از ملک عدم، ماندم بدین عالم قدم
یک روز ناسودم ز غم،عمرم رسیده سی و یک

در بیت زیرین شاعر در زیر شلاق ناکسان ماندن خود را اظهار می‌نماید و از آن ملک فرار خود را بهتر دانسته، (و چنان، که می‌بینیم، بعدتر از آن‌جا گریخته است.) می‌نویسد:

یاری ازین بیهوده ملک، آخر، چرا نگریختی؟
پیش شلاق نا کسان ماندم بسی مانند یَک

ملا یار نه تنها در زادگاهش ونج، بلکه، هرجایی، که رفته است، احوالش بدتر و قشاقانه‌تر گردیده، حتی نان خشکی، که گاهی می‌یافته است، آن را به آسانی و آرامی فرو بردن نمی‌توانسته است. خود شاعر این مقصد را چنین بیان کرده است:

---

[۹] ب ت، تاشکند، اکادمی علوم ازبکستان

مسلمانا، عجب حالم بتر شی
که بخت و طالعم در کوه جر شی
ندیم[۱۰]در عمر خود یک ساعت نیک
به هر ملکی، که رفتم، شور و شر شی
بدانم[۱۱]یک لب نونی بخورم
نوالم در گلو چون لک[۱۲]در شی
بخوردم آب از بالا(ش) بُز(ام) قرت
که پایین تر برفت و تنبه تر شی
بشاندم بید مجنون سر زد انگیت
بداختم خربزه او کج کپر شی[۱۳]

یا این بیت:

به هر سو می‌روم، ای بخت، باری یاری بر من کن
فتیر قاق خورده گشته ییم بی مغز پا کم کم

از پارچه‌های بالا دشواری حیات و روزگار تیرهٔ شاعر را پی بردن مشکل نیست، این است، که یاری از یک‌طرف با فشار زندگی وزنین و از طرف دیگر فشار و تعقیب حاکمان زمانش دمی بی‌غم نیاسوده، همه جا بدبختی و بی‌نوایی هم‌چون سایه از قفایش روان بوده است.

---

[۱۰] ندیم: ندیدم

[۱۱] بدانم: برایم دادند.

[۱۲] لُک: تنبهٔ در، چوبی که برای بندش در، از آن استفاده شود.

[۱۳] این سروده در بسیاری از سرچشمه‌ها به ملا عظیم کیفی منسوب است. (بیضایی)

یاری هم‌چون شاعر حساس و پیش‌قدم زمانش، نابرابری‌های طبقات جامعه زمانش را خوب مشاهده کرده اشعار خود را بر ضد دارایان، عمل‌داران و مفت‌خواران سروده است و خیلی جالب دقت است، که شاعر خصوصیت‌های هریک از آن گروه‌ها را به‌طرز حقیقی تصویر نموده است.

هجوی به دولت دادخواه سروده است. وی دوسال در ونج دادخواه بوده به مردم ظلم زیادی کرده است. بعد از دو سال مردم از دست او به داد آمده به امیر شکایت‌نامه می‌فرستند. امیر مظفر به جای او قاسم دادخواه را می‌فرستد و دولت را به بخارا برده چوب زده به زندان می‌افگند. شاعر این واقعه را با یک احساس بلند تصویر نموده در آخر آن شعر فکر عجیب و پیش‌قدمی را بیان کرده چنین می‌گوید:

قطره گر یک‌جا شود، یاری، زند سیلاب جوش
خود به زور مردم درواز می‌باشم گواه

از این بیت چنین می‌برآید، که یاری به یک‌جا شدن قوهٔ مردم و هم‌چون سیلاب به جوش آمدن آن قوه‌ها امید و باوری کامل داشته است.

هجو دیگر را به وزیر نام شخص عمل‌دار گفته، که مطلع آن چنین است:

گم شو ازین دیار تو، ای خیره سر وزیر
دندان فتاده از دهنت مثل گرگ پیر...

یاری برای رفتن به یک دیههٔ دور از نوروز نام اسپ می‌طلبد. نوروز هم نی نگفته یک اسپ خراب را به او می‌دهد، ولی شاعر با او رفتن نتوانسته مرتبط به این موضوع هجوی می‌نویسد، قصداً اسپ او را فربه گفته چنین تصویر می‌کند:

برفتم سپسپک اندر سر دِه
که نوروزم بدا یک اسپ فربه

بُد او راخین که از ریشخون بدر شد
به تب لرزه و سرما سر به سر شد...

یاری به قشاقی و کم‌بغلی نگاه نکرده، شاعر همت بلند و راست‌گو بوده، از کسی طمع نداشته است. از مردم بی‌خبر و بی‌دانش دوری می‌جسته است:

فیض و فتوح دانش اَی بی‌خبر نجومی[۱۴]
جرغات و شیر و قیماق ای گاو فَر نجومی
دایم نهال خود رو تُمچ است و تلخ میوَش
کار قبول مردم اَی بی پدر نجومی
اَی خام پخته‌کاری چشم امید ندارم
توتپست در جوازک ای توت تر نجومی
هستم به یک دو لقمه پروردهٔ قناعت
نوالهٔ دهن پر شام و سحر نجومی
می‌گوم شعر خالص رنگ خلایق گه
ای گاو و خر نوامیم، لاق و لَپر نجومی
هستم همیشه، یاری، در جستجوی مضمون
وَ رنگ مردم زینگ در کوچه خر نجومی

یاری در حقیقت هم در شعر و شاعری، خصوصاً در شعرهای عشقی و هجو دست بلندی داشته است. او این قابلیت و استعداد خود را خودش هم خیلی خوب دانسته، در آخر یک شعرش این چنین می‌نویسد:

---

[۱۴] نجومی: جستجو نمی‌کنم. (بیضایی)

...یاری بگفت این سخن در ملک ونج و جای تنگ
گیرم قلم را گر به کف، صد میر را رسوا کنم

از غزل‌های شاعر به‌خوبی فهمیده می‌شود، که او غزل را به محبوبهٔ خود گفته و به‌صورت آشکار از محبوبهٔ خود نام می‌برد:

گزم لب‌های می‌گون لب گلریزه خاتون را
بنوشم آب حیوان لب گلریزه خاتون را
اگر مهمان شود جان را به اقدامش فدا سازم
به پای اندازی اش بخشم رَو و ژاوُود و اِبگاه را ...

متأسفانه، بسیاری از لحظه‌های حیات و جریان زندگی این شاعر با استعداد عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ تاجیک باز هم ناروشن می‌ماند.

در بیاض‌ها و بین مردم اشعار زیاد این شاعر به‌نظر می‌رسد، که فعلاً به دیوان شعری داشتنش دلیل شده می‌توانند. از روی این آثار شاعر که تاکنون در اختیار ما قرار گرفته است، نیز پی بردن دشوار نیست، که یاری شاعر پر استعداد زمان خود، شاعر طرف‌دار خلق زحمتکش، مصور زندگی واقعی زحمت‌کشان و دشمن عمل‌داران و حاکمان زمانش بوده، با تیر هجو تیز و تند خود سینهٔ آن‌ها را می‌شگافته است. شاعر از تعقیب و بیم عمل‌داران و ظالمان زمان راه آواره‌گردی و خانه بر دوشی را پیش گرفته، آخر در غربت و قشاقی در جای نامعلومی وفات کرده است.[۱۵]

رازنفیلد. ا. ز. درست گفته است، که «ایجادیات ملایار شکلاً غنی و گوناگون مضمون است. او قسمت زیاد شعر خود را به تصویر احوال وزنین دهقانان آن دورهٔ درواز

[۱۵] یاری پس از آنکه از بخارا به کابل و از آنجا به مکهٔ مکرمه می‌رود، در طایف شریف مسکون می‌شود. قراری که من شنیده‌ام، یکی از نبیره‌هایش عضو کابینهٔ دولت شاهی عربستان سعودی می‌باشد. (بیضایی)

بخشیده است»[۱۶] در حقیقت هم ایجادیات ملایار انعکاس‌دهندۀ احوال بد دهقانان کوهستان همان دورۀ درواز می‌باشد. شعرهای به لفظ و شیوه محلی ایجاد کرده‌اش اکثر تابش‌های اجتماعی داشته، قشاقی، بی‌نوایی، آهنگ شکایت و نارضایتی از زمان و ساختار اجتماعی اش در آن‌ها خیلی روشن بازتاب یافته است. در این باره غزل‌های به شیوه دروازی (ونجی) گفته او که با مطلع‌های زیرین آغاز می‌یابند، خیلی برجسته می‌باشند:

خوراک مو آش باقلاگی و ترس ژاغر ای رو مو
مسلمونو چه نشلق بی که راخرو آور ای رو مو[۱۷]

مطلع غزل دیگر:

حرض غلومی می‌کنم پیش تو بشنو شاه مون
ای خوردن توتپست قاق لخسیده پوست نای مون[۱۸]

به نظر ما چنین می‌نماید، که شاعر برای پرده‌پوشی و از چشم عمل‌داران زمان پنهان کردن افکار تنقیدی و اجتماعی سرایش اشعارش را به شیوه محلی بهتر دانسته است. سبب دیگر به شیوه محلی شعر گفتن ملا یار از آن‌جاست، که شاعر بخش زیاد عمر خود را در بین مردم محلی گذرانیده، در بین آن‌ها شهرت زیادی پیدا کرده است.

بزرگی ملایار نیز در آن است، که وی با زبان ادبی و هم لهجه محلی شعر گفته، همه اشعارش پر آب و رنگ، زیبا و ذوق‌آور است. ملایار را شاعر خلقی گفتن ممکن است، ولی نه به آن معنی، که او شاعر کسبی نبود و یا تنها شعرهای به لهجۀ محلی می‌نوشت، بلکه برای آن، که شاعر هم‌چون نمایندۀ صنف‌های زحمت‌کشان همیشه به

---

[۱۶] رازنفیلد.ا.ز. نمونۀ فلکلور درواز، صفحۀ ۱۴۱

[۱۷] بیاض. ۸۱۹، ورق ۱۰۷ ب

[۱۸] همان‌جا،

فایده آن‌ها سخن گفته، حیاتش را با خلق زحمت‌کش سخت پیوند داده است. از اشعار این شاعر با مهارت و خلق دوست تاجیک آهنگ مبارزه و نفرت به ساختار اجتماعی زمانش به‌نظر می‌رسد. در آینده به جمع‌آوری اشعار و جستجوی دیوان ملا یار مشغول شدن بی‌فایده نخواهد بود.

مهجور

مهجور تخلص ادبی سید خواجه پسر حامد خواجۀ واله شاعر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ می‌باشد. او در دیهۀ وخیای ناحیۀ طویل‌دره در عایلۀ مرد دهقان و شاعر «واله» تولد یافته، بعدها برای تحصیل به بخارا می‌رود.

مهجور مدرسه را تمام کرده به خدمت امیر عبدالاحد خان کشیده می‌شود. اما از روی تخمین بعد از مدتی مهجور و نعمان به وطن شان درواز به کار تعیین می‌شوند. حاکم همان وقتۀ درواز یولداش بی به‌مناسبت دادن عنوان «بی» به رحیم و نعمان و منصب صدوری به مهجور چنین تاریخی نوشته است:

شکر الله شد به ما ذوق سرور
منصب هر سه دعا گو در حضور
چون‌که نعمان و رحیم از لطف شه
منصب «بی» شد ایشانش صدور ...[۱]
از فرهمندی به من زر داد و گفت
خوان مبارک‌باد از لفظ صدور[۲]

از آن‌جایی که میرزا یولداش بی این تاریخ را در سال ۱۳۱۷ هجری (۱۸۹۹م) نوشته است، معلوم می‌شود، که تعیین این اشخاص به منصب‌های نام‌برده نیز به همان سال برابر می‌آید. از روی مشاعره و مکاتبۀ شعری امیر عبدالاحد خان (عاجز) بنام مهجور و جواب‌های مهجور به او چنین به‌نظر می‌رسد، که آن‌ها با هم یک نوع مناسبت نزدیکی

---

[۱] ایشان صدور، لقب مهجور بوده است.

[۲] بیاض ۸۱۹، ورق ۹۰ الف

داشته‌اند. برای معلوم گردیدن روابط بین امیر عبدالاحد عاجز و مهجور ما چند مطلع و مقطع شعر آن‌ها را در این‌جا هم‌چون نمونه می‌آوریم:

نپرسید هیچ‌گه احوال من آن گل‌بدن هرگز
ز هجران آن چه من دیدم ندیده کوه‌کن هرگز
سخن کوتاه کن، عاجز، به مهجور گوی و با نعمان
به فیروز و به بی‌مذهب نمی‌گویم سخن هرگز

مهجور:

ندارد بویت، ای گل، عطر، نی مشک ختن هرگز
نه عنبر، نی گل شام وسحر، نی یاسمن هرگز...
دو سرگردان هجرانت یکی مهجور و نعمان است
نمی‌گردد جدا از سینه سوز سوختن هرگز[۳]

عاجز:

هزاران شکر می‌گوییم با این‌جا رسیدن‌ها
همه جمعیم چون پروین و با کیش آرمیدن‌ها...
سخن کوتاه کن، عاجز، به این مضمون با مهجور
اگر آن نیز می‌گوید جواب از ما شنیدن‌ها ...[٤]

مهجور:

به وصل دوست، یارب، کی بود تن را رسیدن‌ها
به رویش دیده گردد سیر وز جان آرمیدن‌ها

---

[۳] بیاض ۸۱۹، ورق ۹۰ الف

[٤] بیاض ۸۱۹، ورق ۹۰ الف، ب

چرا مهجور، محروم از وصال یار می‌ماند
دیگر طاقت ندارد گوش فرقت را شنیدن‌ها

بعد از شعرهای بالا مهجور غزل‌های مدحیه را با مطلع زیرین در وصف عبدالاحد می‌سراید:

جانم فدای لعل شکربار حضرتم
تن کاش خاک باد به دیدار حضرتم[۵]
عرض حال دل خود را به شما می‌گویم
وصل دیدار تو را من ز خدا می‌جویم[۶]

بعد از این‌گونه مدح‌گویی «جناب عالی» عبدالاحد به او چنین می‌نویسد:

طبع شعرت بهار را ماند
در جهان یادگار را ماند...
هرکجا زار و مضطر است بنگر
عاجز خاکسار را ماند[۷]

مهجور:

طالعم زلف یار را ماند
بخت شب‌های تار را ماند...[۸]

مهجور باز چنین می‌نویسد:

---

[۵] بیاض ۸۱۰، ورق ۹۱ الف
[۶] همان‌جا
[۷] همان‌جا
[۸] همان‌جا

ای جان و دلم فدای نامت
شیرین ز شکر بود کلامت
بهر دل زار ناتوانم
گفتی سخن، ای شه جهانم
هر حرف مرا جواب شیرین
دادی به من خراب غمگین
گردید زبان به کام بسته
دندان سخنوری شکسته[۹]

عاجز چنین جواب می‌نویسد:

من گشته اسیر زلف دامت
جانم به فدای حرف نامت [۱۰]

از این‌گونه مشاعره باز در ورق ۹۳ الف بیاض شماره ۸۱۹ ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان دیده می‌شود. از این‌جا چنین می‌نماید، که مهجور یکی از ندیمان عبدالاحد بوده است. ما این گونه مشاعرهٔ عبدالاحد را نه تنها با مهجور، بلکه با شاعر محمد شریف عنبر بخاری و دیگران نیز دیده می‌توانیم.

بعضی غزل‌ها و مخمسات مهجور در بیاض شماره ۸۱۹ درج یافته‌اند، که همگی ۳۲۷ بیت را در بر می‌گیرد. از این‌جا چنین تخمین کرده می‌شود، که مهجور شاعر به کمال رسیدهٔ زمانش بوده است. یک قسمت اشعار مهجور از روی طلبات زمان، در مدح امیر عبدالاحد گفته شده باشد هم، ولی در ایجادیات او بعضی مخمس و غزل‌های خوبی

---

[۹] همان‌جا

[۱۰] بیاض ۸۱۹، ورق ۹۲ الف

هم موجود اند، که در موضوعات دیگر گفته شده‌اند. نعمت‌الله محترم راجع به این شاعر چنین معلومات داده است:

«مهجور تخلص اسالیب شاه نکته‌پردازی، نجایب دستگاه شجر سخن‌طرازی سید علی خواجه صدور دروازیست، که شاه سدره به مناسبت موزونی مصرعش دل‌نشین قدسیان و شجرۀ طوبا به مجانست بلندی فکرش منظور بهشتیان. بیت:

سریرآرای ایوان سیادت

سعادت‌بخش دیوان نجابت

مستجمع مکارم اخلاق و مشتهر منازل آفاق بوده، از جملۀ ندمای امیر عبدالاحد خان است. در سنۀ ۱۹۰۸/۱۳۲۶ جان پاک و روان دراک خود را به کربلای اجل سپاریده و دیوان شعری بر صفحۀ روز گار یادگار گذارد.»[۱۱] یک غزل را هم‌چون نمونه اشعارش در آن‌جا ذکر می‌کند.

مهجور هم مثل بسیاری شاعران دیگر از حیات و طرز زندگانی‌اش شکایت می‌کند. از این‌جا معلوم می گردد، که احوال روحی و مادی او نیز خوب نبوده است. او در یک غزلش به این معنی چنین می‌گوید:

دهر، کی کاری کند گوید کسی آباد باد

هر کی را یک داد جام غم مرا هفتاد داد[۱۲]

جریان حیات این شاعر با استعداد خوب معلوم نیست، اما از اشعارش چنین بر می‌آید، که او به سن پیری و موسفیدی رسیده است:

---

[۱۱] محترم، تذکره الشعرا، نسخۀ دستخط ۱۲۵۵، ذخیرۀ اکادمی علوم ازبکستان، ورق ۹۸ الف

[۱۲] بیاض ۸۱۹، ورق ۸۸ الف

می‌برد صد آرزو هردم به این موی سفید
لایق عزت نه یم بر من عذابی کن شدید[۱۳]

شاعر مشهور درواز بزرگ‌خواجهٔ مظلوم نیز پسر همین مهجور است. حامدخواجهٔ واله پدر مهجور از شاعران خوب زمانش بوده است. نعمت الله محترم سال وفات مهجور را ۱۳۲٦/ ۱۹۰۸ نشان داده است. محل وفاتش نیز در درواز بوده است.

[۱۳] بیاض ۸۱۹، ورق ۸۸ الف

محزون

ملا صدرالدین ولد جلال‌الدین شاعر عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ درواز بوده و با تخلص محزون شعر می‌گفته است. راجع به شرح حال این شاعر تذکره‌نویس اوایل عصر ۲۰ تاجیک نعمت الله محترم در «تذکره‌الشعرا» چنین معلومات داده است:

«محزون تخلص پاک‌نهاد، پاک‌بین و صاف‌اعتقاد محبت‌گزین ملا صدرالدین ولد جلال‌الدین شاه از شهزاده‌گان درواز است، که به خواهش امیر عبدالاحد خان همراه والد خود از آن ولایت برآمده و در ولایت چارجوی سکونت اختیار کرد. از مجموعهٔ اشعار و جزئیات واقف و بر قطب تصوف و مبکیات عارف، در آن ولایت به امامت مسلمین مشغول است.»[۱] پس از این یک غزل شاعر را هم‌چون نمونهٔ اشعارش ذکر می‌نماید.

چون نسخهٔ ذکرشدهٔ «تذکره‌الشعرا» نعمت الله محترم را محمد شریف صدر ضیأ کتابت کرده، بعضی معلومات تازهٔ خود را به آن علاوه نموده است، راجع به محزون شاعر نیز چنین علاوه را یادداشت کرده است:

«به رنگ مولانای جام سه دیوان مشتمل بر اصناف اشعار به اتمام رسانیده بود، که چندی به دست راقم (صدر ضیأ) امانت بود. همهٔ اشعارش خوب و زیبا بوده اکثر اشعار متقدمین را جواب‌های برجا گفته، چندی که به قضای تومن غجدوان مأموریت داشتم، محرم و انیس و هم‌دمم بود... تتبع دواوین متقدمین می‌کردیم. هرگاه قصیده یا غزلی می‌افتاد، به کنجی می‌رفت و قصیده و یا غزلی تیار کرده می‌آورد، که تماماً مصنوع و پر مضمون بود، باعث تعجب اصحاب مجلس می‌شد.»[۲]

عالمان افغانستان تخمیناً از تذکرهٔ محترم معلومات گرفته، راجع به او کمی معلومات

---

[۱] محترم، تذکره الشعرا، نسخهٔ خطی ۲۲۵۲، ذخیرهٔ اکادمی علوم ازبکستان، ورق ۸۸

[۲] محترم، تذکره الشعرا، نسخهٔ خطی ۲۲۵۲، ذخیرهٔ اکادمی علوم ازبکستان، ورق ۸۸

داده‌اند. از جمله سال وفاتش را نیمهٔ اول عصر ۱۹ گفته‌اند.[۳]

از معلومات آورده شده احساس می‌شود، که محزون از شهزاده‌گان درواز بوده، امیر عبدالاحد از بودن آن‌ها در درواز خوف برده، با یک‌نوع سیاستی آن‌ها را به چارجوی ترکمنستان مهاجر می‌کند. از این‌جا معلوم است، که احوالش در غربت هیچ‌گاه خوب شده نمی‌توانست. از روی گفته‌های محترم و صدر ضیأ معلوم می‌شود، که محزون شخص بسیار با سواد و در شاعری استعداد نمایانی داشته است.

در عصر ۱۹ شاعری، که سه دیوان شعر گفته باشد هنوز معلوم نیست، ولی ۳ دیوان شعر ایجاد کردهٔ محزون از استعداد فراوان او گواهی می‌دهد. صدر ضیا، که شخص شاعر و سخن سنج بود، بیهوده کسی را توصیف نمی‌کند. در ذخیرهٔ آثار خطی آکادمی علوم تاجیکستان تحت رقم ٦١٣ دیوانی موجود است، که با تخلص محزون و اسم صدرالدین محفوظ است. ولی صاحب آن را محزون سمرقندی گفته‌اند و در حقیقت هم این دیوان محزون سمرقندی می‌باشد. زیرا صاحب دیوان در یک غزلش از سمرقند بودن خود را چنین بیان کرده است:

مپرسید ای قدردانان، سبب از غربتم اکنون
که محزون سمرقندی چرا از شهرکیش آمد؟[٤]

ولی اسم صدرالدین را محققان سهواً به محزون سمرقندی نسبت داده‌اند، که این اسم محزون دروازی است.

---

[۳] مجموعهٔ «افغانستان»، صفحهٔ ۳۵۸

[٤] محزون، دیوان اشعار، نسخهٔ رقم ٦١٣، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ٤٩ الف

به‌همین طریق از سه دیوان شاعر محزون دروازی تاکنون یکی از آن‌ها به دسترس ما قرار نگرفته است. سنهٔ وفات، جای وفات و بسیار مسأله‌های دیگر راجع به جریان حیات این شاعر خوب معلوم نشد. غزل‌های شاعر در بیاض‌ها به ملاحظه می‌رسد.

عزت

میرزا عزت شاه بن مذهب شاه دروازی شاعر عصر ۱۹، ابتدای عصر ۲۰ درواز و تخلص ادبی‌اش عزت می‌باشد.

عزت در قلعهٔ خم درواز تولد و نشو نما یافته است، که خود شاعر هم در یک شعرش در این باره چنین اشاره می‌کند:

بنده دروازی‌ام و مولود من گردیده خم
کیست از خم مثل من این‌گونه اشعار آورد[۱]

افضل پیرمستی و نعمت‌الله محترم تذکره‌نویسان عصر ۱۹، عزت را یکی از میراخوران امیر بخارا گفته‌اند، که در قلعهٔ خم زیست و زندگی کرده، هر سال به نزد امیر می‌رفته است. او را مرد شعرشناس، تأریخ‌شناس، خوش‌طبع و خوش‌ذهن توصیف می‌کنند. اشعارش خیلی رنگین و با لطافت می‌باشند. دیوان اشعارش دستیاب نشد، اما در بیاض و جنگ‌ها شعرهایش زیاد دیده می‌شوند.[۲]

مؤلفان کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان» چنین می‌نویسند، که «عزت شاعر صاحب دیوان است و یک نسخهٔ دیوانش در کتاب‌خانهٔ مرحوم شاه عبدالله بدخشی موجود بوده است.»[۳]

---

[۱] افضل، افضل‌التذکار، تاشکند، سال ۱۳۳۶ مطابق ۱۹۱۷، صفحهٔ ۹۹

[۲] خوشبختانه توسط دانشمند تاجیک استاد سید خواجه علی‌زاده مطلع شدم که دیوان عزت دروازی در شهر دوشنبه چاپ شده است. (بیضایی)

[۳] تاریخ ادبیات افغانستان، صفحهٔ ۳۵۸، جای و تاریخ نشر معلوم نیست. زیرا ورق‌های اول و آخر کتاب افتاده است.

سال تولد و وفات شاعر معلوم نشد، ولی مطابق معلومات تذکرۀ افضل پیرمستی تا سال ۱۹۱۹/۱۳۳۶ـ۱۹۱۸ که سال تألیف تذکره است، عزت در قید حیات بوده است. از روی تخمین عزت در موسیقی و حافظی نیز دست توانایی داشته است. زیرا شریف جوره‌یف حافظ مردمی تاجیکستان او را استاد خود می‌شمارد.

ما تاکنون یک مخمس و ۱۰ غزل عزت را در دست داریم، که شاهد خوش‌طبعی و شیرین‌مقالی او می‌باشد. از روی نقل و معلومات کهن‌سالان قلعۀ خم نیز چنین می‌نماید، که عزت شاعر صاحب دیوان و شهرت‌مند آن دیار بوده است. حافظان تا کنون هم اشعار دلاویز او را می سرایند.

از روی تخمین این شاعر داستان «لیلی و مجنون» را هم نوشته بوده است، که یک پارچه از آن داستان را حالا هم هنرمندان می‌سرایند. عزت شاه در سرایش شعر، خصوصاً غزل‌های عاشقانه استعداد خوب داشته است.

غزلیات و مخمسات او خیلی خوش‌آهنگ، پر آب و رنگ، تأثیربخش و روح‌افزا می‌باشند. مضمون اشعارش نیز موافق طبعش، عاشقانه و پر سوزوگداز است.

غبرا

راجع به این شاعر هیچ‌گونه معلوماتی در دست نداشتیم. خوش‌بختانه در اثنای کار در کتاب‌خانهٔ فردوسی (دوشنبه) تحت شمارهٔ ۱۲۵٦ با نسخهٔ خطی دچار آمدیم. پس از مطالعهٔ این کتاب چنین معلوم گردید، که ۵۲ ورق بخش اول و ۱۳ ورق بخش آخرش بیاض بوده، در قسمت میانهٔ این کتاب دیوان اشعار شاعر غبرا جا گرفته است. از روی قیدهای دیوان معلوم می‌شود، که نام شاعر میرزا عبدالکبیر[۱] بوده و در درواز تولد شده است. او چند وقت در قراتیگین به منصب توقسبا کار می‌کرده است، اما بعد حاسدان از کار او حسد برده، دربارهٔ او بدگویی می‌کنند، که این سبب می‌شود، تا او از وظیفه‌اش برکنار گردد. در این باره، این پارچه شعر او گواهی می‌دهد:

... می‌شدست گاه هنر هم سبب مانع اقبال و خوشی
می‌خورد سنگ درختی، که ثمردار بود خیر عذاب
ورنه در ورطهٔ خدمت ز کسی کم نبود کار فقیر
نه به آن‌جام دیار و قلم این دیدهٔ من بود به خواب
خجل عذر رفیقان شده‌ام نیز ز خدمات کثیر
به روی شستن اقبال مرا است چنین گرد کذاب
حیرت وضع جهانم، که به یک تن من تنها چه کنم؟
به کی گردم، به کی باشم، چه کنم تا که بیابم حساب ...[۲]

شاعر این غزل عریضه مانند را به امیر مظفر نوشته، در حاشیهٔ آن یک مصرع را چنین ایضاح داده است:

---

[۱] غبرا، دیوان، ورق ٤٤ ب

[۲] غبرا، دیوان، ورق ٤٤ ب

«مدعا از حیرت وضع جهانم، که به یک تن من تنها چه کنم؟ امارت‌پناه، خدای‌نظر پروانه‌چی می‌گفت: که به دستور سابق، که به قراتیگین بودی، پیش من بیا! رحمانقلی می‌گفت، که دروازی‌الاصلی، جایی مرو! آخر هر دو را درین‌صورت مناقشه افتاد. کار من بیچاره را به این‌جا آن‌جا مانیدند، لهذا، شمه‌یی از بهر احوال عرض کرده شد.»[۳]

از اقتباس بالا معلوم می‌گردد، که غبرا از ساکنان درواز بوده است. ولی برای آن، که در قراتیگین چند مدت توقسبا بوده است، حیات آن‌جا و هم‌چنین حیات خدایار خان میر قوقند را خیلی خوب دانسته، در بارهٔ احوال آن‌ها نیز خبر می‌دهد. میرزا عبدالکبیر غبرا در دیباچهٔ دیوانش سبب ترتیب دادن آن را چنین می‌نویسد:

«باید طالبان و خردمندان دانش‌مند و ناظران و راغبان هوش‌مند این نسخه از قید و فتنهٔ مکاران و از حرص و حسد حاسدان غافل نباشند، که کمینه همیشه نظر به مضمون خیرالناس من ینفع الناس» داشته قدم از جادهٔ این مضمون و رضای خلق بیرون ننهادم. علی‌الخصوص در خذمت دولت‌خانهٔ عالی نظر بر اقران و امثال در یک دو مقدمهٔ کوهستان (محاربه‌های کوهستان ا.ح) پیش‌دستی کرده، به یَرَشهٔ (به قدر قابلیت. ا.ح.) خذمت‌های شایستهٔ بین خواص و عوام اظهرالشمس به تقدیم رسانیده و به عمل توقسبا سرافرازی یافتم.

با وجود آن، حاسدان بداندیش و بدطینتان بدکیش جای یافته به سبب بدگویی این کمینهٔ خیرخواه و رضای دولت خواه را بی‌وجه و بی‌باعث از جادهٔ عزت به خاک مذلت فرود آوردند. محنت و خذمت کثیر جانی را به دمی برباد داده تا چشم وا کردم، خویش را آواره به چارجوی دیدم، که نه دیدهٔ من به کس آشنا و نه دیدهٔ کسی به من شناسا.

---

[۳] همان‌جا، ۳۸ ب

در این اثنا فضیلت پناه و دیانت آگاه مراد بیک بوغچه برادر غلام دولت خانهٔ جناب گلبن چمن شهریاری، ثمرهٔ شجرهٔ شهامت و افتخاری، سرور سینهٔ جهانی و جهان‌بینی، آغای قره العینی، سید عالی میر اکرمین داعی را روزی به طریق دل‌جویی و مواسا التماس نوشتهٔ این مکتوب نموده‌اند. گفتند، که چیزی از طبع و ذهن خود، خواه غزل و خواه مخمس یافته نویسید. یادآوری مدعا و مقصد آن است، از رویی، که خود جوان عاقل و فاضل و باذل خوش خلق بود، که یکی از گروتازان کوچهٔ رفاقت می‌بودند. با وجود این‌قدر سرگردانی و اندوه و حیرانی چند عدد شعر و مخمس بی‌لطافت و از فهم کم و حذاقت خود گفتگی‌ها را به پای این نسخه ثبت نمودم و تخلصم را «غبرا» نهادم، به معنی زمین و خاک و غبار، که این مادهٔ همه اشیا می‌بوده است...»[٤]

از این‌جا معلوم می‌شود، که شاعر غبرا به چارجوی بدرغه بوده و دیوانش را در همان‌جا نوشته است. هم‌چنین از مدحیه‌ای، که به امیر مظفر نوشته است نیز روشن است، که شاعر از معاصران اوست. چنان‌چه در یک بند آن مخمس از امیر مظفر چنین یادآور می‌شود:

...کو چنان صاحب قران و هم شجاعت دستگاه
اسم شان امیر مظفر خادمان زرین کلاه ...[٥]

در یک مصرع این مدحیهٔ به شکل مخمس نوشته‌اش، به ۲۱ سال حکم‌رانی کردن امیر مظفر چنین اشاره می‌کند:

... تا به این دم بیست و یک سال حکم‌رانی کرد مقیم

---

[٤] غبرا، دیوان، ورق ۵۱ الف، ب

[٥] همان‌جا، ورق ٣٦ ب

از آن‌جا، که امیر مظفر در سال ۱۸٦۰ به پاد شاهی جلوس کرده است، معلوم می‌شود، که شاعر این قصیده را در سال ۱۸۸۱ نوشته است.

البته، احوال شاعر در بدرغه، دور از زن و فرزندان و یار و دوستان خوب شده نمی‌توانست.

غبرا در غزل زیرین غریبی، بی‌یار و دوست، بی زن و فرزند، حیات مدهش و تیره و تار و غمگین و ملول بودنش را از بی‌عدالتی حاکمان زمان، بی‌مداری چرخ گردون و آفت‌های دیگر چنین بیان کرده است:

چیست یاران پای تا سر بی‌مدارم کرده‌اند؟
از زمین تا بر هوا گرد و غبارم کرده‌اند...
طاقتم سیماب گشت از ظلم این گردون دون
صبرم از دل برده‌اند و بی‌قرارم کرده‌اند
ای دلا، ممکن نباشد خنده‌یی دایم ترا
بر سر هریک خوشی صد غم نثارم کرده‌اند...[٦]

دوباره آمدن شاعر به وطن دقیقاً معلوم نیست. ولی از بس که دیوان و بیاض دست‌نویس شاعر در حدود حاضرۀ تاجیکستان به‌دست آمده است، احتمال می‌رود، که شاعر به وطنش درواز برگشته است. اما از روی دیوان موجوده لحظه‌های زیاد حیات شاعر و هم‌چنان تاریخ و محل وفاتش معلوم نشد.

دیوان میرزا عبدالکبیر غبرا چنان‌که در بالا نشان داده شده بود، در ذخیرۀ دست‌خط‌های کتاب‌خانۀ فردوسی (دوشنبه) تحت شماره ۱۲۵٦ محفوظ است. این نسخه در کتاب ثبت کتاب‌خانه هم‌چون بیاض نام‌برده می‌شود و از غبرا چیزی

---

[٦] غبرا، دیوان ، ورق ٤ الف ، ب

نمی‌نویسند. در حقیقت هم این نسخه به شکل بیاض بوده، ۵۲ ورق بخش اول و ۲۳ ورق قسمت آخر آن اشعار شاعران بسیاری را در برگرفته است.

ترتیب دهنده این بیاض و دیوان، خود غبرا می‌باشد، که در دیباچهٔ دیوانش راجع به نوشتن آن و واقعهٔ افتادن خود در چارجوی را در سال ۱۲۹۷ـ۱۸۷۹ (حالا مربوط ترکمنستان) معلومات می‌دهد.

دیوان به شمول بیاض ۱۲٤ ورق (۲۰،۵ در ۱۲) را تشکیل می‌دهد. کاغذ این نسخه روسی و بسیار رنگه بوده با خط نستعلیق از طرف خود غبرا کتابت شده است. تخمین می‌رود، که این نسخه مسودهٔ شاعر باید باشد، زیرا در حاشیه و داخل متن‌ها اشاره‌ها راجع به عوض کردن جای بعضی کلمه‌ها و عبارات و بیت و مصرع‌ها خیلی زیاد دیده می‌شود. بخش اول دیوان لوحه زیبایی دارد و ورق‌های دیگر نیز با زرحل جدول کشیده شده‌اند. روی هر صفحه‌یی برای نوشتن دو ستون شعر خط کشیده شده و در هر صفحه ده بیت جای داده شده است.

عموماً، در بخش دیوان شاعر ۱۱۲۹ بیت موجود است. ولی در دیباچه و داخل نسخه ۳ ورق را پارچه‌های نثری در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، دیوان ۷۵ غزل، ۹ مخمس، ۱ قصیده (در مدح امیر مظفر، ورق ۳۹)، یک مثمن، ۲۲ رباعی و دو مثنوی کوتاه، که یکی با « عنوان خاصیت تحرک پریش‌های اعضأ» (۸۰ بیت) و دیگری با عنوان «حکایات سه حاکم زاده و یک میرزا» (۱۸۵ بیت) را در بر می‌گیرد. مقاوهٔ این کتاب از کرتان ضخیم سبز زردچه‌تاب و شیرازه بندی آن از پوست سرخ معمولی بوده، استحصال آن از عمل صحافان بخارا می‌باشد. در بخش بالای مقاوه عبارهٔ «عمل محمود شاه» (که بی‌شبهه اسم صحاف است)، ثبت یافته است. قسمت دیوان شاعر از بیت زیرین آغاز می‌یابد:

ایزدا! دارم نیاز و با تو آوردم پناه
رحم کن، که عاجزم، حاصل ندارم جز گناه

چنان‌که در بخش احوال شاعر دیده شد، غبرا از شاعران به کمال رسیده و پیش‌قدم زمان خود بوده، راجع به حکومت ناعادل خدایار خان امیر قوقند و حاکمان دیگر سخنان واقع‌بینانه بیان کرده است.

در اشعار غبرا غزل‌های عشقی جای اساسی را اشغال می‌کنند. علاوه بر آن، مسایل سیاسی و اجتماعی و واقعه‌های تاریخی زیادی هم در آن بیان یافته‌اند.

واقعه‌های سیاسی در اشعار شاعر به‌طور واقعی تصویر یافته از آن‌ها رویۀ پیش‌قدم و نمایندۀ صنف محنتی بودن شاعر خیلی روشن است. شاعر در تمام حالت‌ها طرفدار خلق محنت‌کش بوده، بر ضد ظلم ظالمان سخن رانده است. ما در این‌جا بعضی اشعار او را که جنبۀ سیاسی و تاریخی دارند درج می‌نماییم. زیرا بعضی از آن‌ها برای تدقیقات‌چیان ساحۀ تاریخ مواد تازه‌یی داده می‌توانند. در بارۀ گرفتن ترکستان از طرف پادشاه روس چنین می‌گوید:

... به سوی ملک ترکستان قدم زد
به‌نام خود به هر شهری علم زد
گرفته از اَلَی تا دشت قپچاق
تِیکَیامُوت و خوارزمش شد اِیلاق
دیگر از تاشکند و از سمرقند
ز حد کاشغر تا پای قوقند...

از بس که غبرا همۀ آن فسق و فجور امیر قوقند را به چشم خود دیده، به طرز حاکمیت او نفرت داشت، با یک حس خرسندی از دست رفتن حکومت او را خبر داده،

در عین زمان، سبب‌های برهم خوردن آن دولت خانی را خیلی حقانی و ماهرانه به قلم داده است. اکنون پارچهٔ زیرین را می‌خوانیم:

خدایار خان، که حاکم بود آن وقت
ازو بگرفت روسی ملک و هم تخت
به سوی ملک روسش کرد ارسال
همه اهل و عیالش گشت پامال
نظام ملک او بشکسته گردید
چرا چندین دلی، زو خسته گردید
چو عدلش طفل و حرصش مرد گشته
دل اهل ولا پر درد گشته
به بازی‌های طفلی سعی کرده
به شب بزم و قدح پر می کرده
به گنجشک و به کبکان داشت بازی
که بُد کارش سگان را جنگ‌دازی
تماشای نبردش جنگ قچقار
هم از اسپ و شتر چون بود بسیار
که شد غافل ز انجام ولایت
به ملکش جبر از آن کردی سرایت
که کارش بُد همه غفلت و بازی
نه یک خلقی ازو گردید راضی
ز دست کارفرمایان بی باک
تظلم پیشه‌گان بودند املاک

چو هرجا گنج باشد والی‌اش مار
به ضد عافیت رنج است و بیمار
ولا را با ستم آباد کرده
به حال خود چنان بی‌داد کرده
سلامت هست اگر این چرخ دوار
مکافات عمل حق است و پندار[۷]

چنان‌که در پارچهٔ بالا می‌بینیم، شاعر در این شعر چقدر واقع‌بینانه و به‌طور حقانی خصلت‌های خاص حاکم زمان خود و به این ترتیب آبرز همهٔ حاکمان فیودالی آسیای میانهٔ آخرهای عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ را که طرز حاکمیت همهٔ آن‌ها همین‌طور بود، تصویر نموده است.

غبرا در این شعر هم‌چون شاعر حساس سبب‌های شکست امیر خدایار خان را از خسته گردیدن دل مردم، نبودن عدالت، زیاد شدن حرص امیر به مال مردم، پردرد کردن دل اهل ولا، با بازی‌های بچگانه و مَی‌نوشی و مستی مشغول شدن امیر، پیش گرفتن راه ظلم و ستم‌کاری درست درک کرده است. شاعر در آخر این پارچه شکست دولت این امیر را حق دانسته «مکافات عمل حق است و پندار» گفته است. زیرا خود غبرا هم از بی‌عدالتی و کشمکش بی‌معنای همین‌گونه حاکمان به غربت چارجوی افتاده بود. این است یک آبرز دیگر که حاکمان زمان خود را شاعر چنین تصویر نموده است:

پس از او حاکمی شد نام پولاد
به بی‌رحمی چو خون‌ریز تیغ جلاد

---

[۷] غبرا، دیوان، ورق ٤٩ الف، ب

چو او ظالم ندیدی چشم عالم
تو گو هرگز نبود اولاد آدم
گذشت ظلمش ز حد عقل بیرون
کنم شرحش بود از عقل بیرون
چنان او ظالم بی‌حد بودی
بری از معدلت، پر بد بودی
به فرغانه حکومت کرد سه ماه
بزد سر هرکی را گر یافت از راه
نه فرق بی‌گناه و با گنه کرد
چو خرسی هر کی را گر یافت چه کرد
عدد تا هفت هزار و نیم گشته
ز مومن کشته را او کرد پشته...

از پارچه‌های بالا فهمیدن دشوار نیست، که غبرا وقایع زمان خود را خوب مشاهده نموده، در سروده‌هایش به چنین مسایل سیاسی و اجتماعی توجه نموده است. تصویر چنین وقایع در ایجادیات شاعر دارای اهمیت بزرگ می‌باشند. زیرا چنین مواد را در سرچشمه‌های دیگر پیدا کردن ممکن نیست. علاوه بر این چنان‌که در بالا اشاره شده بود، در همهٔ حالت‌ها تمایل زیاد شاعر به طرف خلق زحمت‌کش و نفرت او از حاکمان زمان خیلی روشن به‌نظر می‌رسد.

غبرا شعر را به‌طرز و اسلوب مخصوص خودش و لفظ ساده می‌سراید. در غزل‌سرایی به استاد بزرگ خواجه حافظ پیروی را خودش نیز یادآور می‌شود:

چنان‌چه در آخر غزل با مطلع:

بر گوی پری چه نام دارد
آن ساقی، که می به جام دارد؟...[۸]

او در نوشته‌اش چنین یاد می‌کند: «در پیروی همین شعر حضرت حافظ گفته شد»:

دل شوق لبت مدام دارد
یا رب، ز لبت چه کام دارد[۹]

شعر دیگر هم، که با مطلع زیرین آغاز می‌یابد، در پیروی حافظ گفته شده است:

این چه آشوب درین دور و محل می‌بینم
همه را خسته به آغوش علل می‌بینم[۱۰]

از این مثال‌ها، روشن است، که غبرا از اسلوب حافظ پیروی کرده است و این پیروی آن‌قدر بی‌موافقت نه برآمده است.

خلاصه، اشعار غبرا از روی غایه و مندرجات و هم صنعت سخن قابل تدقیق بوده خودش یکی از شاعران خوب عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ تاجیک می‌باشد.

---

[۸] غبرا، دیوان، ورق ۲۲ ب

[۹] همان‌جا، ورق ۵۰ـ۵۱

[۱۰] همان‌جا، ورق ۷ الف

فطرت

فطرت از شاعران آخرهای عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ می‌باشد. او در درواز صاحب خط و سواد گردیده، برای تحصیل عالی به بخارا رفته است. از روی تخمین بعد از ختم تحصیل در همان‌جا مانده از کسب صحافی روز می‌گذرانیده است. فطرت شخص خیلی شعردوست و شعرپسند بوده، از روی شوق به ترتیب بیاض‌های زیادی مشغول شده است.

یک بیاض حجماً بزرگی را، که فطرت ترتیب داده است در سال ۱۳۲۸ـ۱۹۱۰ با چاپ سنگی در تاشکند نشر شده است. فطرت در پهلوی شاعران بخارا بسیاری از شاعران درواز و قراتیگین را در آن داخل کرده است. از این‌جا روشن است، که او با شاعران درواز روابط نزدیک داشته است. محرر برای فرق کردن اشعارش از هم‌تخلص زمانش قربان خان فطرت، اشعارش را با سر لوحهٔ «لی محرره»، گاها «محرر» و بعضاً با تخلصش فطرت دروازی درج می‌کند. ولی اشعار قاضی قربان خان فطرت را با عنوان «داملا قربان فطرت» ذکر می‌کند. فطرت آن بیاض را «مجموعه الشعرا» می‌نامد.

تمام یافت دیوان فصاحت بیان «مجموعه الشعرا» در آوان سعید و در زمان تأیید از دست فقیر اضعف العباد عبدالمومن شاه به سعی و اهتمام ایشان دروازی لطف الله خواجهٔ صحاف سنه ۱۳۲۸». از نوشته‌های بالا چنین می‌نماید، که عبد المومن شاه کاتب بیاض بوده، در اشعارش «عاشق» تخلص داشته است. زیرا در صفحه ٥٤ بیاض مذکور با عنوان «الراقم» دو شعر خود را می‌نویسد که با تخلص «عاشق» آمده‌اند. اما از جملهٔ «به سعی و اهتمام ایشان دروازی لطف الله خواجه صحاف» چنین می‌نماید که اسم شاعر فطرت لطف الله بوده است. از این‌جا پی بردن دشوار نیست که عباره و کلمه‌های «لی

محرره»، «محرر» نیز به لطف الله خواجه نسبت دارد.[1] در صفحهٔ ۳۶ بیاض چنین عباره ذکر می‌یابد:

فطرت درواز «محریر»، این هم به آن گواهی می‌دهد که محررر بیاض فطرت درواز بوده است.

فطرت در پهلوی شاعران دیگر ده غزل، یک مخمس و یک مسدس خود را درج کرده است، که همه آن‌ها یک ۱۹۲ بیت را در بر می‌گیرند. اشعار او در صفحات ۵_۳۰_۳۶_۴۱_۶۷_۶۹_۷۵_۱۲۲_۲۳۳ و ۲۳۶ ثبت گردیده‌اند. علاوه بر این در ذخیرهٔ آثار خطی اکادمی علومی تاجیکستان بیاضی تحت شماره ۶۱ محفوظ است، که ترتیب دهنده آن نیز فطرت درواز می‌باشد.

از چنین فعالیت فطرت معلوم می‌گردد، که او به شعر و شاعری ذوق زیادی داشته است. فطرت باید شاعر صاحب دیوان باشد، ولی دیوانش تاکنون دسترس نشده است. اشعارش در بیاض‌ها دیده می‌شود.

مرتبان مجموعهٔ «افغانستان» در بارهٔ این شاعر چنین می‌نویسند: «میرزا لطف الله خان درواز. این شاعر نیز از درواز و از معاصران شه ترک خان می‌باشد. این رباعی را در جواب رباعی شه ترک خان گفته است:

---

[1] این بیاض را من به‌صورت کامل مطالعه کرده‌ام، که در تذکرهٔ «سخنوران درواز» در بحث فطرت، توضیحات زیادی با استفاده از این بیاض ارایه نموده‌ام. در هیچ جای این بیاض نشانی را نمی‌یابیم، که نام فطرت، لطف الله بوده باشد. حتی در همین متن «تمام یافت دیوان فصاحت بیان مجموعه الشعرا، در آوان سعید و در زمان تأیید از دست فقیر اضعف العباد عبدالمومن شاه به سعی و اهتمام ایشان درواز لطف الله خواجهٔ صحاف سنه ۱۳۲۸» معلوم است، که نام شاعر عبدالمومن شاه و نام صحاف این بیاض، ایشان درواز لطف الله خواجهٔ صحاف بوده است. اما مرحوم امیر بیک حبیبوف در این‌جا به اشتباه نام مؤلف بیاض را لطف الله خواجه گفته است.

یاقوت لبت به گوهر جان ندهم
کفر سر زلف تو به ایمان ندهم
گفتم خونم به گردن غمزهٔ تست
خندید و به غمزه گفت تاوان ندهم[۲]

از این معلومات هم فهمیده می‌شود، که اسم شاعر لطف الله[۳]بوده و معاصر میر درواز شه ترک خان بوده است. غزل‌های دسترس شده از طبع رسا و قابلیت خوب شاعری داشتن او گواهی می‌دهند.

[۲] این میرزا لطف الله خان معاصر شه ترک خان بوده و جدا از میر عبدالمومن شاه فطرت دروازی می‌باشد. متآسفانه آقای حبیبوف در مورد میر عبدالمومن شاه فطرت دروازی که یک شخصیت شناخته شده بوده، در دو سه جای این نوشته‌اش به اشتباه راه داده و نام آن را میرزا لطف الله خان گفته است.

[۳] مجموعهٔ افغانستان، صفحهٔ ۳۳۳

معدوم

از شاعران اواخر عصر ۱۸ و اوایل عصر ۱۹ است. از روی بعضی اشاره و قیدهای خود او، که در دیوان اشعارش ذکر می‌کند، معلوم می‌گردد، که او از درواز بوده، به هندوستان سفر کرده است. زیرا در اشعارش بعضی وقایع از حیات و طبیعت هندوستان می‌آورد.

چنان‌چه در یک داستان خُردش از هندوستان چنین یاد آوری می‌کند:

... که در هند سردار ما بُد یکی
شماریم ز اوصاف او اندکی
مِحَت نام مرد سخاوت شعار
که بودست اهل دل و هوشیار...[۱]

یا در داستان دیگر از کشمیر سخن می‌راند:

... که روز عید مردم‌های کشمیر
چه از کودک، چه از برنا، چه از پیر
به سوی عید گاه از خانه رفتند
گدایان هم به دل شادانه رفتند...[۲]

شاعر در دیوان اشعارش باز از پادشاه زمان خود نیز چنین خبر می‌دهد:

... شد این نامه از لطف عام صمد
مرتب ز کلکم به سال احد

---

[۱] معدوم، دیوان، نسخهٔ خطی شخصی صولت شاه میرگن، ورق ۱۳۲

[۲] همان‌جا، ورق ۱۴۱

به عهد شهنشاه عالم پناه
بهادر مظفر ملایک سپاه ...[۳]

شاعر در شعری سنهٔ انشای آن را ذکر می‌کند:

بود از هجرت گذشته یک هزار
لیک افزون یک‌صد و هشت و چهار
کاین حکایت خامه‌ام تحریر کرد
از وقوع مرگ شان تقریر کرد...

در شعر دیگر سنهٔ ۱۲۲۹ درج یافته است، که از روی این، تا سال ۱۸۱۳ میلادی در قید حیات بودن شاعر معلوم می‌گردد.

در غریبی و آواره‌گی‌ها، بی‌شبهه، احوال مادی و روزگار شاعر خوب شده نمی‌توانست. او برای پیداکردن خراجات زندگی عذاب و عقوبت‌های فراوانی دیده، از تنگ‌دستی، تنهایی و بی‌یار و رفیق، به خواری و زاری عمر به‌سر بردنش شکایت می‌کند، که در این باره پارچه شعر زیرین شاعر گواهی می‌دهد:

شد مسیحا دردمند از فکر درمان، وای وای
وای وایم چون شنید از درد درمان وای وای
دل پر از غم، دیده پر نم، سینه چاک و ضعف تن
خاره بالش، خار بستر، آه و افغان، وای وای
بی‌نوایی، بی‌رفیقی، بی‌دماغی، بی‌دلی
بی‌پناهی، بی‌مکانی، نیست سامان، وای وای...

[۳] همان‌جا، ورق ۱۳۸ الف

چند چون معدوم، روز و شب کنی ورد زبان؟
وای وای از درد و درمان، درد و درمان، وای وای[٤]

معدوم از خود دیوان اشعار را به یادگار مانده است، که یک نسخۀ آن را صولت شاه میرگن خادم علمی انستیتوت شرق‌شناسی اکادمی علوم تاجیکستان از درواز دریافت کرده در دسترس ما قرار داد.

نسخۀ دیوان مذکور به روی کاغذ قوقندی با خط نیم شکسته و نستعلیق کتابت شده است. تاریخ کتابت و اسم کاتب در آن ذکر نیافته است. دیوان به یگان حادثه دچار آمده، خیلی خراب شده است، که در نتیجه از ۱٤۷ ورق اولی تنها ۹۹ ورق باقی مانده و دیگرش از بین رفته است. حالا حجم دیوان ۹۹ ورق (۱۲ در ۱۸) می‌باشد. مقاوۀ این نسخه از محصولات صحافان آسیای میانه بوده، رنگش در نتیجۀ خوب نگاه نکردنش تیره و نامعلوم شده است. شیرازه‌بندی آن از پوست سرخ می‌باشد. متن شعرها در هر صفحه ۱٤ سطری جای داده شده است، که از روی حساب ما در این دیوان ۱٤۰ غزل، ۲ مخمس، ۳۵ رباعی و ۳۵۰ بیت مثنوی بوده و مجموعاً ۳۰۰۰ بیت را در بر می‌گیرد.

معدوم علاوه بر دیوانش یک بیاض اشعار را نیز ترتیب داده است، که به شکل دست‌خط به دسترس ما قرار گرفت. این بیاض هم از ۸۰ ورق تشکیل شده، اشعار ۲۹ شاعر پیشینه را در بر گرفته است، که اکثریت آن‌ها به شکل مخمس‌اند. معدوم از شاعران خوب زمانش بوده، اشعار متین و شکایت‌آمیز دارد. از بس که احوال شاعر در هیچ یک از سرچشمه‌ها تذکر داده نشده است، دسترس شدن اشعارش، اگر کامل هم نباشد، جالب دقت است.

[٤] معدوم، دیوان اشعار، ورق ۱۱۷ الف (مال شخصی صولت شاه میرگن)

اشعار معدوم اکثراً مضمون عشقی، تربیوی و اخلاقی داشته مسایل دیگر را کمی در بر می‌گیرد. او در اسلوب شعری بیشتر از خواجه حافظ شیرازی پیروی می‌کند.

شمس الدین

نعمت الله محترم تذکره‌نویس آخرهای عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ راجع به احوال این شاعر چنین معلومات داده است: «شمس الدین تخلص صاحب فکر متایین کوهسارِ نکته‌پردازی، ملا شمس الدین دروازی است. مذکور برای تحصیل علوم از شهر خود به بخارا آمده و به‌قدر حال برای آموختن علوم زمانش سعی و کوشش نموده است. بعد از تمام کردن تحصیل باز به وطن خود واپس رفته است.»[۱] پس از چنین معلومات یک غزل او را درج می‌نماید.

در مجموعۀ افغانستان در بارۀ این شاعر چنین معلومات ثبت می‌شود:

«شمس‌الدین دروازی به «ملا» شهرت داشته و با افضل معاصر بوده است. در بخارا به کسب علم اشتغال ورزید و پس اکمال تحصیل به وطن خود آمده و تا پایان حیات در آن‌جا بود. در ادبیات ماهر بود و قریحه شعری نیز داشت.»[۲]

ترتیب دهندگان مجموعۀ مذکور، بعد از چنین معلومات باز همان غزل مندرج تذکرۀ محترم را در آن ذکر می‌کنند. از این‌جا روشن است، که آن‌ها این معلومات را از تذکرۀ افضل پیرمستی گرفته‌اند، که معلومات آن با معلومات محترم تقریباً یک‌سان می‌باشد.

جریان حیات و تاریخ وفات شمس الدین خوب معلوم نشد. از روی دیوان محی الدین قراتیگینی (تخلصش بخاری) پی برده می‌شود، که او با شمس‌الدین روابط دوستی و مکاتبه داشته است و ما دو غزل مکتوب نمای او را در دیوان بخاری می‌بینیم. علاوه بر این یک مخمس او در بیاض شاعران دروازی یولداش بی بخاری درج یافته بود. در بیاض و جنگ‌ها نیز اشعار این شاعر یافت می‌شود. از این‌جا معلوم می‌شود که شمس

---

[۱] محترم، تذکره الشعرا،نسخۀ ۳۹٤، ذخیرۀ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۷۸

[۲] مجموعۀ افغانستان، صفحات ۳٤۹ ـ ۳۵۰

الدین شاعر معلوم زمانش بوده، از طرف معاصرانش نیز هم‌چون شاعر شناخته شده است. دیوان اشعار شاعر دسترس نشده است. از ایجادیاتش ٤ غزل و یک مخمس در دسترس ما قرار گرفته است.

غافل

محمد مراد بن محمد سید شاعر عصر ۱۹ درواز تخلص ادبی‌اش غافل می‌باشد. او در دیهۀ یاگیت قلعه خمب تولد و نشو نما یافته است. ما در هنگام تحقیق و پژوهش با نسخۀ خطی، که مال شخصی علی مردان لِقا ساکن قلعۀ حسین قلعۀ خمب (۷۸ ساله) بود، مواجه شدیم. نسخه مذکور اساساً مجموعۀ اشعار شاعر عصر ۱۹ درواز محمد مراد محمد سید زاده یاگیتی می‌باشد.

مجموعه‌یی را کدام یک شخص کم‌سواد به روی کتابچه‌های طلبگی زمان ما، که هم به طول و هم به عرض خط‌های کبود فابریکاتی داشته، با خط نستعیلق و سیاهی بنفش نوشته است. کاتب مذکور گرداگرد متن‌های شعر را با همان رنگ بنفش خط کشیده است. حجم نسخه ٤٧ ورق (۱۵،۵ در ۲۱) می‌باشد و در هر ورق از ۲۸ تا ۳۲ بیت نوشته شده است.

این نسخه اساساً از دو بخش تشکیل شده است. از ورق اول تا ورق ۲۵ ب داستان شاعر غافلی با عنوان «قصه جنگ دختر قیصر روم»، از ورق ۲۵ ب تا ۲۷ ب یک غزل شاعر شوخی، ۲ غزل و ۱ مخمس شاعر خواجه و یک غزل مستزاد شاعر هبأ دروازی درج یافته است.

پس از اشعار ذکرشده ۳ ورق کاغذ دفتر تازه مانده و باز از ورق ۲۸ تا ٤٧ب، که ۱۹ ورق می‌شود، غزل، مخمس و یک مثمن شاعر غافل گاهی (غافلی) را در بر گرفته است.

بخش اول نسخه، که داستان ذکر شده در آن آمده است، عبارت از ۸۰۰ بیت می‌باشد و کاتب ناقص بودن آن را چنین یاد می‌کند: «این ناتمام ماند، باقی‌اش ریخته نابود شده بود، اگر خداوند عالمیان راضی باشد، باقی‌اش را جستجو کرده به نقل تمام می‌کنم.»[۱]

---

[۱] همان‌جا، ورق اول الف

از این یادداشت و از مضمون داستان هم معلوم است، که قصه به آخر نرسیده است. مقاوۀ این نسخه از کرتان حاضرۀ دفترهای انبار گلابی رنگ می‌باشد. بنابر کم سواد بودن کاتب خطاهای املایی زیادی در آن به‌نظر می‌رسد و خواندن آن نیز خیلی دشوار می‌باشد.

بخش اول داستان با بیت‌های زیرین آغاز می‌یابد:

یکی دختری بود صاحب جمال
با آن قیصر روم نیکو خصال
چهل چارده زلف و ابرو کمند
قوی بود به زور و لب ها چو قند...

داستان ویژگی خاص خود را دارد. قهرمان اثر دختر قیصر روم بوده، بر ضد عرب‌ها، جنگ می‌کند. دختر پهلوانان زیاد عرب‌ها را شکست داد و در آخر از طرف علی بن ابو طالب مغلوب می‌شود...

غزلیات و مخمسات شاعر هم، اساساً، موضوعات عنعنوی هم‌چون لیریکی، پند و حکمت و شکایت از روز گار نا مساعد را در بر می‌گیرد.

عالمان افغانستان در «تاریخ ادبیات افغانستان» به‌طور مختصر راجع به این شاعر معلومات داده سال وفاتش را بعد از سال ۱۳۱۰ـ۱۸۹۲ تخمین کرده‌اند.[۲] گ. گلیموا در مقالۀ خود از این شاعر خبر داده، در بیاض شاعران دروازی داعی بخاری چند شعر او درج گردیده است. از آثار او که به دسترس ما قرار گرفته است و در بالا به آن اشاره رفته بود، شاعرِ خوب بودن غافل به‌نظر می‌رسد. در اشعارش از بی قدری اهل علم و دانش و عموماً از زمان کج‌رفتار عصر ۱۹ شکایت می‌کند. غزل زیرین گواه حال اوست:

[۲] تاریخ ادبیات افغانستان، صفحۀ ۳۳ ب (سال و جای نشرش افتاده است.)

من بنالم روز و شب از چرخ با اغیار یار
زاغ را گلشن دهد، طوطی شکرخوار خار
بی‌تمیزی عادت این چرخ کج‌رو بوده است
امتیاز من ندارد گردش پرگار گار
سخت خوابیدست طالع بر سر بالین دهر
بخت خواب‌آلود ما را، ای خدا! بیدار دار
تار و پود چرخ کج‌رو ساخت با کج‌طینتان
بگسلد زین رشتهٔ واژون کج‌رفتار تار
آرزو را در دعا از حق جز این مقصود نیست
هر کی را در خورد حالش دار اندر وار وار
یارب! از عدلت به هرکس جاده‌یی فرما چنین
بلبلان را بخش گلشن، زاغ با مردار دار ...
قدردانا، قدر ندانستن این آثار اوست
مانده‌ام بی مشتری در گوشهٔ بازار زار
هر قدر سعی‌ای نمودم حرف من موزون نشد
دارم اندر گوشهٔ خاطر ازین اشعار عار
شاخ مطلب بس بلند افتاد، غافل، چاره نیست
بر مراد نامرادی‌ها شدم ناچار چار[۳]

[۳] بیاض ۸۱۹، ورق ۱۸٤ ب

محمود

اسم شاعر میرزا محمود است و تخلص ادبی‌اش نیز محمود می‌باشد. او در درواز تولد یافته، اکثر عمر خود را در آن‌جا سپری نموده است. محمود برای تحصیل علم به هندوستان رفته، پس از ختم تحصیل به وطنش درواز بر می‌گردد. برای آن‌که محمود در خط‌نویسی مهارت و استعداد داشته است، پس از آمدنش به درواز شه ترک خان حاکم درواز او را به میرزایی خود دعوت نموده یکی از مصاحبان خود می‌گرداند.[۱]

از بس که محمود تحصیل علم را در هندوستان نموده است، اشعارش به سبک هندی نزدیکی دارد. میرزا محمود در سرایش شعر دست توانا داشته، نه تنها با زبان ادبی، بلکه با لفظه و لهجهٔ محلی دروازی هم شعرهای خوب سروده است. ما هنگام کار در ذخیره آثار خطی اکادمی علوم شوروی در لنین‌گراد در دیوان شاعر محی الدین قراتیگینی بخاری،[۲] که تحت شماره ۱٦۵۸ محفوظ است، یک غزل با لهجهٔ دروازی سرودهٔ محمود را دیدیم. غزل دیگر او را شاعر معاصر و هم زمانش عزیز بیک هجری دروازی در دیوانش ذکر می‌کند.

از این‌جا نیز پی بردن دشوار نیست، که محمود یکی از شاعران معلوم زمانش بوده، از طرف معاصرینش هم‌چون شاعر شناخته شده است. از غزل زیرین نیز می‌توان پی برد که او شاعر خوبی بوده است:

مرا سیر گلستان ارم، فکر سخن باشد
تماشایی، برِ معنی رنگین یافتن باشد
به‌صحرایی، که من می‌گردم و صید افگنی دارم

---

[۱] مجموعهٔ افغانستان، صفحهٔ ۳۳۲

[۲] بخاری، دیوان، نسخهٔ خطی شماره ۱٦۵۳، ذخیرهٔ اکادمی علوم شوروی (لنین‌گراد)

شکار شعر مضمون را به لفظ آراستن باشد
رکوعم پستی دوران، سجودم خاک ره بودن
قیامم از سر هستی خود برخاستن باشد
ره ملک فنا، محمود، رفتاری نمی‌خواهد
غریب زنده‌گی را چشم پوشیدن کفن باشد[۳]

[۳] هجری، دیوان، نسخهٔ خطی ۱۹۵۵، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان، ورق ۵۷

مولوی هجری (خِرَد)

هجری تخلص ادبی شاعر نامعلوم آخرهای عصر ۱۹ و اوایل عصر ۲۰ درواز می‌باشد، که بعدتر «خِرَد» تخلص می‌کرده است. وی از ساکنان طویل‌دره بوده است. اسمش خوب معلوم نمی‌شود، ولی در مقاوهٔ اول دفتر و آخرش چنین نوشته‌ها را می‌بینیم: «گفت تاریخش نوازش بر صلاح الدین» (۱۳٤۰)، در آخر مقاوهٔ دفتر باز چنین تاریخی ثبت شده است:

«شبی فکرم به تاریخ گفت
به غیر صلاح است، قاضی صلاح» (۱۳٤۱)

از روی این تاریخ‌ها معلوم می‌شود، که شاعر تا سال ۱۳٤۱ـ۱۹۲۰ در قید حیات بوده است. اسم صلاح هم باید به او منسوب باشد. شاعر هم‌چنین قاضی بخارا را در یک شعرش هم‌نفس، هم‌صحبت و دوست خود می‌گوید. شاید خود خِرَد هم در درواز قاضی باشد. در یک شعرش چنین می‌نویسد:

شریک من به بخاراست قاضی القضات
که بود هم‌نفس و هم‌سخن به من آن کس...
خرد ز بی خردی آب شد، کزو خجلم
چرا به عرصهٔ میدان فضل راند فرس...

هجری (خرد) در اشعارش از شهرهای بزرگ زمان‌مان مانند مسکو، ورشو و غیره نام می‌برد:

ای رُخت رشک بتان همدان و مسکو
آتش افتاده ز روی تو به شهر وَرشَو[1]

[1] مولوی هجری (خرد). دفتر اشعار، رقم ۱۸٦۳، ورق ۱ الف، ذخیرهٔ اکادمی علوم تاجیکستان

ولی خوب روشن نمی‌شود، که شاعر این شهرها را دیده است یا هم هم‌چون شنیده برای قافیهٔ شعرش از آن‌ها یاد آور شده است.

معلومات دیگر راجع به احوال این شاعر به ما معلوم نشد، زیرا در اشعارش مسایل حسب حالی خیلی کم دیده می‌شود.

مولوی هجری (خِرَد) یکی از آن شاعرانی‌ست، که در هیچ یک تذکره‌ها یاد نشده است. از این‌جا تعداد محصول ادبی شاعر نیز معلوم نیست. اما آن چیزی، که از اشعار شاعر به دسترس قرار گرفته است، تنها دفتر ۲۵ ورقه (۲۲ در ۱۷) ییست، که در بخش آثار خطی اکادمی علوم تاجیکستان تحت شماره ۱۸۶۳ نگاه داشته می‌شود. دفتر مذکور از دفترهای طلبگی زمان ما بوده همگی ۲۵،۵ ورق می‌باشد که از آن‌ها ۸ ورق کاغذ دفترهای خط کشیده و ۱۷ ورق کاغذ سفید بی خط می‌باشد.

شاعر مولوی هجری (خِرَد) قاضی صلاح اشعار خود را در آن دفتر با دست خودش نوشته و در ورق اول بعد از شرح کلمهٔ «نادِعلی» چنین نوشته شده است: «تحریر مولوی هجری ثمه المتخلص بالخرد» از روی این قید نیز معلوم است، که دفتر مذکور به‌دست خود مؤلف آن نوشته شده است. علاوه بر این در داخل دفتر بسیاری سطرهای ویران کرده شده و خط زده شده موجود اند، که از مسوده بودن دفتر گواهی می‌دهد.

دفتر اشعار شاعر با خط نستعلیق نه آن‌قدر خوب، و به شکل بیاض نوشته شده است. مجموعهٔ اشعار مندرج در این دفتر هجری زیادتر از ۲۰۰۰ بیت را تشکیل می‌دهد. اشعار هجری را از روی مضمونش اساساً به دو بخش می‌توان تقسیم کرد، که بخش زیاد آن به موضوعات تصوفی، نعت، حمد و مناجات بخشیده شده و بخش خُرد آن عبارت از غزلیات عشقی ـ لیریکی می‌باشد. مولوی هجری در شاعری مهارت دارد و غزل را به طرز قدیم (سبک خراسانی) ساده و روان می‌سراید.

علاوه بر شاعران یادشده، شاعران دیگری هم در درواز زندگی نموده و شعر می‌سروده‌اند. از جملهٔ چنین شاعران حضرت (اسمعیل بیگ)، شه ترک خان، کاتب (قربان محمد)، نادر (ملا محمد)، مظلوم (بزرگ‌خواجه)، عامی (عصمت‌الله بی)، راجی، ذوقی (غلام‌شاه)، عاری (سید احمد)، واحد، مغموم (اولیا حسین)، کیفی (ملا محمد عظیم)، واله، دروازی، مسلک، خاکی، داعی میرزا گلاب دروازی، که داعی تخلص داشته و در دیههٔ خُوَری، محبت‌شاه دروازی، که بنده تخلص داشته و در دیههٔ خُم‌وری استقامت داشته است، محمود نفر، که تخلص‌اش مجرم بوده، میرزا شفیع، که میرزا تخلص داشته و در دیههٔ کرگاود زندگی می‌کرده است، محمد نبی لاجیری، ملا دوست یاگیتی، جانی خم‌وری، میرزا لقا (لقا) یاگیتی و حمدالله دروازی را می‌توان نام برد. همهٔ این شاعران در مقالهٔ نام‌بردهٔ س.ی.کلیمچتسکی یادآوری شده است. هم‌چنین پروفیسور ا.ز.رازنفیلد در «نمونهٔ فلکلور درواز» از شاعران محلی درواز چون بی‌نظیروف عرفان، سید عطار رحمن (عطاری)، قاضی نبات دروازی و ملا خوجه دروازی، خبر می‌دهد.

بنابر موجودیت تعداد زیاد شاعران، که در این محل‌ها زندگی می‌نموده و می‌سروده‌اند و از مشهور شدن آن‌ها تا بلخ، کابل، بخارا و قوقند و دیگر جای‌ها، به این نتیجه می‌رسیم، که این ولایت در اواخر عصر ۱۸، عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰، دایرهٔ ادبی و نمایندگان خوب شعر و شاعری خود را داشته است.

باب پنجم ـ موضوعات اساسی ایجادیات شاعران بخارای شرقی

... سفر کردن شاعران پیش قدم بخارا به بخارای شرقی هم‌چون رحمت‌الله واضح، عبدالقادر خواجه سودا و میرزا عبدالعظیم سامی به اشعار شاعران بخارای شرقی تأثیر مثبت رسانیده است. شکایت از حیات وزنین و نارضایتی از زمان در اشعار این شاعران به‌طور گوناگون انعکاس یافته است. برخی از شاعران آن‌ها را توسط تخلص ادبی، بخشی از آن‌ها از راه شکایت از فلک، از طالع و قسمت، با بیان احوال بد و آواره‌گردی خود، با ابراز شکایت از غریبی، شکایت از زمانه، از ظلم ظالمان، تصویر بی‌عدالتی حاکمان و بی‌قدری علم و دانش و مثل آن‌ها افاده نموده‌اند.

شکایت از راه انتخاب تخلص یکی از واسطه‌های افادهٔ احوال شاعران این دایره‌های ادبی می‌نماید. تخلص حسرت، غمگین، رنجه، خوندل، خاکی، هجری، غبرا، هبا و مانند این‌ها اسم‌های بی‌مسما نمی‌باشند. شاعران با نظرداشت احوال مادی و معنوی خود و

موافق حال شان به خود تخلص انتخاب میکرده‌اند. برای روشن شدن این فکر تخلص میرزا عالم جان حسرت را مثال می‌گیریم. ا. دهاتی راجع به تخلص او چنین می‌گوید:

«بیهوده نیست، که وی برای تخلص شاعری خود کلمهٔ «حسرت» را از همه موافق‌تر یافته است».[۱] یا قاری رحمت‌الله واضح در تذکرهٔ خود در مورد اشعارش چنین می‌نویسد:

«... اشعار عاشقانهٔ حسرت‌انگیز و دردآمیز دارد».[۲] خود میرزا حسرت هم در تمام شعرهایش از الم و حسرت زیاد خود یاد کرده است. چنان‌چه در بیت‌های زیرین می‌بینیم:

... حسرت، ز ازل خون جگر گشت نصیبم،
بد مستی می‌خانهٔ عشرت کی و من کی؟[۳]

یا این‌که:

... غبار دشت حزنم ، نخل باغ کلفت ایام،
که باشد ظاهر از حال نهان و آشکار من ...[٤]

از پارچه‌های بالا و گفته‌های عالمان مذکور و هم‌چنان از نمونه‌های اشعار شاعر، که به طریق اقتباس در قسمت شرح حال او آمده‌اند، فهمیدن دشوار نیست، که تخلص انتخاب کردهٔ شاعر پر حسرت بودن و نا رضایتی او را نسبت به زمانش خیلی خوب نشان می‌دهد.

یا این‌که تخلص هجری شاعر را از روی نوشتهٔ خودش می‌بینیم:

---

[۱] ا.دهاتی.کلیات، ج ۵ . دوشنبه، ۱۹٦٦، ص.۳۰۱

[۲] واضح. تحفه الاحباب، ص.۷۹

[۳] ا.حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار.. دوشنبه،۱۹۷٤، ص.٤۹

[٤] همان‌جا، ٤۷

هرچه یار و فراق دوست و وطن
چون خرد دید سوی من نگرست
به سه معنی تخلصم فرمود:
که تو را خاتم سخن هجری‌ست[۵]

شاعر صفا عاشورزادهٔ قراتیگینی حیات را با رنج و الم‌های زیادی به سر برده، از تنهایی، غریبی، بی‌چیز و چارگی و مانند این‌ها سخت می‌نالد. به همین سبب هم کلمهٔ «رنج» را موافق حال خود دانسته آن را تخلص خود انتخاب کرده است.

این شاعر بعضاً دیوان اشعار خود را «شکایت‌نامه» هم می‌گوید، که این نیز گواه آن است، که شاعر رنج و محنت بسیار دیده، تخلص‌اش بی‌مسما نیست. شاعران درواز: هر یک هبا، غبرا و خاکی به معنی پستی و بی‌مقداری و خود را از همه ناچیزتر دانسته چنین تخلص‌ها را انتخاب کرده‌اند، که معنی همه آن‌ها خاک می‌باشد. شاعر دیگر قراتیگین، که اسمش صالح‌بَدل بوده است، تخلص ادبی‌اش را «خوندل» انتخاب کرده است. این شاعر خیلی قشاق بوده عمر را به محتاجی و ناداری به‌سر برده، یگان روز خوش را ندیده است. او در رباعی زیرین این غم و غصهٔ خود را چنین بیان کرده است.

ای دهر، غمت کرد مرا دیوانه،
با درد و غمت گشت دلم غم‌خانه
ناچار به غم به گوشهٔ تنهایی
گفتم غزل و رباعی و افسانه [۶]

از رباعی بالا نیز فهمیده می‌شود، که شاعر بسیار درد و الم داشته کلمهٔ «خوندل» را مناسب احوال خود دانسته و آن را تخلص انتخاب کرده است. از گفته‌های بالا پیداست

---

[۵] هجری دیوان، شماره ۱۹۹۵، ورق.٦٦٦

[۶] شریف خواجه. بیاض، ج. پنجم ٤٦٦٥ـ٥١٩٩، ورق ۷

که تخلص ادبی یک تعداد از شاعران بخارای شرقی در حقیقت هم شکایت‌آمیز بوده، احوال بد آن‌ها را می‌فهماند. چنین تخلص‌های ادبی بیان کنندهٔ احوال حقیقی این شاعران می‌باشد. چنین گمان می‌رود، که این حالت تنها خاص شاعران بخارای شرقی عصر نزده نبوده، بلکه این به تمام ادبیات فارس و تاجیک به حکم عنعنه داخل شده است. در تاریخ ادبیات فارس و تاجیک به تخلص‌های عریان، بی‌نوا، محنتی، سوزنی، خاکی، کاتب، حافظ، خزانی و مثل آن‌ها دچار شدن ممکن است، که عیناً کسب، عمل و احوال تخلص کننده را معلوم می‌کنند.

شکایت از احوال بد زندگی، انعکاس محتاجی و قشاقی در اشعار اکثر شاعران این دوره نمایان است. ولی از بس‌که، این‌گونه شکایت‌ها به ترجمهٔ حال شاعران پیوسته بود، ما نمونه‌های زیادی را در قسمت ترجمه احوال‌شان آورده‌ایم. لیکن در این‌جا همین را گفتنی هستیم، که شکایت از احوال بد خصوصاً در اشعار شاعرانی چون میرزا عالم جان حسرت، بابا ارثی، پری، فارغ، میرزا بابا، ناصح کولابی، هبا، هجری، ناجی، یاری، رنجه، غبرا، خوندل جایگاه خاصی را اشغال می‌کند.

این شاعران قلب حساس داشته، نابرابری حیات جامعهٔ خود را پی برده، آن را در ایجادیات خود بازتاب داده‌اند. یکی از علامت‌های خیلی بد بودن زندگی مردم و از جمله شاعران هم، مسئلهٔ پول قرض گرفتن و قرض‌دار شدن و عواقب خانه ویران شوی قرض‌داران است. این موضوع در اشعار شاعران این محل‌ها جای زیادی را گرفته است.

شاعرانی چون میرزا بابا حصاری، عبدالرحیم کولابی، هبای دروازی، هجری، رنجه و شاعران دیگر این وادی‌ها پیرامون این موضوع شعرها نوشته، احوال بد قرض‌داران و دولت‌مند شدن فیودال‌های پول‌دار را بیان کرده اند.. به این، شعرهایی با ردیف «قرض» سروده‌های عبدالرحیم کولابی، هبای دروازی و شاعر غرمی گواه شده می‌تواند.

شاعران دورهٔ ذکریافته علاوه بر قرض‌دار شدن از محتاجی و قشاقی، که در حقیقت هم یک کسلی اجتماعی آن جوامع بود، شکایت می‌کنند. در این باره غزل هبای دروازی با ردیف «قشاقی»، غزل بابا ارثی با ردیف «نابودی»، «می‌خورم» و دیگرها دلیل شده می‌توانند.

شاعر غرمی (عبدالرحیم) دربارهٔ احوال بد خود و معاصرانش چنین می‌نویسد:

آمد زمانه بر سر و مردم زبون شدند،
از روی احتیاج جگر پر ز خون شدند...
از روی تنگ دستی و قشاقی مردمان،
ناچار گشته این زنان جنگی به شو شدند.[۷]

در نتیجهٔ بد بودن وضع اقتصادی، احوال روحی و سلامتی شاعران و اهالی آن‌جای‌ها نیز خوب نبوده است.

برای همین هم بسیاری از شاعران آن عصر با درد و الم‌های روزگار دچار آمده چاره و حل آن مشکلات را نمی‌یافتند و تنها با راه شکایت از آن روزگار دل خود را تسکین می‌دادند.

در این باره مثال‌های زیادی را آوردن ممکن بود، ولی ما با ذکر چند نمونه قناعت می‌کنیم.

شاعر عاب الدین قراتیگینی می‌گوید:

میرود خون از دو چشمم، ای رفیقان، دم به دم،
آب شد دل در میان محنت و درد و الم[۸]

---

[۷] غرمی. دیوان، ورق.۱۷٦

[۸] شریف خواجه. بیاض دست خط، ورق.۱۸

اکثر اشعار ثبت دیوان شاعر رنجهٔ قراتیگینی شکایت است و بیهوده نیست، که او دیوان خود را بعضاً «شکایت‌نامه» می‌نامد.

شاعر رنجه مثل بسیار شاعران دیگر زمانش، از بیهوده و به خواری و زاری گذشتن عمرش افسوس خورده چنین می‌گوید:

فریاد ز غم عمر عزیزم بگذشت
چون باد سحر
شادی و طرب جمله لذیذم بگذشت
کس نیست خبر
عمری، که به من بود به غم صرف بشد
ای وای دریغ
خوبی جوانی و تمیزم بگذشت
خود نیست دگر[۹]

شکایت‌های زیاد شاعران از فلک (دنیا)، طالع و تقدیر، از درد و الم زیاد گواه احوال بد مردم زمان‌شان می‌باشد. به نظر ما چنین می‌نماید، که شاعران از ترس و بیم حاکمان زمان در موضوع آبرز فلک، طالع و تقدیر تا یک اندازه رمزآمیز و پرده‌پوشانه از زمان و ترتیبات ویران آن شکایت می‌کنند. ولی در حقیقت این شکایت‌ها از نابرابری اجتماعی زمان می‌باشند. چنان‌چه مصرع‌های زیرین را از اشعار غرمی می‌خوانیم:

ز دست چرخ فلک دایما المناکم
چرا ز روی نکویت شدم جدا فرزند؟[۱۰]

---

[۹] رنجه. دیوان ورق. ۷۳ ب

[۱۰] غرمی.دیوان،ورق.۲۰۹ ب

یا این‌که به این بیت عاب الدین توجه نماییم:

ای فلک، تا کی به من جور و جفا داری روا
این تن افسرده را داری ز فرزندان جدا؟[۱۱]

البته، از این دو پارچه شعر بالا نیز روشن است، که فلک حقیقی به جدایی این شاعران از فرزندان‌شان یگان تأثیری نرسانده است و در این‌جا نابرابری جامعه و مناسبات آن‌ها به ثروت‌های زمانه‌شان گنه‌کار بوده و محتاجی و کم‌بغلی آن‌ها را آواره گردانیده از فرزندان‌شان جدا کرده است. شکایت از فلک، تقدیر و طالع در ادبیات عصر نزده و ابتدای عصر بیست مسألهٔ نو نیست و چنان‌که معلوم است، این مسأله یکی از عنعنه‌های خیلی قدیمی ادبیات بوده، و همه تغییرات دچار میشده‌گی را در زندگی از گردش فلک، ستاره‌ها، طالع و تقدیر می‌دانند.

غافل دروازی در یک شعرش که ما آن را در ترجمهٔ حالش قید کرده بودیم، سراپا از چرخ، از طالع و کج‌رفتاری‌های زمان با سوز و گداز سخن گفته است.[۱۲]

شاعر شمس‌الدین دروازی از سپهر شکایت کرده درد و غم خود را چنین بیان کرده است:

حدیث کلفت فرهاد و محنت مجنون،
به نزد شرح غمم هست فرد باطله‌یی
غم غریبی و رنج فراق و جور سپهر،
فتاده اشتر صبرم به دست قافله‌یی[۱۳]

---

[۱۱] شریف خواجه. بیاض، ورق ۲۰

[۱۲] بیاض ۸۱۹، ورق ۱۸٤ب

[۱۳] بخاری، دیوان، ورق ۱٤ب-۱٤الف

اگرچه شاعر در سراسر دیوانش از زمان، فلک و تقدیرش شکایت‌ها کرده ولی از برای آسودگی دلش در بعضی شعرهایش زهره، مریخ و ستاره بهرام را، که چگونگی تقدیر را از آن‌ها می‌دانستند، با کلمات قبیح دشنام می‌دهد، که آن شعر هم در قسمت شرح احوالش بیان شده است.

از نمونه‌های اشعار شاعرانی چون فارغ، پری حصاری و دیگران معلوم است، که مردم کم زمین و در زیر ظلم و استبداد فیودالان محلی و خارجی مانده، در عصر هژده و نزده تا ابتدای عصر بیست به درجهٔ زندگی مانند گدا و قشاقی گرفتار شده‌اند. از این جاست، که تصویر احوال بد مردم و شکایت از زمان، از طالع، فلک، گردون و مثل آن‌ها یکی از موضوعات مرکزی ادبیات دورهٔ ذکرشدهٔ شاعران بخارای شرقی به شمار می‌رود.

شکایت از غریبی در اشعار شاعران عصر نزده و ابتدای قرن بیست بخارای شرقی نیز خیلی روشن به‌نظر می‌رسد، که اکثریت آن‌ها از غریبی و بی‌وطنی شکایت‌های شورانگیز و پرسوز و گدازی کرده‌اند.

غریبی و بی‌وطنی یکی از مسأله‌های وزنین اجتماعی زمان فیودالیزم و کاپیتالیزم می‌باشد، که در نتیجهٔ ناخوشی و سختی روزگار به‌وجود می‌آیند. از نامساعدی شرایط زندگی بیشتر شاعران کوهستان به این کسلی تلخ اجتماعی زمانه‌شان گرفتار شده، شکایت از بی‌وطنی را یک قسمت موضوع اشعار خود قرار داده‌اند.

یاری دروازی بر ضد مامورین و فیودال‌های زمانه‌اش سخت مبارزه نموده، بعد از به مقصد نرسیدنش چنین می‌گوید:

یاری از این بیهوده ملک آخر چرا نگریختی؟
پیش شلاق ناکسان ماندی بسی مانند پک[۱۴]

ولی بعدتر شاعر مجبور شده وطنش را ترک می‌نماید:

... جمعیت دل را طلبیدیم به عالم
از دست فلک چاک گریبان شده رفتیم
از جور و جفای تو و از طعنهٔ اغیار
از وَنج زمین، سخت گریزان شده رفتیم

رنجهٔ قراتیگینی که زهر غریبی و فراق بی‌وطنی را چشیده است، در این باره چنین می‌گوید:

غربت زده‌ام، محنت ایام نصیبم
سرگشته به غم از وطن خویش غریبم
هرچند دویدم پی راحت من مظلوم
غیر از غم و کلفت نبود هیچ قریبم [۱۵]

طوری‌که از شرح حال شاعر غرمی دیده بودیم، او تمام عمرش را در غریبی گذرانیده، آرزوی وطن هم‌چون لاله در دلش داغ سیاه گذاشته بوده، که شاعر آن را چنین اظهار نموده است:

---

[۱۴] پک یک نوع بازی‌چه است، که موی بز را با سرب چسپانیده با پا می‌زنند. (حبیبوف). (اما پَک در درواز افغانستان به چوبی گفته می‌شود که حدود ۲ـ۳ متر درازی دارد و برای تکاندن درخت توت برای استفادهٔ از میوهٔ توت به‌کار می‌رود. بیضایی)

[۱۵] رنجه. دیوان، ورق ٤٠ب

داغ دلی به غربتم، گم کرده ام وطن،
یا رب، مباد هیچ کسی از وطن جدا![۱۶]
یا که:
در آرزوی سیر و تماشای آن وطن،
دل آن‌قدر به رغبت آن کوهسار کرد
در غربتم به خواری و عمرم گذشت و رفت،
یاد وطن به پیری‌ام اکنون خمار کرد[۱۷]
باز چنین گفته:
دریغا، که قوت چو رفت از بدن
چو دارم به دل حسرتی از وطن[۱۸]

عبدالرحیم کولابی شعرهای زیادی به غریبی اختصاص داده است، که از آن‌ها عذاب و عقوبت‌های زیاد کشیدن شاعر در غربت معلوم می‌شود. او می‌نویسد، که در عالم، از همه مشکلات، بی‌وطنی و غریبی مشکل‌تر است:

هر کجا رو آورد، ماند ز غم حیران غریب
می‌دود بر گرد عالم زار و سرگردان غریب ...
خواب خلقان مجاور در سریر عافیت،
جمله شب‌ها را به غم با خاک ره یکسان، غریب...

---

[۱۶] غرمی.دیوان، ورق ۱۷ب
[۱۷] غرمی. همان جا ورق ٤٦ الف–٤٧ الف
[۱۸] همان‌جا ورق ۲۰۵ب

هیچ سختی نیست از شام غریبان سخت‌تر
بی کس و کو یکه و تنها و بی سامان غریب[۱۹]

شاعر جذبی حصاری در مورد غریبی شعرهای زیادی سروده است، که در کتاب «میراث ادبی شاعران حصار» درج یافته‌اند. از جمله در یک شعرش چنین می‌گوید:

ز غربتم به وطن آرزوی بسیار است
دل الم زدهٔ من ز هجر افگار است
ز غصه شد جگرم پاره پاره هم‌چون گل،
که خون دیدهٔ من سرخ چون گل نار است.
کسی، که پای برون می‌نهد ز کشور خویش
اگر چه یوسف مصری بود، در آزار است...[۲۰]

میرزا حسرت حصاری، که او نیز زهراب غربت را چشیده است، در این باره چنین می‌نویسد:

جگر تفسیدگان و سینه مجروحان غربت را
نمک‌دان می‌شود گرداب بحر ظلمت شب‌ها[۲۱]

به عبارهٔ دیگر، از ۱۷ تن شاعران حصار ۱۵ نفر، از ۱٦ نفر شاعران کولاب ۱۰ نفرشان، از ۵۳ نفر شاعران درواز ۲٦ نفر و از ۳۲ تن شاعران قراتیگین اکثریت‌شان آواره‌گرد بوده، غم و کلفت غریبی را از سر گذرانیده‌اند.

از این‌جا معلوم می‌شود، که موضوع غریبی در اشعار شاعران کوهستان یکی از موضوعات اساسی، انعکاس واقعی حیات مردم کم بغل و بی‌بضاعت آن‌جاها بوده است.

---

[۱۹] عبدالرحیم. دیوان، ورق ۲۳ الف

[۲۰] ا.حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار، ص ۱۷۹

[۲۱] همان‌جا صفحه ۲۸

در حقیقت هم غریبی یکی از بدترین و وزنین‌ترین شکل‌های زندگی مردم پیش از انقلاب کوهستان بود. بیهوده نیست، که اکثریت کارگران سیاه کار، کارگران کان‌ها، زغال سنگ، دستگاه‌های پخته تازه کنی، هیزم‌شکن‌های شهرهای بخارا و سمرقند از تاجیکان کوهستان بودند.[۲۲]

شکایت از بی‌قدری علم و دانش یکی از موضوعات اشعار شاعران بخارای شرقی می‌باشد. البته، معلوم است، که شاعران و ادیبان نسبت به دگر اهالی بی‌سواد آن دوره، آدمان با فضل و با دانش بوده‌اند. سال‌های دراز برای حاصل کردن علم و به امید به دست آوردن گنج، رنج می‌کشیدند. ولی از شکایت شاعران چنین معلوم می‌شود، که آن‌ها از رنج‌های فراوان خود بهره‌یی نگرفته‌اند. زیرا حاکمان زمان به قدر علم و دانش آن‌ها نمی‌رسیدند. از این سبب است، که اکثریت شاعران دورهٔ ذکریافته از بی‌قدر بودن علم و دانش در زمانه‌شان سخت شکایت می‌کنند. در این باره پارچه‌های زیرین اشعار شاعران گواه شده می‌توانند.

فارغ حصاری گوید:

زنگار فروشان همه از بخت به کام اند،
آیینهٔ من تیرگی شام گرفته است[۲۳]

یا که:

فارغ، اگرت نیست زری رتبه نیابی،
چندان، که زنی دم ز اشارات وفا، هیچ[۲۴]

---

[۲۲] نگ.ص.عینی. اکنون نوبت قلم است. ج.۱ دوشنبه، ۱۹۷۷. صفحه ۲۷۸

[۲۳] فارغ.دیوان، ورق.۲۳ الف

[۲۴] فارغ دیوان، ورق.۳۲ ب

باز:

چو غنچه زر به کفت نیست دم مزن، فارغ
ترنم از ره سیم است، آن چه قانون کرد[۲۵]

پری حصاری می‌گوید:

مرا به کنج وطن آبرو نمی‌باشد،
درون بحر بود قیمت گهر مستور[۲۶]

میرزا حسرت می‌نویسد:

حاصل ما نیست جز بی‌حاصلی در روزگار،
از شراب واژگونی جام ما پر می‌شود[۲۷]

حاجی حسین ختلانی می‌گوید:

به خویش گریه نما، حاجی، حکمت و اشعار
به کار کس نکشاید به دانه یی از شَیر[۲۸]

شاعر بخاری (محی‌الدین قراتیگینی) در این خصوص چنین می‌گوید:

در سخن‌دانی مپیچ، ای بوالهوس در این زمان،
اعتباری نیست شعر خوب و نطق و نامه را [۲۹]

عبدالرحیم غرمی می‌نویسد:

...نادان رواج کار و بلند و عزیز گشت،

---

[۲۵] فارغ ، ورق ۳۹ الف

[۲۶] حبیبوف .میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ۹۵

[۲۷] همان‌جا صفحه ۳۹

[۲۸] حاجی، دیوان، صفحه ۹۷

[۲۹] بخاری . دیوان، ورق. ۳ الف

دانا چو زهرخورده به دل غرق خون شدند...[۳۰]

یا که:

شده بی‌قدر به بازار جهان اسپ بُدَو
این قدر طالب بسیار به خر می‌بینم[۳۱]

باز:

معلوم نشد فضل و کمالات تو، غرمی،
هرجا، که روم قدر و بهایی، که ندارم[۳۲]

هبای دروازی می‌گوید:

از بس‌که نیست قدر سخن‌گو، سخن عبث،
باشد یقین برای شهیدان کفن عبث[۳۳]

باز در غزل دیگر می‌گوید:

چون، هبا از نقطه‌سنجان قدر نیست،
بیت و نظم و شعرخوانی‌ها عبث[۳٤]

شاعر هجری دروازی می‌گوید:

قدر دانش نشناسند ز نقص طینت
حیف دانا، که به هنگامهٔ نادان افتاد[۳۵]

---

[۳۰] غرمی. دیوان، ورق ۷۳ الف

[۳۱] غرمی. دیوان ورق ۱٤۸ الف

[۳۲] همان‌جا، ورق ۱۵۰ الف

[۳۳] هبا.دیوان، ورق ۲ ب

[۳٤] همان‌جا ورق ۱۲ب

[۳۵] هجری. دیوان، ورق۲۲ب

باز این‌گونه می‌گوید:

در این زمانه کنون قدر و اعتبارم نیست،
چرا به خود نکنم فخر یا نمی‌نازم؟[۳۶]

از پارچه‌های بالا روشن می‌گردد، که علم و دانش، شعر و شاعری و فضل و آداب در جامعهٔ فیودالی قدر و قیمتی نداشته، شاعران بخارای شرقی در اشعارشان از این بی‌اعتنایی حاکمان زمان شکایت می‌کنند. به همه روشن است، که حاکمان و عمل‌داران فیودالیزم کوشش می‌کردند، که مردم را در جهالت و نادانی نگاه دارند، تا این‌که آن‌ها طلبگار حقوق انسانی خود نگردند.آن‌ها مردم سوادناک و اهل فضل را آدمان خوف‌ناک دانسته، علم و ادب آن‌ها را قدر نمی‌کردند. از این‌جا فهمیدن دشوار نیست، که مثلاً شکایت از بی‌قدری علم و دانش یکی از موضوع‌های واقعی اشعار شاعران آن زمان گردیده است.

موضوع شکایت از کج‌رفتاری و کج‌پروری زمان در اشعار شاعران بخارای شرقی جای ملموسی را اشغال می‌کند.

شاعران آن دوره شاهد زندهٔ جنگ‌های بین فیودالان و مامورین دولت زمان‌شان بوده، به چشم خود می‌دیدند، که این گروه‌ها برای ثروتمند شدن‌شان از هیچ‌گونه فسق و فساد دست نمی‌کشند. این است، که دل حساس و راست‌کار شاعران پیش‌قدم زمان نمی‌توانستند این حالت‌ها را در اشعارشان تصویر نکنند. بیت‌های زیرین شاعران گواه همین فکر اند:

هبای دروازی:

---

[۳۶] هجری. دیوان، ورق ٤١ الف

چرخ با مردم کج‌باز نوازش دارد
از کجی گشت، هبا، زلف به رخسار شرف[۳۷]
باز هم هبا:
کردم سحری از دل غم‌دیده سوالی
بهر چه هبا در وطن خویش نیاسود؟
گفتا ز کجی بر سر دستند کمان‌ها
از راست روی تیر به تیرکش نتوان بود[۳۸]
شاعر هجری:
ز بی‌مهری دوران عمرها شد من عجب دارم،
که نامردان عالم را کند این زال دامادی[۳۹]
غافل دروازی:
تار و پود چرخ کج‌رو ساخت با کج‌طینتان،
بگسلد زین رشتهٔ واژون کج‌رفتار تار[۴۰]
فارغ حصاری:
به فکر کج‌روشی نیستم چو فرزین بند،
چو چرخ به مملکت راستی شهنشاهم[۴۱]

---

[۳۷] همان جا، ورق،٤١ الف
[۳۸] همان جا، ورق ١٠٤ ب
[۳۹] هجری، دیوان، ورق ٤٧
[٤٠] بیاض دست خط رقم ۸۱۹، ذخیره ا.ف.تاجکستان، ورق ١٨٤٦
[٤١] فارغ، دیوان، ورق ٩٤ الف

پری حصاری:

همین نه کج‌نظری دارد آسمان بر من
ز راستی همه جا خانهٔ کمان خالیست [۴۲]

از پارچه‌های بالا روشن می‌شود، که فسق و فجور و فریب و کج رفتاری در زمان آن شاعران حکم‌فرما بوده است و از این رو هم این مسأله توجه شاعران راستکار را به خود جلب نموده و در اشعارشان بازتاب داده شده است. پارچه‌های شعری دربارهٔ شکایت از کج‌رفتاری زمان در اشعار اکثریت شاعران آن دوره خصوصاً در آثار ادبی ناصح کولابی، ناجی دروازی، مجرم کولابی (راغی)، هجری، فارغ و دیگران نیز خیلی زیاد می‌باشد، اما برای روشن شدن فکر ما پارچه‌های ذکریافته کافی می‌باشند.

از مثال‌های بالا هم پی بردن دشوار نیست، که موضوع شکایت از کج رفتاری‌های زمان و اهل آن یکی از موضوعات اساسی اشعار شاعران اوخر عصر ۱۸، عصر ۱۹ و ابتدای عصر بیست بخارای شرقی بوده است.

موضوع شکایت اگر از زمان تا یک اندازه موضوع عنعنوی هم باشد، ولی در عصر نزده و ابتدای عصر بیست آن را تنها از روی عنعنه فهمیدن درست نیست، زیرا حیات وزنین و ظلم و بی‌عدالتی‌های زمان، برای شکایت شاعران سبب حقیقی می‌باشند. یعنی انعکاس شکایت در اشعار شاعران آن دور اساس واقع‌بینانه داشته است.

موضوع شکایت از ظلم و استبداد اقشار دارا نیز در اشعار شاعران واقع‌بینانه انعکاس یافته است. چنان‌که در بخش مقدمه نیز گفته شده بود، آسیای میانه و خصوصاً ولایت‌های کوهستان آن، در عصر نزده به بسیار جنگ‌های فیودالی داخلی و خارجی دچار آمده

[۴۲] ا.حبیبوف، میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ۸۷

بودند. در نتیجهٔ چنین کشمکش و زد و خوردها ظلم و ستم صنف‌های دارا و عمل‌داران زمان باز هم می‌افزاید.

خصوصا در ولایت‌های دور دست کوهستان نسبتاً این ظلم و ستم دو برابر می‌افزود. زیرا، در این گوشه‌های دوردست هر یک عمل‌دار و فیودال خود را حاکم مطلق دانسته، از هیچ گونه ظلم و جبر به مردم روی نمی‌گردانید. البته، ترتیب دولت‌داری امیران بخارا، بیک حصار، کولاب، قراتیگین و درواز در عصرهای تاریخی تذکر یافته‌اند. بنابر این، ما در این‌جا تنها به این مسألهٔ که چگونه جبر و ظلم در اشعار شاعران انعکاس یافته است، توقف را کافی می‌دانیم.

شاعر جذبی، که با آواره‌گردی خود جای‌های زیادی را دیده و هیچ جای را هم از جور و ستم خالی ندیده است، در این باره چنین می‌گوید:

... نیست در تخت فلک یک دل بی‌غم هرگز
هر کجا می‌نگرم جور و ستم بسیار است
گفتم، ای دل، تو بیا گوشهٔ عزلت گیریم
گفت هرجا که روم خیل و حَشَم بسیار است[۴۳]

باز:

رفت انصاف از رعیت، از امیران عدل و داد
حیرتی دارم، که خیل تاج‌داران را چه شد؟
مال مظلومان ستانند و نترسند از خدا،
کس نمی‌داند، که قوم ظلم کاران را چه شد؟

[۴۳] جذبی.دیوان، ورق ۱۷۰

می‌کند در سنگ خاره نالهٔ مظلوم اثر
من نمی‌دانم گروه خاک‌ساران را چه شد؟[۴۴]

ناصح کولابی شاعر عدالت جوی و مبارز ضد همه گونه نابرابری‌های جامعهٔ فیودالی در تمام اثرهایش از ظلم ظالمان زمانش، خصوصاً، از امیر بخارا شکایت نموده در بعضی لحظه‌ها آن‌ها را با تنقید سخت محکوم می‌نماید.اشعار این شاعر پر از مبارزه بر ضد همه گونه صنف‌های حکم‌ران و گروه‌های مفت‌خوران می‌باشد. عجیب است، که این شاعر از جور عذاب‌های جسمانی و شکنجه‌های حاکمان و حتی خود امیر نترسیده، امیر و عمل‌داران آن را آشکارا تنقید می‌کند. او این غضب و عداوت خود را پنهان نداشته عمل دارانش را به گرگ، سگ، صیاد، غارت‌گر، دزد و مانند این‌ها نام می‌برد:

... عاملانت سگ مزاج و گرگ خوی
جای کرده در ره صحرا و کوی
مال مردم را به غارت می‌برند.
طعمه‌ها از خون هر کس می‌خورند...[۴۵]

فارغ حصاری، که ظلم فراوان حاکمان زمانش را دیده بوده، در بارهٔ حاکم عادل چنین آرزو کرده است:

خوش آن ولا، که چنین شخص پاسبان باشد،
به نقش لوح نگینش خط امان باشد
زهی سعادت آن بلده‌یی، که بر سر او،
چو آب صافی عدلش بسی روان باشد...[۴۶]

---

[۴۴] جذبی. دیوان، ورق. ۱۸۲

[۴۵] ناصح. حدیقه الرسول، ورق ۹۹ب

[۴۶] فارغ. دیوان، ورق ٦١ ب

این شاعر پیش‌قدم زمان، که خودش نماینده اهل محنت بوده، صنف‌های دارا و حاکمان زمان را، که اکثریت آن‌ها صاحب مهر و نگین بودند، در زیر تنقید گرفته، صاحبان جاه و دولت را «روسیاه» و نام‌های ثبت شدهٔ آن‌ها را در نگین «بلا» شماریده است:

به غیر از روسیاهی نیست کسب عزت و جاه،
بلاست شهرت نامی، که در نگین افتد...[۴۷]

شکایت از ظلم ظالمان در اشعار اکثر شاعران پیش‌قدم کوهستان بخش مهم را اشغال می‌نماید.

حالا دو نمونه از اشعار شاعر غبرای دروازی را، که در آن‌ها وضعیت حاکمان زمان و ظلم و بی‌عدالتی آن‌ها خیلی خوب بازتاب یافته است، به خاطر می‌آوریم. پارچه اول راجع به حکم‌رانی خدایارخان (میر قوقند ـ ا.ح) و سبب از دست رفتن حاکمیت او و پارچهٔ دوم به تصویر حاکمیت پولاد نام حاکم گفته شده است، که نمونهٔ آن را ما در قسمت شرح حال غبرا ذکر کرده بودیم.

دوام داستان را چنین نقل می‌کند، که پولاد ظالم به کوهستان قراتیگین آمده خواسته است، که آن ولایت را گرفته و باز با نیروهای تازه‌دم به جنگ روسیه برخیزد. اما حاکم آن‌جا رحیم شاه، که با خلق مناسبات خوب داشته است، از آمدن پولاد و نیت او خبردار شده بر ضد او برمی‌خیزد. رحیم شاه با لشکر زیاد مردم محلی و ارتش پادشاه روس پولاد فتنه‌گر ظالم را دستگیر کرده به دار می‌آویزد.

به اقبالش شکست آورد پدیدار
سرش با دار کافر شد نگون‌سار

---

[۴۷] فارغ. دیوان، ورق. ٤٥ الف

سپاه مابقی گشتند بندی
همین کار است جزای سربلندی...[۴۸]

چنان که از پارچه شعر بالا می‌بینیم، شاعر غبرا در این شعر چقدر واقع‌بینانه و به‌طور حقانی خصوصیت‌های خاص حاکمان ظالم زمان خود را و به این ترتیب وضعیت همه حاکمان فیودال آسیای میانهٔ آخرهای عصر نزده و ابتدای عصر بیست را تصویر نموده است.

یا که تصویر حالت سمرقند شهر باستانی تاجیکان و ظلم حاکم آن را در شعر شاعر کامل دروازی می‌بینیم:

حیف این ملک سمرقند با زمین یک‌سان شده
پادشاه این سمرقند چنگیز نادان شده
صاحب ارکان تیمور... حیوان شده
حیف این شهر منقش خانهٔ دزدان شده،
این همه برهم خورد، کیف صفا را دیدنی‌ست...
گرگ آدم‌خوار گردون تا به کی آدم خورد؟
کی بود، ای دوستان، جور و جفا برهم خورد؟
تا فقیر و فقرا یک لقمهٔ بی‌غم خورد،
دشمن گمراه به جای آب و نان ماتم خورد،
ای خوشا آن روز شادی بی نوارا دیدنی‌ست...[۴۹]

از نمونه‌های بالا هم فهمیده می‌شود، که ظلم حاکمان و اقشار دارا تا انقلاب اکتوبر در تمام ولایت‌های ماوراءالنهر و خصوصاً در ولایت‌های کوهستان (حصار،کولاب،

---

[۴۸] غبرا. دیوان، ورق. ۵۰–۵۱

[۴۹] شریف خواجه، بیاض، ورق. ۵۹ـ۶۰

قراتیگین و درواز) جاری بوده و از این رو یکی از موضوعات اساسی اشعار شاعران آن زمان قرار گرفته است.

انعکاس واقعه‌های سیاسی و اجتماعی در اشعار شاعران دورهٔ ذکریافته نیز یکی از موضوع‌های خیلی مهم و دارای اهمیت تاریخی می‌باشد. در مسألهٔ انعکاس واقعهٔ تاریخی پیش از همه «ظفرنامه» پری حصاری، که واقعاً گرفتن خاک اسماعیل خان شه درواز را توسط امیر بخارا ـ امیر مظفر به رشته نظم درآورده است، جالب دقت است.

شاعر این واقعه را، که در سال ۱۸۵٤/۱۲۷۱ ٠ؤاقع شده است، به تفصیل نقل نموده مادهٔ تاریخ آن را چنین گفته است:

...پس آنگه «سر یاغی» کردم قلم،
«ظفرنامه» تاریخ دادم رقم[۵۱]

شاعر غبرای دروازی واقعهٔ مهم سیاسی زمانش یعنی همراه کردن آسیای میانه به روسیه را به نظم درآورده است، که پارچهٔ آن را ما در بخش شرح احوال غبرا تذکر داده بودیم.

میرزا بابا شاعر و نویسندهٔ عصر نزده و ابتدای عصر بیست حصار راجع به وقایع زیاد حاکمان زمان و امارت بخارا در «یادداشت» خود نقل‌ها کرده بسیار معلومات تاریخی را در اشعارش درج کرده است.[۵۲]

شاعر فارغ حصاری در داخل دیوانش ۷ مادهٔ تاریخ را به رشته نظم درآورده است، که یکی از آن‌ها «تاریخ فتح حصار» میباشد، که با عباره «قره تاق داد حق شد» افاده شده است. از روی حساب ابجد این مادهٔ تاریخ با عدد ۱۲۲۳ برابر است و به حساب میلادی

---

[۵۰] «ظفرنامه» مادهٔ تاریخ است و به عدد ۱۲۷٦ برابر می‌آید.(بیضایی)

[۵۱] ا.حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار. دوشنبه ، ۱۹۷٤، صفحه ۱۱۳–۱۱۸

[۵۲] همان‌جا صفحه ۱۳۷–۱۷۳

به ۱۸۰۸ موافق می‌آید. به فکر ما، این باید تاریخ یکی از هجوم‌های امیر بخارا به حصار و اشغال این سرزمین باشد[۵۳]

ناجی دروازی در اشعارش تاریخ‌های زیادی گفته است، که بعضی از آن‌ها برای تدقیق وقایع سیاسی و اجتماعی زمانش بی‌اهمیت نیستند. چنان‌چه تاریخ تقرر یولداش بی داعی بخاری، به صفت حاکم شغنان که آخرین حاکم فرستادهٔ امیر بخارا به شغنان بود، برای تاریخ‌نویسان بی‌اهمیت نمی‌باشد.[۵۴]

شاعر حاجی حسین ختلانی وقایع زیاد سیاسی، اجتماعی، طبیعی و لحظه‌های حیات اشخاص تاریخی زمان خود را در اشعارش بازتاب داده است. تاریخ‌هایی، که این شاعر به قلم آورده است، برای روشن کردن بسیار لحظه‌های تاریخ خلق تاجیک مواد جالب دقت می‌دهند. این شاعر علاوه بر تاریخ‌های جداگانه باز به شکل مثنوی اثری با عنوان «تاریخ جودّه» نوشته است، که در آن راجع به سلالهٔ امیران منغیتی و سرگذشت اولیاقل دیوان‌بیگی امیر بخارا با تفصیل سخن رانده، بعضی لحظه‌های حیاتش را قید کرده است. از جمله در ده نو، ختلان، قراتیگین و حصار حاکم تعیین شدن او را بیان کرده است.[۵۵]

علاوه بر«تاریخ جوده»، شاعر حاجی حسین نسب‌نامهٔ پیغمبران و اولادهٔ آن‌ها، دورهٔ خلافت و بعضی معلومات‌ها را راجع به آن‌ها ذکر می‌کند. او اثر دیگر را به شکل جدول و دایره‌ها ترتیب نموده در آن‌ها سلاله‌های پادشاهان قدیم و عصر میانه‌گی را با نشان دادن سال جلوس، مدت سلطنت، مدت عمر و بعضی یادداشت‌های دیگر می‌آورد. حاجی این اثر را «منتخب‌الاخبار فی طبقات‌السلاطین» نامیده است، که معلومات او برای تاریخ‌شناسان بی‌اهمیت نخواهد بود.

---

[۵۳] فارغ.دیوان، ورق ۳۵ الف

[۵۴] ناجی. بیاض ۸۱۹، ورق ۱۲٤ب

[۵۵] ناجی، بیاض، ۸۱۹، ورق ۱۲٤ ب

حاجی علاوه بر این، دو اثر تاریخی راجع به وقایع جداگانه، تاریخ‌های زیادی نوشته است، که در آن‌ها تاریخ حاکمیت، تاریخ وفات حاکمان و اشخاص جداگانه و هم‌چنان تاریخ ساختن عمارت‌ها و ساختمان‌ها بیان شده است.

حاجی در یکی از مکتوب‌های خود عنوانی اولیاقل پروانه‌چی تاریخ زلزلهٔ کنگورت را چنین خبر می‌دهد:

«شب دوشنبه شانزدهم رمضان هزار و سه صد و بیست و هشتم لیل شب، که متردد مالش سفیداب صبح بود... زمین لرزید... صدای چندین توپ قلعه‌کوب از آن صدمه بالا جست. و همه قلاع و بقاع از آن لرزه در هم شکست... هیچ‌کس نبود که آن ساعت را ساعت واقعه نمی‌انگاشت و آن واقعه را واقعهٔ قیامت نمی‌پنداشت. ریزش سنگ و کلوخ در تنگناها راه را فرو بسته و فغان از فراریان برمی‌جست.

اما این‌قدر، که وقت بیداری و هنگام سحرخواری بود و سواکن بیوت، اهل صفه و صحرایی، تلفات نفوس قلیلی شد. وگرنه از زلزلهٔ قره‌تاق تاق بود و از دک‌دکهٔ اندیجان با طمطراق. تاکنون، که ٢٤ روز از آن حادثهٔ گذشته، زمین هم‌چون دل مشتاقان لرزه‌آمیز است و چون نبض بیماران بر جست و خیز.» [٥٦]

پری حصاری شاعر غیر از مثنوی «ظفرنامه» باز چند تاریخ دیگر را راجع به ساختن عمارت‌ها در حصار گفته است. شاعر عاب‌الدین قراتیگینی واقعهٔ کشته شدن عثمان نام انقلاب‌چی را از طرف عمل‌داران باسمه‌چیان در (سال ۱۹۲۰) به رشتهٔ نظم کشیده است.

از همهٔ این مثال‌ها خوب معلوم می‌شود، که انعکاس واقعه‌های سیاسی، تاریخی یکی از موضوعات اشعار شاعران این وادی‌ها بوده است. اهمیت این‌گونه اشعار شاعران برای تدقیق و تنظیم تاریخ عمومی خلق ما بی‌نهایت بزرگ است. زیرا از روی مثال‌های

[٥٦] حاجی. دیوان، صفحه ۲۵۹/۲۵۸

ذکرشده هم معلوم می‌گردد، که واقعه‌هایی که در محلات و مضافات روی داده، تنها در ایجادیات شاعران محلی انعکاس یافته‌اند و آن‌ها را در اشعار شاعران بیرون از این محل‌ها و سرچشمه‌های تاریخی دیده نمی‌توانیم.

موضوع پند و نصیحت هم یکی از موضوع‌های عنعنوی ادبیات کلاسیکی فارس و تاجیک می‌باشد. شاعران در همهٔ دوره‌های تاریخی راجع به این موضوع مکث نموده، پندهای حکیمانه گفته‌اند. پند و نصیحت‌گویی اگر چه در عصرهای گوناگون گاهی زیاد و گاهی هم کم شده ولی اهمیت تربیوی آن در همهٔ دوره‌ها باقی می‌ماند.

شاعران عصر ۱۹ و اوایل عصر ۲۰ هم این موضوع را یکی از موضوعات ضروری و اساسی اشعار خود دانسته به خوانندگان خود اخلاق حمیدهٔ انسانی را ترغیب کرده‌اند. خصوصاً، در دوره‌هایی، که ظلم و ستم صنف‌های دارا و حاکمان زمان زیاد می‌شود، شاعران پیش‌قدم زمان هم پند و نصیحت‌گویی را زیاد می‌کنند. آن‌ها بنابر محدودیت‌شان راه دیگری نیافته، ظالمان و بد اخلاقان زمان خود را با راه پند و نصیحت‌گویی ترسانیدنی و آگاه کردنی می‌شوند.

در این باره اشعار ناصح کولابی شاعر آخرهای عصر ۱۸ و نیمهٔ اول عصر ۱۹ خیلی جالب دقت است.

ناصح کولابی شاعر داستان‌سرای عصر ۱۸ بوده، از خود یک دیوان اشعار و سه مثنوی با مضمون پند و نصیحت داشته را به میراث گذاشته است. شاعر همهٔ آن نابرابری‌های جامعهٔ فیودالی، ظلم امیران و دارایان، رذالت اخلاقی آن‌ها و بدشدنِ احوال مادی و معنوی مردم زحمت‌کش زمانش را با چشم خود دیده راه نصیحت‌گویی و پند و حکمت را پیش گرفته است. او به واسطهٔ پند و نصیحت‌گویی بر ضد امیران، عمل‌داران، دزدان و طراران و مفت‌خوران جامعهٔ خود، دلیرانه موضع می‌گیرد.

ناصح کولابی در بسیاری از حکایت‌های خود امیران زمانش را دلیرانه تنقید نموده، ریاکاری آن‌ها را فاش می‌کند.

او امیر زمان خود را برای مشغول نشدن به محنت جسمانی و از محنت دیگران زندگی کردن مذمت نموده به واسطهٔ نشان دادن آبرزهای «نسبی» پادشاهان و پیغمبران گذشته، که خودشان به محنت دست خود روز می‌گذرانیدند، آن‌ها را به کار کردن دعوت می‌نماید. برای مثال، شاعر چگونه به محنت جسمانی مشغول بودن حضرت عمر را نقل کرده، از امیر زمانش طلب می‌نماید که او نیز باید از حضرت عمر پیروی کند:

از حکومت هر گهی فارغ بگشت
ژنده بر تن می‌برامد سوی دشت
خاک را بر فرق سر می‌بیختی
تا به وقت ظهر خشتی ریختی
بعد از آن رفتی امیر دادگر
سوی کار خویش تا وقت دگر
تا زمان رحلتش این بود حال
کسب کردی طعمهٔ اهل و عیال
حاصل آوردی به خانه قوت را
کی نظر کردی دُر و یاقوت را
ای که می‌گویی امیرم در جهان
زندگانی بایدت کردن چنان!
پیروی خواهی اگر تو با عمر
چشم بگشا سیرت او را نگر!

در امارت می‌زنی لاف و گزاف
می‌کنی افعال ایشان را خلاف![۵۷]

در جای دیگر داستان ذکرشده، باز شاعر حکایت دستگیری و همیاری مادی عمر را به یک بیوه‌زن نقل کرده به امیر خود می‌گوید:

... ای که هستی میر نام و نیک‌جو
پیروی باید ترا کردن به او
ورنه می‌باشی به نزد کردگار
روز محشر دل‌فگار و شرم‌سار
نیستی به در زمانه از عمر
چشم عبرت باز کن کارش نگر![۵۸]

ناصح در جای دیگر داستان «حدیقه‌الرسول» باز هم دلیرانه‌تر برآمد کرده، به امیر زمانش چنین خطاب می‌کند:

ای که از ملک کسان نان می‌خوری
زهر مار و آفتِ جان می‌خوری
رفته‌یی در دجلهٔ غفلت فرو
می‌دهی فردا حسابش مو به مو[۵۹]

در جای دیگر، همین داستان بازهم به طریق تمثیل پادشاه را به شیر نسبت داده، چنین می‌نویسد:

---

[۵۷] ناصح. «حدیقه‌الرسول»، ورق ۱۳ـ۱٤

[۵۸] همان‌جا، ورق ۱۸ الف

[۵۹] همان‌جا، ورق ٤۲

... مر بود سردار حیوانات شیر
کمترینش جنس خر باشد حقیر
وز چنان شیری که شد مخلوق در
بِه بود آن خر که باشد بار بر
گرچه نادان است غول بی‌تمیز
چون کشد بار کسان باشد عزیز...[۶۰]

شاعر عبدالرحمن خواجه در اشعارش بر ضد ظلم و ظالمان برآمده و از زحمتکشان طرفداری می‌نماید. او حکایت یک حاکم ظالم، که خانمان مردم را تاراج نموده و به خلق از اندازه زیاد ظلم می‌کند و آخرش به غضب پادشاه دچار شده خانه ویران می‌گردد و با عقوبت‌های زیادی در زندان می‌میرد، نقل کرده، فکر خود را چنین بیان می‌کند:

با الم‌ها ظالم نادان بمرد!
صد عقوبت دید و در زندان بمرد
بشنو از ناصح به گوش و جان سخن
ظلم بر حال کسان اصلاً مکن
خانهٔ ظالم بود آخر خراب
عاقبت بر گردنش افتد تناب
... کن نظر از آه هر بیچاره‌ای
هست آهش خنجر خونباره‌ای
در دعای خستگان باشد اثر
شیرمردان را بیاید کارگر

---

[۶۰] ناصح، حدیقه‌الرسول، ورق ۷۳ ب

دوک‌های آه کم‌پیران زار
بدتر است از نیزه‌های آب‌دار
بایدت زان قوم کردن اعتراض
هیزم خشکی تو با آتش متاز!

یا این‌که در حکایت دیگر به امیر رعیت‌پروری را مصلحت داده، عمل‌داران او را سگ و گرگ می‌شمارد. شاعر مال و خون مردم خوردن عمل‌داران را بی هیچ یک ترس و بیم روشن گفته و به از بیخ و بن قطع کردن شاخ درخت ظالمان حکم می‌کند. آن پارچه چنین است:

ای که خود را کرده بر مردم امیر
هرکجا افتاده بینی دست گیر!
باش بر جمله خلایق مهربان
که رعیت رمه‌اند و تو شبان
عاملانت سگ‌مزاج و گرگ‌خوی
جای کرده در رهِ صحرا و کوی
مال مردم را به غارت می‌برند
طعمه‌ها از خون هرکس می‌خورند
خود بده انصاف کاین چه سروری‌ست؟
این چه میری و رعیت‌پروری‌ست؟
شاه نخل ظالمان را قطع کن!
بلکه کَن یک‌باره‌اش از بیخ و بن!
شو عدالت‌پیشه چون نوشیروان
که شود آباد ویرانِ جهان

تا توانی عالمی معمور کن
خصلت صیادی از خود دور کن![۶۱]

ناصح اینگونه فکرهای ضد ظلم و ظالمی را تقریباً در همهٔ داستان‌های خود بیان می‌کند. او در داستان «مجلس‌افروز» حکایت اشتری را نقل می‌کند، که صاحبش آن را در بیشه‌ای رها نموده و خود می‌رود، که تابع پادشاه موشان بود. پادشاه همسایهٔ اشتر را بی‌اجازهٔ پادشاه موشان به مملکت خود می‌برد.

پادشاه موشان از حال او باخبر شده، برای پس گرفتن اشتر با پادشاه آدمیان جنگ می‌کند. در این جنگ، شاه موشان غالب برآمده، شتر را گرفته به بیشهٔ خود می‌برد. در آخر این حکایه شاعر به پادشاه خطاب کرده، چنین می‌گوید:

ای بسا، شاه ظلم اندیشه
که بود جور کردنت پیشه
پندِ ناصح بیا به گوش آموز
فقرا پروری ز موش آموز...[۶۲]

عبدالرحمن خواجه نه تنها بر ضد ظالمان، بلکه بر ضد همه‌گونه مفت‌خواران و رذیلان جامعهٔ خود برآمد می‌کند. در اشعار شاعر، دزدان طرار، صوفیان ریاکار، مداحان حیله‌گر، ملایان فریب‌گر، و دیگر گروه مفت‌خوران به یک سطح، مورد تنقید قرار می‌گیرند. او در یک حکایت، به دست افتادن و به جزای سخت گرفتار شدن دزدان را نقل کرده، چنین علاوه می‌نماید:

---

[۶۱] ناصح. «حدیقه‌الرسول»، ورق ۹۹ ب

[۶۲] ناصح. داستان «مجلس‌افروز»، ورق ۱۲۸.

... باز دزدان اند در بازارها
برده از سنگ ترازو بارها
این چنین دزدی به بعضی صوفیان
شانه‌اش تیغ است و مسواکش سنان
از ردا بر دوش چادر کرده است
دزدی او دان، که زیر پرده است[۶۳]

در داستان‌های ناصح کولابی، فکرهای اجتماعی و دفاع از طبقه‌های پایان جامعه و خصوصاً دهقانان خیلی روشن است. از بس‌که خود شاعر نیز از طبقهٔ دهقان بوده است، در اشعارش هم درجهٔ این طبقهٔ جامعه را بلند دانسته، افضلیت او را نسبت به طبقه‌های دیگر بلند می‌داند. شاعر در این باره مباحثهٔ چهار رفیقی را که نمایندهٔ اصناف کسب و کار و طبقه‌های جامعه بوده، نقل کرده، حس خود را از نام پسر دهقان چنین افاده می‌کند:

... گفت زایشان یک رفیق لطف نام
کار عالم از چه می‌گیرد نظام؟
از کدامین کشت راحت نازل است؟
گفت دهقان بچهٔ نیکو سرشت
باعث آبادی دهر است کشت
گر نباشد تخم و زرع و کشت و آب
عالمی در یک زمان گردد خراب!
دهقانان هرکجا خرمن کنند
خلق را تعمیر جان و تن کنند[۶۴]

---

[۶۳] ناصح. «حدیقه‌الرسول»، ورق ۸۲

[۶۴] همان‌جا، ورق ۹۶

طوری که می‌بینیم، ناصح کولابی اهمیت و موقع کار دهقانی را در جامعه درست فهمیده، با حقانیت به آن ارزش می‌دهد. این شاعر نصحیت‌گوی عصر ۱۸ نه تنها راجع به مساله‌های تربیوی و اخلاقی، بلکه به بعضی مساله‌هایی سیاسی دولت نیز سخن گفته، فکرهای پیش‌قدم را بیان نموده است.

شاعر در داستان «حدیقه‌الرسول» راجع به موضوع صلح و جنگ سخن گفته، افضلیت صلح را بر جنگ نشان داده، خوانندگان خود را به طرفداری صلح دعوت می‌نماید. او در این باره، حکایت پادشاه غزنی ـ ارسلان و سلطان سنجر را نقل کرده، سیاست جنگ‌جویانهٔ ارسلان را تنقید و مذمت نموده و میل صلح‌خواهانهٔ سنجر را توصیف می‌نماید.

شاعر این را هم یاد می‌نماید، که ارسلان سیاست جنگ را پیش گرفته، در آخر خودش شکست می‌خورد و تخت و تاجش را برادرش بهرام شاه صاحب می‌شود. غیر از موضوع‌های ذکرشده، در اشعار ناصح کولابی بسیار مساله‌های جالب دقت هم‌چون شکایت از زمان، از پادشاهان ظالم، موضوع‌های راستی و راست‌کاری، ترغیب دانش و خرد، طرفداری کردن خلق زحمت‌کش و امثال این‌ها خیلی زیاد است، که ما در این‌جا تماس در بارهٔ همهٔ آن را از دایرهٔ وظیفهٔ خود بیرون شماریدیم. ولی در اشعار ناصح کولابی آن چیزی، که زیادتر دقت را به خود جلب می‌کند این است، که او در همهٔ حکایت و روایت‌های خود، آبرز زنان را هم‌چون قهرمان‌های مثبت نشان داده، با خردی، ذکاوت‌مندی، وفاداری، دلیری و دیگر خصلت‌های بهترین آن‌ها را خیلی خیرخواهانه و حقانی تصویر می‌نماید.

طوری که معلوم است، زنان را در گذشته از آزادی دانش، اشتراک در کارهای اجتماعی و غیره محروم کرده بودند.

ناصح کولابی هم‌چون شخص دانشمند نمی‌توانست، که با چنین مناسبات غیر انسانی نسبت به زنان و چنین نورم اخلاقی زمانش راضی شود. ولی شاعر راه مبارزه را بر ضد چنین نورم اخلاقی زمانش نیافته، با راه مصلحت‌گویی و تصویر مسایل و موضوعات برجستهٔ زمان در اشعارش بر ضد آن عقیده‌های موجوده برآمد می‌کند.

ناصح در داستان‌های «حدیقه‌الرسول» و «حیرت‌انگیز» زیاده از دوصد حکایت را می‌آورد، که زنان در پهلوی مردان اشتراک‌کنندگان فعال آن واقعه‌ها می‌باشند. خصوصیت خاص این‌گونه حکایت‌ها در آن است، که شاعر در اکثریت آن‌ها ذکاوت‌مندی، دانایی، وفاداری، شجاعت‌مندی و قابلیت زنان را نسبت به مردان زیادتر نشان می‌دهد. اکثریت موضوع‌های این سه داستان و دیوان شاعر پند و وعظ خیلی فایده‌ناک بوده و تاکنون هم اهمیت خود را از دست نداده‌اند. خود شاعر هم دربارهٔ محتوای اشعار خود چنین اشاره می‌کند:

شکر الله ختم کردم من کتاب
شد عیان از جَیب صبحم آفتاب
هست مضمون حکایت‌هاش پند
مشتمل بر وعظ‌های دل‌پسند

میرزا حسرت حصاری که خودش هم طبیعتاً شخص خاکسار و خوش‌محاوره بوده است، خوانندهٔ خود را به ترک خصلت‌های بد و صاحب شدن به صفت‌های خوب انسانی دعوت می‌نماید:

بلندی یافت کوه از پای در دامان کشیدن‌ها
سر سیلاب بر سنگ آمد از بی‌جا دویدن‌ها
من از بی‌قدری خار سر دیوار دانستم
که ناکس کس نمی‌گردد از این بالا نشستن‌ها...

صدای ریزش فواره‌ای می‌گفت در گوشم
که آخر سر به پستی می‌کشد بالا پریدن‌ها...[۶۵]

یا اینکه شاعر در مورد زحمت‌کشی و محنت کردن چنین می‌فرماید:

مثالی گویمت عامی‌صفت بردار از آن معنی
جمال کعبه نتوان دید طی ناکرده منزل‌ها[۶۶]

یا که شاعر خواننده را به روزهای خوب امیدوار ساخته چنین دلداری می‌دهد:

... ز تنهایی نه سایم زعفران رنگ نومیدی
پسِ دیوار فیض‌آباد غربت دولت‌آباد است...
ز سختی‌ها توان شد سرخ‌روی آرزو، حسرت
عروج و آبروی جوهر شمشیر فولاد است[۶۷]

یکی از خصلت‌های بد انسان حریصی و طمع‌کاری است، که شاعر در مقابل آن سیر چشمی را ترغیب نموده چنین می‌گوید:

سیر چشمی تنگ‌دستان را توان‌گر می‌کند
موم را این بحر گوهردار عنبر می‌کند[۶۸]

شاعر فارغ حصاری نیز در همین معنی چنین گفته است:

به خوان هرکی رسی سیر دار چشم طمع
شکست آنکه پی آب و آش و نان افتاد[۶۹]

---

[۶۵] امیربیگ حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ۲۳

[۶۶] همان‌جا، صفحهٔ ۳۰

[۶۷] همان‌جا، صفحهٔ ۳۰

[۶۸] همان‌جا، صفحهٔ ۳۵

[۶۹] فارغ، دیوان اشعار، ورق ۵۳ ب

بسیار شاعران موضوع دستگیری بیچارگان و دست شفقت دراز کردن به آن‌ها را تلقین کرده‌اند. رهین کولابی در این معنی گفته است:

... بگیر دست فروماندگان دست تهی
نمای شفقت رنجور و چون دوا می‌باش
مباش در طلب سلطنت فر شاهی
به تخت دل بنشین، ظاهراً گدا می‌باش!...[۷۰]

خصلت دیگر خوب انسانی، این خوش‌خلقی و خوش‌خویی می‌باشد، این را هم شاعر ترغیب می‌کند:

ز خلق خوش ره تسلیم و عجز و خوش‌خویی
قبول خاطر و شایسته باش و لایق باش...[۷۱]

شاعر مهجور دروازی نیز، برای آزار ندادن خلق، خوانندهٔ خود را چنین نصحیت می‌کند:

اندر پی آزار خلایق نتوان بود
بشنو سخن خواجه اگر گوش تو کر نیست
مهجور به خاموش تو هم‌خانه توان بود
«با سنگ‌دلان نالهٔ زار تو اثر نیست»[۷۲]

جای دیگر استوار بودن در هر کار را تلقین می‌سازد:

---

[۷۰] رحیم کولابی. دیوان اشعار ۱۰٤ ب

[۷۱] همان‌جا، ورق ۱۰٤ ب

[۷۲] بیاض، رقم ۸۱۹، ورق ۸۸

... دل سالار اگر محکم نیست
جنگ ناکرده سپه می‌شکند[۷۳]

شاعر هجری دروازی در مورد بحثِ بیهوده نکردن و نگاه داشتن آبروی خود، به آدمان چنین مصلحت داده است:

هر نقطه مکان دارد و لب به محل بحث
خود ژاژ مخواه باز مکن هم‌چو جدل بحث
با هرزه‌درایان مزن از زهر زبان تیغ
شهد است سخن از لب خوبان به مثل بحث
با مرد سبک‌مایه مریز آبِ رخ خویش
هرگز نکند مردم دانا به کسل بحث
سنگی مزن آن را که به قد از تو بلند است
بیمار چه سازد به خم و پیچ کُتل بحث...[۷۴]

قلی (سبحان قلی) دروازی شاعر آخرهای عصر هژده در نصیحت فرزندانش مثنوی گفته است، که در آن بسیار سخنان پندآموز و پر حکمت را بیان کرده است. مسئلهٔ نصیحت گفتن به فرزند یکی از عنعنه‌های ادبیات کلاسیک فارس و تاجیک می‌باشد. شاعران معروف فارس و تاجیک هم‌چون ابوالقاسم فردوسی، نظامی گنجوی، خسرو دهلوی، عبدالرحمن جامی و دیگران در این موضوع سخنان حکیمانه گفته‌اند. مثنوی «در نصیحت فرزند» تألیف قلی نیز ادامهٔ همان عنعنهٔ چندین عصره بوده، در موردش رول مثبت تربیوی را ادا کرده است. بیت‌های زیرین از آن مثنوی می‌باشند:

---

[۷۳] همان‌جا، ورق ۲٤٤

[۷٤] هجری. دیوان اشعار، ورق ۱۳

...آیم به نصیحتت دهم پند
سنجیده سخن شنو تو یک چند
این پند مرا بگیر در گوش
علم آر به کف تو در عمل کوش
از مردم پرشرر تو پرهیز
در دامن عالمی بیاویز
زنهار مکن تو عمر ضایع
اندر همه وقت باش خاشع...[۷۵]

به همین ترتیب تقریباً همهٔ شاعران وادی‌های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز، که در آخر عصر هژده، عصر ۱۹ و ابتدای عصر بیست زندگی کرده‌اند، در باب پند و نصیحت، به قدر دانش و مهارت‌شان، فکرهای مفید بیان کرده، این عنعنهٔ ادبیات گذشته ما را ادامه داده‌اند.

تصویر طبیعت و منظره و منازلات نیز یکی از موضوعات عنعنوی ادبیات کلاسیکی فارس و تاجیک بوده، شاعران بخارای شرقی عصر نزده و ابتدای عصر بیست آن را ادامه داده‌اند. شاعران همیشه دلباخته و مفتون زیبایی طبیعت بوده، لحظه‌ها و نازکی‌های پر لطافت طبیعت را خیلی خوب درک می‌نمایند. از این‌جاست، که حالت و منظره‌های زیبای طبیعت یکی از موضوعات تصویر آن‌ها گردیده است. خصوصاً بهار فصل بهترین سال ، که موسم شکفتن گل‌ها، خواندن بلبلان و مرغان خوش‌الحان، سبز و خرم گردیدن باغ و راغ و کوه و دمن می‌باشد، شاعر را برای تصویر همهٔ این زیبایی‌ها وادار می‌نماید. از این‌جا در تاریخ ادبیات تاجیک شعرهای مراسم «نوروز» و «بهاریه» خیلی فراوان‌اند.

---

[۷۵] بیاض رقم ۸۱۹، ورق ۸

این گونه شعرهایی که در وصف بهار نوشته شده‌اند، تا به روزهای ما، هم‌چون عنعنه، ادامه دارند. حالا هم شاعران زمان ما در وصف بهار شعرهای خوب می‌نویسند.

لیکن شعرهای «بهاریه»، هم‌چون عنعنه، قریب در اشعار همه شاعران و از جمله در اشعار شاعران بخارای شرقی نیز فراوان دیده می‌شود. توصیفات بهار و درک زیبایی آن به ذوق زیبایی‌شناسی و مهارت هر یک شاعر نیز وابسته است. چنان‌چه شاعر عبدالرحیم غرمی آن را چنین بیان کرده است:

...بهار و لاله و فصل گل است و نالهٔ بلبل
فگن طرح اقامت در بساط طرف گلزاری...
خرام کبک و بزم آبشار و طرهٔ سنبل
تماشا کن به پای سبزه سر نه زیر کوهساری
ز بس در باغ دهر از رنگ و بوی وصل محرومم
کنم چون گل به هر گلشن حدیث وصف رخساری[۷۶]

شاعر فارغ یک غزل سفرنامه نوشته است، که در آن بیش تر از ۲۵ روستای وادی حصار را نام می‌برد و همهٔ این روستاها را در یک سفر سیر کرده، در آخر آن شعرش چنین می‌گوید:

... به هر سه برگه و سرچشمهٔ کوه و لبِ جویی
چو موجِ آب از افتادگی‌ها سرگران رفتم[۷۷]

حاجی حسین در مثنوی «کام‌دی و مَدَن» طبیعت، آب و هوا، اشجار و میوه‌ها، خوب‌رویانِ کولاب و بسیاری از خصوصیت‌های آن سرزمین و مردمان آن‌جا را با یک

---

[۷۶] غرمی. دیوان، ورق ۱، ۱۸ب

[۷۷] فارغ. دیوان اشعار، ورق ۸۸ الف

ذوق وطن‌دوستی، تصویر نموده است، که از روی آن بیت‌ها، لوحهٔ حقیقی تصویری را به وجود آوردن ممکن است.

حاجی اگرچه در این مثنوی صنعت مبالغه و اغراق را به کار برده است، ولی بعضی صفت‌های کولاب را به‌طور واقعی تصویر نموده است. از جمله آب و هوای خوب، همیشه سرسبز و آباد بودن باغ و راغ آن دیار، چشمه‌سار و کوهستآن‌های سبزه‌پوش، شترداری و نمک‌کشانی و خوب‌رویان ارغوان‌پوش این سرزمین بازتاب داده شده است.

شاعر ابوسعید نسیمی، که در شهرهای زیاد ماوراءالنهر آواره‌گردی کرده است، خصوصیت و آبادی آن شهرها را خیلی خوب بیان می‌کند.

خصوصاً تاشکند، خجند و قوقند را که پیش از انقلاب اکتوبر شهرهای نسبتاً آبادتر بوده، نعمت‌های فراوان داشتند، بیشتر توصیف شده است. کولاب را با غله‌کاری و اسپ‌های دَوُندش، که نیز شهرت داشته است، تعریف می‌کند. نهایت گرسنگی مردمان درواز و کفش چوبی پوشیدن مردم قراتیگین را که شاعر در شعرش نقل کرده است، از حقیقت دور نمی‌نمایند. به هرحال، شاعر تصویر آبادانی و بعضی خصوصیت‌های شهرهای آسیای میانه را در اشعارش خیلی روشن بیان نموده است. این‌چنین تصویر شهرهای بزرگ آسیای میانه را در ایجادیات شاعر کامل دروازی نیز می‌بینیم، که آن شعر در بالا آمد. کامل در این شعر منظرهٔ شهر بخارا را توصیف نموده از ویران شدن عمارت‌های شهر سمرقند افسوس می‌خورد.

شاعرانی چون بنده حصاری، فارغ، پری، جذبی، بابا ارثی، میرزا بابا، حاجی کولابی، هبای دروازی و دیگران راجع به فصل بهار شعرهای زیادی نوشته‌اند، که در این‌جا ذکر آن‌ها امکان پذیر است.

شاعر میرزا بابی حصاری توصیف ارک امیر بخارا، قورخانه، خانقا و بعضی موضع‌های بخارا را به رشته نظم کشیده است.

شاعر بابا ارثی از بخارا تا دوشنبه و از آن‌جا تا سمرقند سفر کرده، و راجع به این سفرش شعری نوشته است، که در آن حالت آبادی شهرها و دیهه‌ها را یاد کرده است. او در توصیف موضع غجدوان مخمسی نوشته، منظره و آب و هوای آن را توصیف می‌کند.

شاعر یولداش بی داعی بخاری بسیاری از منظره‌های عجیب شغنان و روشان و تصویر طبیعت سرکش و راه‌های خوف‌ناک و دشوار آن جای‌ها را در اشعارش بازتاب داده است.

ناصح کولابی تصویر طبیعت و منظره‌های شهرهای بخارا، خجند و تاشکند را محبت‌آمیز به رشته نظم درآورده است.

از اشعار شاعران دانستن دشوار نیست، که آن‌ها با هر مناسبتی طبیعت روی زمین، آب و هوا، بایگری ویا دشواری‌های طبیعت را در اشعارشان انعکاس داده و به این ترتیب این موضوع یکی از قسمت‌های مندرجهٔ اشعار آن‌ها قرار گرفته است.

تصویر طبیعت در اشعار شاعران اگر عنعنوی هم باشد ، تا اندازه‌یی طبیعت و حیات دوستی شاعر را می‌فهماند. از طرف دیگر انعکاس این موضوع در اشعار شاعران بعضاً اهمیت خیلی بزرگ تاریخی، اتنوگرافی، جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی پیدا می‌کند. چنان‌چه ما از شعر شاعر فارغ حصاری عنوان ۲۵ دیههٔ وادی حصار، از جمله نام کوه حصار، که باباسُرخان و دریای خانقاه، که آن وقت‌ها دریای چنگاب نامیده می‌شده است، فهمیده می‌توانیم. این گونه معلومات برای تاریخ‌نویسان و جغرافیه‌دانان بی‌اهمیت نخواهد بود.

موضوع عشق و عاشقی موضوع اساسی قسمت زیاد اشعار شاعران بخارای شرقی را تشکیل می‌دهد. ولی در زیر مفهوم «عشق» بعضی از شاعران عشق حقیقی انسانی و بعضی‌ها عشق الهی را در نظر داشته‌اند.

از این جهت شاعران را به دو گروه جدا کردن ممکن است. گروه اول بیشتر به توصیف عشق الهی مشغول بوده به جریان دینی و تصوفی بیشتر میل دارند. عبدالرحیم کولابی، قلی دروازی و عبدالحی قراتیگینی را از جملهٔ همین‌گونه شاعران شماریدن ممکن است. نظر این گروه نسبت به عشق چنان است، که عبدالرحیم کولابی گفته است:

ای دل، ز خدا گوی و تو دایم به خدا باش!
جز ذات خداوند بود هر چه جدا باش!...[۷۸]

در شعر دیگر او مقصدش را روشن‌تر بیان کرده می‌گوید، که معنی اساسی و مقصد عشق همانا دیدن دیدار دوست می‌باشد و در زیر مفهوم «دوست» خود را در نظر دارد:

... که نیست مذهب روشن دگر مذهب عشق
همیشه دیدن دیدار اوست مطلب عشق...
ببرد از همه خلق و به دوست پیوندد
مقام و قرب دهد، هر که گشت اقرب عشق[۷۹]

از این بیت‌ها فهمیدن دشوار نیست، که مطلب عبدالرحیم تنها عشق الهی می‌باشد. شاعران قلی، عبدالحی و امثال این‌ها بیشتر وصف همین گونه عشق را کرده‌اند.

اما اکثر شاعران کوهستان، که از مرکزهای اداری و مرکزهای دینی دور بوده‌اند، نسبتاً از تأثیر فکرهای اهل تصوف بیرون مانده، بیشتر در وصف عشق انسان شعر نوشته، نزاکت و لطافت، جور و ستم، بی‌وفایی، جدایی، بسیار لحظه‌های حیات عاشقان و معشوقان را در اشعارشان تصویر نموده‌اند. از مواد و ایجادیات شاعران بخارای شرقی به نظر ما چنین می‌رسد، که شعرهای عاشقانهٔ شاعران این محله‌ها بیشتر به عشق انسانی بخشیده شده‌اند.

---

[۷۸] عبدالرحیم کولابی . دیوان، ورق ۱۰٤ الف

[۷۹] همان‌جا، دیوان، ورق ۲۲۵

به درستی این فکر مراجعت این گروه شاعران به مضمون و موضوع حقیقی دلیل شده می‌تواند. چنان‌چه آن‌ها در شعرشان نسبت به معشوق و تشبیه و توصیف‌های «پری‌وشان»، «گل‌رخان»، «ماه پیکر» «لیلی» و امثال این‌ها را استفاده کرده‌اند، که از این تصویر معشوقه واقعی معلوم شده می‌تواند. برای روشن شدن این فکر پارچه‌های شعر زیرین گواه شده می‌توانند:

شاعر غرمی آرزو دارد، که محبوبهٔ خیلی زیبا در خانه داشته باشد:

آرزوها کرده‌ام، جانانه می‌باید مرا
هم‌چو خورشید فلک، در خانه می‌باشی مرا...
خرمن عمر تو، غرمی، سوخت عشق گل‌رخان،
یادی از این شهپر پروانه می‌باشی مرا[۸۰]

محی‌الدین قراتیگینی محبوبهٔ خود را در زیبایی به لیلی و خود را در پریشانی عشق او به مجنون مانند می‌کند:

وه ز عشقت چه بلا خسته و افگار شدم
رفته رفته ز غم عشق تو بیمار شدم
تو چو لیلی به جهان شهره به خوبی گشتی
من چو مجنون به سر کوچه و بازار شدم[۸۱]

فارغ حصاری نیز عشق بستن خود را به محبوبه‌اش روشن بیان کرده است:

... به غیر مصحف روی پری‌وشان، فارغ
دگر مپرس مرا مذهبی و ملت و دین[۸۲]

---

[۸۰] غرمی. دیوان اشعار، ورق ۷ ب

[۸۱] بخاری. تذکرهٔ محترم، رقم ۳۹٤، ذخیرهٔ الف، تاجیکستان، ورق ۱۳ ب.

[۸۲] فارغ. دیوان اشعار، ورق ۱۰۵ ب.

باز:

ز عشق لاله رخان نیستم دمی فارغ
نخست روز اول قسمتم چنین افتاد[۸۳]

میرزا حسرت حصاری از دیدن محبوبه‌اش در چمن چنین خبر می‌دهد:

مست ناز جانان را دوش در چمن دیدم
با قبای گلگونی سرو گل بدن دیدم...[۸۴]

از بیت آخرین میرزا حسرت خوب روشن میشود، که شاعر محبوبهٔ خود رادر باغ دیده قد و قامت و رخسار آن را در این غزل تصویر نموده است.

شاعر پری حصاری هم از عشق ورزی‌اش با محبوبش حکایت می‌کند:

عشق‌بازی با جمال نازنینی داشتم
دست از دامان وصلش یک دمی نگذاشتم
در سر گیسوی او مشاطه بودم صبح و شام
تخم مهرش را به جان و دل همیشه کاشتم
در برم یک شب به خواب ناز بودی آن پری
من نقاب از عارض گلگون او برداشتم...[۸۵]

بابا ارثی حصاری نیز به محبوبش مراجعت نموده چنین التماس می‌کند:

لیلی‌وشم، بیا که چو مجنون خراب من
آشفتهٔ جمال به رویت کتاب من

---

[۸۳] همان‌جا، ورق ٤٥ ب.

[۸٤] ا. حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار، صفحهٔ ٤٣.

[۸٥] همان‌جا. صفحهٔ ٩٦

فرهادوش به کوه غمت جان همی کنم
شیرین لبم، بیا که دو چشم پرآب من...[۸۶]

شاعر جذبی در بسیاری از شعرهایش آورده است، که او به معشوقه‌های حقیقی عشق می‌ورزد:

... در بحر عشق لاله‌رخان غرق گشته‌ایم،
کس را وقوف نیست ز حال خراب ما...[۸۷]

باز:

دلم تا کی ز دست لاله‌رویان غرق خون گردد
چو مجنون رو به صحرا آرد و محو جنون گردد؟
خلاصی نیست کس را از کمند زلف مهرویان
که داغ گل‌رخان هردم مرا در دل فزون گردد
اگر زاهد ز عشق گل‌عذاران باخبر باشد
برارد نعرهٔ مستانه از خلوت برون گردد[۸۸]

در غزل دیگر شاعر از چگونگی عشقش خبر می‌دهد:

مخمور مستِ عشقم و رندِ قلندرم
سودای شور عشق بتان است بر سرم...[۸۹]

شاعر رازی حصاری در یک غزلش به عاشقان حقیقی چنین دستور می‌دهد:

---

[۸۶] همان‌جا. صفحهٔ ۱۲۶

[۸۷] همان‌جا. صفحه ۱۲۶

[۸۸] همان‌جا. صفحهٔ ۸۳.

[۸۹] همان‌جا. صفحه ۱۸۳.

ای عاشقان، نصیحت ما را عمل کنید
هرجا پری‌وشیست روید و تقل کنید
نوشید جام باده به بزم پری‌وشان
سیمین‌بران و سروقدان در بغل کنید
خیزید گل‌رخان همه در انجمن شدند
در وصف‌شان قصیده و گاهی غزل کنید...[۹۰]

از پارچه‌های شعر آورده‌شده و عموماً از اشعار دسترس بودهٔ شاعران بخارای شرقی به چنین فکر آمدن ممکن است، که اکثر اشعار آن‌ها وصف عشق حقیقی انسان را در بر می‌گیرد. در این گونه اشعار احساسات عاشقانه، ذوق استاتیکی شاعران افاده یافته است، که این مسئله برای تربیهٔ استاتیکی زمان ما نیز بی‌اهمیت نخواهد بود.

اشعار دارای مضمون و مندرجهٔ مرثیوی، نیز هم‌چون عنعنهٔ ادبیات کلاسیکی در ایجادیات شاعران بخارای شرقی عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ جای معلومی را اشغال کرده است. مرثیه در ادبیات یک نوع شعر عنعنوی شده است، که شاعران به واسطهٔ آن غم و اندوه و حالت ماتم‌زدگی خود را افاده نموده، اکثراً تاریخ واقع شدن حادثهٔ ناخوش را نیز ذکر می‌کنند. مرثیه از یک طرف حالت روحی و درجهٔ غم‌انگیزی شاعر را افاده نموده، از طرف دیگر بعضی صفت و هنرهای حقیقی شخص وفات کرده را نیز بیان می‌کند.

عادتاً شاعران مرثیه را بیشتر به خویش و تبار، یار و دوستان نزدیک و اشخاص تاریخی خصوصاً به وفات شاعران می‌نویسند. بنابر این بعضی مرثیه‌ها در وقت تدقیق پیرامون شرح حال شخصیت‌های تاریخی و شاعران هم‌چون سرچشمهٔ علاوگی ترجمهٔ حال آن‌ها شده می‌توانند. از این رو، ژانر شعری مرثیه دارای اهمیت بزرگی می‌باشد.

---

[۹۰] همان‌جا. صفحه ۲۱۵.

چنان‌که در بالا اشاره شده بود، شاعران ولایت‌های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز هم آن عنعنه را ادامه داده‌اند. در آثار ادبی‌ای که به ما دسترس شده است، این شاعران نیز دارای مرثیه‌های زیادی هستند که اکثریت آن‌ها را شاعران به مناسبت وفات خویش و تبار خویش گفته‌اند. چنان‌چه محی‌الدین قراتیگینی، فارغ حصاری و حاجی حسین کولابی در وفات پسران‌شان، هبای دروازی در وفات برادرش و شاعر عزت‌شاه دروازی در وفات زنش، مرثیه‌های جان‌سوز و جان‌گدازی گفته‌اند. این هم یک بند مخمس شاعر عزت شاه دروازی است، که به وفات زنش گفته است:

رفت از کف آن گل و گلزارم ای یاران دریغ
مانده‌ام پا بستهٔ زنجیر در زندان دریغ
وز جدایی می‌خلد در سینه‌ام پیکان دریغ
دور ماندم همچو ماهی من از آن هامان دریغ
لب نکردم تر از آن سرچشمهٔ حیوان دریغ[۹۱]

حاجی حسین کولابی راجع به وفات حاکمان الله‌یار، اولیاقل، سبحان‌قلی، ستارقلی و امیر بخارا عبدالاحد خان مرثیه گفته است، که بعضی معلومات او از اهمیت تاریخی خالی نیست.

اما از مرثیه‌های یادشده، مرثیه‌هایی که راجع به وفات شاعران گفته شده اند دارای اهمیت بیشتر می‌باشند. زیرا این مرثیه‌ها در مورد احوال شاعران معلومات اضافی می‌دهند. چنان‌چه در این باره مرثیهٔ شاعر وحشی دروازی که به نسبت وفات شاعر شمس‌الدین شاهین بخشیده و نوشته است، خیلی جالب دقت است. از روی این مرثیه

[۹۱] بیاض. ۸۱۹، ورق ٤٤ الف

روزگار بد و با زمانه راضی نبودن شاهین و بعضی صفت‌های علمی و ادبی او معلوم می‌شوند. بیت‌های زیرین از آن مرثیه‌اند:

... ورنه شمس‌الدین شاهین نونهال این چمن
آن‌که بودی سرو قدش گلشن امکان به تاب...
بس‌که آن مظلوم را با آن همه دانش در او
شاهد عشرت نیافگندش دمی از رخ نقاب
با کبوترهای معنی گرچه شد شاهین‌صفت
لیک از دورش نیامد، حاصلی جز العتاب
خاطرش را چرخ گردون جفت با غم کرده بود
گرچه بود او تاق اندر فیض هم‌چون آفتاب
کرد گردونش به حدی زهرکام از جام غم
کز دهانش لخت خون آمد برون وقت زهاب
ای سپهر بی‌وفا، وی روزگار بی‌حیا
وز چه رو شرمت نیامد از سلوک ناصواب؟
کان گل و گل‌دستهٔ باغ کمال و فضل را
وان سهی‌سرو چمن را بردی در عهدِ شباب
گر نیامد شرمت از دیگر ز خود نامد چرا؟
کاین دم از قطعش نمودی، گلشن خود را خراب
هیچ می‌دانی که قدر صفحهٔ اوراق خویش
این زمان آری ز فیض نقطه‌های انتخاب
بعد از این کَی چشم دَورت ای فلک دیدن توان
هم‌چو او مجموعهٔ دیوان دانش را به خواب...

وحشی زین رو از شکایت‌ها زبان کوتاه کرد
جُست از پیر خرد تاریخ فوتِ آن جناب
پیر دانش گفت با من بس‌که شاهین رفته بود
از جفای چرخ با صد حسرت و چشمِ پر آب
اولین بر کف تو دامان فلک گیر و بگوی
در دو عالم از تو دارم دادهای بی‌حساب
بعد از آن تاریخ فوت مخدوم شاهین بجوی
یعنی از «سوز و گداز و حسرت و چشمِ پر آب»[۹۲]

در مصرع آخرین «سوز و گداز و حسرت و چشمِ پرآب» مادهٔ تاریخ وفات بوده، به سال ۱۳۱۱ هجری/۱۸۹٤ میلادی برابر است و سال وفات شمس‌الدین شاهین می‌باشد.

چنان‌که می‌بینیم در این مرثیه، تصویر حیات وزنین و توصیف فضل و کمال شاعر با مهارت و خوش‌کلام تاجیک شاهین کولابی خیلی ریالیستیک به قلم داده شده است. از گفته‌های بالا و پارچهٔ شعر ذکرشده معلوم می‌گردد، که مندرجهٔ یک قسم اشعار شاعران را مرثیه‌ها تشکیل می‌دهد.

شعرهای دارای مضمون مدحیه هم یک قسمت خُرد اشعار شاعران بخارای شرقی را در بر می‌گیرد. چنان‌که در قسمت مقدمهٔ این اثر، اشاره شده بود، مدح حاکمان و پادشاه و امیران خاص شاعران این ولایت‌ها نیست. زیرا آن‌ها بیرون از دربار شاهان و امیران زیسته، برای مدح آن‌ها چندان احتیاج نداشته‌اند. ولی از روی عنعنه، طلبات زمان و نیازهای اقتصادی شاعران این جاها هم به حاکمان و امیران زمانه شان بعضاً شعرهای مدحیه گفته‌اند.

---

[۹۲] بیاض. ۸۱۹، ورق ۲۰۵

در داخل دیوان شاعر فارغ حصاری چند غزل مدحیه است، که از آن‌ها یکی به ستارقل‌بی ـ دادخواه حصار بخشیده شده است:

... خسرو ستار قل بی دادخواه عاجزان
بود از نور هدایت جبهۀ او آفتاب
سایۀ تربیت خود از سر من بر نداشت
تا که بستم عقده‌های نظم چون دُرِ خوشاب[۹۳]

اگرچه در غزل مذکور، نام ممدوح ذکر شده است، اما در غزل‌های دیگر تنها عباره‌های «خسرو گیتی‌ستان»، «خسرو فرخ‌نشان» و مانند این‌ها آمده است، که مقصد حاکم زمان است:

... تا به نظم خسرو فرخ‌نشان بستم رقم
گشت مضمون‌ها ز اعجاز کلامم آشکار[۹۴]

باز:

ای خسرو زمان و ای شاه نام‌دار...
بادا اساس حکم تو را تا ابد قرار
باشی به تخت داد دهی کامران دهر
تا سقف چرخ را بود از دور خود مدار...[۹۵]

ولی در غزل دیگر شاعر فارغ سبب چنین مدح و تعریف خود را هم‌چون طلبات حاکمان زمان دانسته، چنین می‌گوید:

---

[۹۳] فارغ. دیوان اشعار، ورق ۱۲ ب.
[۹۴] فارغ. دیوان اشعار، ورق ٦٧ ب.
[۹۵] فارغ. دیوان اشعار، ورق ۷۳

... چه سازم مدح و تعریف و تکلم حسن خوبان را
زبان لال و معانی نازک و دل ریش و تن پرور
ولی از روی رفق و شفقت و الطاف و دل‌جویی
که باشد لازم شاه و امیر و خسرو و سرور...[۹۶]

یاری دروازی به بخارا افتاده و به امیر عبدالاحد خان از روی عنعنه و طلبات زمان طی یک مخمس مدح گفته در آخر احتیاج مادی داشتنش را اظهار نموده است.

شاعر غبرا نیز یک مخمس مدحیه به امیر مظفر گفته است، که مقصد آن برای خلاصی یافتنش از بدرغهٔ چارجوی ترکمنستان باید باشد.

شاعر مهجور دروازی، چنان که در قسمت شرح حالش اشاره شده بود، با امیر عبدالاحد امیر بخارا مناسبات خیلی نزدیک داشته، بین آن‌ها مشاعره و مکاتبه زیادی به نظر رسید. عبدالاحد این شاعر را با عنوان و منصب «صدوری» سرفراز کرده است، از این جاست، که چندی از غزل‌های او به مدح امیر عبدالاحد بخشیده شده است.

شاعر هجری دروازی هم از روی ضرورت زمان ولی به‌طور پرده‌پوشانه به حاکم درواز (شه درواز) چند غزل مدحیه گفته است. ولی اسم ممدوح را تنها در یک مؤشح می‌آورد، که از روی آن عبارهٔ «شه درواز مصورِخان» حاصل می‌شود. از این‌جا پی برده می‌شود، که غزل‌های مدحی دیگر هم به همین شه درواز بخشیده شده‌اند.

غیر از این‌ها، شاعر حاجی کولابی به مناسبت وفات عبدالاحد خان و جلوس امیر عالم خان، به دیوان بیگی و حاکمان اولیاقل، آستانه قل و سبحان قلی چند شعر مدحی نوشته است. اما ممدوح اساسی این شاعر اولیاقل بوده است، که در این باره در بالا نیز اشاره شده بود. طوری که می‌بینیم، از ۱۰۰ نفر تنها در اشعار ۸ نفر و آن‌هم به مقدار

---

[۹۶] همان‌جا ، ورق ۷۳ الف

خیلی کم شعرهای مدحی به‌نظر می‌رسند. ازینجا هم معلوم می‌شود، که مدح گفتن به شاعران این جای ها آن قدر خاص نبوده است. ولی به‌هرحال قسمت خیلی خرد اشعار شاعران دورهٔ ذکرشده را مضمون مدح حاکمان در بر گرفته است. به این طریق موضوع عنعنوی مدح‌سرایی، از روی شرایط و ضرورت زمان هم باشد تا انقلاب اکتوبر در ادبیات تاجیک باقی مانده است.

اشعار دارای مضمون هجو و تنقید هم در ایجادیات شاعران این ولایت‌ها جای معلومی را اشغال می‌کند. شاعران میرزا حسرت، بابا ارثی، فارغ، عبدالرحیم کولابی، یاری دروازی، خاکی، داعی و دیگران در این ژنر عنعنوی و ژنر خیلی ضروری زمان، شعرها گفته‌اند. ولی این شعرهای هجوی از روی مضمون‌شان گوناگون می‌باشند. چنان‌چه شاعر میرزا حسرت حصاری، که شخص خیلی حساس و پیش قدم بود، رذالت و قباحت زمان خود را از بی‌عدالتی و بی‌دانشی پادشاه و عمل‌داران زمانش دانسته است.

ازین‌جهت هجویات میرزا حسرت تابش صنفی گرفته بر ضد پادشاه و عمل‌داران سروده شده‌اند. این شاعر با اسلوب خاص «تیتال» که در قسمت آینده ما در باره آن بحث خواهیم کرد، بدون ترس به کوتاه شدن عمر پادشاه دعا می‌خواند. این‌چنین شیخان، ملایان نابکار، قاضیان سودخور و گروه‌های دیگر غیر محنتی در اشعار این شاعر تنقید و مسخره کرده شده‌اند.[۹۷]

شاعر بابا ارثی حصاری نیز طبع شوخ داشته در زمانش بر ضد قاضی، خوجه و اشخاص منصب‌دار می‌سروده است. او در سفرنامهٔ خود که سفر او را از بخارا تا دوشنبه و از آن‌جا به سمرقند در بر می‌گیرد، لحظه‌های زیادی را به اسلوب هجو تصویر نموده است.

---

[۹۷] نگاه کنید. به میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ٦٩-٧٤

از جمله، یکی از مسئولین دولتی به شاعر دستار وعده کرده و به وعده وفا نکرده است، بعد بابا ارثی این قطعه را به طریق هجو به او می‌نویسد:

ای که در راهت چمن‌ها می‌کند ایثار گل
کرد از صنع دعاگویت چنین انبار گل
در چنین فصلی، که شد پرگل همه روی زمین
چون نکرد از باغ لطفت وعدهٔ دستار گل[۹۸]

یا که قاضی‌ای طوری بر یک سند او مهر کرده است، که تنها نیم نام در آن مهر بر روی کاغذ آمده و نیم دیگرش نیامده است. بنابر این، شاعر به او چنین گفته است:

از نیم مهر کاغذ بی‌مهر بهتر است،
نتوان برای خلق ز نام پدر گذشت[۹۹]

بابا ارثی یک مخمس خیلی بزرگ را به مردن اسپ کسی به زبان ازبکی گفته، در آخرش این یک بند را به زبان تاجیکی می‌گوید:

...ارثی، تو را به مردن اسپ کسان چه کار
دانم نموده است هدایت زمین سوار
اندر دل تو غصهٔ جو نیست کاه وار
اشعار ترک و تاجیکی خویش را گذار
یک یابو مرد ـ مرد چه درکار توسنم[۱۰۰]

علاوه بر این‌ها بابا ارثی باز شعر دیگر هجو مانندی دارد، که با مطلع زیرین آغاز می یابد:

---

[۹۸] همان‌جا، صفحه ۱۲۵

[۹۹] همان‌جا، صفحه ۱۲۷

[۱۰۰] میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ۱۳۰

من به جای چای قبل از صبح شبنم می‌خورم
چون که هنگام غذای شام شد، غم می‌خورم...[۱۰۱]

شاعر خاکی دروازی حاکم آن‌جا را، که یولداش بی نام داشته است، هجو گفته است. ولی حاکم مذکور شاعر احمد خواجه ناجی را هجو گفته است، که شاید هجو خاکی در جواب همان هجو حاکم یولداش بی داعی به میدان آمده باشد.

شاعران فارغ حصاری و عبدالرحیم کولابی گروه مفت‌خوران و فریب‌گر زمانه‌شان، یعنی شیخان متعصب را هجو گفته، بسیار خصوصیت‌های بد شیخان گرسنه چشم را آشکارا تنقید کرده‌اند. چند بیت را از هجو عبدالرحیم کولابی می‌خوانیم:

...همیشه جلوه کنند خشت قبر و توغ پدر،
به دل ز نسبت جدش چو دیگ اندر جوش...
مرا چه جن زده است خدمت دیگر سازم
سکوت سازم و افتم به درد گردن و دوش...
به تن ز ملّه و صوف جامه‌ها کله در سر
ردا به دوش، عصا سبز و هم به زر منقوش
که چند ابلهی تِلپک سیاه موی دراز
به دست سوته و پای لچ روند چون بیهوش
دهان به کفک درآورده ذکر الله هو
بر فریب نشسته چو گربه در پی موش...[۱۰۲]

یا که چنین بیت های شاعر فارغ حصاری را می‌خوانیم:

---

[۱۰۱] همان‌جا، صفحه ۱۲٤-۱۲۵

[۱۰۲] عبدالرحیم، دیوان اشعار، ورق ۲۱٤

قبای زهد به بر طرفه نامسلمان شیخ
شکسته شیشهٔ ناموس و عهد و پیمان شیخ
به تیغ شهوت و مقراض فکر فاسد خویش
بریده ریشهٔ امید نخل ایمان شیخ...
به فیلسوفی و روباه طینتی عمری
گرفته جیب تردد به دست سامان شیخ
به بزم‌خانهٔ تاریک در ادب‌گهٔ عیش
نهد عمامهٔ تقوا به تاق نسیان شیخ
ردای مکر به دوش و به کف عصای فریب
گرفته موی لب ابلیس را چو شیخان شیخ
به وضع فطرت حیوان طالع اطوار
نهاده تهمت جِنی به شخص انسان شیخ
به خوان هر کی تناول کند لب نانی
پی حقوق نمک، بشکند نمکدان شیخ[۱۰۳]

از نمونه‌های آورده شده خوب معلوم می‌گردد، که این شاعران خلق و اطوار، آداب و اسلوب نیرنگ‌آمیز شیخان را روشن دانسته، فریب‌گری و بدکرداری آن‌ها را آشکارا فاش کرده‌اند.

یاری دروازی یکی از بهترین و با مهارت‌ترین شاعران عصر نزده بوده، قریب تمام اشعارش تابش هجوی دارد. شاعر در برابر انعکاس احوال وزنین محنت‌کشان، قلم خود را شمشیر ساخته بر ضد حاکمان و عمل‌داران زمانه‌اش برآمد کرده است. دیوان اشعار

[۱۰۳] فارغ. دیوان اشعار، ورق ۳۳ الف

این شاعر، اگرچه متأسفانه، به دست نیامده است، اما از پارچه‌های پراکندهٔ جمع آمده نیز معلوم است که او به قلم هجو، عمل‌داران زمان خود را بی امان هجو گفته است. شاعر در پارچه شعر زیرین ساخته کاری و به هم پیچیدن قاضی و مفتی زمانش را چنین تصویر کرده است:

خدایا، گر ز من هستی تو راضی
نگهدار از خروش قوم قاضی
نه ظلم از قاضی و نه از رییسم
ملول از مفتی محضر نویسم
به هم گشتند هم‌چون حلقهٔ جیم
دلاشان تنگ هم‌چون چشمهٔ میم...

شعر دیگرش را در هجو رییس متعصب و چشم گرسنهٔ ونج، که ملا سایر نام داشته است، می‌نویسد:

... ز مردم گر یکی نفس است، ...را دو صد باشد
هوای نفس او از شرح بیرون، بی عدد باشد
اگر گاو و خری گیرند، گویندش نمد باشد
اگرچه جای‌شان مثل سیدان در سکد[۱۰۴]باشد
رییس دنبال اسقات سید قاسم لگد می‌زد
رییس با دادرش بر جانب بالا روان گردید
شنید او خواجه بیگم مرد، آنگاه دو دوان گردید
پی اسقات هم‌چون جانور صاحب قران گردید

[۱۰۴] سکد– نام جای و محله

ضیا را هم شنید از مردن او شادمان گردید
رییس بر جانب راوَن قدم فرخنده تر می‌زد...

در شعر دیگرش ملایار حاکم ونج دولت دادخواه را، که به مردم جبر و ظلم کرده عاقبت خودش در بند و شکنجه امیر افتاده است، هجو گفته است. از روی هجو معلوم می‌شود، که مردم تا اندازه‌ای بر ضد این حاکم شورش برداشته و امیر برای تسلی مردم او را جزا داده است:

... ریسمان بر گردنش بستند با صد جبر و ظلم
برده پرتافتند خدمتگارها او را به چاه...
قطره گر یک‌جا شود، یاری زند سیلاب جوش
خود به زور مردم درواز می‌باشم گواه

در بیت آخرین، باور داشتن یاری به قوهٔ اتحاد خلق خیلی جالب دقت است.

شعر هجوی دیگرش را شاعر در هجو ملا وزیر، گفته است:

گم شو از این دیار تو، ای خیره‌سر وزیر
دندان فتاده از دهنت مثل گرگ پیر
جا یاب، جای رفته به آن جای جای گیر[۱۰۵]
کز شومیَت مباد زنان ترک شُو کنند
هرگاه تو را ببینن و ابرو غُرو کنند...

از اشعار هجوی ملایار فهمیدن دشوار نیست، که شاعر هم‌چون نمایندهٔ خلق زحمت‌کش بر ضد همه‌گونه ظالمان برآمد کرده است. از گفته‌های بالا به چنین فکر

[۱۰۵] مجازاً، یعنی به گور جای گیر.

آمده‌ایم، که یک قسمت اشعار شاعران بخارای شرقی عصر نزده و ابتدای عصر بیست را مضمون هجوی تیز و تند و تنقید نمایندگان صنف دارا در بر گرفته است.

شعرهای دارای مضمون فخر هم از دایرۀ موضوعات اشعار شاعران بخارای شرقی بیرون نمانده است. چنان‌که معلوم است، این موضوع هم در تاریخ ادبیات کلاسیک عنعنوی بوده، بسیاری از شاعران پیش گذشته هم راجع به طبع رسا و یا شعر موزون، یا بلندی خیالات شاعر شعر گفته‌اند. بی‌شبهه می‌توانیم بگوییم، که در تاریخ ادبیات تاجیک شاعران کمی یافت می‌شوند، که شعرهای فخریه نگفته باشند.

شاعران بزرگ فارس و تاجیک هم‌چون رودکی، فردوسی، ناصر خسرو، سعدی، حافظ و دیگران هم شعرهای فخریه گفته‌اند. اما در مورد این موضوع اشعار شوکت بخاری شاعر عصر هژدۀ تاجیک نمونه شده می‌تواند. غزل‌های در حقیقت هم پر آب و رنگ این شاعر اکثراً تابش فخریه دارند. از جمله بیت‌های زیرین را می‌خوانیم:

هرکجا نقاش نقش آن گل رو می‌کشد
گر به ریحان خط او میرسد، بو می‌کشد
ناظم و ناصر علی، صایب ندارند این نمک
شوکت نازک سخن مو از دل مو می‌کشد...

شاعران عصر نزده و ابتدای عصر بیست بخارای شرقی نیز این عنعنه را ادامه داده اکثریت‌شان با بعضی اشاره‌ها خود را توصیف کرده‌اند. اما این را نیز باید بگوییم، که شاعران شعرهای فخریوی را نه تنها از روی عنعنه، بلکه به سبب‌های دیگر هم باید گفته باشند. بعضاً ممدوح و حاکمان خسیس به قدر و قیمت شاعران اعتباری نمی‌داده‌اند و حالت مادی و معنوی شاعران بد می‌شد. .آن‌ها از طریق گفتن شعرهای فخریه حاکمان و ممدوحان خود را از مهارت شاعری داشتن و احوال بد زندگی خود آگاه کردنی می‌شدند. شاعران در پهلوی مدح امیر، توصیف علم و هنر و کمالات فضل و دانش

خود را می‌کردند. شاعران در بین مردم دهات دور دست، که اکثریت‌شان بی‌سواد بودند، بی‌نام و نشان و بی‌قدر و قیمت مانده از الم قدرناشناسی به این واسطه خود را شهرت‌مند کردنی می‌شدند.

این بیت شاعر هجری به این فکر ما دلیل شده می‌تواند:

درین زمانه کنون قدر و اعتبارم نیست
چرا به خود نکنم فخر و یا نمی‌نازم...[۱۰۶]

ولی بعضاً جوش الهام و پرواز خیال شاعر و گاهی مهارت حقیقی شاعر هم او را به گفتن شعرهای فخریه می‌آورد، که این را هرگز هوا بلندی و خاکسار نبودن شاعر حساب کردن ممکن نیست. برعکس، بسیاری از شاعران خاکسار، که از خاکساری به خود تخلص خاک (هبا) انتخاب کرده‌اند، نیز به گفتن اشعار فخریه دست زده‌اند، که بی‌شبهه این را از یک طرف محیط و از طرف دیگر عنعنهٔ چندین عصر دانستن درست‌تر می‌نماید. هبای دروازی، که یکی از شاعران خوب زمانش بوده است، نیز چنین شعرهای فخریه گفته است:

به اورنگ معانی نکته‌سنجان بانگ ناقوسم
به مضمون تقارب خامهٔ فردوسی طوسم
به میدان سخن جولان شعرم را تماشا کن
مجو... ای ماده طبع، از من که مأیوسم
ز هر سوراخ منقار دلم چندین نوا خیزد
به هر سودن ز بالم برق می‌ریزد چو ققنوسم

[۱۰۶] هجری، دیوان اشعار، ورق ٤١

هبا، ما را فلک دارد نوازش‌های دامادی
شکایت ناک از این زال و عروس پیر فرطوسم...[۱۰۷]

باز:

به زیر گند نیلی بنای بوقلمون،
به نظم شعر چو نقاش هفت اورنگم...[۱۰۸]

باز:

حیات خضر و اشعار هبا جاوید می‌ماند
به اقلیم سخن اسکندر صاحب‌قران گشتم[۱۰۹]

هجری دروازی نیز که از شاعران صاحب ذوق و صاحب دیوان زمانه‌اش می‌باشد، راجع به قابلیت شعری داشتنش چنین گفته است:

چو بوی غنچه گرفتار جنگ شهبازم
به بال معنی خوش فطرتی‌ست پروازم
چو چغذ و بوم به بیغوله سفله‌طبع نیم
به اوج قصر معانی بلندپروازم
چو شب‌پره به کمین‌گاه خود نَیَم محبوس
ز نور فیض و ذکاء دایما فلک‌تازم
منم به پنجهٔ تقدیر هم‌چو صید زبون
ولی به صید سخن اوج گیر و شهبازم

---

[۱۰۷] هبا. دیوان اشعار، ورق ۵۸ الف

[۱۰۸] هبا. دیوان اشعار، ورق ۵۹ الف

[۱۰۹] همان‌جا ورق ۲۱ ب

نه از بخار و نه کیشم وطن نه ملک حصار
ز سنگلاخ جهان یعنی ملک دروازم
نوای کلک مرا، هجری آفرین گویی
به آفرین سازد این کلک آفرین سازم[۱۱۰]

هجری در بیت‌های زیرین طبع سخن دان خود را توصیف کرده، ولی در جامعه مقام و اعتبار نداشتنش را چنین بیان کرده است:

... ز لطف خوش بر اوراق سخن بین این گهر ریزی
طمع از سفله ساری‌ها به طبع دون تماشا کن
در این محفل خسان را جام برکف خنده زن چون گل
ز ناکامی فغان بر هجری محزون تماشا کن[۱۱۱]

عزت شاه دروازی می‌گوید:

... بنده دروازی ام و مولود من گردیده خم
کیست از خم مثل من این گونه اشعار آورد؟[۱۱۲]

مسلک دروازی می‌گوید:

مسلکا، باغ جنونت ز ثمر خالی نیست
این چنین طبع سلیمی، که خدایت داده است.[۱۱۳]

معدوم دروازی اشعار خود را به گلستان نسبت داده چنین گفته است:

---

[۱۱۰] همان‌جا، ورق ٤١ ب

[۱۱۱] همان‌جا، ورق ۲۱ ب

[۱۱۲] افضل. تذکره الشعرا، صفحه ۹۹

[۱۱۳] مجموعه «افغانستان»، صفحه ٣٤٦

معدوم کرده گلشن صد رنگ از خیال
بلبل، بیا به سوی گلستان چی می‌روی؟[۱۱۴]

شاعر صاحب دیوان و با مهارت حصار، فارغ حصاری در دیوان اشعارش بیت‌های زیادی فخریه گفته است. از جمله بیت‌های زیرین را هم‌چون شعر فخریه در توصیف طبع‌اش گفته است:

نسخهٔ دیوان آثار فصاحت از من است
می‌زنم طبل سخن گویا به دور آن جناب
دفتر مجموعهٔ فضلم که گویا کرده است
کاتب تقدیر بیت فطرت من انتخاب...[۱۱۵]

***

کم مزن، ای مدعی، شعرم، که در دیوان فکر
بهر اثبات کمالم هست این معنی عدد[۱۱۶]

***

فارغ، از کلک بیانم چکد اسرار سخن
تا که گردد سر هر نظم من این سان رنگین[۱۱۷]

***

ز بزم طینت خود چه دم زنم اکنون
به رنگ صبح طراوت فضای با غم من[۱۱۸]

---

[۱۱۴] معدوم. دیوان اشعار، ورق ۱۱٤ ب

[۱۱۵] فارغ. دیوان اشعار، ورق ۱۲ ب

[۱۱۶] همان‌جا ورق ۸۰ الف

[۱۱۷] همان‌جا ورق ۱۰۲ الف

[۱۱۸] همان‌جا، ورق ۱۰۵الف

***

به یک عرض تأمل در صنایع کاری شعرم
چه مضمون های خوش از مصرع هر فرد برخیزد[۱۱۹]

***

نمودم نظم ترصیع و مسجع شعر موزون را
به ذهن و فهم و طبع روشن و فکر سخن پرور[۱۲۰]

شاعر میرزا حسرت حصاری نیز در توصیف خود چنین بیت‌های فخریوی گفته است:

می‌دهد حسرت رخ آیینهٔ دل را جلا
زادهٔ طبعم، که سوهان تفکر می‌شود[۱۲۱]

یا:

هرات نظم را گفتار شوخت ناظم معنی
سفاهان سخن را صایب اندیشه گل بویی[۱۲۲]

پری حصاری می‌گوید:

نه‌یم از بی‌سوادی شرمسار نقطه فهمی‌ها
پری، هر مصرعم مضمون دیوان در بغل دارد[۱۲۳]

یا:

---

[۱۱۹] همان‌جا، ورق ٦٣الف

[۱۲۰] همان‌جا، ورق ۷۳ الف

[۱۲۱] ا.حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ٤٠

[۱۲۲] همان‌جا، صفحه ۵۱

[۱۲۳] همان‌جا، صفحه ۹۳

سبک مگذر ز اشعار پری، لحظه یی تأمل کن
گهر ریزد از آن گوشی که در وی این کلام افتاد[۱۲۴]

حاجی حسین کولابی دربارهٔ هنر شاعری سخن رانده در پهلوی آن خود را نیز توصیف نموده چنین می‌گوید:

... نشستم بر سریر خوش بیانی
کشادم دامن گوهر فشانی
کنون ابر بساط این بهارم
چو نیسان دانهٔ گوهر نثارم...
اثر خیزد کلامم را ز آغوش،
که می‌ریزد لب و دل می‌زند جوش[۱۲۵]

این‌گونه مثال‌ها را از اشعار شاعران دیگر هم آوردن ممکن بود، ولی از روی همین بیت‌ها هم معلوم می‌گردد، که قسمتی از اشعار شاعران بخارای شرقی مضمون فخریه را در بر گرفته است.

بعضی از شاعران بخارای شرقی یگان صفت خود را (خوبی طبع ویا شعر خود را) به شاعران بزرگ تشبیه داده باشند هم، هیچ‌گاه خود را به آن شاعران برابرکردنی نیستند و مقصد اساسی آن‌ها با این راه اخلاص‌مندی خود را نسبت به آن شاعران بیان کردن و توصیف طبع و اشعار آن‌ها می‌باشد. برای اثبات فکر ما بیت در بالا ذکریافتهٔ میرزا حسرت، که در آن ناظم و صایب نام‌برده می‌شوند، دلیل شده می‌تواند.[۱۲۶]

---

[۱۲۴] اشاره به خود کرده است.

[۱۲۵] حاجی. کلیات، صفحه ۹۶-۹۷

[۱۲۶] ا.حبیبوف. میراث ادبی شاران حصار، صفحه ۵۱، شعر رقم ۸۹

تنقید زاهدان و توصیف رندان نیز یکی از موضوع‌های اشعار شاعران بخارای شرقی می‌باشد. چنان‌که معلوم است، این موضوع هم از موضوعات عنعنوی ادبیات کلاسیکی بوده، شاعران عصرهای هژده، نزده و ابتدای عصر بیست تاجیک آن را ادامه داده‌اند.

البته، پیدایش این موضوع در اشعار شاعران ناگهانی نبوده، بلکه به واقعه‌های حقیقی همان دور و زمان وابسته است. در تمام تاریخ ادبیات فارس و تاجیک مخالفت آبرز سخت این دو رویه مخصوصاً، در ادبیات عصر چهارده در اشعار خواجه حافظ، کمال خجندی، عبید زاکانی، ابن یمین، سلمان ساووجی و دیگران خیلی روشن به‌نظر می‌رسد. راجع به مقصد و مرام و خصوصیت‌های خاص دو جریان تدقیقات و پژوهش‌های جداگانه می‌باید، که حالا ما در باره آن مکث نمی‌کنیم...

جریان پیش‌قدم و حیات‌دوست رندان برخاسته، مردم را به زندگی، معیشت دنیا، راست‌کاری و خصلت‌های خوب انسانی دعوت کرده‌اند. رباعیات عمر خیام، غزلیات حافظ شیرازی نمونهٔ برجسته افادهٔ مرام و مقصد جریان رندان می‌باشد.

از شاعران بخارای شرقی دوره ذکریافته اکثرشان خود را طرف‌دار جریان رندی گفته، زاهدان و ریاکاران زمانه‌شان را تنقید کرده‌اند.

خصوصا، شاعران میرزا حسرت، پری، فارغ، موزون، هبا، هجری، غرمی، رنجه، جذبی و دیگران در این باب خیلی زیاد توقف نموده‌اند، که همهٔ آن را در این‌جا آوردن امکان پذیر است. ولی برای روشن شدن مسئله چند بیت را از سروده‌های شاعران دلیل می‌آوریم.

پری حصاری می‌گوید:

... امشب سراغ نشئه پری می‌دهد به بزم
زاهد بیا که شیشهٔ تقوا شکسته به[۱۲۷]

[۱۲۷] میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ۱۰٤

***

قد مینا و روی ساقی بیند از قضا زاهد
بر افروزد ز طوبا آتش و مصوأ بسوزاند[۱۲۸]

***

ز عشق مبند، زاهدا، تو دل به پری
ندانم آن چه فساد است و این چه افسون است.[۱۲۹]

***

راهش افتاد به میخانه قضا را زاهد،
اکثر از خاطرش اندیشهٔ... رفته ...[۱۳۰]

شاعر جذبی می‌نویسد:

...زاهد نکن ملامتم از مستی و جنون
جذبی به دست ساغر و صهبا گرفته است[۱۳۱]

***

اگر زاهد ز عشق گل‌عذاران باخبر باشد
برآرد نعرهٔ مستانه از خلوت برون گردد[۱۳۲]

هبا دروازی می‌گوید:

---

[۱۲۸] همان‌جا، صفحه ۹۳

[۱۲۹] همان‌جا صفحه ۸۸

[۱۳۰] همان‌جا، صفحه ۱۰۲

[۱۳۱] همان‌جا، صفحه ۱۸۰

[۱۳۲] همان‌جا، صفحه ۱۸۳

... زاهد فریب خرقه و سجاده تا به کی؟
با شمع مرده آیینه باشد لگن عبث[۱۳۳]

***

به تار سبحهٔ صد دانه خود پیچ، ای زاهد
من از زلف برهمن زاده‌یی زنار می‌بندم...[۱۳٤]

***

دردنوش قدح مَی‌کدهٔ رندان باش
غوطه در جیب و گریبان مزن از کشف و قبور...[۱۳۵]

فطرت دروازی گوید:

... زاهد ار صلح به تسبیح و وضو میداند،
رند مَی‌خانه می و جام و سبو می‌داند...[۱۳٦]

فارغ حصاری گوید:

رند معنی از می الفت پرستی سرخوش است،
زین سبب سعدی همام از خطهٔ تبریز یافت...[۱۳۷]

از این‌گونه ابیات دارای مضمون تنقید زاهدان در اشعار دیگر شاعران بخارای شرقی هم پیدا کردن ممکن است، که ذکر همهٔ آن‌ها سبب طول سخن می‌گردد.

---

[۱۳۳] هبا. دیوان اشعار، ورق. ۱۳ الف

[۱۳٤] همان‌جا، ورق ۵۹ ب

[۱۳۵] همان‌جا، ورق ٤۸ ب

[۱۳٦] بیاض شریف خواجه، ورق ۱۲

[۱۳۷] فارغ. دیوان اشعارف ورق ۱٤ ب

هم‌چنین باید گفت، که در اشعار شاعران پیش‌قدم این دوره زاهد به آبرز ادبی منفی تبدیل یافته است، که در آن اشخاص بد فعل و بد اخلاق، دروغ گوی و قلاب و مانند آن‌ها در نظر داشته می‌شود. به هر حال موضوع تنقید زاهدان و توصیف رندان در اشعار شاعران حصار، کولاب، قراتیگین و درواز جای نمایان را اشغال می‌کند.

شعرهای دارای مضمون معیشت حقیقی هم در اشعار شاعران این ولایت‌ها موجود می‌باشد. در این موضوع، اشعار دارای مضمون شکایت از زندگی بد، محتاجی، قشاقی، قرض‌داری، و مانند این‌ها بوده، که در بالا بدان اشاره کردیم.

مقصد اساسی آن اشعار شکایتی هم همانا بهتر کردن احوال معیشت حقیقی آدمان می‌باشد. غیر از شکایت، بسیاری از شاعران دربارهٔ نعمت معیشت انسان و آرزوی به دست آوردن آن نعمت‌ها شعرها گفته‌اند. چنان‌چه شاعر شریف حصاری هم‌چون رسم و عنعنهٔ قدیمی به یکی از دوستانش شعر «برفی» نوشته در آن به چگونه خوراک‌ها آرایش دادن دسترخوان تاکید نموده است:

برف می‌بارد ز سوی آسمان
می‌فرستم برفی‌ای بر دوستان
از برای برفی تیاری کنید
خام قیمه، دیو زیره، چای و نان
من بیان برفی سازم یک به یک
کله قند رسته و بزم کلان
کلچه و انگور و حلوا و مویز
هم نشالا و مربا بعد از آن...

پنج خربوزه بگیرد بعد آش،
تا بریده می‌شود بر مهمان...[۱۳۸]

شاعر نادر دروازی در پیروی عبدالقادر خواجه سودا (بی‌پول) شعری گفته است، که سراپای آن شعر در توصیف خوراک‌های با مزه بوده، دارای مضمون معیشت حقیقی می‌باشد. این دو بیت از آغاز آن شعر می‌باشند:

آبی، که چای دم خورد از رقص جلوه‌اش
جوشد بسان چشمهٔ حیوان برق ـ برق
سنبوسه بوسه بر لب جانم زند به جاست،
بشکفته هم‌چو غنچهٔ گلشن ورق ـ ورق[۱۳۹]

میرزا بابای حصاری تقریباً همه آثار نثر و نظم خود را به موضوع معیشت حقیقی بخشیده در آن گاه بهتر و گاه بدتر شدن احوال مادی خود را تصویر نموده است.

تمام جریان حیات این شاعر به همین نوع، یعنی گاه گرسنه و گهی سیر گذشته و این حالت در اشعارش به‌طور حقیقی انعکاس یافته است. علاوه بر این، همین شاعر در وصف می، که یکی از دوستان هم درس سمرقندی‌اش به او فرستاده است، «ساقی‌نامه» نوشته در آن شخص فرستاده را «پیر مغان» نامیده است. چنان‌که پیش از این اشاره رفته بود، این شاعر هم رند و حیات‌دوست بوده، در خصوص معیشت حقیقی سخن می‌گوید. این بیت‌های او را می‌خوانیم:

الا، ای ساقی فرخنده افعال
به عمر کم چه امید از مه و سال

---

[۱۳۸] فارغ. دیوان اشعار، ورق ۲۲۲

[۱۳۹] بیاض رقم ۸۱۹، ورق ۱۱۸ الف

بیا، این دم دم مستی و شادی‌ست
دم مستی نشاط کیقبادی‌ست
بده از جام مینا می، که نوشم
به درد او غم فردا فروشم
تراشم زنگ از آیینهٔ دل
کشم پای تفکر از دل دل...[۱۴۰]

شاعر عبدالرحیم غرمی معیشت خود را در گیاه چای دیده است. او چند غزل را به توصیف چای بخشیده محبت خود را نسبت به آن تصویر می‌نماید. از روی گفتهٔ شاعر، افسوس، که او پول نداشته است، وگرنه همه آن را به خریدن چای صرف می‌کرده است. در بیت‌های زیرین، شاعر چنین می‌گوید:

سوخت ما را عاقبت ناکامی‌ها از بهر چای
کاشکی دولت میسر می‌شدی از بهر چای
دایما در جستجوی چای هرجا می‌روم
می‌بیارم مشت زر را در کفم از بهر چای
عمرها شد قدردانی را به‌جا آورده‌ام
مونس من چای شد، من مونسم از بهر چای...
وقت غرمی، می‌شود خوش در بخارای شریف
گر بود مشت زری صرفی کند از بهر چای[۱۴۱]

غزل دیگر شاعر نیز با ردیف «چای» بوده، مطلع‌اش چنین است:

---

[۱۴۰] همان‌جا، صفحه ۱۶۲

[۱۴۱] غرمی. دیوان اشعار، ورق ۱۷ب

مرا عمری‌ست دایم در پی چای
دویدم، تا رسم در منزل چای...[۱۴۲]

شاعر ولی دروازی راجع به عادت ناس‌کشی مردم شرق شعر گفته در آن ناس را تعریف و توصیف می‌نماید. اگرچه این توصیف آن‌قدر قابل دقت نباشد هم، ولی مهم آن است، که ادبیات هم‌چون آیینه رسم و عادت گوناگون مردم را انعکاس نموده است.

تصویر موضوعات زندگی حقیقی، احوال معیشی مردم، رسم و عادت آدمان، توصیف مَی حقیقی و دیگر نعمت‌های عالم در اشعار شاعران این دور از حیات‌دوستی آن‌ها شهادت می‌دهد.

طوری که می‌بینیم، شاعران بخارای شرقی آخرهای عصر هژده، عصر نزده و ابتدای عصر بیست هم مثل شاعران عصرهای دیگر، بلکه روشن‌تر و فهماتر از آن دوره‌ها، حیات واقعی مردم را در اشعارشان تصویر نموده، راجع به طرف‌های زیاد حیات آدمان زمانه‌شان تماس گرفته‌اند.

چنین به‌نظر می‌رسد، که شاعران بخارای شرقی عصرهای مذکور نسبت به عصرهای پیشینه‌شان راجع به موضوعات اجتماعی و سیاسی زمان‌شان بی‌پرده‌تر و دلیرتر و در عین حال به حقیقت واقعی نزدیک‌تر سخن گفته‌اند. به نظر ما یکی از خصوصیت‌های ادبیات بخارای شرقی نیز در همین است.

---

[۱۴۲] همان‌جا، ورق ۱۰ب

باب ششم ـ ژانرهای شعری، سبک و اسلوب و روابط ادبی شاعران بخارای شرقی

ما در این‌جا مختصراً، راجع به انواع شعری موجود در این دوره، انکشاف و تنزل یافتن بعضی نمودهای شعری، سبک و اسلوب و روابط ادبی شاعران ولایت‌های نامبرده به‌طور عمومی مکث می‌نمائیم. ولی پیش از بیان مقصد اساسی یک قید و ملاحظهٔ استاد صدرالدین عینی را در بارهٔ شاعران کوهستان خاطر نشان ساختن ضرور است. او در مقالهٔ «معارف کوهستان» چنین می‌نویسد:

«اهالی کوهستان نسبت به سایر جاهای ترکستان بسیارتر صاحب خط و سواد هستند. در عهد کهنه مدرسه‌های بخارا و سمرقند را بسیارتر طلبهٔ تاجیکان کوهستان اشغال می‌کردند. اهالی کوهستان، عموماً صاحب ذکاوت و ذهن صاف بوده به خواندن زیاده محبت دارند. شعر و ادبیات را دوست می‌دارند. شاعرهای آن‌جا مثل شاعرهای شهری قاعده‌دان نیستند، استاد ندیده‌اند و شعرشان از غلبیر تنقید نگذشته است، معزالیک شاعر

اند و استعداد شعر خود را هر وقت نمایان کرده می‌ایستند».[۱] استاد عینی تماماً درست گفته اند، که اکثریت شاعران کوهستان استاد ندیده و قاعده‌های شعری را هم خوب نمی‌دانند، ولی به این‌ها نگاه نکرده استاد عینی آن‌ها را شاعر دانسته است و استعداد و قابلیت شاعری آن‌ها را اعتراف نموده است. بنابر ذوق و ذکاوت زیادکوهستانیان نسبت به شعر و شاعری، حافظی و مطربی و صنعت دوستی تعداد شاعران و هنرمندان صنعت کار در آن‌جاها خیلی زیاد بوده است. تنها در عصر نزده و ابتدای عصر بیست موجودیت ۵۳ نفر شاعر در درواز به همین فکر گواه شده می‌تواند. ولی از روی ژانر وگونه‌های شعری همان ژانر و گونه‌های عنعنوی کلاسیکی حکم‌ران برده‌اند.

از روی مواد موجوده بعضی نمودهای شعری عنعنوی هم‌چون لغز، معما و چیستان در ایجادیات شاعران بخارای شرقی عصر نزده و ابتدای عصر بیست به‌نظر نرسید.

به فکر ما، چنین می‌نماید، که ژانرهای شعری معما، لغز و چیستان بنابر دشوار بودن‌شان، عموماً بعد از عصر پانزده، کم رونق و رواج یافته‌اند.

قصیده هم‌چون یک نوع شعری در ادبیات عصرهای میانه جای اساسی را اشغال می‌کرد. اما در عصرهای هژده ـ نزده رو به تنزل آورده است. سبب به تنزل و نیستی رفتن ژانر قصیده تا اکنون تدقیق نشده است. اما به فکر ما، در ماوراءالنهر نبودن دولت بزرگ مرکزی و نشستن حاکمان فیودالی بر سر دولت‌های خرد تا اندازه‌یی به تنزل ژانر قصیده تأثیر رسانده است. حاکمان و امیران ولایت‌ها به اشعار شاعران از راه حساسیت و بی‌قدری نگاه می‌کرده‌اند. به عبارهٔ دیگر، قصیده مشتری و شاعران ممدوح سخاوت‌مند نداشته‌است.

---

[۱] صدرالدین عینی. اکنون نوبت قلم است، جلد یکم، دوشنبه ۱۹۷۷، صفحه ۲۷۸-۲۷۹

بی‌سبب نیست، که حاجی حسین کولابی شاعر آخر عصر نزده و ابتدای عصر بیست در این مضمون چنین گفته است:

... شعر را هم‌چون شَیِری نیست، می‌دانیم، قدر،
لیک کردم زین تمنا شعر را بر خود شعار...[۲]

در عصر نزده و ابتدای عصر بیست خصوصاً شاعران بخارای شرقی در دربار شاهان بزرگ یک‌جا نبوده، بیشتر آن‌ها در دیهه و تولدگاه خود زیسته به مدح‌گویی آنقدر حاجت‌مند نبوده‌اند. ولی از روی عنعنه و ضروریات مادی در این دوره‌ها هم بعضی قصیده‌های شاعران به‌نظر می‌رسد.

در کلیات شاعر حاجی یک قصیده با عنوان «دبستان عبرت» موجود است، که آن را به امیر عبدالاحد و اولیاقل بیک دیوان بیگی نوشته است. شاعر در آن قصیده مبارزه شیعه‌های ایران و اهل سنت دربار امیر را تصویر نموده به امیر و دیوان بیگی او مصلحت داده است، که شیعه‌های ایران را از خدمت دربار دور سازند. مضمون این شعر دینی و واکنشی بوده، در شکل قصیده افاده شده است.

قصیدهٔ دیگر را شاعر هم‌چون مرثیه در وفات پسرش عبدالقدوس گفته است. غیر از این یک‌چند قصیده دیگر را هم در اشعار شاعران دورهٔ ذکرشده دچار شدیم، که آن‌ها را شاعران یاری، غبرا، بقا، نسیمی، هجری و دیگران گفته‌اند. از این‌جا به چنین فکر آمدیم، که در پهلوی از میان رفتن ممدوحان سخاوت‌مند و قدرشناس، نوع شعری عنعنوی قصیده، که هم‌چون سرچشمه درآمد مادی شاعران هم بود، اساساً، از میان رفته است. علاوه بر این، چنان که در بالا نیز اشاره رفته بود، شاعران این ولایت‌ها بیرون از دربار امیران و حاکمان زندگی به‌سر برده، به گفتن قصیده، آن‌قدر ضرورت پیدا نکرده‌اند.

---

[۲] حاجی. کلیات، صفحه ۲۴۲

چنین به‌نظر رسید، که مضمون و وظیفهٔ قصیده را در این دوره‌ها بیشتر نوع شعری غزل مثنوی و مسمط اجرا کرده‌اند.

علاوه بر سبب‌های ذکرشده، این را هم به‌خاطر آوردن لازم است، که قصیده از بلندترین و پر طنطنه‌ترین نوع شعری بود، که از سرایندهٔ خود علم فراوان، مهارت زیاد و قابلیت بزرگ شاعری را طلب می‌کرد. اما قسمت زیاد شاعران این ولایت‌ها مدرسه‌های عالی و خصوصاً علم بدیع را از استادان خوب نه آموخته، اکثرشان به طریق خودآموزی و پیروی بر دیوان حافظ، بیدل و دیگر استادان کلام بدیع، شعر گفتن را کسب کرده‌اند. از این سبب هم سرایش قصیده‌های غرا توسط این شاعران کاری دشوار بود.

غزل، نوع شعری غزل در اشعار این شاعران اساساً بی‌تغییر مانده، به طور عنعنوی ادامه یافته است. ولی از روی موضوع و مقدار بیت‌ها، غزل‌های این دوره تا اندازه‌ای تغییر یافته‌اند. تعداد ابیات غزل‌ها نسبتاً زیاد شده است و بیشتر غزل‌های این دوره زیاده از ۲۲ بیت می‌باشند.

اگر چندی، که غزل در این دوره هم مثل عصرهای پیشتر اساساً، مسئله‌های عشقی را فرا می‌گیرد، ولی غزل‌های این دوره نسبت به غزل‌های گذشتگان مسئله‌های حیات حقیقی مردم را بیشتر انعکاس می‌دهند. خصوصاً، چنان‌که در بالا اشاره رفته بود، موضوع‌های شکایت از حیات وزنین، از ظلم حاکمان و زندگی نامساعد زمان، موضوع غریبی، شکایت از بی‌وفایی خوب‌رویان و مثل این‌ها در غزل‌های این دوره جای زیادی را می‌گیرند. از روی صنعت سخن و آب و رنگ بدیعی غزل‌های شاعران این دوره یک رنگ نیستند. اما از روی مندرجه و غایهٔ خود اکثر شعرها جالب دقت می‌باشند. در انواع شعری موجود در این دوره، از روی حجم غزل جای اساسی و مرکزی را اشغال می‌کند. اکثر شاعران این ولایت‌ها غزل سرا بوده‌اند.

رباعی، نوع شعری رباعی، که تاریخ خیلی قدیم دارد، در ایجادیات شاعران این ولایت‌ها نیز دیده می‌شود. ولی نسبت به عصرهای ۱۵ـ۱۶ـ۱۷، در عصر ۱۸و۱۹ تعداد رباعی در اشعار شاعران جای خیلی کم را اشغال می‌کند. اگرچندی، که آثار ادبی این شاعران بصورت کامل به دسترس ما نباشد هم، از آن شاعرانی، که دیوان اشعار و کلیات‌شان به ما دسترس است، نیز فهمیدن دشوار نیست، که رباعی در ایجادیات آن‌ها خیلی کم می‌باشد.

چنان‌چه در کلیات حاجی حسین کولابی تنها ۹۷ رباعی، در دیوان اشعار فارغ حصاری یگان رباعی نیست. از ناصح کولابی ۲۲۸ رباعی، هجری دروازی ۱۱۵ رباعی، معدوم دروازی ۳۵ رباعی، غبرا ۲۲ رباعی و غرمی زیادتر از ۵۰ رباعی موجود می‌باشد، که این نسبت به تعداد اشعار شاعران دورهٔ ذکرشده خیلی کم می‌باشد. از روی مضمون و مندرجه‌شان اکثر رباعی‌های این دوره عنعنوی، یعنی عشقی ـ لیریکی بوده، قسمت زیاد رباعی‌های عبدالرحیم کولابی و حاجی حسین کولابی مضمون دینی و تصوفی دارند. از روی شکل شعری هم در این دوره در این ژانر نوی‌گری به‌نظر نرسید. از گفته‌های بالا چنین به‌نظر می‌رسد، که رباعی در این دوره، نسبتاً کم، رواج یافته است.

مثنوی، ژانر مثنوی در ادبیات دورهٔ مورد نظر ما نسبتاً خیلی رواج یافته است. مثنوی «ظفرنامه» پری حصاری، «مثنوی موزون» ملا عیسی بدخشانی، «یادداشت» میرزا بابای حصاری، «رعنا و سخن گل» مسکین حصاری (فوقی)، داستان‌های «مجلس‌افروز»، «حیرت‌انگیز» و «حدیقه‌الرسول» ناصح کولابی، «کامدی و مدن» حاجی حسین کولابی، «مُقَتِل‌نامه» عبدالرحیم کولابی، «جنگ‌نامه» محمود بلجوانی، «قصهٔ جنگ دختر قیصر روم» غافلی و دیگرها از مثنویات شاعران همین ولایت‌ها می‌باشند.

علاوه بر این‌ها، باز در دیوان شاعران دیگر این دوره و اشعار پراکنده‌شان شعرهای زیادی موجود اند، که به شکل مثنوی گفته شده‌اند. چنان‌چه «بهاریات درندگان» هبای دروازی، «نصیحت فرزند»، قلی دروازی، بعضی تاریخ و قصه‌های شاعر غبرای دروازی و بسیاری از شعرهای دیگر به شکل مثنوی سروده شده‌اند.

چنان‌که معلوم است، این نوع شعری برای افادهٔ فکر و تصویرکامل مقصد شاعران آسان‌تر و گواراتر است. زیرا دو مصرع را هم قافیه و هم ردیف بستن نسبت به شکل‌های دیگر شعری آسان‌تر بوده است. غیر از این، شاعر به واسطهٔ به درازا کشیدن سخن همه مطلب و خواهش خود را گفته در ضمن آن راجع به مسأله‌های زیاد بیرون از موضوع انتخاب کرده‌اش توقف کرده می‌توانسته است. در این باره مثنوی «کامدی و مدن» حاجی حسین کولابی را مثال آوردن ممکن است. او در برابر تصویر حکایت دو عاشق و معشوق هندوستانی، تصویر طبیعت کولاب، بای‌گری آن، خوب‌رویان کولابی، توصیف شاعران و چندین مسئلهٔ دیگر را در این داستان آورده است.

به عباره دیگر، میدان سخن‌رانی شاعر در این ژنر وسیع‌تر می‌باشد. علاوه بر این‌ها، از روی مضمون و مندرجه‌شان اکثریت مثنوی‌ها کرکتر نقلی داشته، آن رویدادها و روایت‌ها را تنها به واسطهٔ همین شکل شعری پره‌تر تصویر کردن ممکن بوده است.

از داستان‌های ایجاد کردهٔ شاعران بخارای شرقی یک مثنوی «ظفرنامه» پری حصاری و «جنگ شیعه با اهل سنت بخارا» محمود خواجه، واقعهٔ حقیقی و سه داستان ناصح کولابی موضوع پند و نصیحت را در بر گرفته، داستان‌های دیگر همگی مثنوی‌های عشقی ـ لیریکی می‌باشند.

رواج یافتن شکل شعر مثنوی در بین شاعران عصر نزده و ابتدای عصر ۲۰، شاید بر اساس تأثیر عنعنهٔ ادبیات کلاسیکی هم به وجود آمده باشد. داستان مشهور ابوالقاسم فردوسی، «خمسه» نظامی گنجوی، «خمسه» امیر خسرو دهلوی، «مثنوی معنوی» مولانا

جلال الدین رومی، «روشنایی‌نامه» و «سعادت‌نامهٔ» ناصر خسرو، «هفت اورنگ» عبدالرحمن جامی و بسیاری از مثنویات شاعران دیگر، که هم‌چون بهترین نمونه‌های این ژانر شعری می‌باشند، تا اندازهٔ زیادی به این شاعران تاثیر کرده‌اند. از این رو هم شاعران عصرهای هژده ـ نزده و ابتدای عصر بیست این نمود شعری را بیشتر به کار برده‌اند.

لازم است گفته شود، که مثنوی‌های شاعران بخارای شرقی از روی انتخاب موضوع، سخن‌پردازی و بدیعیات خود به درجه مثنویات شاعران پیش گذشته‌شان نمی‌رسند و از این رو در بین مردم چندان شهرت نیافته‌اند. شاعران دورهٔ ذکر شده، نه از روی موضوع و مندرجه و نه از روی شکل در این ژانر شعری، نوآوری نکرده و همان موضوعات عنعنوی و شکل وجود داشته‌اش، آن را دوام داده‌اند.

قطعه، این ژانر شعری نیز در ایجادیات شاعران حصار، کولاب، قراتیگین و درواز وجود دارد. ولی قطعه‌های این دوره بیشتر موضوع مرثیه و تاریخی را در بر گرفته و در موضوعات دیگر خیلی کم سروده شده‌اند. ما در سروده‌های شاعران نسبتاً شهرت‌مند حصار هم‌چون میرزا حسرت ۲ قطعه، در ایجادیات پری ۳ قطعه، در اشعار بابا ارثی ۳ قطعه و در اشعار شاعر خال حصاری تنها ۱ قطعه را می‌بینیم.

از این‌جا هم فهمیدن دشوار نیست، که این نمود شعری هم در این دوره در ولایت‌های بخارای شرقی آنقدر رواج نیافته است.

مخمس، این ژانر شعری در ایجادیات شاعران بخارای شرقی دوره‌ای که ما در نظر گرفته‌ایم، مقام بلندی پیدا کرده است. در این دوره، یافتن شاعری که مخمس نگفته باشد دشوار است.

البته، این واقعهٔ ادبی بی‌سبب نیست. ولی پژوهش‌گران ادبیات عصرهای ۱۸و ۱۹ تا کنون سبب‌های آن را معین نکرده‌اند. به‌نظر ما چنین می‌نماید، که بعضی از آن سبب‌ها این‌ها باید باشند:

الف. تأثیر اشعار با لطافت شاعران کلاسیک فارس و تاجیک. خصوصاً اشعار شاعران عصرهای ...[۳]و بیشتر از همه اشعار بلند مقام حافظ، کمال خجندی، سلمان ساووجی، اشعار با نمک سعدی، عبدالرحمن جامی، هلالی و دیگران می‌باشد. در عصرهای شانزده ـ هفده و هژده اشعار شاعران سبک هندی هم‌چون نظیر نیشاپوری، طالب آملی، کلیم، غنی کشمیری و بیشتر از همه اشعار صایب اصفهانی، میرزا عبدالقادر بیدل و شوکت بخاری به شاعران پسین تأثیر رسانده است. البته، تقلید و پیروی شاعران بعدینه از بهترین نمونه‌های شعر این استادان کلام بدیعی طبیعی می‌باشد.

ب. شاعران عصرهای ۱۸ـ۱۹ به یقین دانسته‌اند، که غزل را بهتر از حافظ، کامل، صایب، بیدل و دیگران گفتن کار دشوار است، بنابر این به غزل‌های دل‌پسند آن شاعران طبع‌آزمایی نموده و آن‌ها را تخمیس نموده‌اند. از این گونه طبع‌آزمایی هم، گونهٔ مخمس خیلی اوج گرفته است.

به عبارهٔ دیگر، شکل شعری مخمس در این دوره هم‌چون معیار سنجش طبع شاعری گردیده است.

ج. چنین هم به‌نظر می‌رسد، که در نتیجه افزودن ظلم و تهدید حاکمان، شاعران این دوره‌ها فکر و مقصد و خصوصاً افکار شکایت از زمان و نامساعدی شرایط زندگی را آشکارا بیان کرده نتوانستند و از این‌رو راه انتخاب غزل‌های دارای مضمون شکایتی شاعران گذشته و در پیوند آن‌ها بیان ناراضی‌گی خود را پیش گرفته‌اند. یعنی شاعران

---

[۳] خوانده نشد. (بیضایی)

پیوسته به شکایت شاعران پیشین شکایت خود را در زیر پرده مخمس بیان کرده‌اند. برای روشن شدن این فکر غزل جنیدالله حاذق که با مطلع:

چه صیدم من، که نه بسمل شدم، نی زیب فتراکی
نه از خونم زمین آلوده شد، نه دامن پاکی...

و غزل میرزا حسرت حصاری که با مطلع:

کلفت زده‌ام، ساغر عشرت کی و من کی؟
رنجور غمم، بستر راحت کی و من کی؟

آغاز می‌یابند، خیلی قابل دقت می‌باشند. بر این غزل حاذق بیشتر از ۱۰ نفر و بر غزل میرزا حسرت بیشتر از ۵ نفر شاعران مخمس گفته، با این راه درد و الم خود را بیان کرده‌اند. از این‌رو شکل مخمس یک وسیلهٔ بیان شکایت و سبب زیاد گردیدن نفوذ این نوع شعری گردیده است.

د. مخمس از روی نوع شعری هم دل‌چسپ و خوش‌آهنگ بوده، برای سرودن با اسباب‌های موسیقی موافقت خوبی دارد. حافظان و مطربان این نوع شعری را با آهنگ‌های زیاد به موسیقی درآورده سرودن را دوست می‌داشتند. گفتن ممکن است، که بعد از رباعی و غزل، مخمس جای سوم را در متن‌های موسیقی اشغال می‌کند. از این جهت هم مخمس رواج و رونق یافته است.

ه. از بس‌که مخمس هم اساساً موضوع عشق و عاشقی و احساسات نازک و عاشقانه شاعران را افاده می‌کند، مورد پسند ایجادکاران و خوانندگان و شنوندگان قرار گرفته است. در این باره اشعار عاشقانهٔ هلالی شاعر گواه شده می‌تواند. زیرا کم شاعری یافت می‌شود، که بر غزل‌های این شاعر لیریک مخمس نگفته باشد.

علاوه بر این‌ها، ما به بسیاری از مخمس‌هایی دچار آمده‌ایم، که شاعران آن‌ها را بر

غزل‌های خود و یا هم‌چون غزل یک لخت خودشان گفته‌اند. این گونه مخمس‌ها از روی مندرجه و احساسات رول غزل را بازیده‌اند، که این نیز به افزودن شکل شعری مخمس بی‌تاثیر نمانده است.

و. سبب دیگر رشد مخمس در آن است، که موضوع و ردیف و قافیهٔ این نمود شعری در غزل مخمس‌شونده تیار بوده، شاعر مخمس‌کننده، نسبتاً، آن را زودتر بدون دشواری ایجاد می‌کند. زیرا وی برای یافتن موضوع و ردیف و قافیه وقت صرف نمی‌کند. به فکر ما این هم تا اندازهٔ معینی برای انکشاف این گونهٔ شعری سبب شده است. ولی مخمس در پهلوی این مزیت، دشواری کلانی هم دارد. زیرا شاعر مخمس بند، باید مصرع‌های شعر خود را هم از روی معنی، تناسب سخن و آب و رنگ بدیعی به درجهٔ آن غزل مخمس شونده رسانده بتواند، تا که آن مخمس از روی معنی، مندرجه، صنعت سخن و دیگر علامت‌های شعری یک اثر یک لخت، یک‌رنگ و تام به‌نظر برسد.

در ایجادیات شاعران بخارای شرقی هم اساساً دو نوع مخمس دیده می‌شود: بعضی از آن‌ها به غزل شاعر دیگر و بعضی هم‌چون شعر جداگانه نوشته می‌شدند. یعنی همه مصرع‌های مخمس را خود همان شاعر ایجاد کرده است. ولی به شکل دیگر مخمس هم دچار آمده‌ایم، که چهار مصرع را خود شاعر بافته و یک مصرع را در آخر هر بند هم‌چون مصرع پنجم تکرار کرده است. چنان‌چه شاعر فطرت دروازی به همین شکل مخمسی گفته است، که مصرع پنجم همه بندهای آن از مصرع «هرکسی مصلحت خویش نکو می‌داند» عبارت می‌باشد.

شاعران این دوره در شکل مخمس مضمون و موضوعات زیادی را بیان کرده‌اند. ما به بسیار مخمس‌های این شاعران دچار آمدیم، که مضمون حمد، نعت، مدح، تاریخ، مرثیه، تصویر طبیعت، توصیف زیبایی معشوقه و مانند این‌ها را در بر گرفته‌اند. عموماً،

از روی حجم در عصرهای ۱۸ و ۱۹بعد از غزل و مثنوی، مخمس در اشعار شاعران این ولایت‌ها جای سوم را اشغال می‌کند.

از آثار ادبی دسترس شدهٔ این شاعران چنین به‌نظر رسید، که آن‌ها مخمس را بر غزل پسندیده، یا بر اشعار شاعران پیشین و یا بر ایجادیات شاعران معاصرشان، مخمس می‌سروده‌اند. در این مواد، مخمس‌هایی دچار آمده‌اند، که بر غزل‌های شاعران سعدی شیرازی، امیر خسرو، احمد جامی، زیب‌النسا، شوقی، حافظ شیرازی، جامی (عبدالرحمن)، ناصرالدین شاه، ناظم هراتی، کلیم، ظهوری، سلیمان، شوکت بخاری، عبدالقادر بیدل و از همه بیشتر بر اشعار عاشقانهٔ هلالی گفته شده‌اند. هم‌چنان بر غزل‌های شاعران معاصرشان مثل محمود دروازی، عزیز بیک هجری، داعی بخاری، ناجی دروازی، حیا (سید نورالدین خان)، بحری دروازی و شاهین کولابی مخمس بسته‌اند.

تعداد مجموعی مخمس‌های شاعران این وادی‌ها، که بر غزل‌های گذشتگان و معاصران‌شان بسته‌اند، زیاده از ٦٠ عدد می‌باشد. ولی مخمس‌های جداگانه ایجاد کردهٔ این شاعران حجماً بیشتر می‌باشند. به این مخمسات، شاعر میرزا حسرت حصاری دلیل شده می‌تواند، زیرا از همه ۲۱ مخمس موجودهٔ این شاعر پنج مخمس را بر غزل شاعران دیگر و ١٦ مخمس را خودش جداگانه گفته است.

در شکل شعری مسمط این چنین شکل‌های گوناگون آن را هم‌چون مثلث، مربع، مسدس، مسبع، مثمن، متسع و معشر را در ایجادیات این شاعران دیدن ممکن است. شکل‌های شعری ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و مؤشح در ایجادیات این شاعران، اگر کم هم باشد، لیکن موجود است.

تیتال، تیتال (یا که تتال) یک نوع شعر هجوی است، که در اول‌های عصر ۱۹ پیدا شده و در ایجادیات شاعر حصار، میرزا حسرت دیده می‌شود.

پیش از میرزا حسرت داشتن این نوع شعری به ما معلوم نیست و فعلاً نمونهٔ دیگر این گونه اشعار هم به ما دچار نگشته است. کلمه «تیتال» را در ولایت بدخشان تاکنون هم به کار می‌برند، که به معنی بیهوده‌گویی و پرگویی استعمال می‌گردد. مثلاً: شخصی که بسیار سخن می‌گوید به او چنین می‌گویند: «بسیار تیتال نخوان»، یا که «فلانی به من تیتال بسیاری خواند».

میرزا سامی صفوی در تذکرهٔ «تحفهٔ سامی» در باره تیتال و یا تَتال چنین معلومات داده است: «سیمای از مردم مشهد است و در تقلید، تقلید تیتال (تَتال) می‌کند، اما بدو نمی‌رسد. تیتال (تَتال) مسخره‌باز معلوم و مقلد بی‌نظیر خراسان بود. در توریق‌گویی چنان ماهر و استاد بود، که چند بیت، بلکه هزار بیت، در یک ساعت می‌گوید.[٤]

از این گفتهٔ سامی چنین می‌نماید، که تیتال لقب و یا تخلص شاعر مسخره‌باز و غزل‌گوی بوده است. در فرهنگ نفیسی شرح کلمهٔ تیتال چنین آمده است: «تیتال ـ فریب و حیله و مکر و تملق و چاپلوسی».

از این‌جا نیز پی بردن دشوار نیست، که تیتال عیناً به همین معنی‌های نشان دادهٔ نفیسی یعنی مکر و حیله، تملق و چاپلوسی به خود لقب و یا تخلص انتخاب کرده است. متأسفانه ما از آثار هجوی و ادبی تیتال چیزی به دست نداریم. اما چنین تخمین می‌کنیم، که میرزا حسرت از نام و نشان و شاید اشعار این شاعر باخبر بوده و لقب آن را یک نمود شعر هجوی قرار داده است. در اکثر بیاض‌های عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ ما به یک چند هجو نثر و نظم آمیخته دچار آمدیم، که آن‌ها با عنوان «تیتال میرزا حسرت» ذکر یافته‌اند. ما در مجموعهٔ «میراث ادبی شاعران حصار»[٥]دو تیتال میرزا حسرت را قید

[٤] سامی. تحفه سامی، تهران، ۱۳٤۷ شمسی، ص.۲۵۰.

[٥] ا.حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار، ص.٦۹-۷٤.

کرده‌ایم، که خوانندگان می‌توانند به آن‌ها شناس شوند. ولی ما در این‌جا تنها در مورد طرز سخن‌رانی و سبک و اسلوب این نمود شعر هجوی چند سخن گفتنی هستیم.

تیتال از روی مضمونش هجو سخت و تنقید و ریشخند کردن گروه‌های مفت‌خور، صنف‌های دارا و حتی پادشاهان زمان را در بر می‌گیرد. شاعر با یک طرز سخن‌رانی غیر معمولی و کلمه و عبارت غیر مقرری جمله و عباره ساخته معنی کلمه‌ها را تماماً برعکس معنی آن‌ها به کار می‌برد:

«روزی از روزها بر سر سراسیمهٔ من هوای سایه‌تراشی افتاد و روی به کوچهٔ چَلپَک دوزان نهادم. دیدم پیرزن پندانه ریشی قتیاک‌پوشی، نیم‌تنه لاجره‌اندام چنگیزخانی‌ای در بر دارد و موی بافت چوبین هراتی بر گوشه ابرو نهاده این بیت می‌خواند:

دُم رُوبه پیتابهٔ ماکیان

سگ لُکه خر نیست در سیستان»...

از جمله‌های بالا عباره‌های سایه‌تراشی، چلپک‌دوزی، پیره‌زن پندانه‌ریش، لاجره‌اندام، موی بافت چوبین هراتی تماماً برعکس معنی آمده‌اند. در این نوع شعری، سخنان با هم ناچسپ، ضد معنی، از ادب و سخن بندی معمولی بیرون دچار می‌شوند.

این حادثه اول خواننده را در شبهه انداخته به نظر یک چیز بی‌معنی و بیهوده می‌نماید. اما مضمون همه تیتال و غایهٔ آن خیلی بلند بوده، در آن مبارزه سخت شاعر بر ضد صنف‌های دارا و بیکار زمانه‌اش افاده یافته است، که بعد از مطالعه همهٔ اثر مضمون آن روشن می‌شود.

قهرمانان هجوشدهٔ شاعر از روی نام و لقب‌شان نیز شاعرانه و عجیب می‌باشند.

شاعر دو ملای بی‌دست‌وپا را در صحن مسجد در مناظرهٔ بی‌هوده دیده است، که یکی را داملا کلولهٔ منه‌کشال و دیگری را داملا لوند چابک‌سوال نامیده است. لقب بقال را صوفی جولک صدور، دیگری را ملا خُشول فیل دم شوله دوز، پادشاه زمان را پادشاه

عصر (یعنی پادشاه ظالم یا عصر پیش از شام) قاضی را قاضی قسم‌خوران و یسولان پادشاه را یسولان کلتک‌کشان نامیده است. شاعر یکی از مسجدهای آن زمان را «مسجد مغاک» نامیده، مؤذن آن را در گفتن چنین مناجات دریافته است:

الها، نخل عمرم از کثافت بهره‌ور گردد
دمادم طالع شورم ز اول شورتر گردد!...

شاعر در این حکایت هجوی همه نمایندگان صنف‌های دارا و مفت خوران را ریشخند نموده و بیهودگی آن‌ها را تنقید کرده است. عجیب آن است، که شاعر از نام آن داملاهای دربار و مداحان پادشاه، خود پادشاه را با سخنان بد دعا کرده خودش در قطار آن‌ها به پادشاه سخنان زشت و دعای بد می‌کند. چنان‌چه داملا کلوله منه‌کشال پادشاه را چنین «مدح» گفته است:

شها پیتابهٔ خر بر سرت تاج بقا باشد
به پایت ریش لکلک موزهٔ نشو نما باشد
شوی گر ناخونه یا که درون رو، یا شکم پیچک
گیاه گوز کم‌پیر، تیزک روبه دوا باشد
به هر جانب برای بهر جنگ دشمن مفسد
مددگارت سگ و پشت و پناهت گربه‌ها باشد
درایی گر به میدان دلیران، از پی شدت
تفنگ و تیرها از پیش و مرگت از قفا باشد
فتد گر بر سرت میل شکار مسخ جمشیدی
سمندت بی‌میان و تازی‌ات بی دست و پا باشد[٦]

[٦] میراث ادبی شاعران حصار، ص،۷۱.

داملا لوند چابک‌سوال می‌گوید:

ای شاه، فروغ آستانت خویش و بیش
برگردن تو کنب فتد یا گردش!
عمر تو دراز باد هم‌چون دم بز
پای تو شکسته و ببینی لغزش!...[۷]

میرزا حسرت می‌گوید:

ای شاه، فروغ دولت تو لک و پک
پیوسته مددگار تو باشد خر و سگ!
هرگاه شود گرسنگی مستولی
خوراک تو باد مشت و ضرب کلتک
بینی به کف رجب‌علی بوغورساق
سازی دهنت کشاده مثل چلپک
در حق تو این دعا بگردد مقبول
البته ز من مشت و ز تو خیکرتک[۸]

پس از این ابیات «مدحیه» آن دو داملا با سخنان پوچ و بی‌معنی با شاعر میرزا حسرت بحث کرده‌اند، که در آخر شکست خورده ملزم می‌گردند. برای این به شاعر سر و پای بارک‌الله پوشانیده‌اند. «پادشاه به قاضی اسلام و یسولان فرمود، که شمایان اهل مجلس را ضیافت کنید... قاضی را در آن وقت طعام تیار نبود، به جای طعام همه

[۷] همان‌جا، ص.۷۲.

[۸] همان‌جا، ۷۲

را قسم داد و یسولان به جای طعام کلتک کشیده اند. هنوز خمار قسم و لذت کلتک از دماغ این دردمندان بیرون نرفته است».[۹]

چنان که از ابیات بالا و مضمون تام آن بر می آید، شاعر با یک وسیلهٔ هزل و مطایبه پادشاه و درباریان اش را ریشخند نموده است. این شکل هجوی پرده پوشانه، بعد از اشعار میرزا حسرت در نیمهٔ دوم عصر ۱۹ در اثر «بدایع الصنایع» شاهین نیز به نظر می‌رسد. پیدایش این نوع شعر هجوی در ایجادیات این شاعران از غایه‌های بلند پیش‌قدم آن‌ها گواهی می‌دهد.[۱۰] به طریق خلاصهٔ این فصل همین را باید بگویم، که غیر از ژانر شعری لغز، معما و چیستان، دگر همه گونه های شعری معمول ادبیات کلاسیک در ایجادیات شاعران ولایت های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز در آخرهای عصر ۱۸، عصر ۱۹، و ابتدای عصر ۲۰ دوام داشته‌اند. نوع هجوی تیتال در ادبیات این دوره شکل نوی است، که پیش از این وجود نداشته است.

---

[۹] میراث ادبی شاعران حصار، ص.۷۲-۷۳.

[۱۰] نگرید به مقاله ا.حبیبوف. تیتال، «معارف و مدنیت» جنوری سال ۱۹۷۳

سبک و اسلوب ایجادی شاعران بخارای شرقی

چنان‌که معلوم است، هر یک شاعر و نویسنده در آفریدن اثر بدیع برای خود راه و روش و طرز سخن‌رانی خاصی دارد، که آن را سبک و اسلوب خاص همان شاعر و یا نویسنده می‌گویند. البته، معلوم کردن سبک و اسلوب ایجادی هر یک از شاعران کار زیاد و تدقیقات جداگانه را طلب می‌کند، که ما این مسأله را به آینده می‌گذاریم. در این‌جا تنها به‌طور عمومی راجع به آن سبک و اسلوب ایجادی، که در بخارای شرقی در آخرهای عصر هژده، عصر نزده و ابتدای عصر بیست موجود بوده‌اند و شاعران اساساً به آن سبک‌ها شعر گفته‌اند، چند سخنی گفتنی هستیم. از روی اشعار شاعران چنین می‌نماید، که اساساً در این دوره دو سبک ادبی حکم فرما بوده است، که ما آن‌ها را به گونهٔ مشروط چنین نامیدیم:

۱. سبک خراسانی (یا عراقی)

۲. سبک آمیخته (خراسانی و هندی).

راجع به خصوصیت هر یک از این سبک و اسلوب‌ها ما در این‌جا توقف نمی‌کنیم، زیرا این مسئله را ادبیات‌شناس عثمان کریموف در اثر خود «ادبیات تاجیک در نیمهٔ دوم عصر ۱۸ و اول عصر ۱۹» اساساً درست قید کرده است، که ما نیز به فکرهای او راضی هستیم.[۱] هم‌چنین در «فرهنگ اصطلاحات ادبیات‌شناسی» به طریق مختصر این سبک شرح یافته است.[۲]

---

[۱] عثمان کریموف. آچیرک ادبیات تاجیک در نیمهٔ دوم عصر هژده و اول عصر نزده. دوشنبه، ۱۹۷٤، ص.۱۱۱-۱۵۲

[۲] ر. هادی زاده، م. شکوروف، ت. عبدالجباروف. فرهنگ اصطلاحات ادبیات‌شناسی. دوشنبه، ۱۹٦٦، ص.۹۵.

سبک اول، که ما آن را سبک عراقی نامیدیم، اساساً سبک مسلط آخرهای عصر ۱۸ و عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ این ولایت‌ها بوده است. اکثر شاعران این جای‌ها شعر را فهما، روان و از جهت لفظ و عباره‌ها نسبتا ساده گفته‌اند. این‌گونه ساده و فهما سخن گفتن عموماً خاص شعرای کوهستان تاجیک است.

علاوه بر این شاعران این ولایت‌ها طلبات شعری، درجهٔ دانش و ذوق خوانندگان خود را در نظر گرفته، کوشش کرده‌اند، که موافق فهم آن‌ها شعر بگویند. حتی بعضاً شاعرانی که زبان ادبی تاجیک را خیلی خوب می‌دانسته‌اند، نیز کوشش نموده به لهجه‌های زبان گفتاری محل‌ها شعر سروده‌اند. در این باره شعرهای زیادی به شیوه درواز نوشتهٔ شاعران ملا یاری ونجی، محمود دروازی، میرزا لِقا، ناجی دروازی، سه داستان ناصح کولابی و دیگران دلیل روشن شده می‌توانند.

سبب دیگر پیش گرفتن این رویهٔ ساده و فهمای شاعران، خواندن دیوان حافظ به صفت کتاب درسی در مکتب‌های ابتدایی و مدرسه‌ها، می‌باشد. خوانندگان مکتب‌های آن زمان و حتی بعضی اشخاص بی‌خط و سواد اکثر اشعار خواجه حافظ را از یاد می‌دانستند. شاعران این جای‌ها، که اشعار پر لطافت خواجه حافظ را نیز خوب می‌دانستند، از سبک و اسلوب او تقلید کرده، شعرهای خوبی را آفریده‌اند. آن‌ها نه تنها سبک و اسلوب حافظ را پیروی کرده‌اند، بلکه در بسیار جای‌های اشعار شان، لفظ و عباره، ردیف و قافیه و بعضاً معنی اشعار او را بی‌اختیار و بعضاً دانسته در شعرهای خود استفاده نموده‌اند.

در واقع در کوهستان دوردست بهتر از دیوان اشعار حافظ شیرازی، یافتن معلم دیگر شعر کار دشوار بود. لطافت و بلندپروازی اشعار حافظ آن‌ها را مفتون ساخته بود. از این جاست، که اکثر شاعران دورهٔ یاد شده از پی سبک و اسلوب این استاد بزرگ کلام بدیع رفته‌اند. برای دانستن قدر و قیمت زیاد و مقام بلند حافظ در بین شاعران کوهستان،

غزل هبای دروازی، با ردیف «حافظ» که در صفحه‌های بالا آمده است، گواه شده می‌تواند.

او در غزل‌های دیگر نیز راجع به حافظ چنین اشاره‌ها کرده است:

...تا بخارا معدن علم و عمل آراستند

گشته اندر سرزمین موضع شیراز راز[۳]

باز:

کرده عمریست هبا، ورد زبان حافظ را

چه کند سوخته با دیدهٔ گریان می‌رفت.[٤]

بعضی از شاعران این ولایت‌ها از پیروی و تقلیدشان به خواجه حافظ خودشان آشکارا یاد کرده‌اند. چنان‌چه غبرای دروازی در دیوانش چنین یاد می‌کند:

«در پیروی همین شعر حضرت حافظ گفته شد».

حافظ:

دل شوق لبت مدام دارد

یا رب، ز لبت چه کام دارد

غبرا:

برگوی پری چه نام دارد

آن ساقی، که می به جام دارد؟[۵]

---

[۳] هبا. دیوان اشعار، ورق ۳۲ ب

[٤] همان‌جا، ورق ۱۱ب

[۵] همان‌جا ورق ۷ الف

حافظ:

این چی شوری‌ست، که در دور قمر می‌بینم
همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم

غبرا:

این چی آشوب در این دور و محل می‌بینم
همه را خسته به آغوش علل می‌بینم[۶]

شاعر عبدالرحیم کولابی نیز به حافظ چنین تضمین و پیروی کرده است:

... بر رحیم سازی کرم چون شه شیرازی گفت:
«گر بود عمر به می‌خانه روم بار دیگر»[۷]

حافظ:

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور[۸]

عبدالرحیم:

سالکا، در ذکر باش، از درد هجران غم مخور
دل مصفا شد، رود این داغ حرمان غم مخور[۹]

---

[۶] همان‌جا، ورق . ۲۲ب

[۷] عبدالرحیم کولابی. دیوان اشعار، ورق ۸۵ الف

[۸] حافظ. دیوان، نسخه دست خط، مال شخصی مؤلف، ورق ۱۱۳.

[۹] عبدالرحیم دیوان رقم ۱۸۱، ورق ۱۸۲ ب

حافظ:

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر
زار و بیمار غمم، راحت جانی به من آر[۱۰]

عبدالرحیم:

ای صبا خوش خبر از مقصد جانی به من آر
کی توان گفت از آن کوی فلانی به من آر[۱۱]

حافظ:

ببرد از من قرار و طاقت و هوش
بت سنگین دل سیمین بناگوش[۱۲]

عبدالرحیم:

دل از من برد آن مه طاقت و هوش
سرا پایم چو دیگ آورد در جوش[۱۳]

بعضاً شاعران از پیروی و تقلید کردن خود به این و یا آن شاعر چیزی نمی‌گویند، ولی از اشعار و ردیف و قافیه‌های آن غزل‌های‌شان دانستن دشوار نیست، که آن‌ها بر غزل‌های خواجه حافظ و یا شاعر دیگری گفته‌اند.

برای درستی فکرمان این دو مطلع غزل را از اشعار شاعر هجری دروازی می‌آوریم، که آن‌ها بی‌شبهه، در پیروی از غزل‌های حافظ گفته شده‌اند:

---

[۱۰] حافظ. دیوان. ورق ۱۰۸(مال شخصی مؤلف)

[۱۱] عبدالرحیم. دیوان.. ورق ۱۸۵ الف

[۱۲] حافظ .دیوان.ورق ۱۲۲(م.ش.م)

[۱۳] عبدالرحیم. دیوان.ورق ۲۱۲

حافظ:

ساقی به نور باده بر افروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما[۱۴]

هجری:

برگوی ای صبا برِ جانان سلام ما
شاید رود ز خویش و فرستد به نام ما[۱۵]

در مقطع یک غزل همین شاعر از خواجه حافظ به این طریق یادآور شده است:

... هجری، این نقطهٔ سربسته ز حافظ بشنو
«از لب لعل حکایت کن و از خوش‌سخنان».

شاعر رنجه قراتیگینی نیز تمام اشعار دیوانش را در پیروی از حافظ گفته است. اگر تعداد شاعران را بشماریم، بی‌شبهه بیشتر شاعران آخر عصر ۱۸، عصر ۱۹و ابتدای عصر ۲۰ بخارای شرقی پیروان سبک حافظ می‌باشند. سبک حافظ سبک دوست‌داشته و اشعار او معلم آموزش شعر برای مردم کوهستان بوده است.

سبک آمیخته، سبک هندی خاص شاعران کوهستان تاجیک (حصار، کولاب، قراتیگین و درواز) نیست. اگر چندی که دوست‌داران و طبع‌سنجان این سبک در ولایت حصار و کولاب هم بوده‌اند، ولی هیچ‌کدام از شاعران این جای‌ها به این سبک اثر کامل ایجاد کرده نتوانسته‌اند.

ما در اشعار شاعرانی چون فارغ، میرزا حسرت، پری حصاری و حاجی حسین کولابی بعضی علامت‌های سبک هندی و تقلید و پیروی نمایندگان این سبک (صایب اصفهانی،

---

[۱۴] حافظ. دیوان اشعار، نسخه دست خط، مال شخصی مولف، ورق ٦

[۱۵] هجری.دیوان اشعار، ورق ٤الف

ظهوری، کلیم، شوکت بخارایی و خصوصاً میرزا عبدالقادر بیدل) را می‌بینیم. اما این‌ها نیز پیروان خاص این سبک و اسلوب شده نتوانسته‌اند. این شاعران با ردیف و قافیه و بعضی مضمون‌های شعری بیدل، صایب و دیگران شعر ایجاد کرده‌اند، ولی آن‌ها از روی خصوصیت‌های زبانی و بیان فکر به قالب کامل شعر سبک هندی برابر نمی‌آیند.

بعضی شعرهای میرزا حسرت، فارغ، پری حصاری و حاجی کولابی ظاهرا به سبک هندی گفته شده‌اند، ولی بیشتر شعرهای شاعران مذکور با خصوصیت‌های لفظی و روشن بیانی مقصد باز از پیروان سبک عراقی بودن شان خبر می‌دهند. به عبارهٔ دیگر، در سراپای اشعار این شاعران یک رنگی این و یا آن سبک دیده نمی‌شود. بنابر این، ما این گونه سبک را «سبک آمیخته» (یعنی سبک عراقی و هندی) به حساب آوردیم.

برای روشن گردیدن این فکر چند بیتی را از ایجادیات فارغ حصاری در اینجا ذکر می‌کنیم، که از آن‌ها موجودیت این سبک آمیخته خیلی خوب به‌نظر می‌رسد:

...چو بیدل دل اسیر صحبت معنی نگاهان کن
مزن زین بیش از دل زخمهٔ مضراب دلداری[۱۶]

نمونهٔ دیگر:

من خراب آن سخن، فارغ، که بیدل گفته بود:
«صبح اگر خندید در تجدید کار رحمت است»[۱۷]

نمونهٔ دیگر:

به سهم قسمت روز ازل وابستهٔ اویم
چو بیدل زندگی بر گردنم افتاد و تاوان شد[۱۸]

---

[۱۶] فارغ . دیوان اشعار، ورق ۱۱۸ب

[۱۷] همان‌جا، ورق ۲۲ الف

[۱۸] همان‌جا.

دیگر:

نیش بر دل می‌زند خنجر مژگان کیست؟
دیده بر خون می‌تپد، کثرت هجران کیست؟[۱۹]

باز هم یکی دیگر:

فارغ، از اسرار نظمم سرسری نتوان گذشت
پیچ در پیچ است چون آه ضعیفان ناله‌ام[۲۰]

از بیت‌های بالا و خصوصاً آخرین بیت فهمیده می‌شود، که شاعر تا اندازه‌ای به مقلد بودن و پیروی خود به بیدل اشاره کرده است. ولی از شعرهای شاعر با این مطلع‌ها باز چنین می‌نماید، که آن‌ها را به‌طرز و اسلوب حافظ گفته است:

چشمت من وحشت زده با دام گرفتست
لعلت دل عشاق به دشنام گرفتست[۲۱]

دیگر:

تا دل ز من آن سرو گل اندام گرفتست
از فکر جهانی دلم آرام گرفتست؟

باز:

تا گل به سر، ای شوخ ستم‌گر، زده‌یی باز
نقد دل و دین از ره دیگر زده‌یی باز[۲۲]

---

[۱۹] همان‌جا ورق ۲٦ الف

[۲۰] همان‌جا ورق ۲٦الف، ۹۳ب

[۲۱] همان جا، ورق ۲۲ب، ۲۳الف، ۷۳ الف

[۲۲] فارغ. دیوان اشعار، ورق.۲۲ب، ۲۳ الف، ۷۳ الف

خصوصاً مطلع غزل فوق، تقلید و جواب این غزل حافظ می‌نماید. مطلع غزل حافظ چنین است:

زلفین سیه را به هم اندر زده‌یی باز
وقت من شوریده به هم بر زده‌یی باز[۲۳]

از گفته‌های بالا به این نتیجه آمدیم، که در اشعار شاعران ولایت‌های یاد شده، اساساً دو سبک و اسلوب ایجادی عراقی (حافظ) و سبک آمیخته (هندی و عراقی) مسلط بوده‌اند.

بسیاری از شاعران ولایت‌های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز در اشعارشان به هر طریقی از شاعران گذشته و معاصران‌شان سخن گفته و بعضاً تنها یادآور شده‌اند. بعضی‌ها به اشعار شاعران دیگر جواب گفته و مخمس‌ها گفته‌اند. چنان‌چه فارغ شاعر حصاری از سعدی، همام، ... ،[۲۴]صایب، عبدالرحمن جامی، بیدل، نجیب هندی، جنیدالله حاذق و سلطان خان ادا نام برده، ادا را برای سکته بودن اشعارش مذمت کرده است.

شاعر ناصح کولابی از شیخ ابوالفضل، امیرخسرو، میرزا صادق منشی، آخوند جلال خجندی و چند شاعر دیگر به نیکی یادآور شده است.

عبدالرحیم کولابی به شاعر نعمت‌الله (شاه نعمت الله) چند شعر مدحیه گفته است. علاوه بر این عبدالرحیم در یک شعر از ۳۳ نفر شاعران فارس و تاجیک جلال‌الدین رومی، قاضی انوار، سعدی، خاقانی، انوری، شیخ نظامی، حافظ، فردوسی، خسرو دهلوی، مولوی جامی، علیشیر نوایی، ...[۲۵]استرآبادی، صایب اصفهانی، ناظم هروی، ناصرعلی، بیدل، شوکت، ابن یمین، خواجه غیاثی، مسلک، مولانا شریف، املا، مُحی،

---

[۲۳] حافظ، دیوان اشعار، نسخهٔ قلمی مؤلف این سطرها ورق...

[۲۴] خوانده نشد.(بیضایی)

[۲۵] خوانده نشد. (بیضایی)

احمد جامی، صیقلی عاری، یوسفی، جذبی، آصفی، میرزا حسرت، عارف و سقا نام برده و در آخرش چنین می‌نویسد:

...از مزرعه و خرمن این جمله عزیزان
چیدست دو سه خوشه غریب عبدالرحیمی[۲۶]

شاعر حاجی حسین کولابی از شاعران پیش گذشتهٔ خود اشخاص زیادی را یاد کرده است. چنان‌چه در توصیف اهل قلم از فردوسی و ظهیر فاریابی چنین می‌گوید:

...هر کی را چند گاه نوبت داد
الم و تخت و تاج و حشمت داد
نامه‌شان بر جریدهٔ عالم
ماند باقی ز دست اهل قلم...
گر نمی‌زد سخن، سخنور طوس
کی بودی کیقباد و کیکاووس
از قزل ارسلان و نام صریر
نیست باقی به جز کلام ظهیر

یا در توصیف میرزا عبدالقادر بیدل چنین می‌نویسد:

«محیط اعظم» و دریای «عرفان»
«طلسم حیرت»، اعجاز دیوان
سحابی در بهارستان معنی
گلستان خرد، بوستان معنی
سپهر نظم و گردون درایت

[۲۶] عبدالرحیم. دیوان اشعار، ورق. ۳۱۵ الف

امیر کشور نثر و حکایت
ولی عرش مضمون، والی دل
شه کرسی معنی، یعنی بیدل
کسی تعداد اوصافش بداند
که تضعیف «عناصر» می‌تواند...[۲۷]

شاعر پری حصاری از چند شاعری در اشعارش یادآور شده، در تضمین عرفی شیرازی و بیدل شعر گفته است:

پری با نیک و بد می‌ساز گفت عرفی پس از مردن
«مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند»

باز:

پری، تو نیز همان گوی، آن‌چه بیدل گفت:
«نه جام باده شناسم، نه کاسهٔ تنبور»

از این گونه مثال‌ها از اشعار شاعران دیگر بخارای شرقی دورهٔ یادشده، باز هم آوردن ممکن بود، ولی برای روشن شدن فکر ما ابیات یاد شده کافی می‌نماید. مقصد از آوردن این ابیات آن بود، که تضمین گفتن، مخمس بستن بر غزل آن شاعران و یا آن‌ها را مدح گفتن تنها هم‌چون علامت پیروی کردن بر سبک و اسلوب آن‌ها نبوده، بلکه از اخلاص و محبت آن‌ها به سخنوران معروف گذشته نیز دلالت می‌کند.

از این‌جا می‌توان گفت، که در ادبیات عصرهای ۱۸، ۱۹ و ابتدای عصر بیست بخارای شرقی همان دو سبک اساسی حکمرانی می‌کردند.

---

[۲۷] حاجی حسین. کلیات، صفحه ۲۹٤

راجع به طرز شعرگویی، استفاده از صنعت‌های بدیعی و عموماً فنون شاعری این دور سخن گفتنی نیستیم. زیرا این موضوع تدقیقات جداگانه را می‌خواهد، که ما آن را به آینده می‌گذاریم. حالا تنها راجع به شاعرانی، که با شیوه یا لهجهٔ محلهٔ خود شعر گفته‌اند، کمی توقف می‌نماییم.

عنعنهٔ شعر گفتن با لفظ و عبارهٔ محلی (غیر ادبی) در تاریخ ادبیات فارس و تاجیک وجود دارد. رباعیات بابا طاهر همدانی (۳۹۱ـ۴۴۹ هجری) بهترین نمونهٔ همین‌گونه اشعار است. در اشعار کمال‌الدین بینایی، زین الدین واصفی و دیگران نیز شیوهٔ محلی شعرها دیده می‌شود. ولی در اشعار شاعران عصر نزدهٔ درواز این اسلوب و طرز شعرسرایی تا اندازه‌یی رونق و رواج یافته است.

محمد شریف گلخنی، ملا یارمحمد یاری، ملا عظیم کیفی، محمود دروازی، میر احمد ناجی دروازی، میرزا لقا، اولیا حسین مغموم و دیگران به لهجهٔ محل‌های خود شعرهای زیادی گفته‌اند. خصوصاً ملا یار محمد یاری (ونجی)، ناجی دروازی و ملا عظیم کیفی با این اسلوب شعرهای زیادی سروده‌اند.

البته این چنین معنی ندارد، که آن شاعران زبان ادبی تاجیک را نمی‌دانستند. آن‌ها به زبان ادبی شعرهای خوبی گفته‌اند ولی برای اهل یار و دیار خود، که برای آن‌ها فهمیدن زبان ادبی (کتابی) دشوارتر بود، شاعران با لفظ و عبارات لهجهٔ خود به آن‌ها شعر می‌گفتند. این‌چنین شاعران برای تابش مطایبه دادن به اشعارشان نیز به این سبک دست زده‌اند. این گونه اشعار اساساً برای سرود خوانی مردم محلی و آسان‌تر از یاد کردن آن‌ها گفته شده، به جای‌های دوردست چندان پهن نشده‌اند. از طرف دیگر شاید شاعران برای شهرت یافتن خود در بین هم‌دیاران شان چنین شعرها را سروده‌اند.

احمد خواجهٔ ناجی اکثر شعرهای خود را با عبارت خیلی روشن و به زبان گفتاری مردم سروده است. علاوه بر این، ناجی تعدادی از شعرها را با اصول شیر و شکر به

زبان‌های ترکی و تاجیکی، عربی و تاجیکی و حتی به زبان شغنانی و تاجیکی ایجاد کرده است. خصوصاً ناجی اولین و یگانه شاعری است که کلمه‌ها و عبارات زیاد زبان شغنانی را به ادبیات خطی داخل کرده است.

به همین گونه سعی و کوشش ناجی برای نزدیک کردن زبان‌های گفتاری به ادبیات خیلی سودمند است. محمود دروازی غزل زیرین را که دارای مضمون عشقی می‌باشد، با لفظ و عباره‌های محلی درواز نوشته است:

زا[۲۸]چارم صنمی خاصه‌سخن با نمکی
آفت جُون و دل و کم‌گپکَیِ
او رَمیَه[۲۹]ز من و من ز غمش مورهٔ زار
یافتَ مضمون من و گشت بگفت نرمگکی
تو چه داری و دلت از پی من چون خون است
گفتمش جلد[۳۰]مرو دَمّتَهَ بُگی یک دَمکَی
گفت خپ شو که بُبام[۳۱]ای سَر تُو[۳۲]بُنگره‌مِی[۳۳]
هله پَق پَق[۳۴]تو بیا تا که نبینه کسکی

---

[۲۸] زا: زد

[۲۹] رمیه: ،مورهٔ زار: مردهٔ زار

[۳۰] جلد: تیز

[۳۱] بُبام: پدرم

[۳۲] تُو: توت

[۳۳] بُنگرَه‌می: می‌بیند، نگاه می‌کند

[۳۴] پق پق: خم خم

ای که جونم صدقت مومه[۳۵]و بابم[۳۶]صدقت
گفت آه ای من سرکل که بمورست[۳۷]مرکی[۳۸]
به‌خدا و سر بابم که نوامیم[۳۹]ای تو
می‌زنم کرته مه چاک داد می‌گوم امغلکی[۴۰]
گفتم ای جون شرین آروم جونت نه منم؟
قهقه خنده کره گفت بیا یک شوکی
رفتم و شادی کنان حلقه زدم در کویش
سینه با سینه بموندیم و لبک با لبکی
سخت آغوش گرفتم که نجنبی ای جاش
گفت: حق ای من دل تلخ بمورست مرکی
عمر محمود به شصت اومه[۴۱]و هفتاد رسی
حرض[۴۲]احوال نمودیم به او یک شبکی

اما از اشعار یاری دروازی که به همین لهجه (دروازی) سروده شده پی برده می‌شود، که او فکرهای اجتماعی و ضد زمانی خود را برای پرده‌پوش کردن از نظر حاکمان و ظالمان، که اکثرشان از مردم محل نبوده‌اند، به همین لهجه نوشته است.

---

[۳۵] مومه: مادر
[۳۶] بابه: پدر
[۳۷] بمورست: بمرده است
[۳۸] مَرَک: مردک
[۳۹] نوامیم: نمی‌خواهم، میل ندارم
[۴۰] امغلک: اکنون
[۴۱] اومه: آمد
[۴۲] حرض: عرض

ملا یار محمد یاری طبیعتاً شخص شوخ، بزله‌گو و هجوگو بوده، این سبک و اسلوب به اشعار او باز لطافت بیشتر بخشیده است.

علاوه بر همه سبب‌های گفته شده، خود به خود هم معلوم می‌گردد، که این شاعران در تمام عمرشان در دیهه و محله‌های دوردست در بین مردم بی‌سواد و کم سواد زندگی به‌سر برده موافق فهم و دانش مردم خود برای‌شان شعر گفته‌اند. از این جاست، که در اشعار این شاعران یک کوشش برای نزدیک کردن ادبیات خطی و خصوصیت خلقی پیدا کردن ایجادیات آن‌ها به‌نظر می‌رسد. مردمان ونج تاکنون هم شعرهای یاری را که به لهجهٔ دروازی گفته شده اند، از یاد می‌دانند.

از شاعران محلی درواز این شاعران: ملا یار ونجی، ملا عظیم کیفی، میرزا محمود، احمد خواجه ناجی، میرزا لقا، سید احمد عاری، جانی، حمید الله، قاضی نبات، ملا خواجه عرفان و عطاری با این اسلوب (لهجهٔ درواز) شعر گفته‌اند، که حالا تعداد این نوع شعرهایی که به ما دسترس شده، زیاده از ۳۰ عدد، یا تقریباً ۲۰۰ بیت را تشکیل می‌دهند. البته، این تعداد مجموع همهٔ آن شعرهایی نیست، که به این طرز ایجاد کرده‌اند، قسمت زیاد آن‌ها دسترس ما نشده‌اند. به نظر ما، سبب دیگر رو آوردن شاعران درواز به این اسلوب در آن است، که زبان گفتگوی درواز از زبان ادبی عصر ۱۸ و ۱۹ تاجیک خیلی دور بوده است. مردم محل اکثریت‌شان بخاطر بی‌سوادی، زبان ادبی را خوب نمی‌دانسته‌اند. این حالت شاعران محلی را وادار نموده است، که با زبان گفتگوی مردم محلی خود شعر بنویسند. کهن‌سالان فعلی درواز هم اگر با هم سخن گویند، آدمان جای‌های دیگر سخنان آن‌ها را مکمل فهمیده نمی‌توانند.

با سبب‌های ذکرشده، اساساً، در بین شاعران درواز همان زمان این اسلوب رونق و

رواج یافته است.[۴۳]اما در بین شاعران ولایت‌های حصار و کولاب و قراتیگین این حالت خیلی کم دچار می‌شود.

از یک طرف پیدایش روش نوشتن شعر با لهجه، به پهن شوی شعر آن شاعران در جای‌های دیگر ممانعت می‌کرد، ولی از طرف دیگر طلبات و درجه فهم و دانش مردم خود را در نظرگرفته با لهجه شعر گفتن، رابطهٔ شاعران را با خلق تأمین می‌نماید.

اسلوب دیگر شعرگویی در اشعار بابا ارثی حصاری به‌نظر می‌رسد، که قابل یادآوری می‌باشد. این شاعر شوخ‌طبع و هزل‌گوی در لفظ و عبارات اشعار خود، از اسم فعل ساخته با این شیوه به اشعارش تابش مطایبه داده است.

اینست چند بیتی از یک شعرش که می‌خوانیم:

من از شهر بخارا ره رهیدم
دو پایم قبلهَید و وه وهیدم
خطیر چیدم به چندین محنت و رنج
از او بگذشتم و پنجشنبه اِدهم...
رمیدم ساعتی و آرمیدم
ز جا برخاستم دوشنبه اِیدم
بحمدلله که عیشیدم در آن شهر
گهی شعریدم و گه قهقهیدم...
امامیدم به مسجدهای بی‌قوم
به هر جایی که خوابیدم زهیدم...

[۴۳] در دوران ما، جناب دگروال قدمدار انگیز، یگانه شاعر دروازی است که بیشتر شعر با گویش دروازی سروده است. (بیضایی)

چه غم گر محنتیدم لاغریدم
چو ارثی، راحتیدم فربه هِیدم[۴۴]

این غزل سرگذشتی جمعاً ۱۷ بیت را در بر می‌گیرد و همه بیت‌ها با همین آهنگ گفته شده‌اند. شاعر عبدالقادرخواجهٔ سودا (بی پول) این اسلوب را در نیمهٔ دوم عصر نزده زیادتر رونق و رواج داده است. به فکر ما این اختراعات شخص بابا ارثی و عبدالقادر خواجه سودا نبوده، پیش از آن‌ها در اشعار شاعر طرزی افشار خیلی فراوان به‌نظر می‌رسد. طرزی افشار راجع به این اسلوب خود چنین می‌گوید:

آب از دهان قافیه‌سنجان فرو چکد
چون بشنوند طرز نو آبدار من[۴۵]

تذکره نویس صبا در «روز روشن» راجع به این شاعر چنین نوشته است:

«طرزی افشار شاعر لطیفه‌گوی و بزله‌سنج و خوش‌طبع و ظرافت‌پسند بود و مصادر و صیغهٔ جدید ایجاد می‌کرد».[۴۶]

چند بیت به همین اسلوب ایجاد کردهٔ این شاعر را می‌خوانیم:

با من دل‌خسته، ای دلدار، جنگیدن چرا؟
تو غزال گلشن حسنی، پلنگیدن چرا؟
با مسلمانان مسکین کافریدن بهر چه؟
با گرفتاران مستضعف فرنگیدن چرا؟[۴۷]

---

[۴۴] ا.حبیبوف. میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ۱۲۵ـ ۱۲۶

[۴۵] طرزی. دیوان اشعار. تهران، ۱۳۳۸ شمسی

[۴۶] صبا. روز روشن، صفحه ۵۰۰

[۴۷] همان‌جا

دیگرش:

الا ای ماه، که زلفت می‌کمندد
دل من در کفت می‌مستمندد
به دفع چشم اعدای تو، طرزی
دل خود را در آتش می‌سپندد[۴۸]

از گفته‌های صبا و نمونهٔ اشعار ذکرشدهٔ او معلوم می‌گردد، که طرزی افشار شاعر عصر هژدهٔ ایران مخترع این اسلوب بوده است.

به غیر از تابش مطایبه دادن به اشعار و هزل‌آمیز کردن آن برتری دیگر این طرز شعرگویی به نظر ما نرسید.

از شاعران حصار، کولاب، قراتیگین و درواز به غیر از بابا ارثی با این اسلوب کسی شعر نگفته است.

به‌هرحال، می‌توان پیدایش این اسلوب را یک کوشش نوآوری شاعران دانست. اما برای آن‌که این اسلوب دستور زبان ادبی را برهم می‌زد، بعدها رواج و رونق نیافته است.

همین‌طور، چون شاعران ناحیه‌های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز در بین مردم محله‌های خود زندگی کردند، زبان و سبک و اسلوب آن‌ها به ایجادیات شفاهی خلق خیلی نزدیک است.

اکثر شاعران محلی از یک طرف نمایندگان ادبیات کتابی و از طرف دیگر هم‌چون نمایندگان ایجادیات دهنکی (شفاهی) خلق به‌نظر می‌رسند. اکثر اشعار این شاعران که در بین مردم محل پهن شده‌اند شکل فلکلور گرفته‌اند. از این سبب است که س.ی.کلیمچیتسکی و ا.ز.رازنفیلد یک گروه از این شاعران را نمایندگان ایجادیات

---

[۴۸] همان‌جا

خلقی به حساب آورده شعرهای آن‌ها را نمونه‌های ایجادیات خلق گفته‌اند. از چنین یک‌رنگی و آمیختگی اشعار این شاعران با ایجادیات شفاهی خلق، می‌توان گفت، که سرچشمهٔ ایجاد این شاعران نیز فلکلور بوده است.

رابطهٔ ادبی و ایجادی شاعران ولایت‌های کوهستان با شاعران مراکز ادبی دیگر

در این باره پیش از همه این را باید گفت، که ادبیات خطی ولایت‌های کوهستان جزء جداناشوندهٔ ادبیات تاجیک همان دوره‌ها می‌باشد. شاعران این ولایت‌ها از تمام عنعنه‌های ادبیات کلاسیکی استفاده نموده، اکثر آن عنعنه‌ها را در زمان خود ادامه داده‌اند. از این‌رو لازم است تا ادبیات این ولایات را مثل ولایت‌های دیگر تاجیک‌نشین، دوام ادبیات کلاسیکی فارس و تاجیک دانست. از روی تحصیل علم هم اکثریت این شاعران به مکتب ادبی مرکزی، یعنی شهر بخارا وابسته بوده‌اند.

شاعران ولایت‌های کوهستان مانند میرزا حسرت، بابا ارثی، میرزا بابا، فارغ حصاری، موزون بدخشی، عبدالرحیم، ناصح، حاجی حسین کولابی، بحری، مهجور، مظلوم، محزون، فطرت دروازی و دیگران مدرسه را در بخارا خوانده اند.

در عصرهای ۱۸ـ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ هم بخارا هم‌چون مرکز ادبی همه تاجیک‌زبانان ماوراءالنهر موقف خود را نگاه داشته است.

از آن‌جا که اکثر شاعران در بخارا درس خوانده‌اند و طرز شعرگویی و سبک و اسلوب اساسی آن مکتب ادبی را پیش گرفته‌اند، ما ادبیات این ولایت‌های کوهستان را نیز پیوند مستقیم ادبیات عمومی خلق تاجیک همان دوره‌ها به‌حساب می‌آوریم. ولی بعضی خصوصیت‌های محلی ادبیات این ولایات و داخل نشدن شاعران این ناحیه‌ها در تذکره‌های تألیف شدهٔ عصر نزده و ابتدای عصر بیست از یک طرف و تاکنون عدم پژوهش روی حیات ادبی آن‌ها را از طرف دیگر در نظر گرفته، آن را هم‌چون موضوع تدقیقات جداگانه قرار دادیم.

در آخرهای عصر ۱۸ و عصر ۱۹ با فعالیت امیر عمرخان امیر قوقند در این شهر یک محیط ادبی شاعران تاجیک و ازبیک (یا شاعران دو زبانه) به وجود آمده است، که محیط

ادبی مذکور به ادبیات تاجیک ولایت‌های همسایه‌اش هم‌چون قراتیگین و حصار بی‌تأثیر نمانده است.

امیر عمر خان، که خودش نیز شاعر برکمال و شخص شعر دوست بود، بسیاری از شاعران تاجیک و ازبیک را در دربار خود جمع کرده، نسبت به آن‌ها غم‌خواری می‌کرده است. البته برای تعریف و توصیف سلطنت امیر عمرخان، در مقابل امارت بخارا و خان خوارزم، این شاعران برای دربارش ضرور بودند.[1] علاوه بر این، نزدیک بودن مسافه راه از طریق راه‌های اغبهٔ قراتیگین و حصار به قوقند خیلی مناسبات و روابط اقتصادی و تجارتی را هم به وجود آورده است.

از طرف دیگر سخاوت و کرم و نوازش امیر عمر خان در بین شاعران آن دوره شهرت یافته، سبب رفتن یک گروه شاعران تاجیک به آن‌جا می‌گردد. شاعران تاجیک مانند محمد شریف گلخنی، مضمر حصاری، نصرت، خجلت، ناله، وزیر، خاطر، مخفی و دیگران به دربار عمر خان رفته در پیروی و تضمین اشعار او شعرها گفته‌اند.

در اشعار این شاعران حصار میرزا حسرت، پری، بابا ارثی، فارغ و دیگرها، که در دربار عمرخان نبوده‌اند، نیز بعضی شعرها به‌نظر می‌رسند، که از روی ردیف و قافیه به اشعار امیر عمرخان مانند می‌باشند. اما از آن‌جایی، که تاریخ تألیف و سنهٔ ایجاد آن غزل‌ها تذکر داده نشده‌اند، خوب معلوم نمی‌گردد، که بار اول این شعرها از طرف کدام شاعر گفته شده‌اند. برای این فکر غزل با ردیف «ای طوطی» شاعران پری حصاری، میرزا حسرت، هاتف، دبیر، خجلت، نصرت، ادا، ناله، وزیر، امیر، آزادی، اسیری، مضمر، گلخنی[2] و غزل‌های با ردیف «گل سرخ»، «آمد برون» و دیگرها گواه شده می‌توانند.

---

[1] دربارهٔ محیط ادبی قوقند به اثر عزیز قیوموف «قوقان ادبی محیطی» تاشکند، ۱۹۶۱، مراجعه کنید.

[2] نِگ، میراث ادبی شاعران حصار، صفحه ۹–۱۰

ولی در این‌جا باید بگوییم، که راجع به سرایش غزل با ردیف «گل سرخ» میرزا عبدالعظیم سامی چنین معلومات می‌دهد:

... یکی روز آن میر دانش یار
در ایام گلگشت فصل بهار
به آن شاعران فصاحت کلام
به گلشن همی رفت بس شادمان
گل سرخ را دید و طبعش شکفت
به ملا رجب روی آورد و گفت:
«به توصیف گل یک غزل ساز کن:
ز فطرت دری بر رخم باز کن»
به فرمان میر آن فصیحا ادب
غزل گفت در باب گل بس عجب
ز بس فصل گل بود، هم نوبهار
ردیف «گل سرخ» کرد اختیار...[۳]

میرزا سامی در این جا میر عبدالکریم حاکم حصار و ملا رجب پری حصاری را در نظر دارد و واقعه را از نام آن‌ها نقل می‌کند. مطلع غزل پری حصاری چنین است:

در چمن داد اگر فیض بهاران گل سرخ
مژه از خون دلم ریخت به دامان گل سرخ[٤]

---

[۳] سامی. مرآت الخیال. نسخه قلمی نمبر ۲۱۸۸ ذخیره اف.ازبکستان ورق ۸۰ ب

[٤] همان‌جا

بعد عبدالکریم بی به سیدجان نام شاعر روی آورده، امر می‌کند که در پیروی این شعر پری شعر بگوید. سید جان در پیروی پری، شعری با ردیف «بهار» را می‌گوید، که این بیت‌ها از آن شعر است:

...بهار ار نمی‌بود، گل از کجا
همی کرد آهنگ نشو و نما؟
«گل سرخ» او از «بهار» من است
بخندید میر و بر او صله داد
در مرحمت را به رویش کشاد[۵]

از این معلومات میرزا عظیم سامی به روشنی معلوم می‌گردد، که شعر با ردیف «گل سرخ» را در نیمهٔ اول عصر نزده پری حصاری گفته، بعدها بابا ارثی حصاری، مضمر حصاری، ذوقی ختلانی، امیر عمرخان و بعضی شاعران دیگر دربار او از پری حصاری پیروی کرده‌اند.

اما در اشعار شاعران حصار غزل‌های با ردیف «انگشت، «ای طوطی»، «ای قمری» نیز موجود است، که از روی معلومات فضلی نمنگانی در «مجموعهٔ شاعران» گویا اول امیر عمرخان به این ردیف‌ها غزل گفته و دیگران به آن غزل‌ها جواب گفته باشند. ولی برای این‌که فضلی نمنگانی مداح دربار امیر عمرخان بود، به معلومات او به‌صورت کامل باور کردن دشوار است. به هر حال این‌که در این غزل‌ها، کی به کی پیروی کرده است، ناروشن می‌ماند. لیکن از گفته‌های بالا و هم‌رنگی شعرهای شاعران حصار، قراتیگین و کولاب با شاعران دربار عمرخان به چنین فکر آمدن ممکن است، که شاعران این ولایت‌ها نه تنها با محیط ادبی مرکزی ـ بخارا، بلکه با محیط ادبی قوقند هم روابط ادبی

---

[۵] همان جا، ورق ۸۰ ب

و ایجادی داشته‌اند. ارتباطات ادبی و ایجادی همسایه‌های نزدیک یعنی حصار، قراتیگین، درواز، کولاب و قوقند طبیعی بوده، زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و تاریخی قدیم دارد.[٦]

نتیجهٔ به یک‌دیگر تأثیر متقابل رسانیدن محیط ادبی حصار، قراتیگین و درواز از یک طرف و محیط ادبی قوقند از طرف دیگر برای انکشاف و نشو نمای ادبیات هردو زبان ازبیکی و تاجیکی تأثیر خوبی رسانیده است. در نتیجهٔ چنین روابط ادبی هم در محیط ادبی قوقند و هم شاعران حصار به هردو زبان شعر سروده‌اند.

از معلومات فضلی نمنگانی و اثر تحقیقی عزیزکریموف «قوقان ادبی محیطی» روشن است، که همه شاعران دربار عمرخان و از جمله خودش و زوجه‌اش شاعره نادره به هر دو زبان شعر می‌گفتند.

در محیط ادبی حصار هم این حالت خیلی روشن به‌نظر می‌رسد. شاعران حصار هریک بابا ارثی، میرزا بابا، جذبی، میرزا حسرت، صیقلی، لسانی، میرزا مرصع و دیگران نسبتاً ولو کم هم باشد، به زبان ازبیکی شعرها گفته‌اند.

در اشعار احمد خواجهٔ ناجی شاعر عصر ۱۹و ابتدای عصر ۲۰ پیدا شدن شعرهای شیر و شکر (به ازبیکی و تاجیکی و ردیف‌های «کنده لنگ» و مانند این‌ها در نتیجه تأثیر همین ارتباطات به وجود آمده‌اند.

البته چنان که معلوم است، روابط ادبی این دو خلق با هم دوست و همسایه، هم کیش و هم آئین را جامی بزرگ و علی‌شیر نوایی بنیاد گذاشته بوده‌اند. اما لازم است یادآوری گردد، که در آخرهای عصر ۱۸، عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ این رابطه‌های ادبی خیلی انکشاف یافته و هر دو به یکدیگر تأثیر مثبت رسانیده‌اند.

---

[٦] نیگ: و.کریموف.آچیرک ها از تاریخ ادبیات تاجیک، عصر هژده و نیمه اول عصر نزده. دوشنبه، صفحه ۷۲-۷۳، ۱۹۷٤،

چنان که معلوم است، اشعار شاعران دوزبانه اساساً از روی پرنسیپ‌های دوستی و اختیاری خود آن‌ها به وجود آمده است. از عصر یازده شروع تا انقلاب اکتوبر سرداران دولت‌های ماوراءالنهر در تمام گوشه و کنار از قبیله و سلاله‌های ترک زبان بوده‌اند. این حالت هم به پیدایش ادبیات دو زبانه تا اندازه‌یی تأثیر رسانیده است. خصوصاً پیدایش دولت‌های خانی بخارا، خوارزم و قوقند، که همهٔ آن‌ها ترک زبان بوده‌اند، به افزودن تعداد شاعران ترک زبان و دوزبانه بی‌تأثیر نمانده است. برای اجرای ذوق و خواهش امیران ترک زبان و مناسبات نزدیک پیدا کردن با آن‌ها شاعران تاجیک هم کوشش کرده‌اند، که به زبان مادری آن‌ها یعنی به زبان ترکی (ازبیکی) شعر گویند.

به همه روشن است، که تا انقلاب اکتوبر در وادی حصار، کولاب، قراتیگین، درواز و حتی ولایت کوهستان بدخشان هم همه حاکمان محله‌ها از خلق ترک زبان بوده، از طرف امیران مرکزی به آن جای‌ها فرستاده می‌شده‌اند.

تنها پسر الایاربیک اولیاقل، که از مردم ترک زبان بود، در عصر نزده در ناحیه‌های کتاب، یکه باغ، قرقی، بلجوان، دهنو، ختلان، قراتیگین و حصار حاکمی کرده است. یا اگر میرزا یولداش (داعی) را مثال بیاوریم، که خودش ترک و یا ازبیک باشد هم در ولایت‌های درواز، روشان، شغنان، دهنو، قبادیان و جای‌های دیگر حاکمیت کرده است. از این‌جا روشن است، که حاکمیت حاکمان ترک زبان هم دقت و کوشش شاعران تاجیک را برای گفتن شعر به زبان ترکی جلب کرده است.

غیر از بخارا و قوقند اشعار شاعران این ولایت‌ها تا کابل افغانستان و دیگر شهرهای همسایه پهن شده آوازه پیدا کرده‌اند. بی‌سبب نیست، که عالمان افغانستان در «تاریخ ادبیات افغانستان» و اثرهای دیگرشان راجع به بسیاری از شاعران عصر نزدهٔ حصار و درواز معلومات داده‌اند. از جمله دربارهٔ پری حصاری، ملا یار ونجی، ملا عظیم کیفی، ناجی کیورانی، عاری رضویی، سید بیک دروازی، هبای زغری، بحری دروازی، میرزا

عزت شاه، سبحان قلی خان دروازی، فطرت دروازی و دیگران، که در ساحل راست دریایی پنج (حالا در مساحت تاجیکستان) زنده‌گی کرده بوده‌اند، سخن رانده‌اند.

ولی در شهرهای ایران پهن شدن اشعار این شاعران خوب معلوم نمی‌شود. اما از آن جایی، که شاعران این ولایت‌ها از اشعار سعدی، خواجه حافظ، عرفی، ابو اسحاق، طرزی افشاری و دیگران پیروی کرده و از آن‌ها به هر طریقی یادآور شده‌اند، معلوم می‌گردد، که آن‌ها با ادبیات کلاسیکی فارس و تاجیک و حتی از شاعران عصر هژده و نزده ایران نیز خوب باخبر بوده‌اند.

خلاصه، ادبیات ولایت‌های نام برده نه تنها اهمیت محلی داشته، بلکه هم‌چون پیوند ادبیات عمومی خلق تاجیک از سطح محلی بیرون برآمده، با بسیاری از محیط‌های ادبی آخرهای عصر ۱۸، عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ ماوراءالنهر و افغانستان و ایران روابط داشته است. رابطه‌های ایجادی، مشاعره و مسابقه‌های شعری در بین شاعران محفل‌های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز نیز وجود دارد، که بعضی نمونه‌های آن‌ها را ما در بالا یاد کرده‌ایم.

خلاصه

۱. در ماوراءالنهر تا سال‌های ۷۰ـ۸۰ ام قرن نزده دولت‌های خرد ـ خرد فیودالی حصار، کولاب، قراتیگین و درواز هم‌چون دولت‌های مستقل وجود داشتند. تنزل فیودالیزم، جنگ‌های بین هم‌دیگر حاکمان، دشواری طبیعت کوهستان و بد بودن راه‌های ارتباطی نیز امکانیت نمی‌دادند، که در مسافه‌های نسبتاً کلان‌تر دولت‌های بزرگتری به وجود آید.

پیوست به این در نزد دولت‌های فیودالی حصار، کولاب، قراتیگین و درواز هم دایره‌های ادبی خود شان موجود بوده است. گروهی از نمایندگان این دایره‌های ادبی در دربار حاکمان محله‌های نام برده و اکثر آن‌ها در دیهه و زادگاه‌های خود عمر به‌سر می‌برده‌اند.

از این‌رو ادبیات این ولایت‌ها بیشتر دارای جنبه‌های خلقی، دموکراتیک و یا غیر درباری می‌باشند. هرچند در ایجادیات شاعران این ناحیه‌ها مدح حاکمان و توصیف سلطنت آن‌ها موجود هم باشد، ولی این مسأله‌ها موضوع خاص ایجادیات این شاعران نمی‌باشند. به عبارهٔ دیگر، در اشعار شاعران این ولایت‌ها، شعرهایی که به امر و فرمان حاکمان سروده شده باشد، خیلی کم به‌نظر می‌رسد.

از روی مضمون مندرجه، سبک و اسلوب و علامت‌های دیگر هم تمایل کامل داشتن این محفل‌های ادبی به ادبیات خلقی خیلی روشن است. از روی هیئت و طبقات اجتماعی زمان هم، اکثریت شاعران این وادی‌ها فرزندان دهقانان و کاسبان خرد بوده، در اشعار خود حیات وزنین و طرز زنده گی طبقه‌های خود را انعکاس داده‌اند.

۲. باوجودی که از سرچشمه‌های ادبی راجع به شاعران بخارای شرقی عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ تنها ۳۸ منبع به ما دسترس شده است، اما پی بردن دشوار نیست، که در

ولایت‌های پیشتر حصار، کولاب، قراتیگین و درواز مؤلفان و شاعران زیاد زندگی کرده و به پیشرفت ادبیات زمان خود سهم مهمی گذاشته‌اند.

تجربه‌های چند ساله تحقیق و جمع‌آوری آثار خطی از ولایت خودمختار بدخشان کوهی همین را نشان داد، که بسیاری از آثار خطی مؤلفان کتاب‌های نظم و نثر تا کنون در بین مردم به‌گونهٔ پراکنده موجود می‌باشند. این حالت در ولایت‌های دیگر عیناً چنین است. جمع‌آوری و مکمل کردن گنجینهٔ آثار خطی شرقی در آینده هم باید مسألهٔ ضروری به‌حساب آید.

۳. از روی سرچشمه‌ها و هم‌چنین از روی تعداد شاعران هم موجودیت دایمی دایره‌های ادبی حصار، کولاب، قراتیگین و درواز خیلی روشن به‌نظر می‌رسد.

بسیاری از نمایندگان برجستهٔ محفل‌های ادبی بخارای شرقی هم‌چون میرزا عالم جان حسرت، محمد رجب پری، بابا ارثی، فارغ از حصار، عبدالرحمن خواجهٔ ناصح، حاجی حسین، عبدالرحیم از کولاب، عبدالرحیم غرمی، صفا رنجه، عزیزبیک هجری از قراتیگین، هبا، بحری، عزت، ناجی، غافل، یاری و دیگران از درواز با مهارت شاعری خود از وطن زادگاه خود تا سمرقند و بخارا و از بلخ تا کابل شهرت پیدا کرده‌اند.

طوری‌که در مقدمه گفته شد، بسیاری از شاعران حصار، کولاب، قراتیگین و درواز با یک‌دیگر مشاعره‌ها و طبع‌آزمایی‌ها کرده‌اند، که این نیز از موجودیت حیات ادبی آن جای‌ها گواهی می‌دهد.

از روی معلومات ناتکمیل که ما در دست داریم، اساساً در عصر ۱۹ و ابتدای عصر ۲۰ در ولایت حصار ۱۷ نفر، در ولایت کولاب ۱٦ نفر، در قراتیگین ۲٦ نفر و در درواز ۵۳ نفر شاعران زندگی کرده‌اند. علاوه بر این، نام بسیاری از شاعران و آثار ادبی شان بنابر سبب‌های زیاد از میان رفته است، که ما حالا آن‌ها را نمی‌دانیم.

از گفته‌های بالا به چنین خلاصه آمدیم، که در آخر قرن ۱۸، قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ در ولایت های حصار، کولاب، قراتیگین و درواز مثل همه ولایت‌های دیگر تاجیک‌نشین دایره‌های ادبی وجود داشته، شاعران طرز حیات مردم را در اشعارشان تصویر می‌نمودند. اگر چندی که بعضی از شاعران شخصاً در یک شهر و یا مجلس ادبی گرد نمی‌آمدند و هر کدام در زادگاه خود زندگی به‌سر برده باشند هم، ولی روحاً از روی خصوصیت ایجادی‌شان به محفل‌های ادبی مرکزی همان ولایت‌ها علاقه‌مند بوده‌اند. در این باره اشعار شاعران میرزا حسرت حصاری، بابا ارثی حصاری، عزیزبیک هجری، محمد رحیم غرمی، عبدالرحیم کولابی و دیگران گواه شده می‌توانند. زیرا اگر این شاعران چند مدت در جای‌های مهمتر آواره‌گردی کرده باشند هم، از روی موضوع، اسلوب و پیوستگی فکری‌شان به محفل‌های ادبی محل‌های زادگاه‌شان علاقه‌مند بوده‌اند.

مرکز دایره‌های ادبی بخارای شرقی، اساساً، دربار بیک حصار (حصار)، دربار میر کولاب (کولاب، بلجوان)، قراتیگین (دیهۀ غرم و هاییت) و در درواز دیهۀ قلعه خم و شکی (در قسمت افغانستان) بوده است. در این محل‌ها مدرسه‌ها و مکتب‌های محلی موجود بوده، شاعران و دوست‌داران ادبیات در آن‌ها تحصیل می‌کرده‌اند.

چنان‌چه در پیش‌روی قلعۀ حصار تاکنون هم از مدرسۀ سنگی، خشتی، مدرسه کهنه، مدرسه نو نام می‌برند و خرابه‌های آن‌ها تا حال باقی مانده‌اند. از این‌جا معلوم است، که جای تحصیل شاعران محلی و مشق گاه شاعران آن‌ها همین مدرسه‌ها بوده‌اند. از مواد به‌دست آمده نیز معلوم است، که بعضی شاعران و عالمان محل‌های بخارای شرقی در بخارا تحصیل کرده و هنگام به زادگاه خود برگشتن در آن‌جای‌ها مدرسه‌ها افتتاح

می‌کردند. عبدالرحمن خواجه ناصح کولابی در شهر کولاب و عبدالحق[1] بحری در زادگاه خود قلعهٔ خم مدرسه کشاده بوده‌اند، که اهالی کهن سال این شهرها تا حال هم جای آن مدرسه‌ها را می‌دانند. از این‌جا به‌نظر ما چنین می‌نماید، که نقش و سهم این مدرسه‌ها در کار شکل گرفتن و اوج موفقیت دایره‌های ادبی این ولایت‌ها خیلی بزرگ بوده است.

از دایره‌های ادبی بخارای شرقی دایرهٔ ادبی حصار بزرگتر و نسبتا مرکزیت اکثر ولایت‌های کوهستان به شمار می‌رفته است. زیرا قوش بیگی حصار از روی ماموریت هم نسبت به ولایت‌های دیگر حاکمیت زیادتر داشته است.

محیط ادبی حصار از روی اوج و برار خود با محیط ادبی قوقند دربار عمرخان برابری می‌کرده است.

٤. حیات وزنین، ظلم و جنگ‌های فیودالی خلق زحمت‌کش و از جمله شاعران بخارای شرقی را که اکثریت آن‌ها دهقانان و کاسبان خرد بوده‌اند، به فریاد آورده وکاسهٔ صبر آن‌ها را لبریز کرده است. از این رو مندرجه و مضمون اشعار آن‌ها، بیشتر مسأله‌های شکایت از حیات، از زمان، از ظلم، خانه ویرانی، غریبی و مانند این‌ها را در بر می‌گیرد. اگر چندی که موضوعات عنعنوی مانند موضوعات عشقی، پند و حکمت، تصویر طبیعت و واقعه‌های زمان در اشعار این شاعران انعکاس یافته باشد هم، موضوع مرکزی اشعارشان همانا شکایت از زمان و روزگار نامساعد می‌باشد.

[1] نام بحری، نورالحق است نه عبدالحق و در بسیاری از سرچشمه ها با همین نام از او یاد شده است. (بیضایی)

عموماً یکی از خصوصیت‌های خاص ادبیات عصر نزده و ابتدای عصر بیست تاجیک نیز در همین است، که شاعران این عصر نسبت به پیش گذشتگان‌شان راجع به مسئله‌های حیات حقیقی انسانی بیشتر تماس گرفته‌اند.

از روی مضمون و اهداف بلند بشر دوستی، راستکاری، تنقید ساخت زمان و ظالمان و حاکمان دَور، پند و حکمت اشعار شاعران پیش‌قدم بخارای شرقی هم‌چون میرزا عالم جان حسرت، بابا ارثی، فارغ حصاری، عبدالرحمن خواجه کولابی، عزیز بیک هجری، عبدالرحیم غرمی، غبرا، هبا و یاری دروازی خیلی جالب دقت است. از اشعار این شاعران آهنگ مبارزه بر ضد ظالمان، حاکمان، زمین‌داران و شیخان ریاکار به گوش می‌رسد.

شناسایی با ادبیات پیش‌قدم عصر نزده روس، که پیش از همه معارف‌پرور بزرگ تاجیک احمد مخدوم دانش از آن پیروی کرده بود، به ادبیات این دوره تأثیر مثبت رسانده است. «بدایع الوقایع»، «تاریخ مختصر امیران منغیت» و اثرهای دیگر احمد مخدوم دانش که در آن‌ها واقعه‌های حقیقی تصویر یافته‌اند به شاعران زمانش بی‌تاثیر نمانده است.

از این‌جاست، که بازتاب واقعه‌های حقیقی در ادبیات عصر نزده و ابتدای عصر بیست خیلی قوت گرفته است. اشعار معاصران احمد مخدوم دانش مانند شاهین کولابی، تمکین بخاری، مضطرب، حیرت، عیسی مخدوم، شاعر غبرا، میرزا بابای بقا و دیگران به پیش گرفتن و پیروی از رویهٔ بازتاب واقع‌بینانهٔ این معارف‌پرور بزرگ گواهی می‌دهند.

در اشعار شاعران عصر نزده و ابتدای عصر بیست بخارای شرقی هم این تمایل انعکاس حقیقی واقعه‌ها خیلی روشن به‌نظر می‌رسد. اثر بیوگرافی میرزا بابای حصاری، «ظفرنامه» پری حصاری، تصویر حاکمیت خدایارخان در قوقند، واقعهٔ آمدن ارتش

پادشاه روس به قوقند در اشعار شاعر غبرا، دیوان اشعار شاعر رنجه و دیگران از همین‌گونه تصویرهای واقعی می‌باشند.

موضوعات عنعنوی ادبیات کلاسیک هم‌چون عشق و محبت، پند و حکمت و مانند این‌ها نیز در ایجادیات شاعران بخارای شرقی جای معینی را اشغال می‌کند. اما باید گفت، که تکرار این موضوعات در هر عصر و زمان بی‌اهمیت نیست. در این باب خصوصاً اشعار پندآمیز ناصح کولابی جالب دقت بوده، اهمیت تربیوی خود را تاکنون هم نگاه می‌دارد.

غیر از این موضوعات شکایت، پند و نصیحت، عشق و محبت، واقعه‌های سیاسی و اجتماعی باز در اشعار شاعران این محل‌ها و تصویر بعضی مسئله‌های رسم و آئین مردم به نظر می‌رسد. چنان‌چه تصویر و توصیف توت پست درواز، توصیف از تنقید جای، توصیف و تنقید ناس، خاص بودن کفش چوبی به مردم قراتیگین، اسپ‌داری و اسپ‌بازی مردم کولاب و مانند این‌ها در اشعار شاعران حقیقی انعکاس یافته‌اند.

٦. موضوعات ادبی شاعران بخارای شرقی، اساساً همان ژانرهای عنعنوی ادبیات کلاسیکی فارس و تاجیک می‌باشد. ولی رواج ژانرهای ادبی در این محیط ادبی یکسان نیستند.

۷. در آخرهای عصر هژده، تمام عصر نزده و ابتدای عصر بیست در بخارای شرقی دو سبک و اسلوب ایجادی حکم‌فرما بوده است. سبک عراقی سبک اساسی شعرسرایی شاعران دایره‌های ادبی بخارای شرقی بوده و شاعران زمان بیش از همه از حافظ شیرازی پیروی کرده‌اند. از بس‌که شاعران این ولایت‌ها اکثرا در دیهه‌های زادگاه خود در میان مردم محلی زنده گی به‌سر برده‌اند، در اشعار خود لفظ و عبارات ساده و بعضاً عامیانه را به کار برده‌اند. حتی یک تعداد شاعران سعی و کوشش کرده‌اند، که به لفظ و عبارت و یا لهجهٔ گفتاری محل خود شعر بگویند.

سبک دوم را ما، بگونهٔ مشروط «سبک آمیخته» نامیدیم، اگرچه بعضی علامت‌های سبک هندی را در بر گرفته است ولی سبک خاص هندی نبوده با سبک خراسانی آمیخته میباشد. بعضی از شاعران بخارای شرقی از این اسلوب کم و بیش پیروی کرده و بعضی شعرها نوشته‌اند. اما این اسلوب بنابر مشکل بودن و دشوارفهمی‌اش سبک خاص ایجادی این شاعران قرار نگرفته است. از این‌جا به چنین خلاصه آمدیم، که سبک اول یعنی سبک خراسانی یا سبک عراقی (سبک حافظ) سبک اساسی ادیبان بخارای شرقی بوده است.

ادبیات بخارای شرقی بخش جدانشوندهٔ ادبیات فارس و تاجیک بوده، شاعران این ولایت‌ها از تمام عنعنه‌های شکلی، معنوی، صنایع بدیعی، صنایع ادبی و دیگر گونه‌های شعری ادبیات کلاسیک استفاده نموده‌اند.

۸. ادبیات بخارای شرقی با مراکز ادبی بزرگ زمان خود هم‌چون بخارا و سمرقند بی‌رابطه نبوده، با آن مرکزها مناسبات و رابط ایجادی نزدیک داشته است. این را از شرح حال شاعران نیز می‌توان فهمید. زیرا اکثریت شاعران بخارای شرقی در بخارا و سمرقند تحصیل علم کرده و یک تعداد آن‌ها مدتی در آن جای ها زند گی نموده‌اند. از اشعار شاعران بخارای شرقی و خود بخارا هم فهمیدن دشوار نیست، که بسیاری از سروده‌های آن‌ها با هم شکلاً و مضموناً مانندی دارند.

علاوه بر این، محفل‌های ادبی حصار و قراتیگین با محیط ادبی قوقند و جواب گفتن شاعران حصار به اشعار امیر عمر و شاعران دیگر دربارش دلیل روشن این فکر است. مناسبات و روابط ادبی و ایجادی بین حصار و قوقند تا اندازه‌ای استوار بوده است، که به ترقی آیندهٔ ادبیات تاجیک و ازبیک تأثیر بزرگی رسانیده است.

اکثر شاعران محفل‌های ادبی آن دوره به دو زبان تاجیکی و ازبیکی شعر می‌گفته‌اند. این موضوع یک بار دیگر دوستی و احترام متقابل تاجیکان، ازبیکان و دیگر ملت‌های آسیای میانه را به‌نظر نمایان می‌سازد.

از این‌که میرزا عالم جان حسرت از اشعار مسخره باز مشهور خراسان تیتال و بابا ارثی از اسلوب طرزی افشار شاعر عصر هژدهٔ ایران تقلید و پیروی کرده‌اند، گفتن این که رابطهٔ ادبی شاعران تنها در دایرهٔ ماوراءالنهر محدود نبود، بلکه از محدودهٔ آن گذشته به مملکت‌های هم‌زبان هم‌چون ایران و افغانستان پیوند می‌شود. معلومات دادن عالمان افغانستان در مورد بسیاری از شاعران بخارای شرقی نیز دلیل روشن همین فکر است.

۹. یکی از خصوصیت‌های خاص ادبیات بخارای شرقی در آن است، که با ایجادیات شفاهی خلق پیوند زیچ داشته، از این سرچشمهٔ تمام نشونده خوب استفاده کرده است. چنان‌که در بالا اشاره شده بود، شعرهای اکثر شاعران این محل‌ها را هم از روی سادگی لفظ و عبارات و هم از روی موضوعات و طرز بیان به ادبیات شفاهی خلقی نسبت دادن ممکن است. بسیاری از شعرهای شاعران این وادی‌ها از زبان به زبان انتقال یافته و در بین مردم شکل فلکلوری گرفته و مؤلفان آنها از یاد رفته اند. از این جا ما بی‌شبهه گفته می‌توانیم، که اکثر شاعران بخارای شرقی نمایندگان ایجادیات شفاهی خلقی هم می‌باشند. اشعار به لفظ و شیوه‌های محلی ایجاد کردهٔ شاعران یاری ونجی، میرزا لقا، احمد خواجه ناجی، شاعر محمود دروازی، کیفی، عاری و دیگران گواه این فکر شده می‌تواند. شاعر مسلک دروازی حتی ایجادیات مشهور خلقی که با مطلع:

لولک لولک خاکی
دشت کلک باقی...

آغاز می‌شود، به روی کاغذ نوشته و بعد بر آن مخمس بسته است.[۲]

از گفته‌های بالا به چنین خلاصه آمدیم، که ادبیات عصر نزده و ابتدای عصر بیست بخارای شرقی از یک طرف قسمت جدا نشوندهٔ ادبیات تاجیک و از طرف دیگر بخش ترکیبی فلکلور تاجیک می‌باشد.

از همه آن اسناد و مواد و ادبیات که به ما دسترس شده است، معلوم می‌گردد، که در آخرهای عصر هژده، عصر نزده و ابتدای عصر بیست در ولایت‌های بخارای شرقی (حصار، کولاب، قراتیگین و درواز) چراغ ادبیات تاجیک فروزان بوده است. شاعران این محل‌ها مثل شاعران ولایت‌های دیگر تاجیک‌نشین آسیای میانه، احوال، حیات، درد و الم، آرزو و آمال مردم خود را هم‌چون مصوران تصویر نموده‌اند. از این سبب آموختن این ادبیات برای پر کردن جای‌های خالی و روشن صحیفه‌های تاریک تاریخ ادبیات تاجیک اهمیت دارد.

از آن‌جایی، که پیرامون ادبیات بخارای شرقی تاکنون تحقیق نشده و مواد در مورد شرح حال شاعران این جای‌ها نیز خیلی کم است، طبیعی است، که کار ما از کمبودی‌ها و نارسایی‌ها خالی نخواهد بود. ولی به‌هرحال، این کار تجربهٔ اول پژوهش دربارهٔ حیات ادبی بخارای شرقی می‌باشد. امیدواریم، که با یاری متخصصان و هواداران ادبیات، نارسایی‌های این کتاب اصلاح گردیده و صفحات نو تاریخ ادبیات تاجیک نوشته شود.

---

[۲] بیاض چاپی کاگان، ۱۳۲۸ه، صفحه ۱۴۳